تشيع

و معتقدات آن

نویسنده:

ابو عبدالرحمن محمدی

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| عنوان کتاب: | تشيع و معتقدات آن | | | |
| نویسنده: | ابو عبدالرحمن محمدی | | | |
| موضوع: | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | |
| نوبت انتشار: | اول (دیجیتال) | | | |
| تاریخ انتشار: | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| منبع: |  | | | |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.  www.aqeedeh.com | | | |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com | | | |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[مقدمه 9](#_Toc338539194)

[توجه 13](#_Toc338539195)

[شيعه و توحيد (يكتا پرستي) 15](#_Toc338539196)

[توحيد ربوبيت 17](#_Toc338539197)

[1- ائمه را رب و پروردگار دانستن: 18](#_Toc338539198)

[2- دنيا و آخرت را از آن امام دانستن: 21](#_Toc338539199)

[3- اعتقاد داشتن به حلول خداوند در ائمه: 22](#_Toc338539200)

[4- اعتقاد داشتن به اينكه ائمه مي‌توانند هر چه را بخواهند حلال و يا حرام گردانند: 23](#_Toc338539201)

[5- اعتقاد داشتن به اينكه حركت ابرها و بوجود آمدن رعد و برق ناشي از اراده امام مي‌باشد: 27](#_Toc338539202)

[توحيد الوهيت 31](#_Toc338539203)

[شيعه و بداء 53](#_Toc338539204)

[شيعه و بداء 54](#_Toc338539205)

[رد بر اين اعتقاد 58](#_Toc338539206)

[شيعه و اركان ايمان 67](#_Toc338539207)

[2- ايمان به فرشتگان 67](#_Toc338539208)

[3- ايمان به كتاب‌هاي آسماني 69](#_Toc338539209)

[مصحف فاطمه 70](#_Toc338539210)

[كتاب آسماني با مهره‌هاي طلائي 74](#_Toc338539211)

[لوح فاطمه 76](#_Toc338539212)

[دوازده صحيفه كه نام ائمه و اوصاف آن‌ها را بيان مي‌سازند 78](#_Toc338539213)

[4- ايمان به پيامبران عليهم الصلاة والسلام 80](#_Toc338539214)

[5- ايمان به روز قيامت 84](#_Toc338539215)

[شيعه و قرآن، اهل سنت و قرآن 89](#_Toc338539216)

[شيعه و قرآن 91](#_Toc338539217)

[1- كتاب كافي 91](#_Toc338539218)

[2- كتاب «تفسير قمي»: 94](#_Toc338539219)

[3- كتاب«فصل الخطاب في اثبات تحريف كتاب رب الارباب»: 97](#_Toc338539220)

[شيعه و سنت (احاديث) رسول الله (صلى الله عليه وسلم) 109](#_Toc338539221)

[اهل سنت و احاديث رسول الله (صلى الله عليه وسلم) 109](#_Toc338539222)

[شيعه و سنت (حديث) 110](#_Toc338539223)

[شيعه و مرويات ياران رسول الله (صلى الله عليه وسلم) 117](#_Toc338539224)

[مصادر و مراجع اساسي روايات و احاديث مذهب شيعه اثني عشري 121](#_Toc338539225)

[نقد و بررسي «الجوامع الثمانيه» 122](#_Toc338539226)

[راويان احاديث و روايات شيعه 125](#_Toc338539227)

[شيعه و ياران رسول الله (صلي الله عليه وسلم)، اهل سنت و ياران رسول الله (صلي الله عليه وسلم) 131](#_Toc338539228)

[شيعه و ياران رسول الله (صلي الله عليه وسلم) 131](#_Toc338539229)

[ياران رسول الله (صلي الله عليه وسلم) در قرآن مجيد 140](#_Toc338539230)

[ياران رسول الله (صلي الله عليه وسلم) در احاديث 142](#_Toc338539231)

[ياران رسول الله (صلى الله عليه وسلم) در اقوال اميرالمومنين علي بن ابي طالب -رضي الله عنه- و فرزندان برومند ايشان 143](#_Toc338539232)

[شيعه و اهل بيت، موضع اهل سنت و جماعت نسبت به اهل بيت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) 155](#_Toc338539233)

[آيا همسران رسول الله (صلى الله عليه وسلم) از اهل بيت ايشان هستند؟ 155](#_Toc338539234)

[شيعه و اهل بيت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) 160](#_Toc338539235)

[1- اهانت دجالان به پيامبر اسلام (صلى الله عليه وسلم) 160](#_Toc338539236)

[2- اهانت دجالان به همسران رسول الله (صلى الله عليه وسلم) 163](#_Toc338539237)

[3- اهانت دجالان به فرزندان رسول الله (صلى الله عليه وسلم) 164](#_Toc338539238)

[4- اهانت دجالان به علي بن ابي طالب -رضي الله عنه- 165](#_Toc338539239)

[5- اهانت دجالان به فاطمه -رضي الله عنها- بانوي زنان بهشتي 169](#_Toc338539240)

[6- اهانت دجالان به حسن بن علي -رضي الله عنهما- 171](#_Toc338539241)

[7- اهانت دجالان به حسين بن علي رضي الله عنهما 174](#_Toc338539242)

[8- اهانت دجلان به علي بن حسين (زين العابدين ) -رحمت الله عليه- 176](#_Toc338539243)

[9- اهانت دجالان به امام محمد باقر و فرزند بزرگوارشان 178](#_Toc338539244)

[10- اهانت دجالان به موسي بن جعفر -رحمت الله عليه- 179](#_Toc338539245)

[11- اهانت دجالان به علي بن موسي رحمت الله عليه 181](#_Toc338539246)

[موضع اهل بيت نسبت به پيروان دروغين خود 181](#_Toc338539247)

[شيعه و امامت، اهل سنت و امامت 187](#_Toc338539248)

[شيعه و امامت 187](#_Toc338539249)

[رد بر تشيع در مورد منصوص دانستن امامت ائمه اثني عشر 194](#_Toc338539250)

[شيعه و رجعت 222](#_Toc338539251)

[شيعه و رجعت (بازگشت) 222](#_Toc338539252)

[رد بر اين اعتقاد 226](#_Toc338539253)

[شيعه و ظهور 228](#_Toc338539254)

[شيعه و ظهور: 228](#_Toc338539255)

[شيعه و طينت، اهل سنت و طينت (سرشت، فطرت) 231](#_Toc338539256)

[شيعه و طينت (سرشت، فطرت) 232](#_Toc338539257)

[رد براين اعتقاد 237](#_Toc338539258)

[شيعه و مهدي، اهل سنت و مهدي 241](#_Toc338539259)

[شيعه و مهدي 242](#_Toc338539260)

[مؤسس و پايه گذار اعتقاد به مهدي غائب در مذهب اثني عشري 247](#_Toc338539261)

[زندگي نامه مهدي 251](#_Toc338539262)

[ازدواج حسن عسکري و مليکه مادر مهدي 252](#_Toc338539263)

[مهدي در بطن مادر 252](#_Toc338539264)

[رشد و نمو مهدي 254](#_Toc338539265)

[زمان غيب شدن مهدي 256](#_Toc338539266)

[مکان غيبت مهدي 257](#_Toc338539267)

[نام امام غائب 258](#_Toc338539268)

[مدت غيبت مهدي 258](#_Toc338539269)

[علت غيبت مهدي 260](#_Toc338539270)

[مهدي پس از ظهور 261](#_Toc338539271)

[آ- قوانين و شريعت مهدي: 261](#_Toc338539272)

[ب- وظيفه مهدي: 263](#_Toc338539273)

[رد بر افسانه‌هاي مهدي غائب 266](#_Toc338539274)

[شيعه و تقيه، تقيه از ديدگاه اهل سنت و جماعت 273](#_Toc338539275)

[تقيه از ديدگاه مذهب تشيع 275](#_Toc338539276)

[شيعه و صيغه، اهل سنت و ازدواج موقت (صيغه) 297](#_Toc338539277)

[شيعه و ازدواج موقت (صيغه) 298](#_Toc338539278)

[صيغه در ترازوي قرآن 304](#_Toc338539279)

[لواط مرد با همسر خويش 311](#_Toc338539280)

[شيعه و عاشوراء، عاشوراء در اسلام 315](#_Toc338539281)

[اهل سنت و آنچه در كربلا رخ داد 315](#_Toc338539282)

[شيعه و عاشوراء 316](#_Toc338539283)

[قاتلين حقيقي حسين بن علي چه كساني بودند؟ 319](#_Toc338539284)

[شيعه و خمس 320](#_Toc338539285)

[شيعه و اذان 323](#_Toc338539286)

[خاتمه 327](#_Toc338539287)

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء والمرسلين وعلى آله وصحبه ومن سار على هديه واستن بسنته إلى يوم الدين.

برادر عزیز و خواهر گرامی!

در ابتدای این مقدمه می‌خواهیم از شما بپرسیم آیا شما مذهب تشیع را می‌شناسید؟ مطمئناً پاسخ شما مثبت خواهد بود. شما در پاسخ این سؤال خواهید گفت: مذهب تشیع مذهبی است که پیروان آن، علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان را امامان خود می‌دانند، نمازهای خود را در سه نوبت می‌خوانند و روزهای تاسوعا و عاشورا به سینه زنی و نوحه خوانی می‌پردازند، و صیغه را نیز روا می‌دانند.

بدون هیچ شک و تردیدی بیش از 90 % از کسانیکه جواب آن‌ها مثبت بوده است، بیش از آنچه ما ذکر کردیم، ‌چیز دیگری در مورد مذهب تشیع نمی‌دانند. در حالیکه آنچه آن‌ها می‌بایست در مورد معتقدات مذهب تشیع بدانند خیلی بیشتر و در بسیاری موارد مهم‌تر از مسائل مزبور هستند.

آری، ‌بسیاری از سنی مذهبان و حتی بسیاری از شیعیان نیز در مورد اعتقادات مذهب تشیع چیزی نمی‌دانند.

این حقیقت ما را بر آن داشت تا این کتاب را در مورد معتقدات مذهب شیعه اثنی عشری تألیف کرده و در آن به نقد و مناقشه معتقدات این مذهب بپردازیم.

از آنجائیکه ما می‌دانستیم آنچه در مورد معقدات تشیع در بخش‌های مختلف این کتاب بیان می‌شود برای بسیاری از برادران و خواهران تازگی داشته و پذیرفتن وجود چنین معتقداتی در مذهب تشیع برای آن‌ها سخت و دشوار خواهد بود، تمام سخنان و ادعاهای خویش را مستدل به روایاتی قرار داده‌ایم که در مراجع و مصادری روایت شده‌اند که بزرگان و سردمداران مذهب تشیع آن‌ها را مهم‌ترین و موثق‌ترین مراجع مذهب خود می‌دانند و تا به امروز آن‌ها را در حوزه‌های علمیه خویش تدریس می‌کنند. ما به این عمل از یکسو صحیح بودن سخنان و ادعاهای خود را به برادران و خواهران خویش ثابت کرده‌ایم و از سوی دیگر راه انکار را بر بزرگان و سردمداران تشیع بسته‌ایم. زیرا بسیاری از بزرگان مذهب تشیع بر ملا شدن معتقدات خویش را سدی در برابر تبلیغات پر زرق و برق خود می‌بینند و سعی بر آن دارند تا فرا رسیدن زمان مناسب این معتقدات را از دیگران مخفی نگاه دارند.

مطمئناً اکنون این سؤال در اذهان برادران و خواهران مطرح خواهد شد که مگر در مذهب تشیع چه اعتقاداتی وجود دارند که پذیرفتن وجود چنین معتقداتی در این مذهب، برای ما سخت و دشوار خواهد بود؟

جواب این سؤال بسیار مهم را ما در بخش‌های مختلف این کتاب خواهیم یافت. در این کتاب ما خواهیم دید که متأسفانه فرموده‌های رسول الله (صلى الله علیه وسلم) همچنین با سخنان اهل بیت ایشان مخالفت دارند. در این کتاب ما با استعانت جستن به معبود بر حق ثابت خواهیم کرد مذهب تشیع بر خلاف تبلیغات پر زرق و برق خود، قرآن موجود را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را محرف و دستخورده می‌داند. و همچنین در این کتاب خواهیم دید که در مذهب تشیع بسیاری از صفات و ویژه‌گی‌های معبود بر حق نثار ائمه گشته و در این مذهب هیچ اثری از توحید و یکتاپرستی و جود ندارد و همچنین ما در این کتاب به سایر معتقدات مذهب تشیع همچون ایمان به رجعت، ظهور امامت مهدی و...اشاره کرده و باطل بودن آن‌ها را به اثبات خواهیم رسانید.

لازم به ذکر است از آنجایی که ما می‌دانیم بزرگان تشیع احادیث اهل سنت و جماعت را فاقد اعتبار می‌دانند از استدلال کردن به آن‌ها خودداری کرده و تنها قرآن مجید و روایات مذهب تشیع و آنچه که عقل و فطرت سلیم انسان مقرر داشته‌اند را حجت و برهان خود قرار داده‌ایم.

در پایان این مقدمه دست دعا بسوی معبود بر حق دراز کرده و از او می‌خواهیم به ما اخلاص و تو فیق عطا فرموده و ما را در زمره آنانی قرار دهد که در مورد آن‌ها فرموده است:

﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨﴾ [الزمر: 17-18].

«... بشارت ده آن عده از بندگانم را که به سخنان گوش فرا داده و پیرو بهترین آن‌ها می‌گردند. براستی که آنان همان کسانی هستند که معبود بر حق آن‌ها را هدایت کرده است. و براستی که آنان همان خردمندان حقیقی‌اند».

مؤلف ابو عبدالرحمن

توجه

لازم به تذکر است که بهتر و صحیح تر این است که ما در این کتاب از اسم رافضه بجای شیعه استفاده کنیم. زیرا نزد علمای اهل سنت و جماعت مخصوصاً متقدمین، به کسانی شیعه گفته می‌شده است که تنها اختلاف آن‌ها با سایر مسلمانان این بوده که علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) را در خلافت از عثمان بن عفان (رضی الله عنه) شایسته تر و لایق تر می‌دانستند. و در مسائل عقیدتی و عبادی هیچ اختلافی با سایر مسلمانان نداشته‌اند. در حالیکه فرقه و مذهبی که ما در این کتاب به ذکر اعتقادات آن‌ها می‌پردازیم اگرچه خود را شیعه می‌نامند اما نزد علمای اهل سنت و جماعت رافضه نامیده می‌شوند. ولی از آنجائیکه امروزه اکثریت مسلمانان این حقیقت را نمی‌دانند و فرقه رافضه را به نام شیعه می‌شناسند، ما نیز در کتاب خود آن‌ها را شیعه نامیده‌ایم تا باعث سر در گمی برخی از خوانندگان نگردیم.

شیعه و توحید (یکتا پرستی)

ما در این بخش از کتاب به نقد و بررسی بینش مذهب تشیع در مورد مسأله توحید و یکتا پرستی می‌پردازیم. در این رابطه ما نخست توحید ربوبیت و سپس توحید الوهیت را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

علمای اهل سنت و جماعت با بررسی آن دسته از آیات قرآن مجید که در رابطه با مسائل توحید و یکتا پرستی سخن می‌گویند به این نتیجه رسیده‌اند که مسائل مربوط به یکتاپرستی تحت سه دسته و گروه: توحید ربوبیت و توحید الوهیت و توحید أسماء و صفات قرار می‌گیرند.

توحید ربوبیت

اهل علم در تعریف توحید ربوبیت گفته‌اند: توحید ربوبیت یعنی یگانه و منفرد دانستن خداوند متعال در تحقق بخشیدن به آنچه که صورت پذیرفتن آن تنها به اراده و قدرت الهى امکان پذیر است.

اموری همچون آفرینش مخلوقات، روزی رساندن به آن‌ها، اداره کردن امور هستی، زندگی بخشیدن و بازپس گرفتن آن را می‌توان در این مقام به عنوان مثال نام برد[[1]](#footnote-1).

خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن مجید در مورد توحید ربوبیت سخن رانده است. در سوره اعراف آیه 54 معبود بر حق فرموده:

﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٥٤﴾ [الأعراف: 54].

«(ای مردم ) بدانید که آفرینش و فرمانروایی از آن خداوند می‌باشد. منزه و بلند مرتبه است خداوند که خالق و پادشاه عالمیان است».

بسیاری از آیات قرآن مجید بیانگر این مطلب هستند که مشرکین با وجود انحرافات عظیم خود در مورد توحید الوهیت، اما به وحدانیت خداوند متعال در صفات ربوبیت ایمان داشته و در این رابطه مرتکب شرک نمی‌شده‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَهُمۡ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ﴾ [الزخرف: 87].

«اگر از مشرکین بپرسی چه کسی آن‌ها را آفریده است، ‌یقیناً پاسخ خواهند داد: خداوند».

همچنین خداوندمتعال در سوره یونس آیه 31 فرموده است:

﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١﴾ [یونس: 31].

«(مشرکان را ) بگو کیست که از آسمان و زمین شما را روزی می‌رساند؟ و یا اینکه چه کسی مالک و آفریننده گوش‌ها و چشم‌های شما است؟ و چه کسی است که جاندار را بی‌جان و بی‌جان را از جاندار می‌آفریند، و چه کسی است که امور هستی را اداره می‌کند؟ آن‌ها پاسخ خواهند داد: خداوند. به آن‌ها بگو: آیا از عقاب او نمی‌هراسید (که اینگونه در عباداتتان شرک می‌ورزید)؟».

آری، مشرکین با وجود ایمان داشتن به توحید ربوبیت، ‌همواره در توحید الوهیت و پرستش و عبادت خداوند دچار انحراف شده و در عبادات خود به خالق هستی شرک می‌ورزیدند. خداوند متعال در این رابطه می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف: 106].

«و بیشترین آن‌ها به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در عین حال به او شرک می‌ورزند».

اکنون ما به ذکر برخی از انحرافات و گمراهی‌هایی که در مذهب تشیع در رابطه با توحید ربوبیت وجود دارد می‌پردازیم. از میان این انحرافات و گمراهی‌ها ما به این مطالب اشاره خواهیم کرد:

1- ائمه را رب و پروردگار دانستن

مطمئناً این عنوان خواننده محترم را به تعجب و شگفتی وا می‌دارد، اما با مراجعه به آنچه در کتاب‌های تفسیر و حدیث مذهب تشیع نوشته شده، متوجه خواهیم شد این مسأله حقیقت تلخی است که بایستی آن را پذیرفت.

در کتاب «مرآة الأنوار» روایتی دروغین از علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) نقل شده که ایشان گفته‌اند: «من همان رب و پروردگار زمین هستم که آن را آرام نگاه می‌دارم»[[2]](#footnote-2).

ببینید گستاخی و خیره سری دجالان به کجا رسیده است. آیا رب و پروردگار زمین کسی جز خالق آن می‌باشد؟ و آیا امکان دارد علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) چنین سخن کفر آلود و ملحدانه‌ای بر زبان بیاورند؟ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يُمۡسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنۡ أَمۡسَكَهُمَا مِنۡ أَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ﴾ [فاطر: 41].

«خداوند آسمان‌ها و زمین را از نابودی محفوظ نگاه می‌دارد. و اگر آن‌ها رو به زوال نهند کسی جز او نمی‌تواند آن‌ها را از زوال و نابودی باز دارد».

اکنون به ذکر مثال دیگری می‌پردازیم. در آیه 69 سوره الزمر خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَشۡرَقَتِ ٱلۡأَرۡضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ [الزمر: 69].

«و زمین (محشر در روز قیامت) از نور رب پروردگار خود نورانی گشت».

بیایید ببینیم کتاب‌های تفسیر شیعه این آیه را چگونه تفسیر کرده‌اند.

در روایتی که راوی آن مفضل بن عمر می‌باشد از ابا عبدالله نقل شده که در مورد تفسیر این آیه گفته‌اند: «مراد از نور رب هنگام ظهور امام چه رخ خواهد داد؟ ایشان فرمودند: نور امام برای مردم کافی بوده و دیگر احتیاجی به نور خورشید و ماه نخواهد بود»[[3]](#footnote-3).

اکنون به ذکر مثال دیگری می‌پردازیم. در سوره کهف آیه 110 خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [الکهف:110]. «و در عبادت و پرستش رب و پروردگار خود، شرک نورزد».

در کتاب تفسیر عیاشی در مورد آین آیه گفته شده: مراد این است که شخص درمورد مسأله خلافت در برابر امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- سر تسلیم فرود آورد و أحدی را با ایشان شریک نگرداند»[[4]](#footnote-4).

همانگونه که معانی واضح و آشکار این آیات بر آن دلالت دارند مراد از کلمه «رب» در این آیات خداوند متعال بوده و تفسیر کردن این کلمه به امام نمی‌تواند چیزی جز گمراهی و ضلالت باشد.

این گمراهی‌ها و ضلالت‌ها به جایی رسیده که در یکی از روایات مصادر شیعه در مورد قصه اسراء و معراج پیامبر (صلى الله علیه وسلم) گفته شده: «از رسول الله صلی علیه و آله پرسیده شد خداوند در شب معراج به چه زبان و لغتی با شما سخن گفتند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: به لغت و زبان علی بن ابی طالب. این مسأله چنان مرا به شگفتی و تعجب وا داشت که از خداوند متعال پرسیدم: این شما بودید که با من سخن گفتید یا علی ابن ابی طالب؟»[[5]](#footnote-5).

ما قبلاً نیز به این نکته اشاره کردیم که شناعت و قبح این گمراهی‌ها بهترین برهان و دلیل بر بطلان آن‌ها است.

2- دنیا و آخرت را از آن امام دانستن

کلینی یکی از ابواب کتاب خود را اینگونه نامیده است: «زمین از آن امام می‌باشد»[[6]](#footnote-6). او در این باب حدیثی دروغین به این مضمون روایت کرده است: «ابوبصیر می‌گوید: ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: آیا نمی‌دانی که دنیا و آخرت از آن امام هستند و تحت تصرف و حکم او قرار دارند؟»[[7]](#footnote-7).

آیا این اعتقاد باطل، شرک ورزیدن صریح در توحید ربوبیت محسوب نمی‌گردد؟ شرکی که حتی ابوجهل و ابولهب نیز آن را قبول نداشته‌اند. قرآن مجید در مورد این مسأله فرموده است:

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ﴾ [البقرة: 107].

«آیا نمی‌دانی مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است؟»

و در آیه دیگری معبود بر حق فرموده است:

﴿ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ [الفرقان: 2].

«آنکس که فرمانرایی و مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن او است. و هرگز فرزندی نداشته و شریکی در فرمانرایی و پادشاهی ندارد».

و در سوره نجم معبود بر حق فرموده است:

﴿فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ ٢٥﴾ [النجم: 25].

«دنیا و آخرت از آن خداوند است».

آیا می‌توان در قلب کسیکه به این اعتقادات باطل ایمان داشته باشد کوچک‌ترین اثری از توحید و یکتاپرستی یافت؟

آری، فرمانروایی و مالکیت نام دنیا و آخرت از آن خداوند متعال می‌باشد. و هیچکس نمی‌تواند ادعا کند خداوند این فرمانراویی و یا قسمتی از آن را به احدی از مخلوقات خود واگذار کرده است. چون هیچ دلیل و برهانی برای اثبات این ادعا وجود ندارد و پیروان هر مذهب و فرقه‌ای می‌توانند در مورد پیشوایان و رهبران خویش چنین ادعای پوچ و بی‌اساسی داشته باشند.

3- اعتقاد داشتن به حلول خداوند در ائمه

در یکی از روایات مذهب تشیع در رابطه با این اعتقاد فاسد و ملحدانه گفته شده: «ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: آنگاه خداوند دست راست خود را بر ما کشید و نورالهی در وجود ما حلول کرد»[[8]](#footnote-8). و در روایت دیگری گفته شده: «... اما خداوند ذات ما را با ذات خود در هم آمیخت»[[9]](#footnote-9). ایمان داشتن به چنین اعتقاد باطلی نقش بسیار بزرگی در متصف دانستن ائمه به برخی از صفات ربوبیت و در نتیجه پرستش و عبادت کردن آن‌ها داشته است. ما اگر به کتاب‌های حدیث مذهب تشیع مراجعه کنیم و نگاهی به آنچه در باب معجزات ائمه نوشته شده بیافکنیم خواهیم دید در بسیاری از روایات، انجام دادن اموری به ائمه نسبت داده شده که اینگونه امور را کسی جز خداوند متعال نمی‌تواند انجام دهد.. بعنوان مثال یکی از این روایات، علی ابن ابی طالب را قادر به زنده کردن مردگان معرفی می‌کند. در این روایت گفته شده: «جوانی از قبیله بنی مخزوم نزد علی بن ابی طالب -علیه السلام- آمده و به ایشان می‌گوید: ای دایی من! برادرم چند روز پیش فوت کرد و این حادثه ناگوار مرا بسیار غمگین و افسرده ساخته است. علی بن ابی طالب -علیه السلام- در جواب خطاب به جوان فرمودند: آیا می‌خواهی برادرت را بار دیگر ببینی؟ جوان که بسیار خوشحال گشته است پاسخ مثبت می‌دهد. علی ابن ابی طالب -علیه السلام- خطاب به جوان می‌فرماید: قبر او را به من نشان ده. هنگامیکه علی -علیه السلام- و جوان به قبر می‌رسند ایشان زیر لب سخنی گفته و با پای خود چند ضربه به قبر میزنند. با این عمل ناگهان مرده از قبر بر خاسته و به زبان فارسی سخنانی بر زبان می‌راند. امیرالمؤمنین -علیه السلام- از او می‌پرسند: مگر تو عرب نبودی؟ مرد پاسخ می‌دهد: بله، اما چون من پیرو فلانی و فلانی[[10]](#footnote-10) بودم، پس از مرگ زبانم به فارسی تغیر یافت»[[11]](#footnote-11).

و در اکذوبه دیگری گفته شده علی ابن ابی طالب رضی الله عنه تمام مردگان قبرستان جبانه را زنده کرده‌اند[[12]](#footnote-12). و در روایت دروغین دیگری ادعا شده علی ابن علی طالب رضی الله عنه با زدن ضربه‌ای به تکه سنگی صد شتر از آن بیرون آورده‌اند[[13]](#footnote-13).

اینگونه روایات همانگونه که قبلاً نیز گفتیم چنان بی‌پایه و اساس و مضحک هستند که برای اثبات بطلان آن‌ها هیچ احتیاجی به ذکر دلیل و برهان نیست.

4- اعتقاد داشتن به اینکه ائمه می‌توانند هر چه را بخواهند حلال و یا حرام گردانند

ما می‌دانیم یکی از اصول توحید، ایمان داشتن به این است که تشریع یعنی حلال و حرام گردانیدن از خصوصیات و ویژگی‌های معبود بر حق می‌باشد. و هیچ مخلوقی در این مسأله کوچک‌ترین نقشی ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ﴾ [الأعراف: 54].

«بدانید که آفرینش و فرمانروایی از آن خداوند است.»

حتی پیامبران نیز که برگزیده‌ترین افراد تاریخ بشریت بوده‌اند کوچک‌ترین نقشی در تحلیل و تحریم نداشته‌اند، آن‌ها فقط مبلغان شریعت الهی بوده‌اند.

معبود بر حق در سوره شوری آیه 21 مشرکین را در رابطه با پذیرفتن تحلیل و تحریم رهبران و سردمداران خود مورد نکوهش و سرزنش قرار داده مى‌فرماید:

﴿أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمۡ يَأۡذَنۢ بِهِ ٱللَّهُۚ﴾ [الشوری: 21].

«آیا (مشرکین) برای خود خدایانی (شایسته و لایق فرمانراویی) دارند که بدون اجازه الهی احکامی را برای آن‌ها بنا نهاده‌اند؟». (مراد از استفهام و پرسش، گوشزد کردن مشرکین به باطل بودن این عمل آن‌ها است). اکنون بیایید ببینیم مذهب تشیع در مورد این مسأله چه اعتقادی دارد. بنابر روایاتی که در مراجع و مصادر مذهب تشیع نقل شده‌اند ائمه حق تشریع داشته و می‌توانند هر چه را بخواهند حلال و یا حرام گردانند. آقای کلینی در کتاب خود این روایت را نقل کرده که: «خداوند متعال نخست محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید و پس از گذشت هزار دهر سایر مخلوقات را خلق کرد و اطاعت از این سه تن را بر آن‌ها واجب گردانید. به همین سبب این سه تن هر چه را بخواهند حلال و یا حرام می‌گردانند»[[14]](#footnote-14).

مجلسی در قسمتی از شرح این روایت مکذوبه می‌گوید: «... خداوند متعال اطاعت از آن‌ها را بر تمام خلائق حتی جمادات زمین و آسمان نیز واجب گردانید». بایستی دانست این اعتقاد باطل همان اعتقادی است که یهودیان و نصاری در مورد رهبران و پیشوایان مذهبی خود داشتند. خداوند متعال در این رابطه مى‌فرماید:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31].

«یهود و نصاری پیشوایان خود را رب خویش قرار دادند».

روایتی در کتاب اصول کافی این آیه را تفسیر کرده و بیان داشته چگونه یهود و نصاری پیشوایان دینی خود را رب خویش قرارداده‌اند. در این روایت گفته شده: «ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: به خداوند سوگند پیشوایان مذهبی یهود و نصاری هرگز آن‌ها را به عبادت کردن خود فرا نخواندند. و اگر اینکار را می‌کردند هرگز کسی سخن آن‌ها را نمی‌پذیرفت. آنچه آن‌ها انجام دادند این بود که حلال را بر مردم حرام و حرام را بر آن‌ها حلال گردانیدند»[[15]](#footnote-15).

بنابر آنچه در این روایت ذکر گشته، گردن نهادن و پذیرفتن تحلیل و تحریمی که از جانب مخلوق باشد، نوعی عبادت کردن این مخلوق محسوب گشته و شرک در ربوبیت خداوند متعال می‌باشد.

این اعتقاد باطل، اعتقاد باطل دیگری نیز به دنبال داشته است که بر اساس آن بیان ساختن احکام شرعی و یا کتمان کردن آن‌ها بستگی به خواست و اراده امام دارد. او اگر بخواهد می‌تواند احکام شرعی را از پیروان خود کتمان کند. در یکی از روایات شیعه در اینمورد گفته شده: «وشاء می‌گوید: از امام رضا -علیه السلام- در مورد تفسیر این آیه پرسیدم:

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣﴾ [النحل: 43].

«اگر مسأله‌ای را نمی‌دانید، آن را از علما و دانشمندان بپرسید».

امام -علیه السلام- فرمودند: مراد از اهل ذکر ما هستیم. مردم بایستی حکم مسائل خود را از ما بپرسند.

من گفتم: شما سؤال شونده و ما سؤال کننده هستیم؟

ایشان فرمودند: بله.

من گفتم: آیا بر ما واجب است سؤال‌های خود را از شما بپرسیم؟

ایشان فرمودند: بله.

من گفتم: آیا بر شما واجب است سؤال‌های ما را پاسخ دهید؟

ایشان فرمودند: خیر، ما اگر خواستیم به سؤال‌های شما پاسخ خواهیم داد و اگر نخواستیم از پاسخ دادن خودداری خواهیم کرد»[[16]](#footnote-16).

براستی که این روایت متضمن اهانتی بزرگ به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد. خداوند متعال در مورد کسانیکه حق را کتمان می‌کنند فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩﴾ [البقرة: 159].

«آنانیکه آیات آشکار و هدایت کننده‌ای را ما نازل ساخته و آن‌ها را در کتاب برای مردم توضیح داده‌ایم، کتمان ساخته و از مردم پوشیده نگاه می‌دارند، خداوند و فرشتگان و مؤمنین آن‌ها را مورد لعنت خود قرار می‌دهند».

خداوند متعال حتی به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نیز اجازه نداده که چیزی از احکام شرعی را از مردم کتمان کند. خداوند متعال خطاب به رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مى‌فرماید:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ﴾ [المائدة: 67].

«ای پیامبر آنچه که از پروردگارت بر تو نازل گشته را به مردم ابلاغ کن. و اگر چنین نکنی رسالت الهی را ابلاغ نکرده‌ای».

بایستی دانست به سبب همین اعتقاد فاسد و باطل است که در روایات مصادر شیعه گفته شده شیعیان تا قبل از زمان امام محمد باقر رحمت الله علیه از چگونه بجا آوردن برخی از عبادات بی‌خبر بوده و بسیاری از اصول و اساسیت دین را نمی‌دانستند. در یکی از این روایات که آن را کلینی در کتاب خود روایت کرده گفته شده: «شیعیان تا قبل از زمان امام ابو جعفر (محمد باقر) -علیه السلام- کیفیت ادای مناسک حج را بلد نبوده و چیزی از حلال و حرام نمی‌دانستند، تا اینکه امام محمد باقر -علیه السلام- در زمان خویش کیفیت ادای حج و مسائل حلال و حرام را به شیعیان یاد دادند»[[17]](#footnote-17). این روایت مکذوبه متضمن اهانتی بس عظیم به امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن حسین رضی الله عنهم اجمعین می‌باشد.

مگر نه این است که شیعیان خود را هواداران و پیروان پروپاقرص این ائمه معرفی می‌کنند؟ آیا این ائمه حلال و حرام دین و کیفیت ادای ارکان اسلام را از پیروان پروپاقرص خود کتمان کرده بودند؟ خودتان ببینید چگونه تحت سرپوش حب آل بیت بزرگ‌ترین اهانت‌ها را نثار اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) کرده‌اند.

5- اعتقاد داشتن به اینکه حرکت ابرها و بوجود آمدن رعد و برق ناشی از اراده امام می‌باشد

در مراجع مذهب تشیع روایاتی وجود دارند که بر اساس آن‌ها شیعیان می‌پندارند برخی از امور هستی تحت اراده و مشیئت ائمه قرار دارند. در یکی از این روایات بوجود آمدن رعد و برق، ناشی از اراده و خواست امام دانسته شده است. در این روایت گفته شده: «سماعه بن مهران می‌گوید: نزد ابا عبدالله -علیه السلام- نشسته بودم که ناگهان صدای رعد و برق مهیبی شنیده شد. در این هنگام ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: این رعد و برق ناشی از اراده و خواست یار شما است. من پرسیدم: منظورتان از یار ما کیست؟ ایشان فرمودند: امیر المومنین -علیه السلام-»[[18]](#footnote-18).

جای بسی شگفتی است که چگونه مفید و مجلسی این جرأت را به خود داده‌اند که روایتی اینچنین که مضمون آن چیزی جز الحاد و شرک در ربوبیت نیست را در کتاب‌های خود جای دهند.

گویا خداوند متعال گوش‌های آن‌ها را کر و چشمانشان را کور کرده و آن‌ها این آیه کریمه را نشنیده و ندیده‌اند که در آن فرموده شده:

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُرِيكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَيُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ١٢﴾ [الرعد: 12].

«او (خداوند متعال) است که برق را برای بیم دادن شما از خشم و غضب خویش و برای امید بستن‌تان به رحمتش به شما می‌نمایاند و ابرهای سنگین را بوجود می‌آورد».

دجالان چنان در ضلالت و گمراهی غوطه ور گشته و بصیرت خود را از دست داده‌اند که روایات جعلی و افسانه‌ای آن‌ها، هر انسان عاقل و خردمندی را به حیرت و تعجب وا می‌دارد.

بیائید به یکی دیگر از این روایات که مجلسی آن را در کتاب خود ذکر کرده است گوش فرا دهیم. در این روایت گفته شده: «روزی علی بن ابی طالب -علیه السلام- به دو تکه ابر اشاره کردند. این دو تکه ابر ناگهان همانند دو قالی گشتند. آنگاه امام علی -علیه السلام- بر یکی از این ابرها و یارانشان از جمله سلمان و مقداد و‌... بر ابر دیگر سوار شدند. امام علی -علیه السلام- پس از سوار شدن بر ابر فریاد زدند: من چشم خداوند در زمین هستم. من زبان خداوند در میان خلائق هستم. من همان نور خداوند هستم که هرگز خاموش نمی‌گردد، من‌...»[[19]](#footnote-19). در ادامه این قصه خیالی یاران امام علی در مورد معجزات پیامبران از ایشان می‌پرسند. ایشان در جواب می‌گویند: «من عظیم‌تر از این معجزات را به شما نشان خواهم داد. سوگند به آنکه دانه را شکاف و انسان را آفرید من آنچنان مقدار عظیمی از ملکوت آسمان‌ها و زمین را تحت اراده و مشیئت خود دارم که شما حتی توان درک مقدار اندکی از آن را نیز ندارید»[[20]](#footnote-20). در ادامه این قصه عجیب و غریب گفته شده «علی بن ابی طالب و یاران ایشان پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) را دیدند. یکی از پیامبران سخت می‌گریست. هنگامیکه یاران علی بن ابی طالب از او سبب گریستن را پرسیدند. او در جواب گفت: تا مدتی پیش امیرالمؤمنین هر بامداد به دیدن من آمده و در کنارم می‌نشستند و من به برکت نگریستن به ایشان نیروی بیشتری برای عبادت کردن پیدا می‌کردم. اما اکنون مدت ده روز است که ایشان به دیدن من نیامده‌اند و این مسأله مرا بسیار افسرده و غمگین ساخته است»[[21]](#footnote-21). در ادامه این قصه گفته شده: «امام علی -علیه السلام- از یاران خود می‌خواهند چشمانشان را ببندند. آنگاه ایشان آن‌ها را به بازاری می‌برند که مردمان آن از درخت نخل نیز درازتر هستند. امام علی -علیه السلام- پس از اینکه به یاران خود می‌گویند این مردمان از قوم عاد هستند فریادی می‌کشند که از شدت آن همه آن مردمان هلاک می‌گردند. و در پایان هنگامیکه امام علی -علیه السلام- و یاران ایشان به شهر خود باز می‌گردند یاران ایشان می‌گویند: سوگند می‌خوریم که شما نشانه و آیه عظیم خداوند هستید»[[22]](#footnote-22). این قصه خیالی با اینکه مالامال و سرشار از خرافات و شرکیات می‌باشد، اما مجلسی احتمال حقیقت داشتن آن را رد نمی‌کند. او پس از اعتراف به اینکه «این قصه را در مراجع و مصادر ندیده‌ام»[[23]](#footnote-23). می‌گوید: «اما ما آن را رد نمی‌کنیم»[[24]](#footnote-24).

خودتان ببینید چگونه آقای مجلسی احتمال حقیقت داشتن روایتی که مالامال خرافات و شرکیات است و در هیچیک از مصادر و مراجع روایت نشده است را رد نمی‌کند. مطمئناً اگر این روایت در یکی از مراجع و مصادر نقل می‌شد آقای مجلسی به آن ایمان کامل پیدا کرده و هیچگونه شک و تردیدی نسبت به صحت داشتن آن به دل خود راه نمی‌داد.

توحید الوهیت

پس از آنکه نخست با توحید ربوبیت و بینش شیعه نسبت به آن آشنا شدیم، اکنون در مورد توحید الوهیت و بینش این مذهب نسبت به آن سخن می‌رانیم.

ما اگر بخواهیم توحید الوهیت را بصورت ساده و واضح تعریف کنیم می‌توانیم بگوییم: توحید الوهیت یعنی اینکه شخص مسلمان فقط معبود بر حق را بپرستد و آنچه که شرعاً عبادت و پرستش محسوب می‌گردد را برای احدی از مخلوقات بجا نیاورد. خداوند متعال مسلمانان را امر کرده که بگویند:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5].

«تنها تو را عبادت کرده و تنها از تو استعانت می‌جوییم».

با در نظر داشتن این مطلب که حتی مشرکین نیز به توحید ربوبیت ایمان داشته‌اند، می‌توان به این نتیجه رسید که علت و سبب اساسی بعثت پیامبران، دعوت و فراخواندن مردم به سوی توحید الوهیت و بر حذر داشتن آن‌ها از شرک ورزیدن در آنچه که شرعاٌ عبادت و پرستش محسوب می‌گردد، بوده است.

پس از این مقدمه مختصر، اکنون به ذکر بینش تشیع نسبت به این نوع از توحید می‌پردازیم. متأسفانه بایستی گفت: در مراجع و مصادر مذهب تشیع روایاتی منسوب به ائمه وجود دارند که در آن‌ها شیعیان را به مرتکب شدن اعمالی تشویق کرده‌اند که با توحید الوهیت و یکتاپرستی منافات و تضاد دارند. البته جای هیچ شک و تردیدی نیست که اهل بیت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) از این سخنان و گفتارها پاک و مبری بوده‌اند. ما قبل از سخن در مورد این روایات به مسأله بسیار مهم دیگری اشاره می‌کنیم. این مسأله این است که سردمداران مذهب تشیع برای فرار از آیاتی که مسلمانان را به توحید و یکتاپرستی فراخوانده و آن‌ها را از شرک ورزیدن در عبادات بر حذر داشته‌اند، در هر کجا از قرآن مجید که نامی از توحید برده شده آن را به ولایت ائمه تفسیر کرده‌اند. و همانگونه که بزودی مشاهده خواهیم کرد حتی در برخی از موارد لفظ جلاله (کلمه «الله») را به امیرالمؤمنین تفسیر کرده‌اند. اکنون برای اثبات این ادعا به ذکر چند مثال می‌پردازیم:

خداوند متعال در سوره الزمر آیه 65 مى‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: 65].

«(ای پیامبر) به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت».

همانگونه که از معنای واضح و آشکار این آیه پیدا است، خداوند متعال پیامبر خویش را مورد خطاب قرار داده تا امت اسلامی را به بزرگی گناه و معصیت شرک ورزیدن گوشزد کنند و به آن‌ها بگویند شرک ورزیدن چنان گناه بزرگی است که حتی اگر أحدی از پیامبران مرتکب آن گردد تمام اعمال صالحه او بر باد خواهند رفت.

اکنون بیایید بینیم سردمداران و بزرگان مذهب تشیع این آیه را چگونه تفسیر کرده‌اند. کلینی و قمی در تفسیر این آیه گفته‌اند: «اگر در خلافت، کسی را با علی شریک گردانی تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت»[[25]](#footnote-25). در تفسیر البرهان نیز این آیه به همین صورت تفسیر شده است[[26]](#footnote-26).

اگر چه تفسیر آقای کلینی وقمی چنان بی‌پایه و اساس و به دور از عقل و منطق می‌باشد که حاجتی به بحث و مناقشه در مورد آن وجود ندارد اما با این وجود ما نگاهی به آیه ای که پیش از این آیه قرار دارد می‌اندازیم تا بطلان ادعاهای مفسرین شیعه را بهتر دریابیم. خداوند متعال فرموده:

﴿قُلۡ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَأۡمُرُوٓنِّيٓ أَعۡبُدُ أَيُّهَا ٱلۡجَٰهِلُونَ ٦٤ وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٦٥ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ٦٦﴾ [الزمر: 64-66].

«ای پیامبر! به آن‌ها بگو ای کسانیکه از عظمت و بزرگی معبود بر حق بی‌خبرید. ایا شما از من می‌خواهید کسی جز معبود بر حق را بپرستم؟ ای پیامبر! به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت و از گروه زیانکاران قرار خواهی گرفت. ای پیامبر! بر تو است که تنها معبود بر حق را بپرستی و در زمره شکرگذاران باشی».

هر مسلمانی که کوچک‌ترین آشنایی با زبان عربی داشته باشد براحتی در می‌یابد که در این آیات کوچک‌ترین اشاره‌ای به امیرالمؤمنین علی به ابی طالب و مسأله ولایت نشده است. اما آقایان کلینی وقمی و سایر همکاران دغلکارشان لفظ جلاله («الله») را به علی و کلمه «عبادت» را به ولایت و امامت تفسیر کرده‌اند. این مسأله همچنین بی‌بضاعت بودن بزرگان تشیع در اثبات امامت علی بن ابی طالب پس از رحلت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را نیز به اثبات می‌رساند. بایستی از آقایانی کلینی وقمی و سایر سردمداران تشیع پرسید: اگر خداوند متعال می‌خواست مسلمانان را به پذیرفتن ولایت علی و فرزندان و نوادگان ایشان امر کنند، چرا این مسأله را به صورت واضح و آشکار ذکر نکرد تا تمام مسلمانان به این مسأله پی برده و هیچ حجت و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند؟ مگر خداوند متعال در توصیف قرآن مجید نفرموده:

﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: 17].

«ما قرآن را برای پند و اندرزگیری (مردم)، سهل و آسان قرار داده‌ایم. آیا کسی می‌خواهد از آن پند بپذیرید؟»

مثالی دیگر:

خداوند متعال در سوره النمل آیه 61 می‌فرماید:

﴿أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٦١﴾ [النمل: 61].

«آیا معبود بر حقی جز خداوند وجود دارد؟ براستی که اکثریت مشرکین حقیقت توحید و یکتاپرستی را نمی‌دانند».

اکنون بیایید نظری بر برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع بیاندازیم و ببینیم این آیه کریمه را به چه صورت تفسیر کرده‌اند. در این مصادر این آیه به این صورت تفسیر شده است: «آیا امکان دارد در یک زمان دو امام و دو پیشوا وجود داشته باشند؟ یکی امام حق و عدالت و دیگری امام و پیشوای گمراهی و ضلالت»[[27]](#footnote-27).

ببینید چگونه سردمداران تشیع برای به کرسی نشاندن ادعاهای بی‌اساس خود قرآن مجید را به بازی گرفته‌اند و لفظ جلاله (الله) را به امام تفسیر کرده‌اند.

پس از این ما به ذکر و بررسی یکی از اصول و اساسیت توحید الوهیت می‌پردازیم و سپس با موضع مذهب تشیع نسبت به آن آشنا می‌گردیم. این مسأله بسیار مهم و اساسی این است که بر اساس معتقدات پاک اسلامی در تمام انواع عبادات، هیچ واسطه و میانجی بین معبود بر حق و مخلوق وجود ندارد. و ما بایستی بدانیم قرار دادن واسطه و میانجی در دعا و یا سایر عبادات و متوسل شدن به آن‌ها همان شرکی است که مشرکین در طول تاریخ مرتکب آن می‌شده‌اند. خداوند متعال در این رابطه فرموده:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ [البقرة: 186].

«و چون بندگان من از تو در مورد دوری و نزدیکی من پرسند، بایستی بدانند که من به آن‌ها نزدیک بوده و دعای آنکس که مرا خواند را اجابت خواهم کرد. پس بر آن‌ها است که به من ایمان آورده و در برابر اوامر من سر تسلیم فرود آورند تا به راه راست هدایت یابند».

و همچنین خداوند متعال خطاب به تمام بندگان مؤمن و مسلمان خود فرموده:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ٦٠﴾ [المؤمن: 60].

«پروردگار شما فرمود مرا بخوانید تا دعاهایتان را مستجاب سازم. بی‌شک آنانیکه از پرستیدن من إعراض و سر کشی کنند بزودی با ذلت و خواری درون جهنم جای خواهند گرفت».

اهل سنت و جماعت معتقد هستند هر کس در عبادات خویش، بین خود و خداوند متعال مخلوقی را واسطه و میانجی قرار دهد و بر او توکل کند و حاجات خود را بجای اینکه مستقیماٌ از معبود بر حق بطلبد از این واسطه طلب کند، در دام همان شرکی افتاده که مشرکین مرتکب آن می‌شده‌اند. مشرکین نیز همانگونه که قرآن مجید از آن‌ها نقل کرده است در توجیه این عمل مشرکانه خود می‌گفتند:

﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«ما آن‌ها را عبادت نمی‌کنیم مگر برای اینکه مقداری ما را به بارگاه الهی مقرب و نزدیکتر سازند.»

اما مذهب تشیع بر خلاف این اعتقاد پاک اسلامی، ائمه اثنی عشر را در عبادات و دعاها واسطه و میانجی بین انسان و خداوند متعال می‌دانند. مجلسی در این رابطه می‌گوید: «ائمه حجاب خداوند و واسطه و میانجی بین ایشان و خلائق می‌باشند»[[28]](#footnote-28). و در کتاب «عقائد الامامیه» در مورد ائمه گفته شده: «آن‌ها دروازه‌های بارگاه الهی و راه‌های رسیدن به ایشان هستند. آن‌ها همانند کشتی نوح می‌باشند، هرکس بر آن نشیند نجات می‌یابد و هر کس از آن اعراض ورزد غرق می‌گردد»[[29]](#footnote-29). در بسیاری از روایات تشیع ادعا شده که حتی پیامبران نیز در دعاهای خود به ائمه متوسل می‌شده‌اند! در کتاب «بحار الأنوار» گفته شده: «دعاهای پیامبران به سبب توسل جستن آن‌ها به ائمه، مستجاب می‌شده‌اند»[[30]](#footnote-30). و در روایت دیگری گفته شده: «امام رضا -علیه السلام- فرمودند: هنگامیکه نوح -علیه السلام- در آستانه غرق شدن بود، با توسل جستن به حق ما از غرق شدن نجات یافت. و هنگامیکه ابراهیم -علیه السلام- را در آتش افکندند با متوسل شدن به حق ما از آن رهایی پیدا کرد. و موسی -علیه السلام- نیز با توسل جستن به حق ما بود که دریا در مقابل او خشک گردید. و عیسی -علیه السلام- را خداوند به سبب توسل جستن او به حق ما از دست یهودیان نجات بخشید»[[31]](#footnote-31). و در برخی دیگر از روایات دروغین ادعا شده که چون برخی از پیامبران در برابر ائمه شیعه و ولایت آن‌ها سر تسلیم فرود نیاوردند، خداوند آن‌ها را معاقبه و مبتلی به مصیبت ساخت. در روایتی که سرشار از اهانت به آدم -علیه السلام- می‌باشد گفته شده: «... هنگامیکه خداوند آدم را در بهشت جای داد، محمد و علی و حسن و حسین -صلوات الله علیهم- را در مقابل او ظاهر کرد. آدم با نگاهی سرشار از حسادت به آن‌ها نگریست. سپس از او خواسته شد ولایت ائمه را بپذیرد. اما او از اینکار سرباز زد. به همین سبب بهشت او را از درون خود به بیرون پرتاب کرد. پس از مدتی آدم به اشتباه خود پی برد و از حسادت خویش توبه کرد و به حق پنج تن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم متوسل شد. در نتیجه خداوند او را بخشید و از گناه او در گذشت. و در مورد همین ماجرا است که خداوند متعال فرموده است: ﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ﴾ [البقرة: 37]. (سپس آدم کلمات و دعاهایی از خالق خویش آموخت)»[[32]](#footnote-32).

اگر آن دجالی که این روایت اهانت‌آمیز را از خود جعل کرده، مقداری بیشتر دروغپردازی خود ادامه می‌داد حتماً می‌گفت: آدم -علیه السلام- نخست سنی مذهب بوده و سپس شیعه شده است! و در یکی دیگر از این روایات دروغین گفته شده: «سبب محبوس شدن یونس -علیه السلام- در شکم نهنگ امتناع او از پذیرفتن ولایت علی -علیه السلام- در شکم نهنگ رهایی نیافت مگر پس از پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب -علیه السلام-»[[33]](#footnote-33).

ما از اینگونه روایات دروغین می‌توانیم چندین نتیجه دیگر نیز بگیریم که عبارتند از:

1. آن دروغپردازانی که روایات مذهب تشیع را روایت کرده‌اند، برای دست یافتن به اهداف ناپسند خود از هیچ حیله و نیرنگی فروگذار نکرده‌اند.
2. در روایات موجود در مصادر و مراجع مذهب تشیع به پیامبران -علیهم الصلاة والسلام- هیچ احترامی گذاشته نشده است.
3. روایات مراجع و مصادر مذهب تشیع چنان بی‌پایه و اساس هستند که به هیچ وجه نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد.

در روایت دروغینی که جعل کنندگان آن خواسته‌اند هرگونه ارتباط مستقیم فرد شیعی مذهب را با خالق هستی قطع کنند، هر یک از ائمه مسئول برآورده ساختن حاجتی قرار داده شده است.

در این روایت خطاب به فرد شیعی مذهب گفته شده: «... برای نجات از سلاطین و وسوسه‌های شیاطین دستت را بسوی علی بن حسین -علیه السلام- دراز کن. و در بجا آوردن عبادات و امور اخروی از محمد بن علی -علیه السلام- و جعفر بن محمد -علیه السلام- مدد بخواه، و برای طلب عافیت از خداوند به موسی بن جعفر -علیه السلام- متوسل شو. و برای طلب رزق از خداوند از محمد بن علی -علیه السلام- کمک بخواه. و در نیکی کردن به برادران و بجا آوردن عبادات نافله از علی بن محمد -علیه السلام- و برای رسیدن به نعیم اخروی از حسن بن علی -علیه السلام- مدد بخواه. و هنگامیکه شمشیر دشمن را بر بالای سر خود دیدی که می‌خواهد سرت را از بدنت جدا کند از صاحب زمان (عج) مدد بجو و یقین داشته باش که ایشان ترا نجات خواهند داد»[[34]](#footnote-34).

ایمان داشتن به اینگونه روایات دروغین هر گونه رابطه مستقیم بین فرد شیعی مذهب و خالق هستی را از بین برده و امید و توکل او را بجای خداوند بر ائمه قرار می‌دهد. و بدین ترتیب هیچ شور و شوقی برای روی آوردن به بارگاه الهی در او باقی نمی‌ماند. بلکه تمام دعاها و راز و نیاز کردن‌های خود را برای ائمه بجا آورده و از آن‌ها مدد می‌جوید.

این در حالی است که قرآن مجید به ما آموخته است دعاها و حاجات خود را مستقیماً با معبود بر حق در میان گذاشته و هیچ مخلوقی را در این میان واسطه و میانجی قرار ندهیم. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: 180].

«خداوند را نام‌های نیکو است. او را به این نام‌ها بخوانید».

همچنین خداوند متعال خطاب به مشرکین که دست دعا بسوی مخلوق دراز می‌کنند فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤﴾ [الأعراف: 194].

«جز خداوند سایر کسانیکه آن‌ها را می‌خوانید بندگانی همچون شما (فانی وضعیت و ناتوان) هستند. اگر شما راست می‌گویید (و آن‌ها توانایی بر آورده ساختن حاجات شما را دارند) پس، از آن‌ها بخواهید دعاها و خواسته‌های‌تان را مستجاب سازند (تا آشکار گردد آیا شما درست می‌گویید یا ما)».

در اینجا جا دارد برای دفاع از مقام پیامبران و اثبات باطل بودن روایاتی که مصادر تشیع در مورد آدم و یونس -علیهماالسلام- روایت کرده‌اند، نگاهی به قرآن مجید بیاندازیم و حقیقت را از آیات آن بشنویم.

در قرآن مجید ذکر شده است هنگامیکه آدم و حوا -علیهماالسلام- پی به اشتباه خود بردند دست دعا بسوی معبود بر حق دراز کرده و گفتند:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣﴾ [الأعراف: 23].

«(آدم و حوا) گفتند: پروردگارا، ما (با سر پیچی کردن از امرشما و خوردن آن میوه) به خود ظلم روا داشتیم. و اگر شما ما را نیامرزید و به ما رحم نکنید، بی‌شک ما از زیانکاران خواهیم بود».

می بینیم که بنابر فرمایش الهی و بر خلاف آن روایت دروغین، آدم -علیه السلام- برای طلب آمرزش هرگز به احدی از ائمه متوسل نشده‌اند.

و حاشا که احدی از پیامبران -علیهم الصلاة والسلام- مرتکب چنین عملی گردد. شما خود بگویید کدامیک را بایستی بپذیریم: فرمایش خداوند متعال و یا گفته مجلسی و دار و دست‌هاش را؟

و در مورد قصه یونس -علیه السلام- بایستی گفت: هنگامیکه ایشان به اشتباه خود که همانا رها ساختن قوم خویش بدون اجازه خداوند بود پی بردند، از درون شکم نهنگ خالق خود را خواندند و فرمودند:

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧﴾ [الأنبیاء: 87].

«(یونس -علیه السلام-) در آن تاریکی‌ها بانگ بر آورد و گفت: الهی، هیچ معبود بر حقی جز تو وجود ندارد. تو از هر عیب و نقص پاک و پیراسته‌ای، الهی، حقا که من از ستمکاران بوده‌ام».

در این آیه نیز می‌بینیم که بر خلاف روایات مصادر تشیع، یونس -علیه السلام- هنگامیکه به اشتباه خود پی بردند دست دعا بسوی خالق هستی دراز کرده و با مدح و ستایش خداوند و اعتراف به اشتباه خود، از خالق هستی خواست از اشتباه ایشان در گذرند.

آری، یونس -علیه السلام- هرگز به احدی از مخلوقین متوسل نشدند. بلکه دعا و حاجت خویش را مستقیماً با خالق مهربان در میان گذاشتند.

اکنون ما در باب توحید الوهیت به بررسی یکی دیگر از معتقدات تشیع پرداخته و آن را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد. بنابر روایات مصادر مذهب تشیع زیارت قبر ائمه از اداء کردن فریضه حج واجب تر و با ارزشتر می‌باشد. در کتاب «کافی» و دیگر مصادر مذهب تشیع در روایتی گفته شده: «زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- معادل بیست حج می‌باشد»[[35]](#footnote-35). و در روایت دیگری گفته شده: «هر کس مقام و منزلت امام حسین -علیه السلام- را درک کرده و به زیارت قبر ایشان بیاید، مانند کسی است که صد بار با پیامبر صلی الله علیه و آله به حج رفته باشد»[[36]](#footnote-36).

ابن بابویه و ابن قولویه پا را از این فراتر نهاده و روایتی به این مضمون نقل کرده‌اند که: «هر کس مقام و منزلت امام حسین -علیه السلام- را درک کرده و به رود فرات رفته و در آن غسل کند و سپس رو بسوی قبر امام حسین -علیه السلام- نهد، با هر قدمی که بر می‌دارد و یا بر زمین می‌نهد، خداوند أجر و ثواب صد حج مقبول و صد عمره مبرور و صد غزوه همراه با پیامبری مرسل و یا امامی عادل را به او پاداش می‌دهد»[[37]](#footnote-37).

در روایتی دیگر در مورد کسیکه به زیارت قبر حسین بن علی -رضی الله عنهما- رفته و این عمل را به پایان رسانده گفته شده: «فرشته‌ای بر او نازل می‌شود و خطاب به او می‌گوید: من فرستاده خداوند هستم. پروردگارت بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید زندگی جدیدی را آغاز کن. من تمام گناهان تو را آمرزیده‌ام»[[38]](#footnote-38). و در روایت دیگری گفته شده: «زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- بهترین و با ارزش‌ترین عملی است که یک فرد شیعی می‌تواند در زندگی خود انجام دهد»[[39]](#footnote-39).

ما نمی‌دانیم چرا أحدی از شیعیان یقه این جعل کنندگان روایات را نگرفته و از آن‌ها نپرسیده که اگر واقعاً این عمل شرک آلود اجر و ثوابی افزونتر از رفتن به حج می‌داشت چرا در قرآن مجید که بارها در آن در مورد حج صحبت شده، ذکری از این عمل به میان نیامده است؟

اکنون به ذکر روایتی از کتاب آقای مجلسی می‌پردازیم که در آن آقایان دروغگو، جسارت و بی‌خردی را به حد اعلای خود رسانده‌اند.

در این روایت گفته شده: «خداوند و فرشتگان و همچنین پیامبران و مؤمنین به زیارت قبر امیرالمؤمنین -علیه السلام- می‌روند»[[40]](#footnote-40).

جای بسی تعجب و شگفتی است که کتابی با این روایات کفر آلود به عنوان یکی از مصادر و مراجع مذهب تشیع شناخته شده است!

جالب است بدانیم از آنجائیکه دروغگویان توقع آن را داشته‌اند که گروهی از شیعیان این روایات مکذوبه را نپذیرفته و آن‌ها را مورد انتقاد قرار دهند، برای ترساندن و زهر چشم گرفتن از اینگونه اشخاص روایاتی از خود جعل کرده و در این روایات کسانی که به زیارت قبر حسین بن علی (رضی الله عنهما) نروند را کافر و مرتد معرفی کرده‌اند[[41]](#footnote-41). در یکی از این روایات هارون بن خارجه گفته است:

«از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: کسیکه بدون داشتن عذر به زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- نرود چگونه شخصی است؟

ایشان در جواب فرمودند: این شخص از اهل جهنم خواهد بود»[[42]](#footnote-42).

بر اساس این روایات جعلی نه تنها زیارت قبر ائمه، بلکه زیارت قبر دختران آن‌ها نیز شخص زائر را بهشتی خواهد ساخت. در روایتی منسوب به امام جعفر (رحمت الله علیه) گفته شده: «حرم خداوند مکه و حرم پیامبر مدینه و حرم امیرالمؤمنین کوفه می‌باشد. شهر قم نیز حرم ما است. در این شهر یکی از دختران فرزند من بنام فاطمه دفن خواهد شد. هر کس به زیارت قبر او رود بهشت را برای خود ضمانت کرده است»[[43]](#footnote-43).

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم یکی از اهداف اساسی آنانیکه اینگونه روایات دروغین را از خود ساخته‌اند، دور کردن شیعیان از سایر مسلمانان می‌باشد. در یکی از راه‌های دست یافتن به این هدف، آن‌ها روایاتی از خود ساخته و سعی کرده‌اند با حیله و نیرنگ شیعیان را از بجا آوردن مناسک حج باز دارند‌. در این روایات گفته شده اجر و ثواب کسی که در روز عرفه به زیارت قبر حسین (رضی الله عنه) برود هزار بار بیشتر از اجر و ثواب کسی است که در این روز مشغول اداء کردن مناسک حج باشد. این دجالان با جعل کردن اینگونه روایات به صورت غیر مستقیم به شیعیان می‌گویند چرا خود را خسته کرده و اموال خود را صرف رفتن به حج می‌کنید؟ به زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- بروید و اجر و ثواب بیشتری برای خود کسب کنید! در یکی از این روایات گفته شده: «خداوند به هر شخصی که به مقام و منزلت امام حسین (علیه السلام) ایمان داشته باشد و در روز عرفه به زیارت قبر ایشان بیاید، اجر و ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بار شرکت کردن در جهاد همراه با یکی از پیامبران و یا امامی عادل را به او عطا خواهند کرد»[[44]](#footnote-44). و در روایت دیگری در بیان برتری و أفضلیت زائران قبر حسین بر حاجیان خانه خدا گفته شده: «در روز عرفه خداوند نخست به زائران قبر حسین بن علی (علیه السلام) می‌نگرد و پس از آن به آنانیکه در عرفه هستند نظر می‌افکند. (راوی حدیث می‌گوید): من از ابا عبدالله -علیه السلام- علت این مسأله را جویا گشتم. ایشان در جواب فرمودند: چون در بین کسانیکه در عرفه هستند اولاد الزنا (فرزندان نامشروع) وجود دارند اما در بین زائران قبر امام حسین (علیه السلام) هیچ ولد الزنایی وجود ندارد»[[45]](#footnote-45). قبل از هر چیز بایستی دانست اهل سنت و جماعت، امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) را والاتر و گرامی‌تر از آن می‌دانند که چنین سخنان ناشایست و شنیعی را بر زبان آورده باشند. همانگونه که همگی می‌دانیم مراد از اولاد الزنا (فرزندان نامشروع) اهل سنت و جماعت می‌باشند. در یکی از روایات کتاب «اصول الکافی» از ابوجعفر (رحمت الله علیه) نقل شده که ایشان گفته‌اند: «به خداوند سوگند که بجز شیعیان ما، تمام مردم اولاد الزنا هستند»[[46]](#footnote-46).

در برخی از روایات، دروغپردازان آشکارا به هدف اساسی خود از جعل کردن این روایات اعتراف کرده‌اند. در یکی از این روایات که به امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) منسوب است گفته شده: «اگر من فضیلت ایشان و قداست قبرشان را آنگونه که باید و شاید با شما در میان بگذارم هرگز احدی از شما به حج نخواهد رفت»[[47]](#footnote-47). بایستی دانست دجالان دروغپرداز توانسته‌اند با جعل کردن اینگونه روایات تا مقدار زیادی به هدف خویش که همانا بی‌تمایل کردن شیعیان نسبت به ادا کردن فرضیه حج می‌باشد، دست پیدا کنند. در برخی از مراجع تشیع از گروهی از شیعیان نقل شده که گفته‌اند: «به خداوند سوگند آرزو دارم به حج نرفته بودم و بجای آن قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت می‌کردم»[[48]](#footnote-48). و برخی دیگر در مورد زیارت قبر امام رضا گفته‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یک طواف مرقد شاه رضا در مشهدش |  | هفت هزاروهفتصدوهفتاد حج اکبر است |

دروغپردازان در برخی از روایات دروغین خود چنان اجر و ثوابی برای نماز خواندن و به رکوع و سجده رفتن نزد قبر حسین بن علی (رضی الله عنهما) قائل شده‌اند که حتی در خیال انسان نیز نمی‌گنجد.

در روایتی در اینمورد گفته شده: «با هر رکعت نماز که نزد حرم حسین بن علی (علیه السلام) بخوانی ثوابی معادل ثواب هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و هزار هزار بار شرکت در جهاد را برای خود کسب خواهی کرد»[[49]](#footnote-49). ببینید چگونه در این روایات مکذوبه نماز خواندن نزد قبر حسین بن علی -رضی الله عنهما- را از حج بیت الله الحرام بهتر و با ارزش تر معرفی کرده‌اند. در حالیکه در برخی از احادیث موجود در مصادر اهل سنت و جماعت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «لعنت خداوند بر یهود و نصاری باد که قبرهای پیامبران خود را سجده گاه خویش قرار دادند»[[50]](#footnote-50). و همچنین در روایت دیگری گفته شده روزی نزد رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در مورد زیبایی کلیسایی سخن به میان آمد. پیامبر (صلى الله علیه وسلم) با شنیدن این سخن، در مورد نصاری فرمودند: آن‌ها به هنگام فوت کردن فرد صالح، بر قبر او مسجد (سجده گاه) بنا کرده و در آن عکس می‌کشند. بر شما است که بدانید آن‌ها در روز قیامت بدترین انسان‌ها نزد خداوند خواهند بود»[[51]](#footnote-51).

اکنون روایتی را با یکدیگر می‌خوانیم که در آن جزئیات و تفاصیل اعمال شرک آلودی که از فرد شیعی خواسته شده نزد قبر حسین بن علی رضی الله عنهما انجام دهد، ذکر شده است. این روایت را دجالان به امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) نسبت داده‌اند. اما ما هیچ شک و تردیدی نداریم که ایشان از اینگونه سخنان بری هستند‌.

در این روایت گفته شده: «هنگامیکه قصد زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- را کردی، سه روز روزه بگیر. سپس غسلی بجا آور و دو جامه پاک و طاهر به تن کن و دو رکعت نماز بخوان. هنگامیکه به ضریح ایشان رسیدی مقابل باب ضریح بایست و در حالیکه روبروی قبر ایشان قرار گرفته ای بگو: ای مولای من، ای ابا عبدالله، ای فرزند رسول الله، بنده شما، و فرزند بنده شما، و فرزند کنیز شما و کسیکه در مقابل شما ذلیل و سر شکسته و در بجا آوردن حق شما مقصر و به مقام عظیم و والای شما معترف است به شما پناه آورده است و‌... آنگاه خود را بر قبر ایشان بیافکن و بگو: ای مولای من، من هراسان و بیمناک هستم، شما مرا در امان خود نگاه دارید. من به شما پناه آورده‌ام. شما مرا در پناه خود نگاه دارید سپس بار دیگر خود را بر قبر ایشان بیافکن... و به هنگام خارج شدن از ضریح بار دیگر خود را بر قبر ایشان بیافکن و آن را ببوس و بگو: السلام علیک یا ابا عبدالله. شما امان و پناه من از عذاب هستید»[[52]](#footnote-52).

در این روایت مکذوبه نیز مانند روایات پیشین هیچ اثر و نشانه‌ای از دست دعا بسوی خالق هستی دراز کردن و از ایشان حاجات خود را طلبیدن به چشم نمی‌خورد. بایستی از این دجالان پرسید آیا ممکن است کسیکه بشری همچون خود را مأمن و پناهگاه و مشکل گشای خود می‌داند، حقیقت لا إله إالا الله را درک کرده باشد؟ هرگز.

ممکن است در اینجا این سؤال پیش آید که با وجود چنین اعتقادی در بین معتقدات مذهب تشیع چرا هر ساله گروه زیادی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع در مناسک حج شرکت می‌کنند و بجای آن به زیارت قبر حسین بن علی رضی الله عنهما نمی‌روند؟

در جواب چنین سؤالی بایستی گفت: شرکت آن‌ها در مناسک حج چیزی جز عوام فریبی نیست. آن‌ها بخوبی می‌دانند عدم شرکت آن‌ها در مراسم حج سبب خواهد گشت این اعتقاد باطل آن‌ها بر همگان آشکار شود و این مسأله لطمه بزرگی به تبلیغات و شعارهای براق و فریبنده آن‌ها خواهد زد. به همین سبب آن‌ها سعی دارند تا آن زمان که فرصت مناسب بدست آورند اینگونه اعتقادات خویش را از مردم مخفی نگاه دارند. و علاوه بر این نباید این مسأله را نادیده گرفت که آن‌ها بیشتر اوقات خود را در ایام حج صرف نوحه خوانی و مدد خواستن از مردگان می‌کنند و یا اینکه در بازار مکه و مدینه به خرید و فروش می‌پردازند.

نکته دیگری که در رابطه با این مسأله شایان ذکر است این می‌باشد که بر اساس روایات تشیع همانگونه که زیارت قبر حسین بن علی رضی الله عنهما بهتر و با ارزشتر از حج خانه خدا است، سرزمین کربلا نیز والاتر و با ارزشتر از مکه مکرمه می‌باشد. در این رابطه در یکی از روایات منسوب به امام جعفر صادق رحمت الله علیه از قول ایشان گفته شده: «روزی خاک کعبه به خود گفت: خاک هیچ سرزمینی نمی‌تواند به پای مقام و منزلت من رسد. چون بیت الله الحرام را بر من بنا کرده‌اند. در این هنگام از جانب خداوند به خاک کعبه وحی شد که: ای خاک کعبه ساکت شو. مقام و منزلت تو در مقابل ارزش خاک کربلا به چند قطره آب می‌ماند که با سوزن از دریایی بیرون آورده شده باشند. ای خاک کعبه، اگر به خاطر تربت کربلا نمی‌بود هرگز به تو هیچ ارزشی نمی‌بخشیدم و اگر به خاطر آن کسی که در خاک کربلا آرمیده است نمی‌بود هرگز تو و آن کعبه ای که به آن افتخار می‌کنی را نمی‌آفریدم. پس ساکت و خاموش بر جای خود بنشین و در مقابل خاک کربلا متواضع و فروتن باش. و در غیر این صورت تو را به درون آتش جهنم خواهم افکند. اما خاک کعبه از این فرمان الهی سر پیچی کرد. در نتیجه تمام آب‌ها و خاک‌های آن مورد معاقبه قرار گرفته و بر کعبه مشرکین مسلط شدند و آب زمزم فاسد گشت»[[53]](#footnote-53).

معلوم نیست دروغپردازانی که این روایت را جعل کرده‌اند چگونه انتظار داشتند این روایت مضحک مورد قبول مردم واقع گردد؟!

اکنون به ذکر نکته دیگری در همین رابطه می‌پردازیم. این نکته این است که بر اساس روایات مصادر تشیع خوردن خاک قبر حسین بن علی شفابخش تمام بیماری‌ها است. در یکی از این روایات «حارث بن مغیره می‌گوید: به اباعبدالله -علیه السلام- گفتم: من به بیماریهای گوناگونی مبتلی هستم و تمام داروها را امتحان کرده‌ام. اما هیچ نتیجه‌ای نگرفته‌ام. ایشان در جواب فرمودند: تو از گل قبر حسین بن علی -علیه السلام- غافل بوده‌ای. این گل شفابخش تمام بیماریها و پناهگاهی از تمام خوف و هراس‌ها است»[[54]](#footnote-54). دجالان دروغپرداز حتی به نوزادان بی‌گناه نیز رحم نکرده‌اند. و سعی داشته‌اند بوسیله دروغپردازی‌های خود گل و خاک به خورد آن‌ها دهند. در یکی از این روایات گفته شده: «اباعبدالله -علیه السلام- فرموده‌اند: فرزندان خود را به خاک قبر امام حسین -علیه السلام- تحنیک کنید [[55]](#footnote-55). زیرا این خاک آن‌ها را از بلا و مصیبت در امان نگاه می‌دارد»[[56]](#footnote-56). این اعتقاد همانند اعتقاد مشرکین است که بت‌های سنگی و چوبی خود را دور کننده بلا و مصیبت می‌دانستند. البته با این تفاوت که مشرکین هرگز بت‌ها سنگی و چوبی خود را نمی‌خوردند.

دروغپردازان پس از زندگان به سراغ کسانی رفته‌اند که دستشان از دنیا کوتاه شده است. در روایاتی که مصادر و مراجع شیعه آن را روایت کرده‌اند مستحب دانسته شده مقداری از خاک قبر حسین بن علی درون قبر و در کنار مرده گذاشته شود تا او را از وحشت و دلهره در امان نگاه دارد[[57]](#footnote-57).

در نسخه‌ای که دجالان آن را به امام جعفر صادق رحمت الله علیه نسبت داده‌اند چگونه مصرف کردن خاک قبر حسین بن علی رضی الله عنهما بدین صورت تجویز شده است: «هرگاه أحدی از شما قصد استعمال این تربت را داشت با کنار انگشتان خود به اندازه دانه نخود از این خاک برداشته سپس بر آن بوسه زند و آن را بر چشم خود گذارد»[[58]](#footnote-58).

دجالان پس از انس به سراغ پریان رفته و در روایتی گفته‌اند «حور عین آرزو دارند فرشتگان به هنگام بازگشتن از زمین برای آن‌ها گل قبر حسین بن علی را به ارمغان برند»[[59]](#footnote-59).

بایستی دانست در هیچ کیش و مذهبی سردمداران و پیشوایان آن اینگونه به ریش پیروان خود نخندیده‌اند که در خاک پر از میکروب‌های گوناگون به خورد آن‌ها دهند.

این روایات باطل و اعتقادات بی‌پایه و اساس همگی نشان می‌دهند که سردمداران مذهب تشیع همواره سعی کرده‌اند توکل کردن بر مردگان و امید بستن به آن‌ها و سایر اعمال شرک آلود را زگهواره تا گور همگام و همراه فرد شیعی مذهب قرار داده و او را از پرستش و راز و نیاز کردن با معبود بر حق محروم سازند. در اثر همین روایات باطل و اعتقادات بی‌پایه و اساس است که می‌بینیم یک فرد شیعی در زندگی روزمره خود اگر یک بار «یا الله‌...» گفت و از خالق هستی مدد خواست، در مقابل ده‌ها بار یا علی و یا حسین و یا حضرت عباس و یا‌... می‌گوید و از آن‌ها مدد می‌جوید. در حالیکه خالق هستی فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤﴾ [الأعراف: 194].

«جز خداوند سایر کسانیکه آن‌ها را می‌خوانید بندگانی همچون شما (ضعیف و ناتوان) هستند. اگر شما راست می‌گویید (و آن‌ها توانایی بر آورده ساختن حاجات شما را دارند) پس، از آن‌ها بخواهید دعاها و خواسته‌های‌تان را مستجاب سازند (تا آشکار گردد آیا شما درست می‌گویید یا ما)».

و در آیه دیگری خداوند متعال فرموده:

﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ﴾ [النحل: 20-22].

«و معبوداتی که جز خداوند (مشرکین) آن‌ها را می‌خوانند، نه تنها توانایی آفریدن چیزی را ندارند بلکه خود مخلوق و آفریده شده هستند. آنان مردگانی‌اند که هیچ اثری از حیات و زندگی در آن‌ها وجود ندارد و نمی‌دانند کی مبعوث و برانگیخته خواهند شد. (بدانید که) معبود بر حق شما معبودی یگانه و یکتا است».

در پایان این مبحث می‌خواهیم به این نکته اشاره کنیم که ممکن است شبهه ای در اذهان برخی از خوانندگان گرامی وجود داشته باشد. و این شبهه این است که مدد جستن از مردگان و توکل کردن بر آن‌ها و‌.... تنها به شیعیان اختصاص ندارد، بلکه در بین اهل سنت و جماعت نیز کسانی دیده می‌شوند که مرتکب چنین اعمالی می‌گردند.

برای زدودن این شبهه بایستی گفت: اختلافی اساسی در اینمورد بین دو مذهب اهل سنت و جماعت و مذهب تشیع وجود دارد. و این اختلاف اساسی این است که مصادر و مراجع و علمای اهل سنت و جماعت همواره پیروان این مذهب را از اینگونه اعمال بر حذر داشته‌اند. و به همین سبب نمی‌توان آنچه را که برخی از نادانان و گمراهان سنی مذهب مرتکب می‌گردند به پای مذهب اهل سنت و جماعت گذاشت. ما برای اثبات این ادعا از هر کدام از مذاهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مرجعی را انتخاب کرده و آنچه در اینمورد در آن نوشته شده را با یکدیگر می‌خوانیم: امام عبدالقادر دهلوی حنفی در تعریف شرک می‌گوید: «اعطا صفتی از صفات خداوند به أحدی از مخلوقات را شرک می‌نامند، مانند: معتقد بودن به این که فلان شخص همه چیز از جمله غیبیات را می‌داند، و یا اینکه فلان شخص هر چه بخواهد در این کون انجام می‌دهد، و یا اینکه فلان شخص می‌تواند دیگران را خوشبخت و یا بدبخت کند. و یا اینکه در بزرگداشت و ارج و مقام دادن به أحدی از مخلوقات چنان افراط و زیاده روی شود که او را همانند خداوند متعال قرار داد. مانند اینکه در مقابل او سجده کرده شود یا به سوی او دست دعا دراز شود»[[60]](#footnote-60).

از مذهب مالکی کتاب «التمهید» را انتخاب می‌کنیم. اما ابن عبدالبر (رحمت الله علیه) در کتاب خود می‌گوید: «بر مسلمانان حرام است که قبرهای پیامبران و علما و صالحین را سجده گاه و محلی برای عبادت خویش قرار دهند»[[61]](#footnote-61).

اکنون به سراغ مذهب شافعی می‌رویم. امام نووی (رحمت الله علیه) یکی از بر جسته‌ترین علمای این مذهب می‌گوید: «طواف کردن به دور قبر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) حرام می‌باشد. ابو عبید الله حلیمی و دیگر علما فرموده‌اند چسباندن شکم و یا کمر به قبر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و مسح کردن و بوسیدن آن روا نمی‌باشد. و ادب ایجاب می‌کند همانگونه که در زمان حیات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مقداری از ایشان فاصله گرفته می‌شد اکنون نیز مقداری خود را از قبر ایشان دور نگاه داریم»[[62]](#footnote-62). امام نووی (رحمت الله علیه) پس از تأیید این فتوی می‌گوید: «حق همین است که علما بیان داشته‌اند. و ما هرگز نباید فریب آنچه جاهلان و نادانان انجام می‌دهند را بخوریم. اعمال ما بایستی مطابق با قرآن و حدیث صحیح و اقوال به علما باشد و نباید به بدعتهایی که جاهلان به دین افزوده‌اند توجهی کنیم»[[63]](#footnote-63).

اکنون به سراغ مذهب حنبلی می‌رویم. علمای این مذهب نیز در مؤلفات خود پیروان خویش را از وقوع در اعمال شرک آلود همچون دست دعا به سوی غیر خدا دراز کردن[[64]](#footnote-64)، استغاثة جستن به مردگان و أولیاء[[65]](#footnote-65)، توکل کردن بر کسی جز خداوند متعال[[66]](#footnote-66)، قسم خوردن به أحدی از مخلوقات[[67]](#footnote-67)، اعتقاد داشتن به اینکه کسی جز خداوند متعال از علم غیب آگاه می‌باشد[[68]](#footnote-68)، و‌.... بر حذر داشته‌اند. با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که بدعتها و اعمال شرک آلودی که برخی از پیروان مذهب تسنن انجام می‌دهند سرچشمه گرفته از جهل و نادانی آن‌ها می‌باشد و علمای مذهب اهل سنت و جماعت همواره پیروان خود را از اینگونه اعمال بر حذر داشته‌اند. در نتیجه می‌توان اشخاصی را که مرتکب اینگونه اعمال می‌شوند با استدلال به آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم) وأقوال علما متوجه اشتباه خود ساخت و آن‌ها را به أذن الهی به صراط مستقیم باز گرداند. اما در مذهب تشیع این مسأله به گونه دیگری است. روایات مذهب تشیع و اقوال سردمداران این مذهب نه تنها پیروان خود را از مرتکب اعمال شرک آلود شدن و قبر پرستی بر حذر نمی‌دارند بلکه همواره آن‌ها را به انجام دادن اینگونه اعمال تشویق کرده و خروار خروار ثواب و پاداش را به آن‌ها وعده می‌دهند. به همین سبب، این اعتقادات و اینگونه أشخاص هرگز قابل تصحیح نخواهند بود. مگر در صورتیکه تشیع این مصادر و مراجع را کنار گذاشته و مانند ائمه (رحمت الله علیهم) تعالیم قرآن و فرمایشات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را راهنمای خود قرار داده و طوق بندگی و اطاعت کور کورانه از أشخاصی همچون کلینی و مجلسی و‌... را از گردن خود باز کند.

شیعه و بداء

ما این مبحث را با سخن در مورد معنای لغوی «بداء» آغاز می‌سازیم. این کلمه در زبان عربی به دو معنا بکار برده می‌شود که عبارتند از:

1. ظاهر و آشکار گشتن چیزی پس از آنکه نخست مخفی و پنهان بوده است.

مثال: بدا سور المدینه = دیوارهای شهر آشکار و نمایان گشتند.

1. در مورد مسأله‌ای تصمیم جدیدی گرفتن و رأی دیگری پیدا کردن.

مثال: بدا لی بداء = رأی و تصمیم جدیدی به نظرم رسید[[69]](#footnote-69).

و در فرهنگ فارسی معین کلمه «بداء» به این صورت معنا شده است:

1. ظاهر شدن، هویدا گشتن.
2. پیدا شدن رأی دیگر در أمری، امری که در خاطر بگذرد که از پیش نگذشته باشد.
3. ایجاد رأیی برای خالق بجز آنچه قبلاً اراده وی بر آن تعلق گرفته بود[[70]](#footnote-70).

آشکار است معانی کلمه «بداء» دلالت بر سبق جهل و عدم احاطه علم و آگاهی شخص دارد. و شکی نیست که نسبت دادن چنین معانی و صفاتی به خالق هستی اهانتی است به علم ایشان که به تمام مسائل احاطه کامل دارد. معبود بر حق آگاه و دانا بر تمام امور می‌باشد. اموری که در گذشته رخ داده و آنچه اکنون در حال رخ دادن است و آنچه در آینده رخ خواهند داد و آنچه رخ نداده اگر رخ می‌داد چه صورت می‌پذیرفت. تمام این مسائل را معبود بر حق می‌داند. و هیچ چیز در کون و هستی بر او پوشیده نیست.

خداوند متعال لحظه ای غافل نمی‌شود و هرگز فراموشی و نسیان بر او چیره نمی‌گردد. معبود بر حق در سوره انفال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٧٥﴾ [الأنفال: 75].

«خداوند بر هر چیزی آگاه و دانا است».

و همچنین در سوره سبأ می‌فرماید:

﴿... عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٣﴾ [سبأ: 3].

«... او دانا و آگاه بر غیبیات است. مقدار ذره‌ای و یا کوچک‌تر و همچنین بزرگ‌تر از آن در آسمان‌ها و زمین وجود ندارد که بر او پوشیده باشد. بلکه تمام آن‌ها در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند».

شیعه و بداء

یکی دیگر از معتقدات مذهب تشیع که با اصول و اساسیات معتقدات اسلامی مخالفت دارد، ایمان این مذهب به مسأله‌ای به نام «بداء» می‌باشد. خلاصه این اعتقاد همانگونه که معنای لغوی «بداء» نیز بر آن دلالت دارد، این است که خداوند در برخی از اوقات بر اساس علم و آگاهی جدیدی که کسب می‌کنند تقدیر خود را تغییر می‌دهد. این اعتقاد باطل در فرد شیعی مذهب این باور را بوجود می‌آورد که علم الهی ناقص بوده و بر تمام امور هستی احاطه کامل ندارد.

ما در این رابطه نخست نگاهی به برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع می‌افکنیم تا با جایگاه و منزلت این اعتقاد باطل در مذهب تشیع آشنا گردیم. در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» گفته شده: «هیچ عبادتی به بزرگی و عظمت ایمان داشتن به بداء نیست»[[71]](#footnote-71). و در روایت دیگری گفته شده: «اگر مردم اجر و پاداش سخن گفتن در مورد بداء را می‌دانستند، هرگز از ذکر آن خسته نمی‌شدند»[[72]](#footnote-72). و در روایت دیگری ادعا شده که: «خداوند هر پیامبری را که مبعوث داشته امر کرده است تحریم خمر و ایمان داشتن به بداء را در بین مردم تبلیغ کند»[[73]](#footnote-73). جای بسی تعجب و شگفتی است که چگونه شیعه اثنی عشری ایمان داشتن به بداء را یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسائل عقیدتی و عبادی قرار داده و آن را اصلی از اصول بعثت پیامبران دانسته است. اما با بیاد آوردن نقش عبدالله بن سبأ یهودی الأصل در انتقال یافتن اینگونه اعتقادات فاسد از یهودیت محرف به مذهب تشیع این تعجب و شگفتی خود به خود از بین می‌رود. در تورات محرف و دستخورده یهود نیز گفته شده: «خداوند دیدند مردم بر روی زمین معاصی و گناهان بسیار انجام می‌دهند... در نتیجه ایشان از اینکه بشر را آفریده پشیمان گشتند و فرمودند: وجود انسان را از روی زمین پاک خواهم ساخت»[[74]](#footnote-74).

بایستی دانست ثقه الاسلام کلینی نقش خود را در انتشار دادن این ضلالت و گمراهی به خوبی ایفاء کرده است. او ایمان به بداء را در کتاب اصول کافی تحت باب «بداء» ذکر کرده و برای اثبات آن شانزده حدیث جعلی را به ائمه نسبت داده است. و پس از کلینی، ابن بابویه مسئولیت به گمراهی کشاندن شیعیان را بعهده گرفت و در دو کتاب خود بنام‌های «الاعتقادات» و «التوحید» بابی را به مسأله بداء اختصاص داده و بر ا ین اعتقاد باطل مهر صحه گذاشته است[[75]](#footnote-75). مجلسی نیز اهتمام خاصی به گمراه کردن شیعیان مبذول داشته و بدین منظور در کتاب «بحار» هفتاد حدیث ساختگی تحت باب «النسخ و البداء» روایت کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت داده است [[76]](#footnote-76). علمای معاصر شیعه نیز برای اینکه سهمی در گمراه ساختن شیعیان داشته باشند کتاب‌های زیادی در اثبات این اعتقاد فاسد نگاشته اند[[77]](#footnote-77).

آنچه بزرگان شیعه برای اثبات این اعتقاد باطل به آن استدلال کرده‌اند:

آنچه که سرمداران تشیع برای اثبات این اعتقاد فاسد دستاویز خود قرار داده‌اند، آیه 39 سوره رعد می‌باشد. در حالیکه این آیه کوچک‌ترین ربطی به مسأله بداء ندارد. در این آیه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾ [الرعد: 39].

«خداوند هر چه را خواهد پاک و منسوخ می‌سازد و هر چه را خواهد به حال خود باقی می‌گذارد. و لوح محفوظ نزد او است».

آشکار است استدلال به این آیه برای اثبات مسأله بداء چیزی جز یاوه گویی و علامتی دال بر جهالت و نادانی نیست. چون آنچه خداوند از مقادیر امور و یا از احکام دین ثابت نگاه داشته و یا آن را تغیر داده‌اند، علم ایشان از ازل بر آن‌ها احاطه کامل داشته و تحت قدرت و مشیئت ایشان صورت پذیرفته است. مگر این نادانان نمی‌بینند که در همین آیه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾ [الرعد: 39].

«و لوح محفوظ نزد اوست».

جالب است بدانیم اولین کسی که برای اثبات صحت اعتقاد داشتن به بداء به این آیه استدلال کرد مختار بن ابی عبید ثقفی پیشوای فرقه کیسانیه که یکی از فرقه‌های شیعه می‌باشد، بود. داستان مختار از این قرار است که «مصعب بن الزبیر» سپاهی نیرومند برای جنگ با او ارسال داشت. مختار نیز در مقابل سه هزار جنگجو تحت فرماندهی احمد بن شمیط قرار داد و به آن‌ها گفت: به من وحی شده شما فاتح این معرکه خواهید بود. اما پس از گذشت مدتی از این معرکه، سپاهیان احمد بن شمیط تار و مار گشته و او و گروهی از سپاهیان که جان سالم بدر برده بودند نزد مختار ثقفی باز گشته و به او گفتند: پس آن وعده ای که به ما داده بودی چه شد؟ مختار در جواب به آن‌ها گفت: خداوند متعال چنین نویدی به من داده بود. اما او متوجه مسأله‌ای گشته و تصمیم خود را عوض کرد. مگر شما نشنیده اید که او می‌فرماید:

﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ ٣٩﴾[[78]](#footnote-78) [الرعد: 39].

سردمداران تشیع علاوه بر این آیه، به منسوخ و ملغی گشتن برخی از احکام دین نیز استدلال کرده و آن را از قبیل بداء دانسته‌اند.

در پاسخ به این استدلال بایستی گفته شود: منسوخ شدن برخی از احکام شریعت هرگز والعیاذ بالله نتیجه فزونی یافتن علم الهی و اینکه او متوجه اشتباه و یا نقصی در حکم پیشین خود شده باشد، نیست. علم الهی از ازل کامل و محیط بر تمام مسائل بوده و هیچ نقص و کمبودی در آن وجود ندارد تا چیزی به آن اضافه گردد و معبود بر حق متوجه مسأله‌ای گردد که پیش از این بر او پوشیده و مستور بوده است. بایستی دانست منسوخ و ملغی شدن برخی از احکام دین و جایگزین شدن احکامی دیگر به جای آن‌ها، تنها به سبب حکمتهایی بوده که تمام آن‌ها از ازل، علم الهی به آن‌ها احاطه کامل داشته است. حکمتهایی همچون تدرج و مرحله به مرحله پیش رفتن در واجب گردانیدن برخی از احکام که تطبیق آن‌ها برای مردم دشوار بوده است. مانند آنچه در قصه تحریم خمر صورت پذیرفت.

رد بر این اعتقاد

هر مسلمانی که سرشتی پاک و اعتقادی سرچشمه گرفته از قرآن مجید و فرمایشات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در سینه داشته باشد، هرگز چنین اعتقاد فاسد و باطلی را نخواهد پذیرفت. چگونه امکان دارد انسان مسلمان که خالق خود را از هر عیب و نقص پاک امکان دارد انسان مسلمان که خالق خود را از هر عیب و نقص پاک و منزه می‌داند به مساله بداء ایمان داشته باشد؟ او بارها و بارها در قرآن مجید می‌شنود که علم الهی، علمی است کامل و محیط بر تمام امور.

﴿... عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِۖ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٣﴾ [سبأ: 3].

«... او دانا و آگاه بر غیبیات است. مقدار ذره‌ای و یا کوچک‌تر و همچنین بزرگ‌تر از آن در آسمان‌ها و زمین وجود ندارد که بر او پوشیده باشد. بلکه تمام آن‌ها در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند».

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٥٩﴾ [الأنعام: 59].

«کلیه خزائن غیب نزد او است. کسی جز او بر آن‌ها مطلع نیست. و آنچه در خشکی و دریا است همه را می‌داند. و هیچ برگی نیفتد مگر آنکه او از آن آگاه است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های درون زمین و هیچ تر و خشکی وجود ندارد مگر آنکه در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند».

آشکار است ایمان داشتن به بداء با آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و با فطرت و سرشت پاک هر انسان مسلمان تضاد و مخالفت دارد. این مساله سوال مهمی را در ذهن هر خواننده‌ای ایجاد می‌کند که چرا با وجود کفر آلود بودن این اعتقاد، مذهب تشیع آن را از اساسیات معتقدات خویش قرارداده است؟

در پاسخ به این سوال بایستی گفت: چندین عامل مهم در این مساله نقش داشته‌اند که عبارتند از:

1. بزرگان و سردمداران تشیع بنا بر مصالح خویش پیش بینی‌هایی کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت می‌دادند. و همه ما می‌دانیم مذهب تشیع معتقد است ائمه از علم غیب آگاه بوده و هیچ امری در کون و هستی بر آن‌ها پوشیده و مستور نیست[[79]](#footnote-79). با توجه به این اعتقاد باطل اگر پیش بینی‌های سردمداران تشیع اشتباه از آب در می‌آمدند آن‌ها برای فرار از این روسیاهی و به زیر سوال نرفتن عصمت ائمه، تحقق پیدا نکردن پیش بینی‌ها را به گردن خالق هستی انداخته و به پیروان و شیفته گان خود می‌گفتند: پیش گویی امام درست و صحیح بوده اما خداوند متعال متوجه مسأله‌ای گشته و تصمیم قبلی خود را تغییر داده است!
2. بزرگان و سردمداران تشیع برای از دست ندادن پیروان و اتباع خود همواره آن‌ها را به پیروزی و تمکین قریب الوقوع وعده داده و آن‌ها را به این وعده‌های سرخرمنی دلخوش می‌کردند. اما همیشه وقت تعیین شده بسر آمده و خبری از این پیروزیها نمی‌شد. بهترین مثال برای این مطلب وعده‌هایی است که دجالان در مورد وقت ظهور مهدی به پیروان خود می‌دادند. این وقت‌های تعیین شده یکی پس از دیگری سپری می‌شدند و هیچ خبری از ظهور مهدی نمی‌شد. این مساله سبب بروز شک و تردید در مورد حقیقت داشتن شخصیتی بنام مهدی موعود در بین شیعیان گشت. بزرگان و سردمداران شیعه برای گریز از این روسیاهی در روسیاهی بزرگ‌تری افتادند. آن‌ها به پیروان خود گفتند: ما به شما راست گفته بودیم اما خداوند متعال تصمیم دیگری گرفته و خواست پیشین خود را تغییر داده است!

در رابطه با جانشین و خلف امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- نیز روسیاهی بزرگی وجود دارد که دجالان را رسوا ساخته و آن‌ها را بر آن داشت تا ایمان به بداء را سرپوشی مناسب برای آن قرار دهند. بنا بر روایات و اعتقادات مذهب تشیع امامت بایستی پس از وفات اما به فرزند بزرگ‌تر او انتقال یابد. اما در زمان حیات اما جعفر صادق -رحمت الله علیه- چیزی که دجالان حتی فکر آن را نیز نمی‌کردند رخ داد و آبروریزی دیگری برای آن‌ها حاصل گشت. فاجعه و مصیبت دجالان این بود که اسماعیل یعنی فرزند بزرگ امام جعفر صادق قبل از پدر خود فوت کرد. و بدین ترتیب نقشه‌های دجالان و روایات جعلی و دروغینی که از خود ساخته و پرداخته بودند همگی نقش بر آب شدند. اما دجالان پررو برای حفظ آبروی خویش به پیروان خود گفتند: آنچه ما در مورد به امامت رسیدن اسماعیل گفته بودیم درست و صحیح بود. ولی خداوند متعال تصمیم جدیدی گرفت و خواست پیشین خود را تغییر داد.

جالب است به این مطلب نیز اشاره شود که گروهی از شیعیان به همان روایات مکذوبه قدیمی دلخوش کرده و معتقد به امامت اسماعیل باقی ماندند. این گروه را فرقه اسماعیلیه می‌نامند.

1. بزرگان و سردمداران تشیع همواره به ائمه افتراء بسته و ادعا کرده‌اند آن‌ها از علم غیب آگاه بوده و بر آن مطلع هستند. اما ائمه هرگز چنین ادعایی نکرده و هیچکس مستقیماً از خود آن‌ها نشنیده که از علم غیب سخن بگویند[[80]](#footnote-80). این مساله که پیروان دجالان را نسبت به ادعاهای آن‌ها مشکوک ساخته بود سبب گشت دجالان ایمان به بداء را یکی از اعتقادات اساسی و اصولی مذهب تشیع قرار دهند و به پیروان خویش بگویند: «اگر ائمه در ملا عام از علم غیب سخن نگفته‌اند، به سبب ایمان آن‌ها به بداء بوده است. چون آن‌ها می‌ترسیدند اگر در ملا عام از آنچه در آینده رخ می‌دهد سخنی بگویند پس از مدتی خداوند متعال تصمیم خود را عوض کرده و پیش گویی امام تحقق پیدا نکند. دروغپردازان برای اعتبار بخشیدن به این ادعای باطل روایاتی را جعل کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت داده‌اند.

در یکی از این روایات جعلی از قول امام علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گفته شده: «اگر به سبب ایمان داشتن ما به بداء نمی‌بود شما را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد، با خبر می‌ساختم»[[81]](#footnote-81).

پس از آشنایی با برخی از عواملی که نقش مهمی در رخنه کردن این اعتقاد فاسد به معتقدات مذهب تشیع داشته‌اند، اکنون می‌توانیم به این نکته پی ببریم که چرا بزرگان و مشایخ مذهب تشیع اینگونه سفت و محکم به این اعتقاد باطل چسبیده و خروار خروار اجر و ثواب نثار مومنین به آن می‌کنند. آری، اگر ایمان به بداء از بین رود، پایه و اساس مذهب امامیه از بین خواهد رفت. این اعتقاد فاسد سرپوش مناسبی برای اشتباهات و وعده‌های تحقق نیافته ای است که همگی به ائمه نسبت داده شده‌اند. ائمه ای که بر اساس معتقدات بی‌اساس، از هر گونه خطا و نسیان معصوم بوده و بر عالم غیب مطلع هستند!

در پایان این مبحث جا دارد به این نکته مهم نیز اشاره کنیم که برخی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع سعی کرده‌اند برای فرار از این لکه ننگ، وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شوند و یا اینکه آن را به گونه دیگری تفسیر کنند. اما آنچه این اشخاص می‌بایست انجام می‌دادند این بود که بجای فرار از واقعیت با شهامت تمام به آن اعتراف کرده و سپس از آن برائت می‌جستند. از میان این اشخاص می‌توان طوسی که مجلسی به او لقب «محقق» داده است را نام برد. آقای طوسی یکی از کسانی است که چشمان خویش را در مقابل این حقیقت بسته و وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شده است[[82]](#footnote-82). اما مجلسی از این گفته طوسی انتقاد کرده و در رد بر وی می‌گوید: «شنیدن چنین سخنی از طوسی بسیار تعجب آور است. علت این سخن نمی‌تواند چیزی جز عدم احاطه وی به روایات باشد»[[83]](#footnote-83). ما می‌بینیم اگر چه طوسی خواسته است دست به عوام فریبی بزند اما مجلسی که در زمانی می‌زیسته که مذهب تشیع صاحب قدرت و توان بوده، صریحاً به وجود این اعتقاد افتخار کرده و طوسی را در زمینه روایات بی‌سواد معرفی کرده است.

یکی از مسائلی که سبب شده برخی از بزرگان و سردمداران تشیع با احتیاط فراوان در مورد ایمان به بداء سخن بگویند و یا حتی در صورت لزوم آن را انکار کنند، قبح و شناعت این اعتقاد می‌باشد. زیرا قبح و شناعت این اعتقاد سبب گشت بسیاری از شیعیان از مذهب تشیع روی بر می‌گردانند و پیرو مذاهب دیگر گردند و یا اینکه برای خود مذهب جدیدی تاسیس کنند. از میان این اشخاص می‌توان سلیمان بی‌جریر رهبر و مؤسس فرقه سلیمانیه که یکی از فرقه‌های زیدیه می‌باشد را نام برد. در برخی از کتب شیعه از قول او نوشته شده: «ائمه شیعه دو اعتقاد را به خورد پیروان خود داده‌اند که با وجود این دو اعتقاد هرگز کسی نمی‌تواند مچ آن‌ها را باز کرده و به دروغگویی و کذابی آن‌ها پی ببرد. یکی از این دو اعتقاد ایمان به بداء است و دیگری ایمان به تقیه»[[84]](#footnote-84).

سلیمان بن جریر این سخن خود را توضیح داده و می‌گوید:

«امامان شیعه مانند پیامبران ادعا می‌کردند که بر عالم غیب مطلع هستند[[85]](#footnote-85) و به پیروان خود می‌گفتند در آینده چنین و چنان خواهد شد. آنگاه اگر آنچه آن‌ها ادعا کرده بودند رخ می‌داد به پیروان خود می‌گفتند: آیا ما به شما نگفته بودیم که چنین اتفاقی رخ خواهد داد؟ آیا اکنون ایمان پیدا کردید که ما بر علم غیب مطلع هستیم؟ اما اگر آنچه آن‌ها پیش بینی کرده بودند رخ نمی‌داد به پیروان خود می‌گفتند: خداوند متعال متوجه مسأله‌ای شده و تصمیم و تقدیر قبلی خود را تغییر داده است»[[86]](#footnote-86). این اعتراف یکی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع در مورد اعتقاد به بداء و تقیه می‌باشد.

او که نتوانست این اعتقادات باطل را بپذیرد از مذهب اثنی عشریه روی بر گرداند و مذهب جدیدی بنام سلیمانیه را بنا گذاشت.

آری، اینچنین عکس العمل‌هایی سبب گشت بزرگان و سردمداران تشیع به هنگام سخن در مورد اعتقاد به بداء کمال احتیاط را مراعات کرده و در صورت لزوم وجود چنین اعتقادی را منکر گردند. جا دارد در رابطه با سخنان سلیمان بن جریر به این نکته اشاره داشته باشیم که مقصر دانستن ائمه به دور از عدل و انصاف می‌باشد. آن‌ها از این ضلالت‌ها و ادعاهای باطل بری بوده و بارها انزجار خود را از کسانیکه بنام آن‌ها مردم را به بیراهه و فساد می‌کشانند اعلام داشته و از آن‌ها برائت جسته‌اند.

پس از دانستن این موضوع که برخی از سردمداران تشیع وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شده‌اند، بایستی این نکته را نیز بدانیم که برخی دیگر از آن‌ها انکار حقیقت را بی‌فائده دیده و به وجود این اعتقاد در مذهب خود اعتراف کرده‌اند. اما برای گریز از این روسیاهی آن را بگونه ای تفسیر کرده‌اند که با روایات موجود در مراجع و مصادر تشیع تضاد و دوگانگی دارد. برخی از این اشخاص بداء را به معنای نسخ و الغاء دانسته و گفته‌اند اعتقاد به بداء یعنی ایمان داشتن به اینکه خداوند متعال هر حکمی از احکام خویش را که اراده کنند منسوخ و ملغی کرده و بجای آن حکم دیگری قرار می‌دهد. و برخی دیگر از سردمداران تشیع همچون محمد حسین آل کاشف الغطا که یکی از علمای معاصر شیعه می‌باشد اعتقاد به بداء را، ایمان داشتن به ظاهر شدن و آشکار گشتن حکم خداوند تفسیر کرده است[[87]](#footnote-87). به این دسته از علمای مذهب تشیع بایستی گفته شود شما بجای سرپوش گذاشتن بر این اشتباهات و به بیراهه کشاندن شیعیان بهتر می‌بود بطلان آن را به پیروان خود گوشزد می‌کردید و از آن‌ها می‌خواستید از اینگونه اعتقادات باطل دست کشیده و از آن‌ها برائت بجویند. ما می‌خواهیم از این آقایان بپرسیم آیا روایات موجود در مصادر و مراجع شما که همگی به ائمه نسبت داده شده‌اند، بداء را به همین صورت که شما آن را شرح داده اید، تفسیر کرده‌اند؟ ما برخی از این روایات را ذکر می‌کنیم تا آشکار گردد این دسته از سردمداران تشیع جز سرپوش گذاشتن بر اعتقادات باطل خود و به بیراهه کشاندن هر چه بیشتر شیعیان هدف دیگری نداشته‌اند.

در روایتی منسوب به علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گفته شده: «اگر بسبب ایمان من به بداء نمی‌بود شما را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد، با خبر می‌ساختم»[[88]](#footnote-88). اگر بداء بنا بر معتقدات شیعه به معنای ظهور حکم الهی و یا ملغی شدن آن می‌بود، چه مانعی می‌توانست بر سر راه غیبگویی امام ایجاد کند؟ مگر بر اساس اعتقادات بی‌اساس مذهب تشیع، ائمه از علم غیب آگاه نیستند؟ و مگر غیبیات متضمن آنچه در آینده ملغی می‌گردد، نمی‌باشند؟ اگر گفته شود ملغی شدن حکم از جمله غیبیاتی است که در علم الهی وجود داشته است، بایستی بنابر معتقدات تشیع که ائمه خویش را مطلع بر غیب می‌دانند، امام نیز از این مسئله غیبی آگاه بوده و بنابر این ادعای او که من بسبب ایمان داشتن به بداء شما را از غیبیات آگاه نمی‌سازم، پوچ و بی‌معنا خواهد بود. و اگر گفته شود ملغی شدن حکم از غیبیاتی است که در علم الهی وجود نداشته است، بدین ترتیب به معنای حقیقی و کفر آلود و ملحدانه بداء اعتراف شده است.

در روایت جعلی دیگری در مورد تفسیر آیه ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ﴾[[89]](#footnote-89)[الرعد:39]. ادعا شده ابو عبدالله جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته است: «مگر چیزی جز آنچه نگاشته شده و ثبت گردیده پاک می‌گردد؟ و چیزی جز آنچه وجود نداشته نگاشته و ثبت می‌شود؟»[[90]](#footnote-90). آشکار است که مراد از «آنچه وجود نداشته» والعیاذ بالله همان آگاهی و علم جدیدی است که بنا بر اعتقاد باطل بداء، در علم الهی حاصل می‌گردد. آیا با وجود چنین روایتی می‌توان ادعا کرد که مراد از بداء ظهور حکم الهی می‌باشد؟ هرگز.

در روایت دروغین دیگری گفته شده:

«لوط -علیه السلام- از فرشتگان خواستند عذاب الهی را هر چه زودتر بر کافران نازل سازند تا مبادا امری بر خداوند متعال آشکار گردد و تقدیر خویش را در مورد نازل ساختن عقاب تغییر دهد»[[91]](#footnote-91).

شیعیان به هنگام زیارت قبر امام دهم و یازدهم خود یعنی امام علی نقی و امام حسن عسکری، این ادعا را بر زبان می‌رانند: «السلام عليكما يا من بدا لله في شأنكما». [مفاتیح الجنان].

«درود و سلام بر شما، ای کسانیکه در مورد شما بر خداوند بداء حاصل گشت».

آیا احدی از دجالان می‌تواند ادعا کند که در این دعا مراد از کلمه بداء، ظاهر و نمایان گشتن حکم الهی می‌باشد؟ مگر حکم الهی تنها در مورد این دو امام تحقق پیدا کرده و نمایان گشته و در مورد سایر انسان‌ها و مخلوقات تحقق پیدا نکرده است؟! پس چرا از میان تمام انسان‌ها و یا حداقل از بین دوازده امام تشیع تنها این دو امام در این دعا نام برده شده و در مورد کس دیگری چنین دعایی خوانده نمی‌شود؟ و اگر واقعاً مراد از بداء، ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می‌بود پس چرا آقای طوسی که یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه محسوب می‌گردد، وجود چنین اعتقادی را در مذهب شیعه انکار کرده است؟ مگر انسان عاقل ظهور حکم الهی را انکار می‌کند؟

و اگر واقعاً مراد از بداء، ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می‌بود، پس چرا اشخاصی همچون سلیمان بن جریر که یکی از بزرگان مذهب امامیه بوده است، بسبب کفر آلود دانستن چنین اعتقادی از مذهب اثنی عشریه روی بر گرداند؟ مگر نمایان شدن حکم الهی و یا منسوخ شدن برخی از احکام، کفر و الحاد است که سلیمان بن جریر بسبب آن به مذهب اثنی عشریه پشت پا بزند؟

و اگر واقعاً مراد سردمداران تشیع از بداء ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می‌بود هرگز هیچ اختلافی در این رابطه بین اهل سنت و تشیع حاصل نمی‌گشت. و هرگز لازم نبود رهبران و سردمداران تشیع برای تشویق کردن شیعیان به ایمان آوردن به بداء، خروار خروار اجر و ثواب خیالی به آن‌ها وعده دهند. چون تمام مسلمانان به ظاهر و آشکار شدن حکم الهی و همچنین منسوخ شدن برخی از احکام، ایمان کامل دارند.

شیعه و ارکان ایمان

بنابر اعتقادات اهل سنت و جماعت ایمان شش رکن دارد که عبارتند از:

1. ایمان به خداوند.
2. ایمان به فرشتگان.
3. ایمان به کتاب‌های آسمانی
4. ایمان به پیامبران
5. ایمان به قیامت
6. ایمان به قضا و قدر

ما در رابطه با رکن اول یعنی ایمان به خداوند به آنچه در باب توحید ربوبیت و الوهیت ذکر شده است بسنده کرده و در اینجا سخن خود را با رکن دوم یعنی ایمان به فرشتگان آغاز می‌کنیم.

2- ایمان به فرشتگان

بنا بر اعتقادات اهل سنت و جماعت فرشتگان مخلوقات عظیمی هستند که خداوند آن‌ها را از نور آفریده است. تعداد عظیم آن‌ها را کسی جز خالق هستی نمی‌داند. آن‌ها همواره فرمانبردار اوامر خالق خود هستند و با معصیت و نافرمانی بیگانه‌اند. تمام وقت آن‌ها صرف عبادت و اطلاعت از خداوند متعال می‌گردد.

اما در مذهب تشیع این رکن از ارکان ایمان مانند سایر مسائل دین مورد تحریف و تبدیل عده ای قرار گرفته که حب ائمه را سپر خود قرار داده و هر گمراهی و ضلالتی را به نام آن‌ها تمام کرده‌اند.

روایات شیعه فرشتگان را نوکران حلقه به گوش ائمه و شیعیان معرفی می‌کنند.

در روایتی گفته شده: «فرشتگان خدمتگزاران ما و دوستداران ما هستند»[[92]](#footnote-92).

و در روایتی دیگر در مورد فرشته وحی یعنی جبریل -علیه السلام- گفته شده: «جبریل خدمتگزار ما است»[[93]](#footnote-93).

آیا این روایات دروغین توهینی به فرشتگان محسوب نمی‌گردند؟

خداوند متعال در مورد فرشتگان می‌فرماید:

﴿بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ ٢٦﴾ [الأنبیاء: 26].

«بلکه آن‌ها (فرشتگان) بندگانی ارجمند و گرامی هستند».

بنا بر اعتقادات مذهب شیعه فرشتگان از نور علی بن ابی طالب آفریده شده‌اند.

در روایتی دروغین اینچنین گفته می‌شود: «خداوند، فرشتگان را از نور علی -علیه السلام- آفرید»[[94]](#footnote-94).

و در روایت دیگری گفته شده: «خداوند از نور چهره علی -علیه السلام- هفتاد هزار فرشته آفرید که برای ایشان و شیعیانشان طلب آمرزش و مغفرت می‌کنند»[[95]](#footnote-95).

دجالان می‌گویند بزرگ‌ترین آرزوی فرشتگان زیارت قبر حسین -رضی الله عنه- است.

در روایتی گفته می‌شود: «تمام موجودات آسمان‌ها از خداوند می‌خواهند به آن‌ها اجازه زیارت حسین -علیه السلام- داده شود. و به همین سبب است که همواره گروهی به زمین نازل شده و گروهی دیگر به آسمان باز می‌گردند»[[96]](#footnote-96).

خداوند پاک و منزه است از اینکه فرشتگان او قبر پرست باشند.

و در روایت جعلی دیگری می‌گویند: «بال یکی از فرشتگان بسبب قبول نکردن ولایت امیرالمومنین شکسته شد. و این بال بهبود نیافت مگر پس از اینکه فرشته آن را به گهواره حسین -علیه السلام- کشید و در آن غلتید»[[97]](#footnote-97).

همچنین دجالان می‌گویند: «فرشتگان به این سبب به مقام والایی دست یافته‌اند که ولایت امام علی بن ابی طالب -علیه السلام- را پذیرفته‌اند»[[98]](#footnote-98).

و همچنین در اکذوبه ای دیگر می‌گویند: «آب و غذای فرشتگان صلوات فرستادن بر امام علی به ابی طالب -علیه السلام- و یاران و ایشان، و استغفار کردن برای شیعیان گنهکار می‌باشد»[[99]](#footnote-99).

در خاتمه سخن در مورد رکن دوم ایمان به این نتیجه می‌رسیم که در مذهب شیعه نه تنها به فرشتگان که بنا بر فرمایش الهی مخلوقاتی گرامی و ارجمند هستند، هیچ احترامی گذاشته نمی‌شود، بلکه آن‌ها را خدمتکاران و نوکران حلقه به گوش ائمه و شیعیان می‌دانند.

3- ایمان به کتاب‌های آسمانی

* اهل سنت و جماعت ایمان به تمام کتاب‌های آسمانی را رکنی از ارکان ششگانه ایمان می‌دانند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٣٦﴾ [النساء: 136].

«ای مومنین، به خداوند و رسول او و کتابی که بر پیامبر خویش و کتاب‌هایی که از قبل نازل کرده ایمان آورید. و بدانید هر کس به خداوند و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران او و به روز قیامت کفر می‌ورزد سخت به گمراهی و ضلالت افتاده است».

اهل سنت و جماعت در رابطه با وحی الهی ایمان دارند که بر کسی جز پیامبران وحی نازل نمی‌شود و با توجه به این مسأله بر این اعتقاد و باور هستند که نزول وحی الهی با وفات خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (صلى الله علیه وسلم) به پایان رسیده است.

* پس از این می‌پردازیم به بررسی اعتقاد شیعه در مورد این رکن از ارکان ایمان. در مذهب شیعه این اعتقاد وجود دارد که بر ائمه نیز کتاب‌هایی آسمانی نازل گشته که مخصوص شیعیان می‌باشند. ما در اینجا برخی از این کتاب‌ها را نام برده و به اختصار در مورد آن‌ها سخن خواهیم راند.

مصحف فاطمه

شیعه اعتقاد دارد این کتاب یعنی مصحف فاطمه، پس از وفات پیامبر (صلى الله علیه وسلم) بر دختر ایشان فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است.

در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» گفته شده:

«... پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فاطمه را چنان غم و اندوهی فرا گرفت که کسی جز خداوند از مقدار آن خبر ندارد. به همین سبب خالق مهربان فرشته‌ای را برای آرامش بخشیدن و تسکین دادن بر ایشان نازل کردند. فاطمه (علیها السلام) این مسأله را با امیر المومنین -علیه السلام- در میان گذاشتند. امیرالمومنین -علیه السلام- به ایشان گفتند: هنگامیکه وجود فرشته را حس کردی و صدایش را شنیدی مرا با خبر ساز، پس از گذشت مدتی فرشته بسراغ فاطمه (علیها السلام) آمد. ایشان امیرالمومنین -علیه السلام- را با خبر ساختند و امیرالمومنین نیز هر آنچه از فرشته می‌شنیدند آن را می‌نوشتند. تا اینکه بالاخره به مرور زمان از آن نوشته‌ها کتابی گرد آمد. در این کتاب هیچ سخنی از حلال و حرام به میان نیامده بلکه در مورد آنچه در آینده رخ می‌دهد صحبت شده است»[[100]](#footnote-100).

آن دجالی که این روایت را از خود جعل کرده سبب نازل شدن فرشته و سخن گفتن در مورد آنچه اتفاق می‌افتد را آرامش دادن تسکین بخشیدن به فاطمه -رضی الله عنها- ذکر کرده است. اما این دجال دروغگو از این نکته غافل بوده که چگونه می‌توان فاطمه -رضی الله عنها- را با مطلع ساختن از آنچه در آینده رخ می‌دهد که کشته شدن ناجوانمردانه همسر و فرزند برومند ایشان نیز جزئی از آن است، تسلی بخشید؟!

و همچنین چگونه امکان دارد فاطمه -رضی الله عنها- بر علم غیب مطلع گردند در حالیکه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) چیزی از علم غیب نمی‌دانسته‌اند؟ آیا ایشان از پدر بزرگوار خود برتر وافضلتر بوده‌اند؟!

در مورد حجم این مصحف خیالی می‌گویند: سه برابر قرآن مجید می‌باشد[[101]](#footnote-101).

روایات مکذوبه ای که در مورد این مصحف صحبت می‌کنند چون از دروغ و کذب سرچشمه گرفته‌اند، تناقض و اختلاف در همه آن‌ها دیده می‌شود. بعنوان مثال در روایت قبلی گفته شد این مصحف پس از وفات پیامبر (صلى الله علیه وسلم) بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است[[102]](#footnote-102). اما با کمال تعجب می‌بینیم که در روایت دیگری در مورد مصحف فاطمه گفته می‌شود این مصحف را رسول الله (صلى الله علیه وسلم) املاء می‌کرده و علی بن ابی طالب آن را می‌نوشته اند[[103]](#footnote-103). می‌بینیم که در این روایت بر خلاف روایت سابق ادعا می‌شود این مصحف را املاء کرده و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- آن را نوشته است. معلوم نیست چگونه امکان دارد مصحفی بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شود اما رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آن را املاء کنند؟

و در روایتی دیگر در مورد اهمیت و ارزش مصحف فاطمه گفته می‌شود: «در این مصحف چیزی از آنچه در قرآن هست وجود ندارد. این مصحف ما را از دیگران بی‌نیاز و آن‌ها را به ما محتاج می‌سازد»[[104]](#footnote-104).

آیا می‌توان تصور کرد هدف آنانیکه روایاتی را با این مضمون از خود جعل کرده‌اند چیزی جز کاستن ارزش و اهمیت قرآن مجید نزد شیعیان بوده است؟

شکی نیست که هدف اساسی آن‌ها این بوده که ارزش و اهمیت قرآن مجید را کاهش دهند و بجای آن شیعیان را به مصحفی خیالی دلخوش سازند که بجز در اکاذیب کلینی و مجلسی و‌... در جای دیگری هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود. به همین سبب نیز در این روایت دروغین گفته شد این مصحف ما را از همه بی‌نیاز و آن‌ها را به ما محتاج می‌گرداند.

پس از این نگاهی می‌اندازیم به روایتی که در آن محتویات این مصحف خیالی بیان شده است. در این روایت که در کتاب «دلایل النبوه» ذکر گشته گفته می‌شود مصحف فاطمه شامل این مسائل می‌باشد: «اخبار آنچه در هر یک از آسمان‌ها می‌گذرد و بیان تعداد فرشتگان و سایر موجودات آسمان‌ها و بیان نام پیامبران و تعداد آن‌ها. و اسامی افراد هر قومی که پیامبران بسوی آن‌ها مبعوث گشتند. و ذکر نام آنانیکه به پیامبران ایمان آوردند و آنانیکه به آن‌ها کفر ورزیدند. اسامی ائمه و بیان آنچه آن‌ها بدست خواهند آورد.

اسامی تمام مخلوقات و بیان آجال آن‌ها. اسامی بهشتیان و دوزخیان. آیات و احکامی که در قرآن و تورات و زبور بیان شده‌اند بیان تعداد تمام درختان دنیا»[[105]](#footnote-105).

و در همین روایت گفته می‌شود تمام این مسائل تنها در دو صفحه اول این کتاب ذکر شده اند[[106]](#footnote-106).

معلوم نیست طول و عرض صفحات مصحف فاطمه به چه اندازه است و این مصحف در کجا نگه داری می‌شود؟

و همچنین بایستی پرسید اگر واقعاً ائمه از این همه علوم و دانستنی‌ها آگاه بودند و می‌دانستند که در آینده چه اتفاقاتی رخ خواهد داد، پس چرا از این علم غیب در راه استرداد امامت خود بر ضد کسانیکه دجالان آن‌ها را غاصبین می‌نامند، استفاده نکردند؟! و چرا امام مهدی که بنابراین روایات از علم ما کان و یکون مطلع است از سرداب بدر نمی‌آید و بنابر آنچه در مذهب تشیع ذکر شده از اهل سنت و جماعت انتقام نمی‌گیرد؟!

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم اگر سخن از حقیقت و صدق بدور باشد همواره در آن اختلاف و دو گانگی به چشم می‌خورد. این مسأله در مورد روایاتی که درباره مصحف فاطمه صحبت می‌کنند، صدق می‌کند. بعنوان مثال در کتاب «دلایل النبوه» روایتی وجود دارد که کیفیت نزول مصحف فاطمه را به گونه‌ای دیگر توصیف می‌کند. در این روایت گفته می‌شود: «این مصحف بطور کامل در یکبار توسط سه فرشته یعنی جبریل و اسرافیل و میکائیل از آسمان نازل شده است. این فرشتگان هنگامیکه از آسمان به زمین رسیدند فاطمه -رضی الله عنها- را در حال نماز خواندن یافتند. آن‌ها تا پایان نماز در کنار ایشان ایستادند. پس از آن آن‌ها به فاطمه -رضی الله عنها- گفتند: ای فاطمه، خداوند بر شما سلام می‌فرستد. سپس مصحف را در دامان ایشان قراردادند»[[107]](#footnote-107). در این روایت گفته می‌شود مصحف بصورت کامل و آماده توسط سه فرشته بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است. در حالیکه در روایات پیشین گفته شد این مصحف را علی بن ابی طالب -رضی الله عنها- نوشته‌اند.

کتاب آسمانی با مهره‌های طلائی

پس از این می‌پردازیم به سخن در مورد کتاب آسمانی دیگری که بجز در روایات جعلی دروغپردازان در جای دیگری هیچ اثری از آن دیده نمی‌شود. در مورد این کتاب آسمانی خیالی روایتی در مراجع تشیع وجود دارد به این مضمون: «ابا عبدالله صادق -علیه السلام- می‌فرمایند: خداوند قبل از وفات پیامبر کتابی بر ایشان نازل کردند و خطاب به ایشان فرمودند: ای محمد! این کتاب، وصیت تو به نجیب اهل بیت تو است. رسول الله فرمودند: ای جبریل، نجیب اهل بیت من کیست؟ جبرائیل در جواب گفتند: نجیب اهل بیت تو علی بن ابی طالب -علیه السلام- است. بر این کتاب مهرهایی طلایی وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه وآله این کتاب را به علی -علیه السلام- سپردند و او را امر کردند که در طول زندگی خود تنها یک مهر از این مهرها را بگشایند و به آنچه در آن نوشته شده عمل کنند. علی -علیه السلام- اینکار را انجام دادند. سپس ایشان کتاب را به فرزند خود حسن -علیه السلام- سپردند. ایشان نیز مهری از مهرها را باز کرده و به دستور العمل‌های آن عمل کردند. سپس ایشان کتاب را پس از خود به حسین -علیه السلام- سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند. در این مهر نوشته شده بود: به همراه گروهی از پیروان خود بسوی شهادت بشتاب. آن‌ها هرگز به شرف شهادت نائل نخواهند گشت مگر در رکاب تو. جان و زندگی خود را فدای خالق خود ساز. حسین -علیه السلام- به این تعالیم جامه عمل پوشاندند و این کتاب را پس از خود به علی بن الحسین -علیهما السلام- سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند. در این مهر نوشته شده بود: سکوت بر گزین و در خانه به عبادت خالق خود بپرداز تا آن هنگام که مرگ به سراغت آید. ایشان نیز به این فرمان جامه عمل پوشاندند و کتاب را پس از خود به محمد بن علی -علیه السلام- سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند و در آن این عبارت را یافتند: به افتاء و تعلیم مردم روی آور و از هیچکس جز خداوند واهمه ای نداشته باش. بدانکه دست هیچ آزار دهنده‌ای به تو نخواهد رسید. ایشان پس از خود این کتاب را به من سپردند و من پس از گشودن یکی از مهرها این عبارت را در آن یافتم: به افتاء و تعلیم و نشر علوم اهل بیت خود بپرداز. و بر اعمال پدران صالح خویش مهر تأئید گذار و از کسی جز خداوند واهمه ای نداشته باش. من نیز به آنچه امر شده ام جامه عمل پوشانده ام و پس از خود این کتاب را به موسی بن جعفر خواهم داد. او نیز آن را به امام پس از خود خواهد سپرد تا اینکه مهدی -علیه السلام- قیام کنند»[[108]](#footnote-108). قبل از نقد این روایت دروغین بجا است به آنچه که می‌توان از جملات نخستین این روایت نتیجه گرفت، اشاره‌ای داشته باشیم. در ابتدای این روایت هنگامیکه از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) خواسته می‌شود این وصیت را به نجیب اهل بیت خویش بسپارند ایشان از جبرئیل -علیه السلام- پرسیدند نجیب اهل بیت من کیست؟ این پرسش پیامبر (صلى الله علیه وسلم) دال بر این مسئله است که ایشان هرگز علی بن ابی طالب را به عنوان جانشین و خلیفه خود انتخاب و به مردم معرفی نکرده‌اند. پس تمام روایات موجود در مصادر و مراجع شیعه که در آن‌ها گفته شده پیامبر (صلى الله علیه وسلم) همواره علی بن ابی طالب را به عنوان جانشین خویش به مسلمانان معرفی می‌کرده‌اند چیزی جز کذب و افتراء نیست. چون اگر این روایات حقیقت می‌داشتند هرگز پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نمی‌پرسیدند نجیب اهل بیت من که بایستی این وصیت را به او بسپارم چه کسی است؟ آری، اگر اینگونه روایات حقیقت میداشتند دیگر جایی برای این سوال باقی نمی‌ماند.

در این روایت معلوم نیست چگونه برخی از ائمه ملزم به نشر علم و بیان حق گشته‌اند و برخی دیگر به انزواء و گوشه نشینی امر شده‌اند؟ بایستی پرسید آیا علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گوشه نشینی اختیار کردند و یا اینکه با نشر علم و تقوی و پرهیزکاری، بطلان این کتاب خیالی با مهر‌های طلایی‌اش را به همه ثابت کردند؟ زهری -رحمت الله علیه- که یکی از بزرگ‌ترین علمای اهل سنت و جماعت در دوران تابعین می‌باشد در مورد جایگاه علمی این امام گرامی می‌گوید: «من هرگز در بین قریشیان افضل‌تر و فقیه تر از ایشان ندیده‌ام»[[109]](#footnote-109). و در همین رابطه مفید یکی از مشایخ بزرگ شیعه می‌گوید: «فقهای عوام[[110]](#footnote-110) علوم زیادی را از ایشان روایت کرده‌اند. فرمایشات و فتاوای فراوانی درمورد احکام و مواعظ وادعیه و سیرت از ایشان نقل شده که شرح آن‌ها احتیاج به وقت فراوانی دارد»[[111]](#footnote-111).

و بدین ترتیب می‌بینیم که این روایت دروغین با سیرت و زندگانی ائمه منافات و تضاد دارد.

لوح فاطمه

قبل از هر چیز باید توجه داشت لوح فاطمه و مصحف فاطمه دو کتاب متفاوت هستند. بر اساس روایات دروغین، لوح فاطمه بر خلاف مصحف فاطمه بر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نازل گشته و ایشان این لوح را به دختر خود هدیه داده‌اند. دجالان برای اثبات وجود این لوح روایتی از خود ساخته‌اند به این مضمون: «ابا عبدالله (علیه السلام) می‌فرمایند: پدرم خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: می‌خواهم مسأله‌ای را از تو بپرسم. چه هنگام تو را تنها خواهم یافت؟ جابر در جواب گفت: هر وقت بخواهید می‌توانید سؤالتان را از من بپرسید. پس از گذشت مدتی روزی پدرم جابر را تنها یافتند و سؤال خود را از او پرسیدند و به او گفتند: ای جابر! مرا از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه وآله دیدی و از آنچه در آن نوشته شده بود با خبر ساز. جابر گفت: روزی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله برای تبریک گفتن به مادرت فاطمه بمناسبت ولادت حسین (علیه السلام) نزد ایشان رفته بودم که لوحی سبز رنگ را در دست ایشان دیدم. گمان بردم این لوح از زمرد باشد. نوشته‌های لوح سفید رنگ بودند. من به ایشان گفتم: ای دختر رسول الله، پدر و مادرم فدایتان شوند، این لوح که در دست شماست چیست؟ ایشان پاسخ دادند: این لوح را خداوند به پدرم و ایشان آن را به من هدیه داده‌اند. در این لوح نام پدرم، ‌همسرم، فرزندم و اوصیاء او نگاشته شده است.

جابر گفت: پس از این سخن، مادرت لوح را به من دادند و من پس از خواندن لوح نسخه‌ای از آن برای خود نگاشتم. پدرم فرمود: ای جابر. آیا می‌توانی آن نسخه را به من نشان دهی؟ جابر گفت: بله. آنگاه پدرم به همراه جابر بسوی منزل او براه افتادند. پس از رسیدن به خانه، جابر پوست نازکی که بر آن نسخه‌ای از لوح نوشته شده بود را از اتاقی به در آورد‌.

پدرم به او گفتند: ای جابر. به لوح بنگر تا من آنچه را بر آن نگاشته ای برایت بخوانم. آنگاه پدرم شروع به خواندن لوح کردند. ایشان حتی در یک حرف نیز اشتباه نکردند. سپس جابر گفت: به خداوند سوگند می‌خورم که دیدم در آن لوح نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله. نزل به الروح الامين من عند رب العالمين. عظم يا محمد اسمائي واشكر نعمائي[[112]](#footnote-112).

راویان این روایت نیز از آنجائیکه راه دجل و دروغپردازی در پیش گرفته‌اند، هر یک آن را به گونه‌ای که با روایت دیگری اختلاف دارد، نقل کرده است. به عنوان مثال می‌توانید آنچه در کتاب «اکمال الدین» روایت شده را با روایت کتاب «اصول کافی» مقایسه کنید تا خود به اختلاف و دوگانگی موجود بین آن‌ها که دال بر دروغین بودن همگی آن‌ها است، پی ببرید.

دوازده صحیفه که نام ائمه و اوصاف آن‌ها را بیان می‌سازند

در روایتی دروغین که آن را به پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند گفته شده است:

«خداوند دوازده مهر و دوازده صحیفه را بر من نازل کرده‌اند. نام هر امام بر روی مهر او، و اوصاف او بر صحیفه‌اش نگاشته شده است»[[113]](#footnote-113).

ما نمی‌دانیم چرا کسی پیدا نشده از ابن بابویه قمی که این روایت را در کتاب خود ذکر کرده بپرسد اگر واقعاً چنین صحیفه‌هایی از آسمان بر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نازل شده بودند آیا کسی از مسلمانان این اجازه را به خود می‌داد که امر الهی را زیر پا گذارد؟ و اگر گفته شود آری سنی‌ها چنین کردند، می‌پرسیم چرا خود شیعیان در تعیین امامان به جان همدیگر افتاده‌اند و به ده‌ها مذهب و گروه‌های مختلف همچون غرابیه، ‌کیسانیه،‌ زیدیه،‌ جارودیه، ناووسیه، سمطیه (شمطیه)، فطحیه، اسماعیلیه، قرامطه، اثنی عشریه و‌... تقسیم شده‌اند. اگر این صحیفه‌ها حقیقت می‌داشتند و آنگونه که ادعا می‌شود نام و اوصاف ائمه را تعیین می‌کردند هرگز نمی‌بایست چنین اختلافاتی بر سر ائمه بین شیعیان بوجود می‌آمد.

در مراجع و مصادر مذهب تشیع نام کتاب‌های آسمانی دیگری نیز ذکر گردیده است که برای آشنایی با این کتاب‌های خیالی می‌توان به این مراجع و مصادر مراجعه کرد. در اینجا ما می‌توانیم به این نتیجه برسیم که دجالان و دکانداران مذهبی چون هیچ اثری از گمشده خود در کتاب آسمانی حقیقی یعنی قرآن مجید نیافتند برای اثبات کجرویها و گمراهی‌های خود راه افسانه و خیال و دروغگویی را در پیش گرفتند. غافل از اینکه خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: 116].

«بی‌شک آنانیکه بر خداوند دروغ می‌بندند هرگز رستگار نخواهند شد».

بایستی از دجالانی که ادعای وجود چنین کتاب‌های خیالی را دارند پرسیده شود چگونه ممکن است امت اسلامی در طول تاریخ خود، قرآن و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را مو به مو به نسل‌های پس از خود منتقل کند، اما هیچ نامی از این کتاب‌ها به میان نیاورد؟ البته مگر در کتاب‌های اشخاصی همچون کلینی و مجلسی و طبرسی و دار و دسته شان.

آنچه جلب توجه می‌کند این است که خود این دروغپردازان نیز گفته‌های خود را باور ندارند. مگر آقای کلینی خودش این روایت را در کتابش ذکر نکرده که ابا عبدالله گفته‌اند: «خداوند عزوجل سلسله نبوت را با مبعوث داشتن پیامبرتان به پایان رساندند. و دیگر پیامبری پس از ایشان نخواهد شد. و فرستادن کتاب‌های آسمانی را با کتاب شما به پایان رساندند و دیگر کتابی پس از آن نازل نخواهد شد»[[114]](#footnote-114)؟.

و مگر آقای مجلسی کتاب خود را نخوانده‌اند و متوجه نشده‌اند که خودشان روایتی از امام رضا به این مضمون در آن ذکر کرده‌اند که: «شریعت محمد صلی اله علیه و آله تا روز قیامت باطل نخواهد شد. و هر کس پس از ایشان ادعای نبوت کند یا اعتقاد داشته باشد پس از قرآن کتاب دیگری نازل شده، بایستی او را به قتل رساند»[[115]](#footnote-115)؟

آیا این روایت که خود مجلسی آن را نقل کرده او را مباح الدم نمی‌گردانیده است؟

علاوه بر این بایستی پرسید این کتاب‌ها و صحیفه‌های خیالی کجا نگه داری می‌شوند؟ اگر گفته شود این کتاب‌ها نزد امام مهدی مخفی شده‌اند، این سؤال مطرح خواهد شد که اگر قرار می‌بود این کتاب‌ها مخفی نگاه داشته شوند پس نازل شدن آن‌ها از آسمان چه فائده ای برای مردم در بر داشته است؟

بایستی دانست حقیقتی که در پس این خیالپردازی‌ها و افسانه‌سرائیها وجود دارد این است که چون دکانداران مذهب تشیع خواسته‌اند برای اعتقادات باطل خود مرجع و مصدری به پیروانشان معرفی کنند، مدعی وجود چنین کتاب‌های آسمانی شده‌اند تا به پیروان فریب خورده خود بگویند معتقداتی که ما با شما در میان گذاشته‌ایم اگر چه در قرآن و یا حدیث به آن‌ها اشاره‌ای نشده اما در مصحف فاطمه و لوح فاطمه و‌... بطور مفصل در مورد آن‌ها صحبت شده است.

همچنین دجالان سعی داشته‌اند با استفاده از این نیرنگ به شیعیان خود بگویند شما کتاب‌های آسمانی مخصوص به خود دارید. و با استفاده از این ادعای باطل شیعیان را از سایر مسلمانان جدا سازند. و همچنین آن‌ها را با دلخوش کردن به کتاب‌های آسمانی خیالی از فرا گرفتن قرآن مجید و احکام آن دلسرد گردانند. و بدین ترتیب هم جیب خود را پر نگه داشته و هم مسلمانان را از یکدیگر متفرق سازند.

4- ایمان به پیامبران علیهم الصلاة والسلام

اهل سنت و جماعت پیامبران را برگزیده‌ترین و شایسته‌ترین افراد تاریخ بشریت می‌دانند و ایمان دارند هر یک از پیامبران به تنهایی دارای مقام و منزلتی هستند که اگر مقام و منزلت تمام اولیاء و صالحین را کنار یکدیگر بگذاریم به مقام والای آن‌ها نمی‌رسد. اهل سنت و جماعت استهزاء و اهانت به پیامبران را کفر و خارج شدن از دائر اسلام می‌دانند. معبود بر حق در این رابطه خطاب به منافقین فرموده است:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ﴾ [التوبة: 65-66].

«(ای پیامبر به منافقین) بگو: آیا خداوند و آیات و پیامبر او را به استهزاء و تمسخر گرفته بودید. عذر نیاورید، شما اکنون پس از آنکه اظهار ایمان می‌کردید آشکارا مرتکب کفر شدید».

اکنون می‌پردازیم به ذکر آنچه در مصادر و مراجع شیعه نسبت به پیامبران و مقام و منزلت آن‌ها روایت شده است. متأسفانه روایات بسیاری در مراجع شیعه وجود دارند که به مقام والای پیامبران اهانت کرده و منزلت آن‌ها را پایمال می‌سازند. در اینگونه روایات که مصادر موثق و معتمد در مذهب شیعه آن‌ها را روایت کرده‌اند تمام پیامبران، پیروان و شیعیان علی بن ابی طالب شناخته می‌شوند. در روایتی از حبه عرنی گفته شده که: «امیرالمومنین -علیه السلام- فرمودند: خداوند ولایت من را بر اهل زمین و آسمان عرضه کردند. برخی آن را پذیرفتند و برخی دیگر آن را قبول نکردند. یونس (علیه السلام) از جمله کسانی بود که ولایت مرا نپذیرفت و به همین سبب خداوند او را در شکم نهنگ زندانی کرد تا اینکه بالاخره در مقابل ولایت من سر تسلیم فرود آورد»[[116]](#footnote-116).

ایمان به اینگونه روایات جعلی سبب گشته در مذهب تشیع ائمه جایگاه و منزلتی والاتر از مقام پیامبران علیهم الصلاه والسلام داشته باشند. این مسأله یعنی افضل‌تر دانستن ائمه از پیامبران به عنوان یکی از اصول مذهب تشیع بشمار می‌رود[[117]](#footnote-117).

مجلسی یکی از ابواب کتاب بحار الانورار را اینگونه نامیده است: «باب افضلیت ائمه علیهم السلام بر پیامبران و سایر مخلوقات‌...» [[118]](#footnote-118). او در این باب هشتاد و هشت روایت جعل کرده و آن‌ها را به ائمه نسبت داده است[[119]](#footnote-119). در اثر اینگونه روایات دروغین است که در مذهب تشیع این اعتقاد وجود دارد که تمام سخنان ائمه وحی الهی هستند[[120]](#footnote-120).

با ناباوری بایستی قبول کرد بر اساس معتقدات مذهب تشیع، ائمه نه تنها بر پیامبران افضلیت دارند بلکه در این مذهب این اعتقاد وجود دارد که پیامبران بسبب پذیرفتن ولایت ائمه به مقام شایستگی را پیدا نکرد که خداوند او را با دست‌های خود بیافریند و در او از روح خود بدمد مگر به سبب ولایت علی -علیه السلام- و خداوند هرگز با موسی سخن نگفت مگر به سبب ولایت علی -علیه السلام-. و خداوند هرگز عیسی را نشانه‌ای دال بر قدرت خویش قرار نداد مگر به سبب تواضع و فروتنی عیسی در مقابل علی -علیه السلام-»[[121]](#footnote-121).

ببینید بی‌احترامی و سوء ادب دجالان با کسانیکه بندگان برگزیده خداوند متعال هستند به چه درجه رسیده است. آنچه انسان را به تعجب وا می‌دارد این است که دجالان در اینگونه روایات دروغین، سبب دست یافتن پیامبران به مقام والا و ارجمند نبوت را ولایت ائمه می‌دانند. در حالیکه پیامبران در زمانی می‌زیسته‌اند که نه تنها از ائمه بلکه از اجداد آن‌ها نیز هیچ نام و نشانی وجود نداشته است! در برخی از اینگونه روایات مقارنه ای بین رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- صورت گرفته و نتیجه این مقارنه این بوده است که علی بن ابی طالب تمام صفات والا و گرامی رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را حائز می‌باشد و علاوه بر آن‌ها به او سه صفت حمیده و والا عطا شده که پیامبر (صلى الله علیه وسلم) فاقد آن‌ها هستند.

مجلسی یکی از ابواب کتاب خود را به این مسئله اختصاص داده و آن را اینگونه نامیده است: «باب فرمایش رسول الله به علی: تو را به حلیه‌ای آراسته‌اند که من از آن بی‌بهره‌ام»[[122]](#footnote-122). و در روایت دیگری اینگونه گفته شده است:

«از نور رسول الله صلی الله علیه وآله آسمان‌ها و زمین آفریده شدند. پس رسول الله از آسمان‌ها و زمین برتر و عظیم‌تر هستند. و از نور علی (علیه السلام) کرسی و عرش آفریده شدند. پس علی (علیه السلام) از کرسی و عرش برتر و عظیم‌تر هستند»[[123]](#footnote-123).

ما می‌دانیم که آسمان‌ها و زمین در مقایسه با کرسی و عرش الهی بسیار کوچک و ناچیز هستند. با توجه به این مطلب، این روایت دروغین می‌خواهد به ما بگوید علی بن ابی طالب از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) والاتر و گرامی‌تر است.

این انحراف عقیدتی در مذهب تشیع به جایی رسیده که در یکی از فرقه‌های این مذهب بنام علبائیه مقام علی بن ابی طالب از مقام رسول الله (صلى الله علیه وسلم) والاتر و گرامی‌تر دانسته شده است[[124]](#footnote-124). و فرقه دیگری بنام غرابیه معتقد است خداوند جبریل -علیه السلام- را بسوی علی بن ابی طالب فرستاد. اما جبریل مرتکب خیانت شد و رسالت را به محمد بن عبدالله واگذار کرد.

ما اگر قرآن مجید را از اول سوره فاتحه تا پایان سوره ناس بخوانیم هیچ نام و نشانی از ائمه اثنی عشری در آن نمی‌یابیم. در حالیکه نام پیامبران بارها و بارها در قرآن مجید تکرار گشته و مورد مدح و ستایش الهی قرار گرفته‌اند. در سوره النساء آیه 69 می‌بینیم خداوند متعال پیامبران را بر تمام افراد صالح و متقی برتری داده و نام آن‌ها را مقدمه افراد صالح و نیکوکار قرار داده‌اند.

خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69].

«و آنانیکه خداوند و پیامبر را اطاعت کنند (در فردای قیامت) با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران خواهند بود. یعنی با کسانیکه خداوند به آن‌ها نعمت‌های عظیم خود را ارزانی داشته و لطف و عنایت خود را شامل حال آن‌ها ساخته است».

در این آیه می‌بینیم خداوند متعال بندگان خوشبخت خود که آن‌ها را تحت لطف و مرحمت خویش قرار داده‌اند به چهار گروه تقسیم کرده‌اند. در نخستین و برترین گروه پیامبران قرار دارند و پس از آن‌ها صدیقین و سپس شهیدان و در آخرین گروه بندگان مؤمن و صالحی جای دارند که به مقام سه گروه قبلی نائل نیامده‌اند.

5- ایمان به روز قیامت

هر انسان مسلمان ایمان دارد که مالک و فرمانروای دنیا و آخرت خداوند متعال است. او است که در فردای قیامت انسان‌ها را مورد محاسبه قرار خواهد داد و نیکوکاران را پاداش و گنهکاران را به عقاب اعمال خود خواهد رساند. آیات بسیاری در قرآن مجید بیانگر این مسأله است که در روز قیامت تمام انسان‌ها از پیامبران گرفته تا سایر افراد بشر همگی از عظمت و کبریای خالق خود هراسان و بیمناک خواهند بود. بعنوان مثال خداوند متعال در سوره عبس می‌فرمایند:

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس: 34-37].

«همان روزیکه انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان خود گریزان و فراری خواهد بود. در آن روز هر کس چنان گرفتار و مشغول شأن خود است که به کمک و مساعدت دیگری نتواند پرداخت».

پس از ذکر آنچه که هر انسان مسلمان در مورد روز قیامت به آن ایمان دارد بیایید ببینیم در روایاتی که دجالان سعی کرده‌اند با حیله و نیرنگ آن‌ها را به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نسبت دهند، در مورد آنچه در روز قیامت رخ می‌دهد چه گفته شده است؟

در روایاتی که دجالان در کتاب‌های سرشار از کذب و دروغ خود روایت کرده‌اند، در فردای قیامت مردم همگی تحت حکم و فرمان ائمه خواهند بود و آن‌ها هستند که خلائق را مورد محاسبه قرار خواهند داد. در یکی از این روایات دروغین گفته شده: «در روز قیامت منبری بر پا خواهد شد. سپس مردی در حالیکه فرشته‌ای در طرف راست او و فرشته دیگری در طرف چپ او قرار دارد، بر بالای این منبر می‌رود. آنگاه فرشته‌ای که در طرف راست قرار دارد فریاد بر می‌آورد: ای خلائق! این علی بن ابی طالب، مالک و فرمانروای بهشت است و هر که را خواهد در آن جای می‌دهد. سپس فرشته‌ای که در طرف چپ قرار دارد فریاد بر می‌آورد: ای خلائق! این علی بن ابی طالب مالک و فرمانروای جهنم است و هر که را خواهد به درون آن می‌افکند»[[125]](#footnote-125).

حر عاملی در این رابطه می‌گوید: «ایمان به اینکه در روز قیامت تمام خلائق را ائمه مورد محاسبه قرار خواهند داد یکی از اصول ایمان به ائمه می‌باشد»[[126]](#footnote-126).

آیا برای اثبات بطلان اینگونه روایات و اعتقادات هیچ احتیاجی به نقد و بررسی وجود دارد؟ آیا شناعت آن‌ها بزرگ‌ترین دلیل برای اثبات دروغین بودن آن‌ها نیست؟ آیا کسی پیدا نشده از این دجالان دروغپرداز بپرسد اگر قرار باشد تمام این امور را ائمه انجام دهند و فرمانراوی بهشت و جهنم آن‌ها باشند، پس خداوند متعال در فردای قیامت چکاره خواهد بود؟ براستی که حتی ابولهب و ابوجهل نیز به این درجه از کفر و الحاد نرسیده بودند. دجلکاران نه تنها خداوند متعال را از برخی از اعمال ویژه خود خلع کرده‌اند بلکه حتی عرش را نیز از ایشان گرفته‌اند. دجالان در پایان یکی از روایات که در مورد روز قیامت سخن می‌راند از زبان ائمه گفته‌اند: «... آنگاه ما بر عرش خداوند می‌نشینیم»[[127]](#footnote-127).

و در روایات دروغین دیگری که دجالان آن‌ها را نقل کرده‌اند گفته شده است اولین مسأله‌ای که در مورد آن از مرده سؤال می‌شود حب اهل بیت می‌باشد[[128]](#footnote-128). و اگر مرده به یکی از ائمه ایمان نداشته باشد، او را با گرزی خواهند زد که از شدت آن، قبر او تا روز قیامت بر افروخته از آتش خواهد شد[[129]](#footnote-129).

ابن بابویه می‌گوید: «بایستی ایمان داشت که اگر به خاطر ائمه نمی‌بود هرگز خداوند متعال زمین و آسمان و بهشت و جهنم را نمی‌آفرید و هرگز آدم و حوا و فرشتگان و سایر مخلوقات را خلق نمی‌کرد»[[130]](#footnote-130).

در روایتی از روایات دروغین گفته شده: «خداوند بهشت را از نور حسین آفریده است»[[131]](#footnote-131). و در روایت جعلی دیگری گفته شده: «بهشت قسمتی از مهریه فاطمه بوده است»[[132]](#footnote-132). معلوم نیست چگونه بهشتی که قسمتی از مهریه فاطمه -رضی الله عنها- بوده می‌تواند از نور فرزند ایشان خلق شده باشد!!

در یکی از روایات کتاب اصول کافی برای بی‌تمایل کردن شیعیان نسبت به فراگیری قرآن مجید اینگونه پنداشته شده که برای شیعیان پس از مرگ در قبرهایشان کلاس آموزش قرآن مجید تأسیس می‌گردد!!!

در این روایت حفص می‌گوید: «شنیدم موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌فرمایند: آیا انسان، زنده ماندن را دوست دارد؟ من در جواب گفتم: بله. ایشان پرسیدند: چرا؟ من گفتم: برای خواندن (قل هو الله احد) ایشان برای مدتی سکوت اختیار کردند. سپس فرمودند: ای حفص! بر تواست که بدانی هر کدام از پیروان و شیعیان ما که فوت کند و قرآن خواندن بلد نباشد، در قبر به او یاد خواهند داد چگونه قرآن خواندن بلد نباشد، در قبر به او یاد خواهند داد چگونه قرآن را تلاوت کند. چون خداوند متعال دوست دارد جایگاه و مقام آن‌ها را در بهشت فزونی بخشد. و مقام و جایگاه شخص در بهشت به تعداد آیاتی که او بلد باشد بستگی دارد»[[133]](#footnote-133). شکی نیست هدف حقیقی از جعل چنین روایاتی از بین بردن همت مسلمانان برای تعلیم و تعلم قرآن مجید و دلخوش کردن آن‌ها به اینگونه سخنان بی‌پایه و اساس می‌باشد. بایستی از آقای کلینی که این روایت دروغین را در کتاب خود نقل کرده پرسیده می‌شد فرا گرفتن قرآن مجید که راهنمای بشر برای چگونه زیستن است، پس از مردن چه فایده‌ای برای انسان می‌تواند در بر داشته باشد؟

در مورد حشر خلائق در روز قیامت نیز روایات عجیب و غریبی در مصادر و مراجع موثق و معتبر شیعه! به چشم می‌خورند. در این روایات دروغین گفته می‌شود برخی از شیعیان از بیم و هراس روز قیامت و همچنین از عبور از پل صراط در امان هستند. چون آن‌ها مستقیماً از قبرهایشان وارد بهشت می‌شوند. این گروه از شیعیان شهروندان شهر قم می‌باشند! در یکی از این روایات دروغین گفته می‌شود: «ساکنان قم در قبرهای خود مورد محاسبه قرار گرفته و از آنجا وارد بهشت می‌شوند»[[134]](#footnote-134). و همچنین می‌گویند: یکی از دروازه‌های بهشت به ساکنان شهر قم اختصاص داده شده است. در این رابطه می‌پندارند ابو حسن رضا حسن رضا گفته است: «بهشت هشت دروازه دارد که یکی از آن‌ها مخصوص ساکنان قم می‌باشد»[[135]](#footnote-135). عباس قمی یکی از مشایخ شیعه می‌گوید: «در مدح و ستایش قم و ساکنان آن روایات زیادی از ائمه اهل بیت روایت شده و گفته شده دری از دروازه‌های بهشت بسوی آن گشوده شده است»[[136]](#footnote-136). و یکی دیگر از مشایخ معاصر شیعه که در دروغگویی مهارت و جرأت بیشتری داشته می‌گوید: «امام رضا (علیه السلام) فرموده‌اند: بهشت هشت دروازه دارد که سه دروازه از آن‌ها مخصوص ساکنین شهر قم می‌باشند»[[137]](#footnote-137).

اگر چه این روایات دروغین از لحاظ شرعی به چیزی ارزش ندارند اما می‌توانند بیانگر میزان جسارت دجالان در به بازی گرفتن مسلمانان باشند. آن‌ها هر که را خواسته‌اند بهشتی گردانیده‌اند و با هر کس دشمنی داشته‌اند او را در درکات جهنم جای داده‌اند. دجالان در برخی از روایات خویش در مورد ساکنان حرمین یعنی مکه و مدینه گفته‌اند: «اهل مکه آشکارا به خداوند کفر می‌ورزند، و اهل مدینه هفتاد بار از اهل مکه بدتر و خبیث تر هستند»[[138]](#footnote-138).

و در روایت دیگری تمام اهل سنت و جماعت را حیوان دانسته‌اند. در این روایت از قول ابوجعفر محمد باقر -رحمت الله علیه- گفته شده: «... اگر حجابی که بر چشمان شیعیان قرار داده شده کنار زده می‌شود، آن‌ها مخالفان خود را به شکل سگ و خوک و میمون خواهند دید...» [[139]](#footnote-139).

شیعه و قرآن، اهل سنت و قرآن

یکی از نعمت‌های عظیم الهی این است که خداوند متعال بنده خویش را به حال خود رها نساخته تا تنها با کمک گرفتن از عقل و فطرت خود، حق را از باطل و نیکی را از بدی تشخیص دهد. بلکه ایشان بسوی بندگان خود پیامبرانی مبعوث داشته و کتاب‌هایی آسمانی نازل ساخته تا از یکسو بشریت را به صراط مستقیم هدایتگر باشند و از سوی دیگر راه هر گونه عذر و بهانه‌ای بر طغیانگران و سرکشان سد کنند.

﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ [النساء:165].

«پیامبرانی که نیکوکاران را بشارت و بدکاران را بیم می‌دهند تا مردم هیچ عذر و بهانه‌ای (برای نپذیرفتن و اطلاعت نکردن از حق نداشته باشند)»

پس از مبعوث گشتن تمام پیامبران سرانجام زمان بعثت خاتم الانبیاء و سید المرسلین (صلى الله علیه وسلم) فرا رسید. پیامبری که از جانب معبود برحق وظیفه داشتند مردم را بسوی آخرین و کاملترین دین آسمانی فرا خوانند. این دین بر خلاف سایر ادیان آسمانی گذشته، محدود به زمان و مکان خاصی نبود.

عرب و عجم، سفید و سیاه، مرد و زن و حتی جنیان نیز از زمان ظهور این دین تا روز قیامت موظف به اتباع و پیروی از آن گشتند.

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: 158]. «بگو: ای مردم، من رسول و فرستاده خداوند بسوی همگی شما هستم».

﴿قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ١ يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَ‍َٔامَنَّا بِهِۦۖ وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا ٢﴾ [الجن: 1-2].

«بگو به من وحی شده گروهی از جنیان آیات قرآن را شنیده و سپس گفته‌اند: براستی ما قرآن عظیم و شگفت آوری شنیدیم. قرآنی که بسوی نیکی و درستی هدایت می‌کند. ما به آن ایمان آورده و هرگز کسی را شریک و همتای خالق خود قرار نخواهیم داد».

این کتاب عظیم در بر گیرنده اعتقادات اسلامی و همچنین اوامر بسیاری است که ایمان و عمل به آن‌ها سعادت دنیوی و اخروی را به ارمغان می‌آورد. پس برای محفوظ ماندن اسلام، این کتاب عظیم نیز بایستی باقی بماند. اما از آنجائیکه انسان خود به تنهایی توان تحمل چنین مسئولیت بزرگی را نداشت و نمی‌توانست این کتاب را از تحریف و تبدیل محفوظ نگاه دارد (همانگونه که در مورد کتاب‌های آسمانی پیشین نیز نتوانسته بود مانع از تحریف آن‌ها گردد) خالق مهربان، خود محفوظ نگاه داشتن قرآن مجید را تضمین کردند و اسباب آن را فراهم ساختند و این کتاب جاودانی را به صورت متواتر در صدور و بر روی سطور محفوظ نگاه داشتند. خداوند متعال در مورد این مسأله فرموده‌اند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

اهل سنت و جماعت با الهام گرفتن از این فرمایش الهی، ایمان دارند که قرآن مجید در طول تاریخ از هر گزند و تحریفی در امان بوده و خواهد بود.

محفوظ ماندن قرآن مجید از تحریف و تبدیل همواره مانند خاری در چشم دشمنان و بدخواهان اسلام بوده است. آن‌ها همیشه سعی بر این داشته‌اند که محفوظ ماندن قرآن مجید را زیر سؤال برند. چون آن‌ها به خوبی می‌دانند قرآن پایه و اساس دین مبین اسلام می‌باشد، و آن‌ها اگر موفق گردند مسلمانان را نسبت به صحت آن مشکوک سازند، براحتی خواهند توانست آن‌ها را نسبت به دین خود بدبین ساخته و ایمان را در قلب‌هایشان متزلزل گردانند. اما این آرزوی آن‌ها، همواره سرابی بیش نبوده است، چون قرآن مجید

﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾[فصلت:42].

«نا حق و باطل به آن (قرآن) راهی ندارد. چون (قرآن) از جانب معبودی فرو فرستاده شده که حکیم و ستوده شده از جانب مخلوقات می‌باشد».

شیعه و قرآن

با کمال تأسف بایستی گفت: اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید بر خلاف فرمایشات الهی است. اعتقاد شیعه همانند ادعاهای دشمنان اسلام، قرآن مجید را دستخورده و محرف می‌داند. بنا بر معتقدات شیعه یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان آیات بسیاری را از قرآن حذف کرده و یا آن‌ها را تغیر داده‌اند.

شکی نیست این سخن برای بسیاری از خوانندگان تعجب آور و یا حتی غیر قابل قبول است. اما متاسفانه این سخن یک حقیقت تلخ و رنج آور می‌باشد که علما و بزرگان تشیع در آرزوی رسیدن به روزی که بتوانند آن را بی‌پروا در جهان اسلام اعلان کنند، تا کنون سعی بر کتمان و حتی انکار آن نیز داشته‌اند. اما این اعتقاد چنان در مصادر و مراجع مختلف تشیع ذکر و بر آن مهر صحه گذاشته شده که هیچکس را یارای انکار آن نیست. اکنون ما نظری بر برخی از معتبرترین و مهم‌ترین مراجع و مصادر مذهب شیعه می‌افکنیم تا آنچه را در رابطه با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید بیان داشتیم از زبان خود آن‌ها بشنویم. و بدین ترتیب راه فرار را بر هر انکار کننده‌ای مسدود سازیم.

1- کتاب کافی

ما قبل از هر سخنی نخست خواننده محترم را با جایگاه و منزلت این کتاب نزد بزرگان شیعه آشنا می‌سازیم.

آقا بزرگ طهرانی یکی از بزرگ‌ترین و معروف‌ترین علمای مذهب تشیع در مورد این کتاب و مؤلف آن چنین می‌گوید: «این کتاب جلیل‌ترین و ارزنده‌ترین کتاب از چهار کتابی است که اصول مذهب شیعه بر آن استوار گشته است[[140]](#footnote-140). کتابی نظیر آن در روایت و نقل از آل رسول نوشته نشده است. مؤلف این کتاب ثقه الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی می‌باشد که در سال 328هـ. فوت کرده است»[[141]](#footnote-141).

یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه یعنی مولی محمد امین ایادی در مورد این کتاب می‌گوید:

«از مشایخ و استادان خود شنیدیم که می‌گفتند کتابی مانند کافی در طول تاریخ اسلام نوشته نشده است»[[142]](#footnote-142).

ما نیز می‌گوییم بله، کتابی مانند این کتاب که شامل کفر و ضلالت و گمراهی باشد در طول تاریخ اسلام نگاشته نشده است!

در مقدمه کتاب کافی گفته شده:

«برخی از علما و بزرگان معتقدند این کتاب بر امام غائب صلوات الله علیه عرضه شده و ایشان کتاب را پسندیده و فرموده‌اند: این کتاب برای شیعه ما کافی است»[[143]](#footnote-143).

قمی در مورد مؤلف این کتاب یعنی کلینی چنین می‌گوید:

«مجدد مذهب امامیه در صد سال اول، محمد بن علی الباقر (علیه السلام) و در صد سال دوم، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و در صد سال سوم ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی بوده است»[[144]](#footnote-144).

پس از آنکه با مقام و منزلت کلینی و کتاب او نزد بزرگان شیعه آشنا شدیم اکنون بیایید ببینیم مجدد مذهب امامیه در قرن سوم! در کتاب بی‌نظیر خود! در مورد قرآن مجید چه می‌گوید.

در یکی از روایات کتاب کافی گفته شده:

«ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- فرمودند: قرآنی که جبرئیل -علیه السلام- بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد شامل هفده هزار آیه بوده است»[[145]](#footnote-145).

کلینی با نقل این روایت دروغین، خداوند متعال با به باد مسخره گرفته و ایشان را در جامه عمل پوشاندن به وعده خود در مورد محفوظ نگاه داشتن قرآن مجید ضعیف و ناتوان پنداشته است. چون بنا بر این روایت دروغین در حدود دو سوم قرآن مجید ضایع و پایمال شده است. زیرا قرآن موجود در بین مسلمانان تنها شامل 6236 آیه می‌باشد.

کلینی همچنین روایت جعلی دیگری را از ابو عبدالله (جعفر صادق) نقل می‌کند که در آن ایشان خطاب به یکی از یاران خویش گفته‌اند:

«ما مصحفی (قرآنی) به نام مصحف فاطمه -علیها السلام- داریم. آن‌ها چه می‌دانند مصحف فاطمه -علیها السلام- چیست؟

من گفتم: مصحف فاطمه -علیها السلام- چیست؟

ایشان پاسخ دادند: قرآنی است سه برابر قرآن شما. به خداوند سوگند در آن حتی یک حرف نیز از قرآن شما وجود ندارد»[[146]](#footnote-146).

اکنون می‌پردازیم به ذکر چند مثال از کتاب کافی در مورد آیاتی که کلینی ادعا می‌کند در آن‌ها تغییر و تبدیل رخ داده است.

توجه: ما آنچه که کلینی مدعی تحریف و یا حذف آن‌ها است را بین دو پرانتز قرار داده‌ایم.

1. آیه 172 از سوره الاعراف در کتاب کافی به این صورت ذکر شده است:

«وإذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم علي أنفسهم ألست بربكم (وأن محمداً رسولي وأن علياً أمير المومنين)»[[147]](#footnote-147).

«و بیاد آر هنگامیکه پروردگارت از کمر فرزندان آدم ذریت و نوادگان آن‌ها را بر گرفت و آن‌ها را بر خودشان گواه قرار داد و از آن‌ها پرسید آیا من رب شما نیستم (و محمد پیامبر من و علی امیرالمومنین نیست)؟»

1. و اولین آیه از سوره المعارج را کلینی به این صورت می‌خواند: «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين (بولاية علي) ليس له دافع»[[148]](#footnote-148).

«شخصی عذاب قیامت که وقوع آن حتمی است را خواهان گشت. همان عذابی که هیچ چیز نمی‌تواند آن را از کافرین (به ولایت علی) دور سازد».

1. کلینی همچنین معتقد است آیه 23 سوره البقره بدین صورت نازل شده است:

«وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا (في ولاية علي)»[[149]](#footnote-149).

«و اگر شما از آنچه ما (در مورد ولایت علی) بر بنده خود نازل کرده‌ایم در شک و تردید هستید...».

1. و آیه 71 سوره الاحزاب را اینگونه می‌خواند:

«ومن يطع الله ورسوله (في ولاية علي والأئمة بعده) فقد فاز فوزاً عظيماً»[[150]](#footnote-150).

«و هر آنکس از خداوند و پیامبر او (در مورد ولایت علی و ائمه پس از او) پیروی کند، به پیروزی و رستگاری بزرگی نائل آمده است».

2- کتاب «تفسیر قمی»:

این کتاب تألیف علی بن ابراهیم بن هاشم القمی می‌باشد که در سال 307 هـ. فوت کرده است.

وی از بزرگ‌ترین و مشهورترین روات نزد علمای شیعه بشمار می‌رود. کلینی مؤلف کتاب کافی روایات بسیاری از او نقل کرده است.

بایستی به این نکته نیز اشاره کرد که قمی از نخستین کسانی بوده که اعتقاد به محرف بودن قرآن مجید را بین شیعیان رواج داده است. اکنون بیایید ببینیم شیعه در مورد قمی و کتاب تفسیر او چه می‌گوید:

این کتاب پایه و اساسی برای سایر کتاب‌های تفسیر بشمار می‌رود.

روایات قمی در این کتاب از دو صادق -علیهما السلام- نقل شده‌اند.

به همین سبب آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه می‌گوید:

1. «این تفسیر در حقیقت تفسیر دو امام صادق -علیهما السلام- است.
2. قمی در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) می‌زیسته است.
3. پدر قمی که روایات را برای فرزند خویش نقل کرده، از یاران امام رضا -علیه السلام- بوده است.
4. نکات عظیمی در مورد فضائل اهل بیت در این کتاب نهفته است. نکاتی که دشمنان اهل بیت[[151]](#footnote-151) آن‌ها را از قرآن حذف کرده‌اند.
5. در این کتاب آیات بسیاری که بدون ارشادات و تعالیم اهل بیت نمی‌توان آن‌ها را تفسیر کرد، تفسیر شده‌اند»[[152]](#footnote-152).

پس از آشنا شدن با مقام و منزلت این کتاب و مؤلف آن در مذهب تشیع، اکنون چند مثال از آن ذکر می‌کنیم تا ببینیم چگونه در این کتاب که بزرگان شیعه آن را پایه و اساس تمام کتاب‌های تفسیر مذهب خود می‌دانند، معبود بر حق را در جامه عمل پوشاندن به وعده خود ضعیف و ناتوان دانسته شده است.

توجه: ما آنچه که قمی مدعی تحریف و یا حذف آن‌ها است را بین دو پرانتز قرار داده‌ایم.

1. قمی در تفسیر خویش روایتی را به ابو جعفر محمد بن علی الباقر نسبت داده که در آن ادعا شده آیه 64 و 65 سوره النساء بدین صورت نازل شده‌اند:

«ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك (يا علي) فاستغفروالله واستغفر لهم الرسول لو جدوا الله تواباً رحيماً \* فلا وربك لا يومنون حتى يحكموك (يا علي) فيما شجر بينهم»[[153]](#footnote-153).

«(ای علی) آن‌ها اگر هنگامیکه – با نپذیرفتن حکم تو – به خود ظلم کردند نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر نیز برای آن‌ها طلب آمرزش می‌کرد، خداوند را قبول کننده توبه و مهربان می‌یافتند. به رب تو سوگند (ای علی) آن‌ها تا آنزمانی که تو را در خصومات خود حکم نگردانند ایمان نخواهند آورد».

براستی اگر قمی بهره ای از علم و ایمان برده بود حتماً می‌دانست آنکس که پیامبر اسلام است و در آیات الهی مورد خطاب قرار می‌گیرد، محمد بن عبدالله (صلى الله علیه وسلم) است نه علی بن علی طالب -رضی الله عنه-.

1. قمی آیه 93 سوره انعام را به این صورت میخواند:

«ولو ترى إذ الظالمون (آل محمد حقهم) في غمرات الموت»[[154]](#footnote-154).

«و اگر ظالمین و غاصبین (حق آل محمد) را در سکرات و شدائد مرگ ببینی‌...».

1. قمی همچنین معتقد است آیه 227 سوره الشعراء بدین صورت نازل شده است:

«وسيعلم الذين ظلموا (آل محمد حقهم) أي منقلب ينقلبون»[[155]](#footnote-155).

«وبزودی آنانیکه (به حق آل محمد) ظلم کردند خواهند دانست به کجا باز خواهند گشت و چه سرنوشتی خواهند داشت».

1. قمی همچنین معتقد است آیه الکرسی که عظیم‌ترین و ارجمندترین آیه قرآن مجید می‌باشد نیز در مورد تحریف و تبدیل قرار گرفته و به هنگام نزول بدین صورت بوده است:

«(الم) الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الأرض (و ما بينهما وتحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم)»[[156]](#footnote-156).

بله، این بود نگاهی گذرا بر موضع و اعتقاد یکی از بزرگ‌ترین مفسرین شیعه نسبت به قرآن مجید. این اباطیل و دجل‌ها در کتابی نگاشته شده‌اند که بزرگان شیعه آن را مرجع و منبعی برای هر کتاب تفسیر می‌دانند.

آیا پس از این براهین و استشهادات، کسی را یارای آن خواهد بود که محرف دانستن قرآن مجید توسط شیعه رادروغی محض و افترایی به مذهب امامیه بداند؟

3- کتاب«فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب»:

این کتاب را نیز یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بنام حاج میرزا حسین بن محمد تقی الدین النوری الطبرسی که در طبرستان بدنیا آمده و در سال 1320هـ. در کوفه فوت کرده، نوشته است.

وی که از یاران مجدد مذهب شیعه در قرن سیزدهم یعنی سید شیرازی بشمار می‌رود علاوه بر کتاب «مستدرک الوسائل» در حدود سی کتاب دیگر در علم حدیث و رجال و عقاید به رشته تحریر در آورده است. علاوه بر این، بسیاری از علما و بزرگان مذهب تشیع همچون شیخ عباس قمی مؤلف کتاب «الکنی و الالقاب» و کتاب «منتهی الامال» و شیخ آقا بزرگ طهرانی مؤلف کتاب «أعلام الشيعة» و کتاب «الذريعة إلى تصانيف الشيعة» از تلامیذ و شاگردان او بوده‌اند.

طبرسی در زمان حیات خویش شیخ مشایخ نجف بوده است.

او با نوشتن کتاب فصل الخطاب که شامل دو هزار روایت از ائمه مبنی بر وقوع تحریف و تبدیل در قرآن می‌باشد، نقاب تقیه را از چهره شیعه کنار زد و ثابت کرد در مذهب تشیع قرآن موجود فاقد اعتبار بوده و محرف و مبدل دانسته می‌شود.

طبرسی با این کتاب خود، سروصدای عظیمی در بین بزرگان و علمای شیعه که وقت را برای اظهار و آشکار ساختن این اعتقاد بسیار زود می‌دانستند، بپاکرد و آن‌ها را سخت آشفته و پریشان ساخت.

پس از این مقدمه اکنون برای آشنایی بیشتر با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید به ذکر برخی از سخنان طبرسی و همچنین آیاتی که او مدعی صورت پذیرفتن تحریف در آن‌ها است می‌پردازیم.

طبرسی در کتاب خود از قول جزائری می‌گوید:

«بزرگان و علما همگی بر صحت روایات متواتره دال بر صورت پذیرفتن تحریف و تغییر در قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند»[[157]](#footnote-157). او همچنین روایتی را به امام صادق -رحمت الله علیه- نسبت داده که در آن از قول ایشان گفته شده:

«اگر قرآن همانگونه که نازل شده تلاوت می‌شد، شما نام‌های ما را در آن می‌یافتید»[[158]](#footnote-158).

طبرسی در این کتاب خود می‌گوید:

«بدون شک و تردیدی سوره ولایت از قرآن حذف شده است: «يا ايها الذين آمنوا آمنوا بالنبي والولي الذين بعثناهما يهديانكم إلي صراط المستقيم..»[[159]](#footnote-159).

اکنون می‌پردازیم به ذکر چند مثال ازآیاتی که طبرسی مدعی صورت پذیرفتن تحریف در آن‌ها است.

توجه: ما آنچه طبرسی مدعی تحریف و یا حذف آن‌ها است را بین دو پرانتز قرار داده‌ایم.

1. آیه 238 از سوره البقره:

«حافظوا على الصلوات والصلاه الوسطى (وصلاة العصر) وقوموا لله قانتين»[[160]](#footnote-160).

1. آیه 43 از سوره آل عمران:

«يا مريم اقنتي لربك واسجدي (شكراً لله) واركعي مع الراكعين»[[161]](#footnote-161).

1. آیه 67 از سوره المائده:

«يا أيها الرسول بلغ ما انزل إليك من ربك (في علي) وإن لم تفعل (عذبتك عذاباً اليماً)»[[162]](#footnote-162).

1. آیه 115 از سوره طه:

«ولقد عهدنا إلى آدم من قبل (كلمات في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم)»[[163]](#footnote-163).

1. آیه 27 و 28 از سوره الفجر:

«يا أيتها النفس المطمئنة (إلى محمد ووصيه والأئمة من بعده) ارجعي إلى ربك راضية (بولاية علي) مرضية (بالثواب)»[[164]](#footnote-164).

1. آیه 7 از سوره الشرح:

«فإذا فرغت فانصب (عليا للولاية)»[[165]](#footnote-165)

براستی که رکاکت این الفاظ و عبارات و دور بودن آن‌ها از بلاغت زبان عربی خود مشت محکمی بر دهان طبرسی و همفکرانش می‌باشد. پس از اینکه این سه مرجع را به عنوان نمونه و مثال ذکر کردیم، بایستی بگوییم: سایر مراجع و مصادر مذهب تشیع همچون کتاب «البرهان فی تفسیر القرآن» نوشته سید هاشم بحرانی و کتاب «مرآة العقول» نوشته ملا باقر مجلسی و کتاب «الانوار النعمانية» نوشته نعمت الله جزائری و کتاب «تفسیر الصافی» نوشته نعمت الله جزائری و کتاب «تفسیر الصافی» نوشته فیض کاشانی، همگی مدعی صورت پذیرفتن تحریف و تبدیل در قرآن مجید هستند. و ما را همان بس که جزائری اعتقاد به وقوع تحریف در قرآن را مورد اجماع و اتفاق نظر تمام علمای شیعه می‌داند[[166]](#footnote-166).

در اینجا جا دارد به این نکته اشاره کنیم که برخی از علماء و بزرگان شیعه که وقت را برای اظهار و اعلان این اعتقاد فاسد و باطل مناسب نمی‌بینند، همواره سعی کرده‌اند به انکار این مسأله پرداخته و بگویند ما شیعیان قرآن موجود را کامل و به دور از تحریف و تبدیل می‌دانیم.

اما حقیقت این است که این سخن چیزی جز تقیه و دورویی نیست. و هرگز نمی‌تواند بر مسأله‌ای که مانند آفتاب روشن و واضح است، سرپوش گذارد. علاوه بر این ما با در نظر گرفتن مطالبی که اکنون به ذکر آن‌ها می‌پردازیم، به راحتی می‌توانیم به دورویی و تقیه کردن این دسته از علمای شیعه پی ببریم.

1. روایات جعلی و دروغینی که بر وقوع تحریف در قرآن دلالت دارند، در مراجع و مصادر مذهب تشیع به حد تواتر رسیده‌اند. محدث بزرگ شیعه نعمت الله جزائری می‌گوید: «علما و بزرگان همگی در مورد صحت روایات متواتره دال بر وقوع تحریف در قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند»[[167]](#footnote-167).
2. روایات دروغینی که دلالت بر وقوع تحریف در قرآن دارند، بر خلاف سخنان این دسته از بزرگان شیعه، همگی منسوب به ائمه هستند.
3. این دسته از بزرگان شیعه که راه تقیه و دورویی را در پیش گرفته‌اند، هرگز از مراجع و کتاب‌هایی که شامل این گمراهی‌ها و ضلالت‌ها است برائت نجسته و آن‌ها را باطل نمی‌دانند. بلکه این مراجع و مصادر تا به امروز در تمام حوزه‌های علمیه تشیع تدریس می‌شوند.
4. تمام این سردمداران شیعه همچون قمی و خوئی، خود در مؤلفات خویش بصورت بسیار ماکرانه و غیر مستقیم سعی بر اثبات ادعای وقوع تحریف در قرآن داشته‌اند. بعنوان مثال قمی که در یکی از سخنان خود می‌گوید: «آنکس که بگوید ما معتقد به وقوع تحریف در قرآن هستیم، دروغگو می‌باشند». خود در کتاب «الخصال» این حدیث دروغین را روایت می‌کند: «جابر جعفی می‌گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در روز قیامت سه چیز از مردم شکایت می‌کنند. قرآن و مسجد و عترت. قرآن می‌گوید: الهی! مرا تحریف کرده و پاره پاره ام ساختند....»[[168]](#footnote-168).

پس می‌بینیم سخنان این عده از علمای شیعه که وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود انکار می‌کنند، چیزی جز تقیه و نیرنگ بازی نیست.

اکنون که ثابت گردید اعتقاد به صورت پذ یرفتن تحریف در قرآن مجید یکی از اعتقادات مذهب تشیع بشمار می‌رود، جا دارد مقداری نیز در مورد خطورت این اعتقاد سخن بگوییم.

ما باید بدانیم آنانیکه چنین اعتقادی را ساخته و پرداخته و آن را از اعتقادات مذهب تشیع قرار داده‌اند از یک سو سلاح خطرناکی به دست دشمنان اسلام داده و از سوی دیگر توهینی بزرگ به خداوند متعال و پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و یاران و اهل بیت ایشان کرده‌اند. سلاحی که آن‌ها به دست دشمنان اسلام داده‌اند این است که به آن‌ها این امکان را داده‌اند که الهی بودن اسلام موجود را زیر سؤال برده و خطاب به مسلمانان بگویند کتاب آسمانی شما مورد تحریف و تغییر قرار گرفته است. پس دین شما هیچ تفاوتی با یهودیت و نصرانیت محرف و مبدل ندارد. و اگر شما توانایی محفوظ نگاه داشتن احادیث را نیز فاقد بوده اید. و بدین ترتیب نمی‌توانید ادعا کنید دین شما دینی است آسمانی، بلکه این دین ساخته و پرداخته دست بشر می‌باشد.

علاوه بر این، اعتقاد به تحریف قرآن راه را بر انسان‌های گنهکار وضعیف النفس باز می‌کند تا هر عملی می‌خواهند انجام دهند. و اگر مورد سرزنش و ملامت قرار گرفتند در جواب بگویند: شما به چه حقی مرا به ادای نماز و روزه و زکات و حج و‌....امر می‌کنید و دزدی و شراب خواری و زنا و..... را بر من حرام می‌گردانید؟ این احکام در قرآن دستخورده وجود دارد و شما از کجا میدانید این احکام در قرآن حقیقی نیز وجود داشته باشند؟ شاید این احکام در قرآن حقیقی منسوخ شده باشند.

از جانب دیگر همانگونه که می‌دانیم قرآن مجید معجزه‌ای است جاودانی که خالق مهربان آن را تا روز قیامت حجتی بر مشرکین و کفار قرار داده‌اند. اما بر اساس اعتقادات شیعه، این معجزه جاودانی نمی‌تواند بر کفار و مشرکین حجت باشد. چون این کتاب مورد تحریف و تغییر قرار گرفته و با سخنان بشر در هم آمیخته شده است.

همانگونه که قبلا نیز گفتیم اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید توهینی به خداوند متعال محسوب می‌گردد. چون او در فرمایشات خود به مسلمانان وعده داده است که قرآن مجید را از هر تحریف و گزندی مصون نگاه دارند[[169]](#footnote-169). پس بدین ترتیب ایمان داشتن به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن بمعنی ناتوان دانستن معبود بر حق در جامه عمل پوشاندن به وعده خویش می‌باشد.

این اعتقاد همچنین توهینی به رسول الله (صلى الله علیه وسلم) است. در یکی از کتاب‌های معتبر شیعه ذکر شده که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) برخی از آیات و احکام را تنها به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- یاد داده‌اند. و مجموع این آیات و احکام را مصحف (قرآن) علی نامیده‌اند[[170]](#footnote-170).

این گفته باطل به صورت غیر مستقیم پیامبر (صلى الله علیه وسلم) را متهم به خیانت به اسلام و مسلمین می‌کند. چون وظیفه پیامبر (صلى الله علیه وسلم) این بوده که دین اسلام را به همه بشریت ابلاغ کنند و کسی را مستثنی قرار ندهند. خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [سبأ: 28].

«و ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای اینکه عموم مردم را بشارت و بیم دهنده باشی».

و در آیه دیگری خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را برایتان به حد تمام و کمال رساندم....».

بنابراین فرمایش، دین در دسترس همه مردم قرار گرفته و هیچ آیه و یا حکمی از آن مخفی و محرمانه نگاه داشته نشده است.

اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را نیز به خیانت متهم می‌کند. این اتهام اهل بیت پیامبر (صلى الله علیه وسلم)را نیز شامل می‌شود چون بنا بر ادعاهای دجالان قرآن کامل و حقیقی تنها نزد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- وجود داشته و ایشان پس از خود آن را به ائمه سپرده تا اینکه بالاخره آخرین آن‌ها قرآن کامل و حقیقی را با خود بر داشته و درون سردابی مخفی گشته و معلوم نیست کی از آن خواهد آمد.

و بدین ترتیب دجالان و دروغپردازان اهانتی بس عظیم به علی و فرزندان ایشان روا داشته‌اند. چون با شنیدن این اراجیف این سؤال در ذهن هر شنونده ای مطرح میگردد که چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان خلافت ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم- قرآنی را که دجالان کامل می‌دانند به مردم نشان ندادند تا آن‌ها را از گمراه شدن باز دارند؟ ممکن است نادانی در جواب این سؤال بگوید: ایشان از جان خود می‌ترسیده‌اند. اهل سنت و جماعت هرگز چنین جوابی را در مورد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- که یکی از بزرگ‌ترین قهرمانان و حق گویان تاریخ اسلام بوده‌اند قبول نخواهند کرد. و علاوه بر این با شنیدن جواب مذکور، باز این سؤال مطرح می‌گردد که چرا ایشان در زمان خلافت خویش چنین کاری را انجام ندادند و چندین نسخه از همان قرآنی که دجالان آن را کامل و حقیقی می‌دانند تهیه نکردند و آن‌ها را به سرتاسر جهان اسلام نفرستادند تا دیگر کسی نتواند چنین قرآنی را منکر شود؟

این سؤال فقط می‌تواند دو جواب داشته باشد. ما یا بایستی علی بن ابی طالب را خائن و دشمن اسلام بدانیم. و حاشا که ایشان چنین باشند. و یا اینکه با ایمان کامل بپذیریم قرآن موجود همان قرآنى است که از آسمان بر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نازل گشته و خداوند متعال او را از هر گزندی محفوظ نگاه داشته است. و سخنان وادعاهای دجالانی همچون کلینی وقمی و طبرسی و سایر همکاران دغل کارشان چیزی جز نیرنگ واراجیف نیستند.

بلکه، برادر و خواهر گرامی! این اعتقاد علما و بزرگان شیعه در مورد قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمانان می‌باشد. کتاب که خداوند متعال آن را هدایتگر قرار داده تا بشریت را به راه مستقیم هدایت کند. کتابی که خداوند متعال محفوظ ماندن آن را از هر گونه تحریف و دستخوردگی بعهده گرفته و فرموده‌اند:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

آیا پس از شنیدن این فرمایش الهی، کسی می‌تواند ادعا کند قرآن مجید تحریف شده و دستخورده است؟

اما اگر تعصب و خودخواهی انسان را کور کند، هر مسأله‌ای ممکن است رخ دهد. همانگونه که این دجالان را کور کرده و مانع از آن شده این فرمایشات الهی را بشنوند:

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾ [البقرة: 2].

«این کتاب که بدون هیچ شک و تردیدی (از جانب خداوند نازل شده) راهنمای پرهیز کاران است».

﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت:42].

«هرگز ناحق به قرآن راه نخواهد یافت. چون قرآن فرو فرستاده شده ای است از جانب معبودی حکیم و ستوده شده از جانب مخلوقات».

اهل سنت و جماعت از مدعیان وقوع تحریف در قرآن مجید می‌خواهند نسخه‌ای از قرآنی که آن را کامل و حقیقی می‌دانند، به آن‌ها بدهند تا آن را راهنمای خود قرار داده و از تعالیم آن پیروی کنند و در صورت عاجز ماندن در مقابل این در خواست بایستی بدانند که پیرو هوی و هوس و تعصب خود هستند.

﴿قُلۡ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبٖ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهۡدَىٰ مِنۡهُمَآ أَتَّبِعۡهُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٩ فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ﴾ [القصص: 49-50].

«به آن‌ها بگو اگر راست می‌گویید کتابی از جانب خداوند بیاورید که را از قرآن و تورات بهتر هدایت کند تا من از آن پیروی کنم. اگر آن‌ها نتوانستند در خواست تو را بر آورده سازند بدانکه از هوی نفس خود پیروی می‌کنند».

﴿قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ [البقرة: 111].

«بگو اگر راست می‌گویید دلیل و بر هان خود را ارائه دهند».

پس از آشنایی با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید، این سؤال پیش خواهد آمد که چرا بزرگان این مذهب ادعا کرده‌اند قرآن مجید مورد تحریف و دستخوردگی قرار گرفته است؟

این سؤال چند جواب دارد که عبارتند از:

1. در مذهب تشیع اعتقاد به ولایت و امامت ائمه رکنی عظیم از ارکان این مذهب دانسته شده و منکر آن در زمره کافران قرار می‌گیرد. کلینی دجال روایتی را از زراره کذاب نقل کرده که در آن گفته شده: «ابو جعفر -علیه السلام- فرمود: اسلام بر پنج رکن بنا شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره می‌گوید: به ایشان گفتم عظیم‌ترین و مهم‌ترین این رکن کدام است؟ ایشان پاسخ دادند: ولایت»[[171]](#footnote-171). اینگونه روایت دروغین که بیانگر جایگاه عظیم ولایت و امامت در مذهب تشیع می‌باشد این سؤال را مطرح می‌سازند که: چرا قرآن مجید تمام ارکان دین را بیان داشته و در آیات بسیاری مسلمانان را به نماز و زکات و روزه و حج امر کرده اما کوچک‌ترین اشاره‌ای به مساله ولایت که بنا بر اعتقادات مذهب تشیع چنین جایگاه عظیمی دارد، نکرده است؟

این مساله خود مهر بطلانی است بر یکی از بزرگ‌ترین اصول مذهب تشیع. و بیانگر این مساله می‌باشد که اعتقاد به ولایت ائمه چیزی جز بافته دجالان و دغل کاران نیست.

اما دجالان که در مقابل این سؤال ساده، بی‌جواب و حیران مانده بودند، برای فرار از رسوایی، از خدا نترسیده و خجالت نکشیدند و آخرین کتاب آسمانی را محرف و دستخورده دانستند تا به پیروان ساده اندیش خود بگویند قرآن کامل و حقیقی به مساله ولایت و امامت ائمه ما اشاره کرده است. اما یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آن سوره‌ها و آیات را از قرآن موجود حذف کردند.

پس یکی از علت‌های محرف دانستن قرآن مجید این بود که در آن هیچ اشاره‌های به مسأله‌ای که سردمداران تشیع ادعا می‌کنند بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ارکان دین می‌باشد، نشده است. و روشن است که مساله بیانگر بطلان این اعتقاد می‌باشد.

1. مساله دیگری که بزرگان شیعه را بر آن داشت تا قرآن مجید را محرف و دستخورده بدانند، وجود آیات بسیاری در مدح و ستایش یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد[[172]](#footnote-172). این آیات مانند تیشه ای است که ریشه ادعاهای باطل دجالان در مورد مرتد شدن یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را از بیخ و بن می‌کند. دجالان برای مقابله و رویارویی با این آیات و فرمایشات الهی تصمیم گرفتند آن‌ها را جعلی و ساختگی معرفی کنند تا به راحتی بتوانند آن‌ها را زیر پا گذاشته و مقام والای یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را منکر شوند.
2. یکی از افتخارات یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به ویژه ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم اجمعین- این است که قرآن مجید که تا قبل از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به سبب ادامه داشتن نزول وحی الهی به صورت پراکنده و بر اساس ترتیب نزول آیات نوشته می‌شد، در عهد خلافت آن‌ها قرآن جمع آورى شد. و آن‌ها به افتخار بزرگی نائل آمدند و اجر و ثواب فراوانی برای خود کسب کردند. این مساله نیز به نوبه خود حاقدان و کینه توزان را بر آن داشت تا صحت قرآن مجید و بدور ماندن آن از تحریف و دستخوردگی را زیر سؤال برند تا به خیال خام خود بتوانند این افتخار بزرگ را از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) سلب کنند.
3. محرف دانستن قرآن بهانه‌ای است که به دجالان این فرصت را می‌دهد که از احکام آن شانه خالی کنند‌. چون محرف دانستن قرآن مجید صحت تمام فرمایشات و احکام الهی موجود در آن را زیر سؤال می‌برد.

دجالان برای رسیدن به این هدف خود علاوه بر این ادعای باطل، به جعل برخی روایات نیز پرداخته‌اند. در روایتی از کتاب کافی گفته شده:«مردی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و خطاب به ایشان گفت: ای رسول الله‌. من نماز گزاران را دوست دارم اما خود نماز نمی‌خوانم. و روزه داران را دوست دارم اما خود روزه نمی‌گیرم. رسول الله صلی الله علیه و اله خطاب به مرد فرمودند: تو در روز قیامت با آن‌هایی خواهی بود که دوستشان داری»[[173]](#footnote-173).

آیا چنین روایت دروغینی مسلمانان را به ترک شریعت اسلامی دعوت نمی‌کند؟ آری‌. یکی دیگر از علت‌های محرف دانستن قرآن مجید، زیر پا گذاشتن احکام و دستورات آن است.

شیعه و سنت (احادیث) رسول الله (صلى الله علیه وسلم)

اهل سنت و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت سنت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و احادیثی که از ایشان روایت شده است را در کنار قرآن مجید، اولین مصدر از مصادر تشریع اسلامی می‌دانند. مراد اهل سنت و جماعت از حدیث و سنت، گفتار و کردار پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) و مهر صحه گذاشتن ایشان بر عمل و یا سخنی است که احدی از یاران ایشان انجام و یا بر زبان رانده باشد. معبود بر حق در مورد سخنان رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مى‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].

«او هرگز تحت تاثیر هوی و هوس و خواهش‌های نفسانی سخنی بر زبان نمی‌راند. سخنان او چیزی جز وحی‌ای که بر او نازل می‌شود نیست».

خداوند متعال در قرآن مجید بارها مسلمانان را به پیروی از سنت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) امر کرده و اطاعت و فرمانبرداری از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را اطاعت از خود معرفی کرده است. خداوند متعال در سوره المائده آیه 92 مى‌فرماید:

﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ [المائدة: 92].

«از خداوند و از پیامبر اطاعت کنید».

و در سوره النساء آیه 80 فرموده است:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [النساء: 80].

«هر کس فرمایشات پیامبر را اطاعت کند، از خداوند فرمانبرداری کرده است».

و همچنین خداوند متعال در سوره الحشر آیه 7 فرموده است:

«آنچه را پیامبر فرمانتان دهد جامه عمل بپوشانید و از آنچه بر حذرتان دارد بپرهیزید».

سنت و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در رابطه با قرآن مجید وظائف متعددی را ایفا می‌کند. سنت، آن دسته از آیاتی که برای فهم و درک صحیح آن‌ها احتیاج به توضیح بیشتری وجود دارد را توضیح می‌دهد. و در مواردی دیگر مجمل را تفصیل و مطلق را مقید و عام احکامی را بنا مینهد که در قرآن هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده است.

پس از این مقدمه و آشنایی با موضع اهل سنت و جماعت در قبال فرمایشات و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، اکنون نگاهی به موضع شیعه نسبت به این مسأله می‌افکنیم.

شیعه و سنت (حدیث)

در مذهب تشیع نیز سنت و حدیث مصدری از مصادر شریعت هستند. اما آنچه که در این مسأله بین اهل سنت و تشیع اختلاف قرار داده، این است که بجز مقدار بسیار اندکی از آنچه در مذهب تشیع حدیث محسوب می‌شوند، سایر روایات این مذهب منسوب به پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) نیستند، بلکه اقوال و گفتار ائمه می‌باشند. آشکار است که اهل سنت و جماعت هرگز این اقوال و گفته‌ها را بعنوان حدیث نخواهند پذیرفت. اما تشیع اعتقاد دارد اقوال و گفته‌های ائمه، همانند فرمایشات خداوند و فرمایشات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) هستند و همان مقام و منزلت را در شریعت حائز می‌باشند. تشیع در تعریف سنت می‌گوید: «گفتار و یا کردار و یا تقریر (صحه گذاشتن) معصوم را سنت می‌نامند»[[174]](#footnote-174). و ما بخوبی می‌دانیم در معتقدات شیعه، ائمه نیز مانند پیامبران معصوم دانسته می‌شوند.

این بدان معنا است که در مذهب تشیع گفتار و کردار ائمه جزئی از سنت که مصدری از مصادر تشریع اسلامی است، قلمداد می‌گردد.

ابن بابویه در مورد ائمه و اقوال آن‌ها گفته است: «فرمایشات آن‌ها فرمایش خداوند، و اوامر آن‌ها اوامر خداوند، و اطاعت از آن‌ها اطاعت از خداوند و نافرمانی از آن‌ها نافرمانی از خداوند است. آن‌ها هرگز سخنی بر زبان نمی‌رانند مگر اینکه از جانب خداوند و از وحی ایشان باشد»[[175]](#footnote-175). و همچنین شارح کافی گفته است: «بر هر کس که فرمایشی از ابو عبدالله -علیه السلام- شنیده باشد روا است که آن را به پدر ایشان و یا به یکی از اجداد شان نسبت دهد. و بهتر این است که آن را به خداوند نسبت دهد و بگوید خداوند چنین فرموده است»[[176]](#footnote-176). بنا بر این سخن آقای مازندرانی، دروغپردازی و افترا بستن به دیگران عملی جائز وروا می‌باشد. آقای مازندرانی می‌گوید: می‌توان سخن هر یک از نوادگان علی بن ابی طالب- رضی الله عنه- را به ایشان نسبت داد. و حتی می‌شود سخنان بشر به خداوند متعال نسبت داده شود و بدین ترتیب «تشیع اقوال و کردار و تقاریر ائمه اثنی عشر را جزئی از سنت قرار داده است»[[177]](#footnote-177).

بایستی دانست سنت محسوب کردن اقوال و کردار و تقاریر ائمه، علاوه بر معصوم دانستن آن‌ها، از دو مساله اعتقادی دیگر نیز سر چشمه گرفته است که هر دو مانند اعتقاد به عصمت ائمه بی‌پایه و اساس و باطل هستند. این دو مساله اعتقادی عبارتند از:

1. ایمان داشتن به اینکه ائمه علم و دانش خود را از طریق وحی الهی و الهام کسب کرده‌اند. کلینی مؤلف کتاب اصول کافی می‌گوید: «علومی که ائمه از طریق الهام کسب می‌کنند مانند نقطه‌هایی هستند که بر قلب آن‌ها نقش می‌بندند»[[178]](#footnote-178).

و در مورد ایمان داشتن به اینکه بر ائمه نیز مانند پیامبران وحی نازل می‌شود تشیع می‌گوید: «فرشتگان نزد ائمه آمده و وحی الهی را به آن‌ها می‌رسانند»[[179]](#footnote-179). شیعه این علم که بنابر اعتقادات خویش، ائمه آن را از طریق وحی الهی و الهام کسب کرده‌اند را علم حادث نام نهاده است.

بزرگان و سردمداران تشیع به این درجه از غلو و افراط بسنده نکرده و به ائمه مقام و منزلتی والاتر از پیامبران- علیهم السلام- عطا کرده‌اند. چون شیعه اعتقاد دارد نزول وحی الهی بر ائمه مرهون اراده و خواست امام می‌باشد. کلینی یکی از ابواب کتاب خود را به اثبات این مساله اختصاص داده و آن را اینگونه نامیده است: «ائمه -علیهم السلام- هر گاه اراده کنند که مسأله‌ای را بدانند، آن را خواهند دانست»[[180]](#footnote-180).

این در حالی است که ما می‌دانیم نازل شدن وحی الهی بر پیامبران به مشیئت واراده الهی صورت می‌پذیرفته و بدون اراده و مشیئت الهی حتی اگر پیامبر آرزوی نازل شدن وحی را در سینه داشته، وحی نازل نمی‌شده است. این مساله در سیرت و زندگینامه رسول الله - صلى الله علیه وسلم- نیز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال: همانگونه که در سوره کهف آیه 23 به این مساله اشاره شده هنگامیکه از پیامبر -صلى الله علیه وسلم- در مورد قصه اصحاب کهف پرسیده شد ایشان به این امید که حتما وحی الهی در این مورد نازل خواهد شد، بدون گفتن ان شاء الله (اگر خداوند بخواهد) جواب دادن را به فردا موکول کردند. اما خداوند متعال پانزده روز بر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) وحی نازل نکرد تا به ایشان تذکر داده شده باشد که نازل شدن وحی تنها به مشیئت واراده الهی صورت می‌پذیرد. و به همین صورت به هنگام رخ دادن قصه افک، خداوند متعال به مدت یک ماه بر رسول الله - صلى الله علیه وسلم- وحی نازل نکرده و ایشان را از حقیقت ماجرا آگاه نساخت.

این مساله یعنی ایمان داشتن به نازل شدن وحی الهی بر ائمه، اولین اصل باطلی است که شیعه بر اساس آن اقوال ائمه را همانند فرمایشات خداوند و فرمایشات رسول الله- صلى الله علیه وسلم- بشمار می‌آورد.

1. مساله دیگری که باعث گشته شیعه برای اقوال ائمه مقام و منزلت و ارزشی مانند ارزش کلام معبود بر حق و کلام رسول الله - صلى الله علیه وسلم- قائل شود، ایمان داشتن به این است که ائمه علوم و دانش فراوانی را به ارث برده‌اند. محمد بن حسین آل کاشف الغطا در مورد این اعتقاد باطل چنین می‌گوید: «احکام اسلامی به دو قسمت تقسیم می‌شوند. قسمت اول آن احکامی هستند که پیامبر - صلى الله علیه وسلم- آن‌ها را از یاران خود کتمان کرده و نزد اوصیاء خویش به ودیعه گذاشته‌اند تا هر وصی بنا بر احتیاج زمان خود مقداری از این احکام را به مردم یاد دهند و بقیه آن را به وصی پس از خود بسپارند»[[181]](#footnote-181). کلینی نیز در این رابطه گفته است: «ائمه علم و دانش رسول الله و سایر پیامبران و اوصیاء قبل از خود را به ارث برده‌اند»[[182]](#footnote-182). و در روایتی دروغین ادعا شده علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- چنین گفته‌اند: «ای مردم! بدانید که رسول الله صلی الله وعلیه وآله هزار حدیث را پنهانی با من در میان گذاشته‌اند که هر حدیث هزار باب و هر باب هزار کلید دارد»[[183]](#footnote-183).

مجلسی که گویا مردم را از نعمت دین و عقل بی‌بهره دانسته است، در یکی از گفته‌های خود ادعا می‌کند رسول الله - صلى الله علیه وسلم- حتی پس از وفات نیز علومی را به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- آموخته‌اند. او یکی از ابواب کتاب خود را اینچنین نامیده است: «باب علوم و دانشی که رسول الله صلی الله علیه وآله به هنگام وفات و پس از آن به امیرالمومنین علی (علیه السلام) آموختند»[[184]](#footnote-184). و در روایت باطلی که به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نسبت داده شده ادعا شده ایشان فرموده‌اند: «ای علی! هنگامیکه من فوت کردم مرا غسل داده و در کفن قرار ده. آنگاه مرا بنشان و هر چه میخواهی از من بپرس و آن‌ها را بنویس»[[185]](#footnote-185). و بدین ترتیب آقای کلینی و مجلسی و سایر همکارانشان با این دروغپردازی‌ها، خود را رسوا ساخته و روایات خویش را به سخنانی طنز آمیز شبیه ساخته‌اند که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد.

سردمداران تشیع همچنین اعتقاد دارند ائمه کتابی بنام «دیوان الشیعه» در اختیار داشته‌اند. این کتاب را «ناموس» و همچنین «سمط» نیز نامیده‌اند. آن‌ها می‌گویند: در این کتاب اسامی تمام شیعیان ذکر شده است. و هر کس نام او در این کتاب نباشد از اهل جهنم خواهد بود. در روایتی گفته شده: «زنی به نام حبابه الوالبیه می‌خواهم بدانم آیا او واقعاً از شیعه و پیروان شما است یا خیر؟ ابا عبدالله (علیه السلام) از زن می‌پرسند نام او کیست؟ زن نام برادر زاده خود را می‌گوید. ابا عبدالله (علیه السلام) زنی را صدا می‌زنند و به او می‌گویند: فلانه، ناموس را بیاور. پس از چند لحظه زنی در حالیکه کتاب بزرگی را در دست دارد وارد اتاق شده و پس از گذاشتن کتاب بر زمین آن را باز می‌کند. ابا عبدالله (علیه السلام) نگاهی به صفحات کتاب می‌اندازند و ناگهان خطاب به آن زن می‌فرمایند: بله. این خود او است. نام او و نام پدرش اینجا نوشته شده است»[[186]](#footnote-186).

دجالان ادعا می‌کنند ائمه کتاب دیگری نیز به نام «وصیه الحسین» داشته‌اند که در آن، علم و دانشی که بشر از آغاز خلقت تا روز قیامت به آن احتیاج دارد، ثبت و نوشته شده است[[187]](#footnote-187). آن‌ها همچنین ائمه را صاحب کتابی به نام «الجفر الابیض» می‌دانند و می‌گویند این کتاب شامل زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم ومصحف فاطمه و تمام مسائل حلال و حرام و هر آنچه انسان به آن احتیاج دارد می‌باشد[[188]](#footnote-188).

بدین ترتیب ما می‌بینیم سنت دانستن و واجب الاتباع پنداشتن اقوال و گفتار ائمه از دو اصل اعتقادی سر چشمه گرفته که هر دو آن‌ها نه تنها بی‌پایه و اساس هستند بلکه باطل بودن آن‌ها نمایان و آشکار است. نکاتی که بر بی‌پایه و اساس بودن این دو اصل دلالت دارند عبارتند از:

1. این ادعاهای باطل مدعی استمرار داشتن نزول وحی الهی پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشند. در حالیکه ادله نقلی و عقلی خلاف این مساله را ثابت می‌کنند و تمام مسلمانان بر این مساله اتفاق نظر دارند که نزول وحی الهی با وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به پایان رسیده است. و همچنین این مساله نیز مورد اتفاق است که وحی الهی تنها بر پیامبران نازل می‌شود. مفید که یکی از علمای قرن پنجم مذهب تشیع می‌باشد بر این گفتار مهر صحه گذاشته و می‌گوید: «آن کس که اعتقاد داشته باشد پس از پیامبر بر کسی وحی نازل شده، در دامان کفر افتاده است»[[189]](#footnote-189).
2. بنابراین اعتقاد باطل، دین مبین اسلام در زمان حیات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نشده است. در حالیکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3]. «امروز دینتان را برایتان کامل گردانیدم».

1. این اعتقاد باطل، رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را متهم می‌کند که بسیاری از احکام دین را از مسلمانان کتمان کرده و آن‌ها را مخفی نگاه داشته‌اند. در حالیکه معبود بر حق خطاب به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) فرموده است:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ﴾ [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه را بر تو نازل شده [به مردم] ابلاغ کن. و اگر از انجام این کار سرباززنی رسالت الهی را به مردم نرسانده‌ای».

و همچنین خداوند متعال خطاب به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) فرموده است:

﴿وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ﴾ [النحل: 64].

«ما این کتاب [قرآن ] را بر تو فرو نفرستاده‌ایم مگر برای اینکه حق و حقیقت را برای مردم در مورد آنچه با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند، روشن سازی».

1. اگر ادعای دجالان در مورد اینکه ائمه چنین کتاب‌ها و علومی را در اختیار داشته‌اند و بر آن‌ها وحی نازل می‌شده حقیقت می‌داشت، می‌بایست روند تاریخ با توجه به این ادعا، غیر از روند کنونی می‌بود. چون تشیع اعتقاد دارد ائمه، خلفا و جانشینان بر حق رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بوده‌اند. اما سنی‌ها خلافت و امامت را از آن‌ها غصب کرده‌اند. بایستی از کسانیکه چنین اعتقادی دارند پرسیده شود چرا ائمه با استفاده از وحی و این علم و دانش بی‌حدو حصر، خلافت را از غاصبین پس نگرفتند؟

و اگر بر ائمه وحی نازل می‌شده و آن‌ها بر هر حادثه ورویدادی که در کون و هستی رخ می‌داده مطلع و آگاه بوده‌اند، پس این ادعای تشیع که برخی از ائمه ناجوانمردانه توسط سنی‌ها مسموم شده‌اند، چیست؟

و اگر امام غائب وجود خارجی می‌داشت و بر او وحی نازل می‌شد و بر آنچه که تا روز قیامت رخ می‌دهد مطلع می‌بود، پس چرا او تا به امروز خود را پنهان نگاه داشته و مسلمانان و یا حداقل پیروان خویش را از وحی الهی و از کتاب‌هایی که در اختیار دارد، محروم نگاه داشته است؟

اگر این کتاب‌های خیالی که بنا بر روایات و ادعاهای مصادر تشیع ذکر هر مساله حلال و حرامی در آن به میان آمده وجود خارجی می‌دانشتند، آیا بر ائمه تشیع واجب نمی‌گشت مردم و یا حداقل شیعیان را از تفاصیل آن‌ها آگاه سازند مگر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بیش از چهارسال خلیفه تمام مسلمانان نبودند؟ پس چرا ایشان دردوران خلافت خویش هیچ سخنی ازاین کتاب‌ها به میان نیاورده و نسخه‌ای از آن‌ها را دراختیار مسلمانان قرار ندادند تا آن‌ها حلال و حرام دین خود را بخوبی بشناسند؟ این سؤال تنها می‌تواند دو جواب داشته باشد. یا اینکه بایستی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- یکی از شجاعترین و دلاورترین قهرمانان تاریخ اسلام را خائن به اسلام و مسلمانان دانست و یا اینکه به حقیقت اعتراف کرده و وجود چنین کتاب‌های خیالی و افسانه‌ای را انکار کرد. بایستی دانست آنانیکه چنین اعتقادات باطلی را به خورد مذهب تشیع داده‌اند خواسته‌اند از ارزش و منزلت قرآن مجید و سنت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) که مصدر اول شریعت اسلامی هستند کاسته و بجای آن شیعیان را به کتاب‌هایی دلخوش کنند که بجز در افسانه و خیال در جای دیگری نمی‌توان اثری از آن‌ها یافت.

شیعه و مرویات یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم)

شیعه با باطل دانستن روایاتی که توسط یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از ایشان روایت شده، خود را از نعمت پیروی از سنت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) محروم ساخته است. محمد حسین آل کاشف الغطا یکی از مراجع معاصر شیعه در این رابطه می‌گوید: «شیعه هیچ روایتی را قبول ندارد مگر روایاتیکه توسط اهل بیت نقل شده باشند‌... اما روایاتی که اشخاصی همچون ابوهریره و سمره بن جندب و عمرو بن العاص آن‌ها را نقل کرده‌اند نزد شیعه به اندازه پشه ای نیز ارزش ندارند[[190]](#footnote-190).

با در نظر داشتن این نکته که شیعه از بین تمام اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) تنها سخن و گفتار دوازده تن را بعنوان سنت و حدیث می‌پذیرد، و از بین این دوازده تن تنها امام علی و حسنین -رضی الله عنهم اجمعین-، رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را دیده‌اند. و از بین آن‌ها تنها علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان حیات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به سن تمیز رسیده بوده‌اند، در خواهیم یافت این ادعا که احادیث مذهب تشیع را اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) رعایت کرده‌اند، ادعایی پوچ و بی‌اساس است. چون نه تنها علی بن ابی طالب بلکه هیچیک از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نمی‌توانسته است شبانه روز خود را با ایشان سپری کرده و تمام فرمایشات و ارشادات ایشان را شنیده و آن‌ها را به گوش مسلمانان برساند. علاوه بر این موضوع در برخی از موارد رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، علی بن ابی طالب را بعنوان سفیر و فرستاده خود به اینطرف و آنطرف می‌فرستادند. و در غزوه تبوک پیامبر (صلى الله علیه وسلم) علی بن ابی طالب را به بعنوان جانشین خویش در مدینه باقی گذاشتند. در تمام این موارد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- از دیدن رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و از شنیدن فرمایشات و ارشادات ایشان که در رابطه با مسائل و حوادثی که رخ می‌دادند فرموده می‌شد محروم می‌ماندند. علاوه بر این مساله، برخی از ارشادات و تعالیم رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در مورد مسائلی هستند که تنها در چهار چوب زندگانی زناشویی رخ می‌دهند و کسی جز همسران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) از ارشادات ایشان در مورد این مسائل آگاه نمی‌شدند. پس کسی که می‌خواهد در تمام شئون زندگی خویش از تعالیم و ارشادات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پیروی کند باید به روایت تمام یاران و همسران ایشان که در اوقات مختلف در کنار ایشان بوده‌اند عمل کند. با توجه به این مساله می‌توان گفت اهل سنت و جماعت که با الهام گرفتن از فرمایشات معبود بر حق[[191]](#footnote-191) تمام صحابه کرام را در نقل فرمایشات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) امین دانسته‌اند، تنها کسانی هستند که از نعمت احادیث و ارشادات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به حد تمام و کمال بر خوردار بوده و تمام احکام مذهب خویش را بر پیه کتاب و سنت بنا نهاده‌اند.

برخی از روایات موجود در مصادر مذهب تشیع نیز بر این نکته مهر صحه گذاشته‌اند که تمام یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در نقل فرمایشات ایشان امین بوده و هرگز بر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) افترا نبسته‌اند. در یکی از این روایات گفته شده: «ابن حازم می‌گوید: به ابا عبدالله -علیه السلام- گفتم: مرا از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله با خبر سازید. آیا آنان بر پیامبر صلی الله علیه وآله افترا بسته‌اند یا اینکه راست گفته و امین بوده‌اند؟ ابا عبدالله -علیه السلام- در جواب فرمودند: آن‌ها امین بوده و راست گفته‌اند»[[192]](#footnote-192).

مصادر و مراجع اساسی روایات و احادیث مذهب شیعه اثنی عشری

اکنون ما مقداری در مورد مصادر و مراجع روایات شیعه سخن گفته و سپس به نقد و بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

بایستی دانست کتاب‌هایی که در مذهب شیعه اثنی عشری مصادر روایات و احادیث این مذهب محسوب می‌شوند هشت کتاب هستند که آن‌ها را «الجوامع الثمانية[[193]](#footnote-193)» می‌نامند. این هشت کتاب عبارتند از:

1. کتاب «الکافی» تالیف محمد بن یعقوب کلینی (ت 328 یا 329 هـ)[[194]](#footnote-194).
2. کتاب «من لا یحضره الفقیه» تالیف محمد بن بابویه قمی (ت 381هـ)[[195]](#footnote-195).
3. کتاب «تهذیب الاحکام»[[196]](#footnote-196). و
4. کتاب «الاستبصار»[[197]](#footnote-197). این دو کتاب اخیر تالیف محمد بن حسن طوسی (ت 360هـ) هستند.

پس از قرن یازدهم مؤلفات دیگری نیز نگاشته شده و به این چهار مصدر قدیمی افزوده شدند که از بین آن‌ها چهار کتاب، مورد تایید علمای شیعه قرار گرفتند و آن‌ها را «المجاميع الأربعة المتاخرة» نامیدند. این چهار مصدر عبارتند از:

1. کتاب «الوافی» تالیف محمد بن مرتضی معروف به محسن فیض کاشانی (ت 1091هـ).
2. کتاب «بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار» تالیف محمد باقر مجلسی (ت 1110هـ یا 1111هـ)
3. کتاب «وسائل الشيعة إلى تحصيل مسألة الشريعة» تالیف محمد بن حسن حر عاملی (ت 1104هـ).
4. کتاب «مستدرك الوسائل» تالیف حسین نوری طبرسی (ت 1320هـ).

نقد و بررسی «الجوامع الثمانیه»

بایستی دانست سردمداران مذهب تشیع برای پر جلوه دادن چنته خالی خود سعی کرده‌اند با در هم آمیختن مصادر قدیمی، تعداد مصادر خویش را زیاد جلوه دهند. بعنوان مثال ما می‌بینیم که کتاب «الوافی» در مذهب شیعه مصدر و مرجعی مستقل محسوب می‌گردد، در حالیکه این کتاب چیزی جز مجموعه ای از چهار کتاب قدیمی یعنی «الکافی» و «التهذیب» و «الاستبصار» و «من لا یحضره الفقیه» نیست. پس چگونه می‌توان آن را مصدری مستقل بشمار آورد؟

همچنین می‌بینیم که کتاب «الاستبصار» را مصدری مستقل معرفی کرده‌اند در حالیکه مولف کتاب، خود در مقدمه آن به این نکته اعتراف می‌کند که کتاب «الاستبصار» خلاصه و مختصری از کتاب«تهذیب الاحکام» می‌باشد[[198]](#footnote-198).

و در مورد کتاب «بحارالانوار» بایستی گفت: این کتاب نخست در بیست و پنج جلد نوشته شد. اما هنگامیکه مؤلف، جلد اخیر را قابل تقسیم یافت آن را به دو جلد تقسیم کرد تا کتاب را به بیست و شش جلد برساند. پس از آن گروهی از معاصرین کتاب‌های دیگری همچون «جنه الماوی» تالیف نوری طبرسی و «هدایه الاخبار» تالیف مسترحمی را به آن اضافه کردند تا اینکه بالاخره این کتاب را از بیست و پنج جلد به صد و ده جلد رساندند. جالب است بدانید نخستین جلد این کتاب شماره صفر را بر خود دارد!

ما قبلاً به این نکته اشاره کردیم که چهار مصدر اخیر مذهب شیعه پس از قرن یازدهم هجری تالیف شده‌اند. آخرین کتاب از این چهار مصدر، کتاب«مستدرک الوسائل» تالیف طبرسی می‌باشد که در آن بیست و سه هزار حدیث جدید از ائمه روایت شده است.

کسی نمی‌داند اقای طبرسی این همه احادیث جدید را از کدام گنجینه یافته است؟! اگر این روایات با اسنادی متصل روایت شده‌اند پس چرا هیچکس در طی این قرون متمادی آن‌ها را تدوین نکرده است؟ و اگر در کتاب‌هایی تدوین شده‌اند، این کتاب‌ها در این مدت چندین قرن کجا گم شده بودند؟ حتی در صورت پذیرفتن گم شدن آن‌ها بایستی حداقل ذکر و نامی از آن‌ها در مراجع و مصادر قدیمی شیعه به میان می‌آمده است. مگر در روایات شیعه ادعا نشده که کتاب اصول کافی را به امام غائب نشان داده‌اند و او در مورد آن گفته است: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»؟

مساله ای که هر انسانی را به تعجب وا می‌دارد این است که اینهمه روایات چگونه و از کجا مانند قارچ از زمین سر بر آورده و ظاهر شده‌اند؟

جواب صحیح این سوال این است که گروهی دجال دروغپرداز این کتاب‌ها و روایات را از خود تراشیده و آن‌ها را به مشایخ قدیمی نسبت داده‌اند. و این مسأله مخصوصاً در دوران حکومت صفویه به اوج خود رسید. البته این نکته ناگفته نماند که جعل روایات نه تنها در مراجع و مصادر متأخره، بلکه حتی در چهار مصدر نخستین مذهب تشیع نیز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه»[[199]](#footnote-199) و محسن عاملی در کتاب «أعیان الشیعه»[[200]](#footnote-200) گفته‌اند: عدد احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» به 13950 حدیث می‌رسد. این در حالی است که خود آقای طوسی در کتاب «عده الاصول» گفته است عدد احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» بیش از 5000 حدیث می‌باشد. این سخن طوسی بدین معنا است که عدد احادیث و روایات این کتاب حد اکثر به 6000 روایت می‌رسد و از این عدد تجاوز نمی‌کند. پس بایستی از آقا بزرگ تهرانی و محسن عاملی پرسید چگونه عدد روایات و احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» به مرور زمان بیشتر و بیشتر شده و از مرز دو برابر نیز فراتر رفته است؟!

و به همین صورت می‌بینیم بزرگان و سردمداران تشیع در مورد کتاب «الروضه» که جزئی از کتاب «الکافی» است و شامل مجموعه ای از ابواب می‌باشد، با یکدیگر اختلاف نظر دارند که آیا آن را کلینی تألیف کرده و یا پس از او به کتاب «الکافی» اضافه شده است[[201]](#footnote-201).

و در رسوایی دیگری، شیخ شیعه یعنی طوسی (ت 360 هـ) می‌گوید: «کتاب کافی مشتمل بر 30 کتاب می‌باشد‌...»[[202]](#footnote-202).

اما شیخ دیگر شیعه حسین بن حیدر کرکی عاملی (ت 1076 هـ» می‌گوید: «کتاب کافی مشتمل بر 50 کتاب است»[[203]](#footnote-203).

سخن آقای حسین بن حیدر کرکی عاملی بیانگر این مطلب است که از قرن پنجم تا قرن یازدهم، بیست کتاب بر کتاب «اصول الکافی» زیاد شده که هر کتاب شامل ده‌ها باب و هر باب شامل مجموعه ای از روایات و احادیث جعلی و تقلبی است که دجالان در طی چندین قرن برای دست یافتن به اهداف خویش آن‌ها را جعل کرده و به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند.

خوشبختانه از آنجائیکه این روایات جعلی از کذب و دروغ سر چشمه گرفته‌اند، مانند سایر سخنان دروغین می‌توان به وضوح تضاد و اختلاف را در میان آن‌ها مشاهده کرد. شیخ شیعه طوسی به این رسوایی بزرگ اعتراف کرده و از وجود این مسأله اظهار ناراحتی و افسردگی می‌کند و می‌گوید: «وجود تناقض و اختلاف فراوان در میان روایات، سبب گشته بسیاری از شیعیان مذهب خود را رها سازند»[[204]](#footnote-204).

راویان احادیث و روایات شیعه

با توجه به این مسأله که هیچیک از مؤلفین کتب احادیث شیعه، ائمه را ندیده و بطور مستقیم از آن‌ها چیزی نشنیده‌اند، می‌خواهیم در این مقام مقداری در مورد آنانیکه بنا بر ادعاهای تشیع روایات را از ائمه نقل کرده‌اند صحبت کنیم و ببینیم راویان روایات شیعه چگونه اشخاصی بوده‌اند.

نخست به شیخ شیعه و مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعه، یعنی طوسی گوش فرا می‌دهیم تا با مؤلفین و مصنفین مصادر شیعه بهتر آشنا شویم. طوسی می‌گوید: «بی‌شک بسیاری از مصنفین و مؤلفین ما اعتقادات باطل و فاسدی داشته‌اند. اما بایستی دانست کتاب‌های آن‌ها معتبر و معتمد می‌باشند»[[205]](#footnote-205). گویا آنچه نزد شیخ شیعه برای معتبر دانستن کتاب شرط است، این است که مؤلف آن شیعه مذهب متعصب باشد، و لو اینکه اعتقاداتی فاسد و باطل در سینه داشته باشد. جالب است بدانیم طوسی روایات اشخاصی همچون: زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب -رحمت الله علیه- که از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد را باطل و مردود می‌داند[[206]](#footnote-206). و علمای دیگری در مذهب تشیع همچون ابن غضائری و ابن مطهر حلی که از علمای شیعه در علم رجال می‌باشند گفته‌اند: «معیوب و مخدوش بودن دینداری راوی حدیث، هیچ تاثیری بر صحت حدیثی که او روایت می‌کند ندارد»[[207]](#footnote-207). بنابراین گفته بزرگان علم رجال شیعه، می‌توان سخنان اشخاص فاسق و فاجر را پذیرفت که فلان امام را دیده‌اند و شنیده‌اند که او چنین و چنان گفته است!.

ببینید این دجالان چگونه حقیقت را واژگون و معکوس ساخته و سخنان و روایات اشخاص فاجر و فاسق را پذیرفته و آن را ارشادی الهی قرار می‌دهند. اما در مورد روایات یاران رسول الله که در راه اسلام از جان و مال خود گذشتند و مورد مدح و ستایش خداوند و پیامبر (صلى الله علیه وسلم) قرار گرفتند می‌گویند: «روایات اشخاصی همچون ابو هریره و سمره بن جندب و عمرو بن العاص نزد شیعه به اندازه پشه ای نیز ارزش ندارند»[[208]](#footnote-208).

اکنون بیایید با راویان روایات شیعه یعنی آنانیکه ادعا می‌کنند روایات را مستقیما از ائمه شنیده‌اند، بیشتر آشنا شویم.

یکی از بزرگ‌ترین راویان روایات شیعه جابر جعفی می‌باشد. حر عاملی در مورد او می‌گوید: «جابر صدو چهار حدیث روایت کرده است. تعداد روایات او از حضرت امام باقر -علیه السلام- هفتاد هزار حدیث می‌باشد[[209]](#footnote-209)». با در نظر گرفتن این مطلب که مجموع روایات کتب اربعه شیعه 44244 [[210]](#footnote-210) حدیث می‌باشد می‌توانیم به بزرگی تعداد احادیثی که جابر جعفی از ائمه روایت کرده پی ببریم. تعداد این احادیث و روایات در حدود سه برابر مجموع احادیثی است که در چهار کتاب متقدمه شیعه روایت شده است. بنا براین می‌توان جابر جعفی را یکی از بزرگ‌ترین روایانی دانست که اعتقادات و عبادات مذهب تشیع بر پایه روایات او بنا شده‌اند.

پس از آشنایی با جابر جعفی و پی بردن به حجم احادیثی که او روایت کرده، بیایید ببینیم اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) یعنی کسانیکه دجالان سنگ آن‌ها را به سینه می‌زنند، در مورد جابر و روایات او چه گفته‌اند. در کتاب رجال کشتی از زراره بن اعین روایت شده است که: «از ابا عبدالله -علیه السلام- در مورد روایات جابر پرسیدم. ایشان در جواب فرمودند: من بیش از اینکه او را نزد پدر خود ندیدم. و تا بحال نزد من نیز نیامده است»[[211]](#footnote-211).

امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- با این فرمایش و افشاگری خویش ستونی عظیم از ستون‌های مذهب تشیع را در هم می‌ریزند و آشکار می‌سازند که جابر جعفی دجال و دروغگویی بیش نیست که هفتاد هزار حدیث را از کسی روایت می‌کند که بیش از یکبار او را ندیده است.

خوئی که این سخن و افشاگری امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- به مزاجش نچسبیده، مانند عادت همیشگی بزرگان شیعه این سخن را از باب توریه و تقیه قلمداد کرده است[[212]](#footnote-212).

مساله بسیار مهم دیگری که در مورد جابر جعفی راوی بزرگ مذهب تشیع وجود دارد این است که نجاشی (ت 450) در مورد روایات او گفته است: «روایات جابر در مورد مساله حلال و حرام اندک هستند»[[213]](#footnote-213). اما خوئی در مورد روایات جابر می‌گوید: «در کتب اربعه روایات بسیاری در مورد مساله حلال و حرام از جابر روایت شده است»[[214]](#footnote-214). این اختلاف صدو هشتاد درجه‌ای بین سخن نجاشی و گفته خوئی رسوایی دیگری را برای دجالان به ارمغان آورده است. قصه این رسوایی از این قرار است که پس از جابر جعفی کذاب، دروغگویانی از او زرنگتر پا بر عرصه وجود نهاده و احادیثی از اهل بیت جعل کرده و روایت آن را به جابر جعفی نسبت داده‌اند. و بدین ترتیب مرویات جابر جعفی در مورد مسائل حلال و حرام که در زمان نجاشی اندک بوده است، پس از مرگ جابر رفته رفته بیشتر گشته تا اینکه بالاخره به مقداری رسیده که بنابر گفته خوئی مکان وسیعی را در کتب اربعه شیعه به خود اختصاص داده است.

با توجه به آنچه در مورد جابر جعفی و مرویات او گفته شد، می‌توانیم پی ببریم بسیاری از اختلافات موجود بین تشیع و اهل سنت مخصوصا در مسائل عقیدتی از کجا سر چشمه گرفته و چه کسانی با افترا بستن به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پایه گذار اینگونه اعتقادات باطل که با قرآن مجید و سنت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) اختلاف دارند، بوده‌اند[[215]](#footnote-215).

پس از جابر جعفی به سراغ یکی از بزرگ‌ترین روایان شیعه یعنی زراره بن اعین (ت 150هـ) می‌رویم.

طوسی[[216]](#footnote-216) و نجاشی[[217]](#footnote-217) و ابن مطهر[[218]](#footnote-218) و برخی دیگر از بزرگان شیعه[[219]](#footnote-219) او را موثق و معتمد دانسته‌اند. و یکی از بزرگ‌ترین علمای معاصر شیعه یعنی موسوی در مورد زراره می‌گوید: «ما با وجود به عمل آوردن تحقیقات و پژوهش‌های فراوان نتوانستیم در مصادر و مراجع خود از تهمت‌هایی که به زراره بن اعین و محمد بن مسلم و مؤمن طاق و غیره زده می‌شود هیچ اثر و نشانه‌ای بیابیم. و در نتیجه دانسته شد این تهمت‌ها چیزی جز بهتان و افتراء نیستند و تنها از تعصب و عداوت سر چشمه گرفته‌اند»[[220]](#footnote-220). متأسفانه آقای موسوی بجای اینکه راه صدق و راستی را در پیش بگیرد مانند عادت همیشگی بزرگان و علمای مذهب تشیع راه تقیه و دروغگویی در پیش گرفته و سعی بر انکار مسأله‌ای دارد که مانند روز روشن و نمایان است. ما برای کم کردن زحمت تحقیق و پژوهش از آقای موسوی، چند روایت از کتاب رجال کشی را به او هدیه می‌دهیم تا خوانندگان محترم با ماهیت زراره و همچنین کذاب بودن آقای موسوی آشنا گردند.

در کتاب رجال کشی از ابا عبدالله جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل قول شده که: «زراره از یهود و نصاری نیز بدتر است»[[221]](#footnote-221). و در روایت دیگری از جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل شده که: «هیچکس به اندازه زراره سبب رخنه پیدا کردن بدعت و گمراهی به دین اسلام نشده است. لعنت خداوند بر او باد»[[222]](#footnote-222). و در روایت دیگری نقل شده که روزی امام جعفر صادق سه بار زراره را لعنت کردند و سپس فرمودند: «خداوند قلب زراره را واژگون ساخته است»[[223]](#footnote-223).

افشاگری و بد گویی امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- سبب گشت زراره بن اعین در فرصت‌هایی که آن‌ها را مناسب می‌یافت به ایشان توهین کرده و ایشان رادروغگو و کذاب معرفی کند[[224]](#footnote-224). زراره اهانت به امام جعفر صادق را به جایی رسانده که در یکی از مجالس خود در مورد ایشان می‌گوید: «از ابا عبدالله در مورد مساله تشهد پرسیدم‌... آنگاه هنگامیکه از نزد او بر خاستم بادی نثار ریشش کردم و به خود گفتم: او هرگز رستگار نخواهد شد»[[225]](#footnote-225). این بود ماهیت حقیقی یکی از بزرگان راویان مذهب تشیع.

ما نمی‌دانیم چگونه با وجود اینکه امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- بارها زراره را لعنت کرده و خطر او را بر اسلام از خطر یهود و نصاری نیز بیشتر دانسته‌اند، آقایانی همچون طوسی و نجاشی و ابن مطهر او را موثق و معتمد دانسته و روایات او را صحیح می‌دانند. و همچنین نمی‌دانیم چگونه آقای موسوی دروغگو این جرات را به خود داده است که سخنان امام جعفر صادق را انکار کرده و تهمت زدن به زراره را سر چشمه گرفته از عداوت و تعصب اهل سنت و جماعت بداند.

در پایان سخن و پس از آشنایی با این دو راوی و دجال بزرگ یعنی جابر جعفی وزراه بن اعین [[226]](#footnote-226) که قسمت عظیمی از احادیث کتب شیعه از آن‌ها روایت شده است می‌توانیم پی ببریم آن دسته از معتقدات مذهب تشیع که با اعتقادات سایر مسلمانان اختلاف دارند مانند اعتقاد به محرف بودند قرآن مجید و مرتد شدن یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و معصوم دانستن ائمه و اعتقاد به تقیه و خمس و ازدواج موقت و‌.... از کجا آب می‌خورند و چه کسانی این اعتقادات باطل را به خورد مذهب شیعه داده‌اند.

شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)،  
اهل سنت و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را به خاطر جان فشانیها و ایثار گریهای آن‌ها در راه اسلام، دوست داشته و احترام شایانی را برای آن‌ها قائل هستند. خداوند متعال در قرآن مجید آن‌ها را مورد مدح و ستایش خود قرار داده اند[[227]](#footnote-227). رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نیز در بسیاری از فرمایشات خویش از صحابه کرام تمجید کرده و مسلمانان نسل‌های آینده را به حق شناسی و قدردانی از آن‌ها گوشزد کرده‌اند.

شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

دشمنان اسلام همواره سعی بر آن داشته‌اند که احکام و تعالیم اسلامی را فاقد اعتبار جلوه دهند. آن‌ها برای دست یافتن به این هدف، یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) که این احکام و تعالیم را از پیامبر الله (صلى الله علیه وسلم) شنیده و به گوش مسلمانان نسل‌های آینده رسانده‌اند، نشانه رفتند تا با بی‌اعتبار ساختن آن‌ها، روایاتی را که آن‌ها از پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نقل کرده‌اند فاقد اعتبار سازند. به همین سبب وجود سخنان و عباراتی اهانت‌آمیز در مورد یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در کتاب‌ها و تالیفات دشمنان اسلام هرگز باعث تعجب و شگفتی نمی‌گردد. اما اهانت و تکفیر یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) توسط کسانی که خود را پیرو اسلام حقیقی و مدافعان اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌دانند انسان را متحیر و شگفت زده می‌سازد. آری، بزرگان و سردمداران تشیع از دیرباز به امروز سعی بر آن داشته‌اند که یاران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و ناصران حقیقی ایشان را مورد اهانت قرار داده و آن‌ها را منافق و دشمنان اسلام معرفی کنند. آن‌ها در این عمل شنیع خود گوی سبقت را از تمام دشمنان اسلام ربوده‌اند. کشی دجال در روایتی دروغین از قول ابو جعفر می‌گوید: «پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله تمام مسلمانان بجز سه نفر مرتد گشتند. از ایشان پرسیدم: این سه نفر چه کسانی بودند؟ ایشان فرموند: مقداد بن اسود و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی»[[228]](#footnote-228). این سه یار رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نیز از دشنام و بدگوییهای سردمداران تشیع در امان نبوده‌اند. کشی در کتاب خود روایتی را نقل کرده که در آن گفته شده: «روزی در مجلس امیر المؤمنین علی (ع) سخن از تقیه به میان آمد. ایشان فرمودند: اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان می‌گذرد مطلع بود، او را می‌کشت»[[229]](#footnote-229). همچنین در این کتاب از ابو بصیر به نقل از ابا عبدالله روایت شده که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «ای سلمان! اگر آنچه تو بر آن مطلع هستی به مقداد گفته شود، کافر خواهد شد. و ای مقداد، اگر آنچه تو بر آن مطلع هستی به سلمان گفته شود، کافر خواهد شد». و بدین ترتیب می‌بینیم که در مذهب تشیع تمام یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) کافر و مرتد بشمار می‌روند.

دجالان در این عمل شنیع و ناپسند خود، توجه خاصی به دو خلیفه بعد از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) یعنی ابوبکر و و عمر -رضی الله عنهما- مبذول داشته‌اند. آن‌ها این دو یار رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را دو صنم (بت) قریش نامیده و دعایی را به سب و لعن آن‌ها اختصاص داده‌اند که آن را دعای صنمی قریش (دو بت قریش) نامیده‌اند. در قسمتی از این دعا گفته می‌شود: «الهی! بر دو بت و جبت و طاغوت و دروغگوی قریش و دختران آن‌ها لعنت فرست. همانانیکه دستور تو را سر پیچی و وحی و نعمت تو را انکار و پیامبرت را عصیان و دینت را تغییر و کتابت را تحریف و به دشمنانت مهر ورزیدند و‌...»[[230]](#footnote-230). دجالان در مورد اجر و پاداش این یاوه سرایی روایتی را به امام سجاد -رحمت الله علیه- نسبت داده‌اند که در آن گفته شده: «هر کس این دعا را در بامداد بخواند، خداوند هفتاد هزار حسنه به او عطا خواهد کرد و از هفتاد هزار گناه او در خواهد گذشت و مقام و منزلت او را هفتاد بار فزونی خواهد بخشید»[[231]](#footnote-231).

جزائری در مورد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است: «در روایات ذکر شده خلیفه اول در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله بتی را که در زمان جاهلیت می‌پرستیده با ریسمانی به گردن خود آویزان کرده و آن را زیر لباس خویش پنهان می‌ساخته و سجده‌های خود را در حقیقت برای این بت بجا می‌آورده است. تا اینکه بالاخره پس از فوت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) آنچه را در قلبهایشان مخفی نگاه داشته بودند، آشکار ساختند»[[232]](#footnote-232).

و دجال دیگری در مورد عمر فاروق -رضی الله عنه- گفته است: «عمر، حاصل ارتباط نامشروع عبدالمطلب با زنی روسپی بوده است»[[233]](#footnote-233). و در روایت دیگری چنین گفته‌اند: «در روز قیامت شیطان در حالی که با هفتاد زنجیر از آهن جهنم به سوی محشر کشانیده می‌شود ناگهان مردی را پیش روی خود می‌بیند که با صدو بیست زنجیر از آتش جهنم در بند کشیده شده است. شیطان که از دیدن این صحنه شگفت زده شده خود را به او می‌رساند و از او میپرسد مگر تو چه گناهی مرتکب شده ای که سزاوار عذابی دردناکتر از عذاب من گشته‌ای؟ در حالیکه من بوده ام که تمام خلائق را به گمراهی گشاندم. عمر به شیطان پاسخ می‌دهد: گناه من این بوده که خلافت را از علی غصب کردم»[[234]](#footnote-234). آیا جعل کنندگان اینگونه روایات از این نکته غافل بوده‌اند که اگر لطف و رحمت الهی شخصی مانند عمر بن الخطاب را برای فتح ایران و بسیاری از سرزمینهای دیگر مهیا نمی‌ساخت، آن‌ها مانند نیاکان خویش، پیشانی خود را در برابر آتش بر زمین می‌نهادند. شاید در حقیقت همین مساله آن‌ها را به خشم آورده و در درون آن‌ها آتش بغض و کینه برافروخته است. اما چون از اعتراف به این حقیقت خجالت کشیده‌اند، مساله خلاف را بهانه‌ای برای گرفتن انتقام و دشنام دادن به فاروق اسلام قرار داده‌اند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بشکست عمر پشت هربران اجم را |  | برباد فنا داد رگ و ریشه جم را |
| این عربده برغصب خلافت زعلی نیست |  | با آل عمر کینه قدیم است عجم را |

و در روایت و یا بهتر است بگوییم اضحوکه ای دیگر گفته شده: «روزی امام علی (ع) در حالیکه کمانی در دست داشتند، عمر را در یکی از کوچه‌های مدینه دیدند. ایشان خطاب به عمر فرمودند: ای عمر! شنیده ام به یاران من ناسزا می‌گویی. عمر در جواب به امام علی گفت: بزرگ‌تر از دهانت صحبت نکن‌. امام علی (ع) فرمودند: الان سزایت را کف دستت می‌گذارم. آنگاه ایشان کمانی را که در دست داشتند به زمین انداختند. کمان ناگهان تبدیل به اژدهای عظیمی گشت که برای بلعیدن عمر دهان خود را گشوده بود. عمر با دیدن این صحنه بسیار هراسان گشت و به گریه و زاری پرداخت و فریاد برآورد: الله الله یا ابا حسن. قول می‌دهم دیگر به یاران شما بد نگویم. با شنیدن این سخن امام علی (ع) دست خود را به اژدها زدن و آن را بار دیگر به کمان تبدیل کردند. عمر که از این حادثه بسیار مرعوب گشته بود، هراسان به خانه خود باز گشت»[[235]](#footnote-235).

**بغض و کینه دجالان نسبت به فاروق اسلام و خاموش کننده آتش مجوسیت به جایی رسیده که قاتل ایشان یعنی ابو لؤلؤ مجوسی را بابا شجاع الدین لقب داده اند[[236]](#footnote-236).**

در کتاب کافی که از معتبرترین کتب شیعه بشمار می‌رود ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما\* اینگونه توصیف شده‌اند: «آن دو، پلید و ملعون و جبت و طاغوت بودند. آن‌ها فرعون و هامان این امت هستند. نفاق و دشمنی آن‌ها با رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و ضرورشان بر اسلام از همه بیشتر بوده است»[[237]](#footnote-237). همچنین در این کتاب مملو از اکاذیب و افتراات در مورد این دو ابر مرد تاریخ اسلام گفته شده: «آن دو پیر مرد در حالی مردند که از گناهان خویش توبه نکرده و بلایی را که بر سر امیر المؤمنین آوردند به باد فراموشی سپرده بودند. پس لعنت خداوند و فرشتگان و تمام خلائق بر آن‌ها باد»[[238]](#footnote-238). ما نمی‌دانیم در مورد این همه اکاذیب و ادعاهای باطل و متضاد موجود در مراجع و مصادر مذهب تشیع چه بگوییم. در روایتی ادعا می‌شود علی چنان قدرتی داشته که کمان خود را به اژدهایی غول پیکر تبدیل میکرده و در روایتی دیگر او را به انسانی زبون و ناتوان تبدیل می‌کنند که تحت ظلم و ستم ابوبکر و عمر قرار گرفته است.

اینگونه روایات قلب انسان مؤمن را می‌گدازد و او را به تعجب وا می‌دارد که چگونه افرادی این اجازه را به خود می‌دهند که در مورد یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و اولین حاملان لوای اسلام اینگونه خیره سر و گستاخ باشند. در همین کتاب در مورد عائشه و حفصه -رضی الله عنهما- دو همسر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) گفته شده: «آن دو، کافر و منافق بوده و در آتش جهنم جاودان خواهند بود»[[239]](#footnote-239). و دجال دیگری در مورد عثمان بن عفان -رضی الله عنه- همسر دو تن از دختران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) یعنی رقیه وام کلثوم -رضی الله عنهما- (که بعد از وفات یکى با دیگرش ازدواج نموده بود) گفته است: «او شخصی ملعون بود که عمر خود را بر باطل سپری کرد»[[240]](#footnote-240). مجلسی که هیچ بهره ای از علم و ادب نبرده است در مورد داماد رسول الله (صلى الله علیه وسلم) گفته: «هر کس معتقد باشد عثمان مظلوم به قتل رسید، گناه او از گناه عبادت کنندگان گاو بنی اسرائیل نیز بیشتر است»[[241]](#footnote-241).

این اهانت‌ها همانگونه که در گذشته در بین بزرگان و سردمداران تشیع رایج بوده، امروز نیز در مؤلفات و سخنرانی‌های آن‌ها بسیار به چشم می‌خورند. خمینی در کتاب کشف الاسرار در مورد کسانی که در راه رسیدن به خشنودی الهی از جان و مال خود چشم پوشی کردند، گفته: «... همان یارانی که هیچ هدفی جز ملذات دنیوی و دست یافتن به کرسی فرمانروایی مد نظر آن‌ها نبوده است. همان کسانی که قرآن را وسیله‌ای برای تحقق بخشیدن به اهداف فاسد خود قرار دادند. حذف کردن آیات دال بر خلافت امام علی (ع) و تحریف قرآن و دورنگاه داشتن همیشگی آن از دسترس مسلمانان و بر جا گذاشتن این ننگ و عار بر پیشانی اهل اسلام برای آن‌ها کار آسان و ساده‌ای بوده است. تهمتی که آن‌ها در مورد تحریف تورات و انجیل به یهود و انصاری می‌زنند، گریبانگیر خود آن‌ها نیز هست»[[242]](#footnote-242). و در سخنی دیگر می‌گوید: «ما اکنون به ذکر مخالفت ورزی عمر با قرآن مجید می‌پردازیم تا روشن سازیم سرپیچی و مخالفت ورزیدن با قرآن برای آن‌ها کار آسان و ساده‌ای بوده است. ما براین نکته تاکید می‌کنیم که اگر قرآن صریحا در مورد امامت سخن می‌راند، آن‌ها با آن مخالفت می‌ورزیدند»[[243]](#footnote-243).

محمد رضوی در کتاب «كذابوا علي الشيعه» عمر را دشنام داده و او را لعنت می‌کند.

عبدالله انصاری در کتاب «مع الخطيب في خطوطه العريضه» در صفحه 44 و 48 گروهی از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم)را دروغگو دانسته و آن‌ها را دشمنان اسلام معرفی می‌کند.

سردمداران تشیع در چند سال اخیر با سعی و تلاش فراوان کتاب بنام «ثم اهتدیت (آنگاه هدایت شدم)» نوشته محمد تیجانی را به زبان‌های مختلف ترجمه و آن را در سر تا سر جهان مجانا توزیع کرده‌اند. نویسنده در این کتاب از سرگذشت خود به هنگام صوفی بودن سخن گفته و سپس قصه روی آوردن خود به مذهب تشیع را بیان می‌سازد. او در این کتاب که خدا می‌داند برای نوشتن آن چه مبلغ عظیمی را دریافت کرده، به دشنام دادن و اهانت به یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پرداخته و آن‌ها را مرتد دانسته است. او در کتاب خود می‌گوید: «یاران پیامبر، ایشان را ناراحت و خشمگین ساخته و بر ایشان تعدی کردند. آن‌ها گمراه گشتند و حق رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را بجا نیاورده و به ایشان احترام نگذاشتند. چیزی جز سر کشی و عناد نمی‌دانستند. آن‌ها اوامر خالق خود را زیر پا گذاشتند»[[244]](#footnote-244). «آن‌ها خود را از پیامبر (صلى الله علیه وسلم) برتر می‌دانستند. شایسته هیچگونه احترامی نیستند. افرادی نادان را اجیر کردند تا احادیثی ساختگی و جعلی در مورد فضیلت آن‌ها از خود بسرایند»[[245]](#footnote-245). «عمر از تقوی و پرهیزکاری به دور بوده و از عقاب الهی نمی‌ترسیده است»[[246]](#footnote-246). «یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به کفر و الحاد خود باز گشته و شایسته ثواب و مغفرت نیستند. آن‌ها از جهاد دست کشیده و به دنیا دل باختند»[[247]](#footnote-247). ما بخوبی می‌دانیم تاریخ فتوحات اسلامی مشت محکمی است بر دهان تیجانی و همفکران او. چون بیشترین فتوحات اسلامی در زمان یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مخصوصاً در ایام خلافت سه خلیفه اول صورت پذیرفته است. وی همچنین در کتاب خود می‌گوید: «دین را عوض کردند و مانند بنی اسرائیل گفتند شنیدیم و سرپیچی کردیم»[[248]](#footnote-248). «عائشه سنت رسول خدا را تغییر داد»[[249]](#footnote-249).

براستی که آقای تیجانی گمراهی را با هدایت اشتباه گرفته و می‌پندارد دشنام دادن و لعنت فرستادن بر کسانیکه دین مبین اسلام پس از رحمت و لطف الهی با سعی و کوشش آن‌ها استوار گشته است، هدایت نام دارد. او هنگام صوفی بودن نیز فاصله زیادی با شیعه گری نداشته است. چون این دو فرقه در امور بسیاری همچون پرستیدن اموات، تقدیس اولیاء، تبریک جستن به قبرها، بدعت و نوآوری در عبادات و‌... با یکدیگر مشابهت کامل دارند. به همین سبب مورخ شهیر ابن خلدون در مقدمه کتاب تاریخ خود می‌گوید: «اگر مذهب تشیع نمی‌بود فرقه‌ای بنام صوفی بوجود نمی‌آمد».

دشنام دادن و لعنت فرستادن بر یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و منافق دانستن آن‌ها، یکی از بزرگ‌ترین علت‌های بروز اختلاف بین اهل سنت و شیعه می‌باشد. اهل سنت و جماعت با دفاع کردن از پیامبر (صلى الله علیه وسلم) از یک سو به فرمایشات الهی و تعالیم رسول الله (صلى الله علیه وسلم) جامه عمل پوشانده و از این ابر مردان تاریخ اسلام قدردانی کرده و از سوی دیگر توطئه کسانی که می‌خواهند بدینوسیله به اسلام عزیز ضربه بزنند را نقش بر آب می‌سازند. دشمنان اسلام بخوبی می‌دانند زیر سؤال بردن تدین و امانتداری یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) که تنها نقل کننده قرآن و حدیث به نسل‌های پس از خود می‌باشند، باعث بی‌اعتبار شدن پایه و اساس دین مبین اسلام یعنی قرآن و سنت می‌گردد.

پس از آشنا شدن با موضع شیعه نسبت به یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، اکنون جا دارد این سؤال را مطرح کنیم که چه کسی علمدار دشنام دادن به صحابه کرام بوده و برای اولین بار تخم این هرزه گویی را کاشته است؟

بایستی دانست علمدار این توطئه بر علیه اسلام کسی نبوده مگر عبدالله بن سبأ یهودی الاصل. او که خود را مسلمان و مدافع حقوق اهل بیت وانمود می‌ساخت، در نهان برای ایجاد فتنه و تفرقه بین مسلمانان سعی و کوشش می‌کرد. این حقیقت را حتی بزرگان و سردمداران تشیع قبول داشته و به آن اعتراف کرده‌اند. نوبختی یکی از علمای شهیر شیعه در این رابطه گفته است: «عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که علناً به ابوبکر و عمر و عثمان و سایر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داده و از آن‌ها برائت می‌جست. وی ادعا می‌کرد امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) او را به چنین کاری امر کرده‌اند. هنگامیکه امیرالمومنین (ع) از این ادعا با خبر شدند دستور دستگیری او را داده و سپس حکم قتل او را صادر کردند. اما کسانیکه در مجلس ایشان حضور داشتند با شنیدن این حکم فریاد بر آوردند که ای امیرالمومنین، شما چگونه می‌خواهید شخصی را به قتل برسانید که مردم را بسوی محبت ورزیدن به شما دعوت می‌دهد؟»[[250]](#footnote-250). نوبختی همچنین می‌گوید: «عبدالله بن سبأ به هنگام یهودی بودن معتقد به جانشینی یوشع بن نون پس از موسی بود. و پس از مسلمان شدن امام علی بن ابی طالب (ع) را وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله دانست. عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که واجب بودن امامت علی بن ابی طالب (ع) را علناً در بین مردم تبلیغ می‌کرد. به همین سبب نیز می‌باشد که مخالفین شیعه معتقد هستند تشیع از یهودیت سر چشمه گرفته است»[[251]](#footnote-251).

اکنون که موضع شیعه را نسبت به یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) دانستیم و با پرچمدار این توطئه و فتنه آشنا شدیم» برای اثبات باطل بودن سخنان و ادعاهای سردمداران تشیع نگاهی به قرآن مجید و فرمایشات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و همچنین سخنان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان می‌اندازیم تا با موضع دین مبین اسلام نسبت به یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آشنا گردیم.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در قرآن مجید

خداوند متعال در سوره توبه فرموده است:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«خداوند از پیشگامان مهاجرین و انصار و آنانیکه به آن‌ها اقتدا کردند، راضی و خشنود گشت. و آنان نیز از فضل و پاداش الهی راضی و خرسند گشتند. خداوند برای آن‌ها باغ‌ها و بوستان‌هایی مهیا ساخته که از زیر درختان آن رودها جاری است. آن‌ها در این باغ‌ها و بوستان‌ها جاودان هستند. براستی که این سرنوشت پیروزی و سعادت بزرگی است».

خالق آسمان‌ها و زمین همچنین فرموده است:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خداوند است. و یاران او در مقابل کافران بسیار پر صلابت و استوارند. و با یکدیگر مهربان و رحیم هستند. آنان را همواره در رکوع و سجود (نماز خواندن) بینی که فضل و خشنودی الهی را طالبند. نشانه آن‌ها در صورت و پیشانی شان است که سجده‌های بسیار آن را از خود بر جا گذاشته است».

خداوند متعال در سوره فتح آیه 18 مى‌فرماید:

﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مومنین هنگامیکه در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود گشت».

**این بیعت را بیعت رضوان می‌نامند. و سبب انعقاد آن این بوده که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در سال ششم هجری به همراه تقریبا 1400 تن از یاران خود برای ادای عمره بسوی مکه براه افتادند. پیامبر (صلى الله علیه وسلم) قبل از رسیدن به مکه، عثمان به عفان -رضی الله عنه- را بعنوان نماینده و سفیر خود نزد مشرکین مکه فرستادند تا به آن‌ها اطمینان خاطر دهند که هدف مسلمانان از این سفر، جنگ و خونریزی نیست بلکه آن‌ها فقط برای ادای عمره بسوی مکه آمده‌اند.**

مشرکین مکه برای مشورت در این مورد، عثمان بن عفان را برای مدتی نزد خود نگاه داشتند. این مسأله شایعاتی را در مورد کشته شدن عثمان بر سر زبان‌ها انداخت. رسول الله (صلى الله علیه وسلم) با شنیدن این شایعات، یاران خود را زیر درختی جمع کرده و از آن‌ها بیعت گرفتند که در صورت حقیقت داشتن این شایعات با مشرکین مکه وارد جنگ شوند. پیامبر (صلى الله علیه وسلم) در هنگام بیعت گرفتن، دست راست خود را بلند کرده و فرمودند: این دست عثمان است. و آن را به نشانه بیعت در دست دیگر خود قرار دادند. اما پس از مبایعه دیری نپایید که عثمان بن عفان بسوی مسلمانان باز گشته و دانسته شد خبر بشهادت رسیدن ایشان شایعه ای بیش نبوده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد این بیعت گفته است: «بیش از 1400 تن در حدیبیه در زیر درختی با رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بیعت کردند. خداوند در این آیه خشنودی و رضایت خود را از آن‌ها بیان داشته و می‌فرماید از صدق و اخلاصی که در قلب آن‌ها وجود داشته با خبر بوده و پیروزی و فتح قریب الوقوعی را به آن‌ها پاداش داده است»[[252]](#footnote-252). و در سوره حشر معبود بر حق مهاجرین را مومنینی توصیف می‌کند که در راه دست یافتن به رضایت الهی از خانه و کاشانه و اموال خود چشم پوشیدند. و انصار را مومنینی معرفی می‌کند که با ایثار و فداکاری از برادران مهاجر خود استقبال کردند. در این آیات معبود بر حق مهاجرین را اهل صدق و یقین و انصار را اهل رستگاری و فلاح معرفی کرده است.

و در سوره آل عمران خداوند متعال خطاب به یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) اینگونه فرموده است:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110].

«شما بهترین و برگزیده‌ترین امتی هستید که [برای نشر دین و هدایت مردم] بپا خاستند».

اگر چه این آیه تمام مسلمانان را مورد خطاب قرار می‌دهد، اما شکی در این مسأله نیست که اولین مخاطبان این فرمایش الهی، یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) هستند.

هر کدام از ما به هنگام تلاوت قرآن مجید، علاوه بر آیاتی که آن‌ها را ذکر کردیم، با آیات بسیاری بر خورد می‌کند که همگی بیانگر مقام والا و شامخ یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشند.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در احادیث

رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در بسیاری از فرمایشات خویش مسلمانان را به مقام برجسته و والای یاران خود متذکر شده و از آن‌ها خواسته‌اند در مورد صحابه کرام کمال ادب و حق شناسی را رعایت کنند. اما از آنجائیکه این فرمایشات در مراجع و مصادر اهل سنت ذکر شده و نزد سردمداران تشیع غیر قابل قبول هستند، ما به آن‌ها اشاره‌ای نخواهیم داشت.

نگاهی به زندگینامه و سیرت رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، حقیقت غیر قابل انکاری را روشن می‌سازد که همانا فداکاری و از جان گذشتگی یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در کنار و در صف ایشان می‌باشد. این یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بودند که در سالهای نخست ظهور اسلام بار سنگین دعوت اسلامی را بر دوش خود حمل کرده و در مقابل دنیای کفر و الحاد قرار گرفتند. پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و آن‌ها شب و روز را با یکدیگر سپری کرده و در شادیها و غم و غصه یکدیگر شریک بودند. رسول الله (صلى الله علیه وسلم) با دختران برخی از آن‌ها همچون ابوبکر و عمر ازدواج کردند. و برخی از آن‌ها همچون عثمان و علی با دختران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پیوند زناشویی بر قرار ساختند. پیامبر (صلى الله علیه وسلم) در مدت 23 سال پیامبری خویش، معلم آن‌ها بوده و توانستند آن‌ها را بر اساس تعالیم اسلامی پرورش داده و از آن‌ها امتی بسازند که در طول تاریخ بی‌نظیر بوده است.

در برخی از مراجع و مصادر تشیع روایاتی منسوب به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) وجود دارند که بر این سخنان مهر صحه می‌گذارند. در یکی از این روایات گفته شده رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در مدح انصار -رضی الله عنهم اجمعین- اینچنین فرموده‌اند: «الهی، انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آن‌ها را بیامرز»[[253]](#footnote-253). و در روایت دیگری از قول ایشان گفته شده: «ابوبکر شنوایی من و عمر بینایی من و عثمان قلب من است»[[254]](#footnote-254).

یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در اقوال امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان

پس از شنیدن مدح و ستایش الهی در مورد یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و پس از آشنایی با برخی از سخنان پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و پس از آشنایی با برخی از سخنان پیامبر (صلى الله علیه وسلم) در مورد آن‌ها، اکنون نگاهی می‌افکنیم به برخی از مصادر و مراجع شیعه تا با موضع امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان نسبت به صحابه کرام -رضی الله عنهم اجمعین- آشنا گردیم.

امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در مورد اولین حاملان لوای اسلام اینچنین گفته‌اند: «ما -در میدان کارزار- با رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بودیم. پدران، پسران، برادران، عموهای خویش را کشتیم. این خویشاوند کشی ما را ناخوش نمی‌نمود، بلکه بر ایمانمان می‌افزود، که در راه راست پا بر جا بودیم، و در سختیها شکیبا، و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می‌جستند، و چون دو گاو نر سروتن هم را می‌خستند. هر یک می‌خواست جام مرگ را به دیگری بپیماید و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود، و گاه دشمن گوی پیروزی را می‌ربود. چون خداوند ما را آزمود و صدق ما را مشاهدت فرمود، دشمن ما را خوار ساخت و رایت پیروزی ما را بر افروخت. چندانکه اسلام به هر شهر و دیار رسید، و در حکومت آن در آفاق پایدار گردید...»[[255]](#footnote-255).

امیرالمومنین -ضی الله عنه-در سخنی دیگر یاران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) را اینگونه توصیف کرده‌اند: «همانا یاران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) را دیدم. کسی را نمی‌بینم که همانند آنان باشد. روز را ژولیده مو، گرد آلود به شب می‌رساندند. و شب را به نوبت، در سجده یا قیام به سر می‌بردند. گاه پیشانی بر زمین می‌سودند و گاه گونه بر خاک. از یاد معاد چنان نا آرامی می‌نمودند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند. میان دو چشمشان چون زانوی بزان پینه بسته بود، از طول ماندن در سجود. اگر نام معبود بر حق برده می‌شد چنان می‌گریستند که گریبان‌هایشان تر مى‌گردید. و می‌لرزیدند چنانکه درخت، روز تند باد لرزید، از عذابی که بیم آن داشتند و پاداشی که تخم آن در دل می‌کاشتند»[[256]](#footnote-256).

و هنگامیکه ایشان از دوری و جدایی از آن‌ها، احساس افسردگی و دلتنگی می‌کنند اینگونه می‌گویند: «کجایند مردانی که به اسلامشان خواندند و آن را پذیرفتند. و قرآن خواندند و معنی آن را به گوش دل شنفتند؟ به کارزارشان بر انگیختند و آنان همچون ماده شتر که به بچه خود روی آرد، شیفته آن گردیدند. شمشیرها از نیام در آوردند و گروه گروه و صف در صف روی به اطراف زمین کردند. بعضی نجات یافتند و بعضی مردند. نه مژده زنده ماندن زندگان را شنفتند و نه آنان را بر مردگان تعزیت گفتند. چشمانشان از گریه تباه، شکم‌هایشان از روزه لاغر، و به پشت چسبیده. لب‌هایشان از دعا خشک، و پژمرده گردیده، رنگ‌ها زرد از شب زنده داری، بر رخسارشان گرد فروتنی پدیدار. برادران من اینان اینانند که رفته‌اند، و ماراست که تشنه دیدارشان بپاییم و بر جدایی آنان دست حسرت به دندان بخاییم»[[257]](#footnote-257).

در روایت دیگری گفته شده است: «شخصی قریشی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و به ایشان گفت: من در خطبه شنیدم شما فرمودید: الهی، ما و اعمال مان را صالح و نیکو گردان همانگونه که خلفای راشدین و اعمال آن‌ها را صالح و نیکو گردانیدی. ای امیر المؤمنین، منظور شما از خلفای راشدین چیست؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند: منظورم دو حبیب من، و دو عموی تو، ابوبکر و عمر، دو پیشوای هدایت، دو شیخ اسلام دو ابر مرد قریش، و دو شخصی که بایستی پس از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به تعالیم و سنت آن‌ها اقتدا کند از گمراهی مصون خواهد بود. و هر کس پیرو آن‌ها گردد به صراط مستقیم هدایت شده است»[[258]](#footnote-258).

شما خود در مورد دجالانی که این روایات را در کتاب‌ها و مؤلفات خود به ثبت می‌رسانند و سپس ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- را کافر و منافق می‌دانند، قضاوت کنید. آیا آن‌ها پیرو علی هستند یا نوکر حلقه به گوش عبدالله بن سبا یهودی؟

در روایتی منسوب به علی بن ابی طالب و زبیر بن العوام -رضی الله عنهما- نقل شده که آن‌ها علت برگزیده شدن ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- به خلافت را اینگونه بیان داشته‌اند: «ما ابوبکر را شایسته‌ترین فرد برای خلافت یافتیم. او یار رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در غار بوده است. ما منزلت سن و تجارب او را می‌دانستیم. رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در زمان حیات خویش ایشان را به امامت نماز گزاران برگزیدند»[[259]](#footnote-259).

روایات بسیاری در مراجع شیعه به ثبت رسیده که همگی نشان می‌دهند علی بن ابی طالب، ابوبکر صدیق را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانسته‌اند. در یکی از این روایات گفته شده: «هنگامیکه امیر المؤمنین (ع) در بسته مرگ بودند به ایشان گفته شد: ای امیر المؤمنین، چرا شما وصیت نمی‌کنید و مردم را از جانشینی خود آگاه نمی‌سازید؟ امیر المؤمنین (ع) در جواب فرمودند: چگونه من دست به کاری بزنم که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) انجام نداده‌اند؟ اما بر شما است که بدانید اگر خداوند متعال خیر و صلاح امتی را بخواهند، بهترین فرد آن‌ها را خلیفه آن‌ها قرار خواهند داد. همانگونه که پس از وفات پیامبر (صلى الله علیه وسلم) شایسته‌ترین فرد امت، خلیفه شد»[[260]](#footnote-260).

پس از شنیدن سخنان علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه-، بیایید به موضع و سخنان یکی از بزرگ‌ترین سردمداران تشیع یعنی نعمت الله جزائری گوش فرا می‌دهیم و سخنان او را با فرمایشات امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- مقایسه کنیم. و ببینیم آیا بزرگان تشیع واقعا پیروان علی بن ابی طالب هستند یا اینکه از هوی و هوس و تعصب کورکورانه خود پیروی می‌کنند؟

نعمت الله جزائری در یکی از یاوه سرائیهای خود که در آن ماهیت حقیقی خویش و سایر سردمداران تشیع را فاش ساخته است می‌گوید: «ما با آن‌ها نه در مورد خداوند هم عقیده هستیم و نه در مورد پیامبر و نه در مورد امام. چون آن‌ها می‌گویند خالق ما آن کسی است که خلیفه پیامبرش، ابوبکر می‌باشد. به همین سبب ما نه این خدا را قبول داریم و نه این پیامبر را. بلکه می‌گوییم: آن خدایی که خلیفه و جانشین پیامبرش ابوبکر باشد، خداوند ما نیست و آن پیامبر نیز پیامبر ما نمی‌باشد»[[261]](#footnote-261).

ما از آقای نعمت الله جزائری به خاطر افشا ماهیت حقیقی خود و اثبات اینکه ایشان و سایر همکارانشان به معبود بر حق و به پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) ایمان ندارند، تشکر می‌کنیم.

مساله دیگری که بیانگر وجود صمیمیت و برادری بین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و سایر یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مخصوصا سه خلیفه اول می‌باشد، ازدواج خلیفه دوم عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب می‌باشد. این مساله را هیچ دجالی نمی‌تواند انکار کند. چون قصه این ازدواج در بسیاری از مراجع و مصادر تشیع به ثبت رسیده است[[262]](#footnote-262). ما از میان این روایات بی‌حد و حصر، روایتی را از شرح نهج البلاغه انتخاب کرده‌ایم. در این روایت گفته شده: «عمر بن الخطاب قصد فرستادن پیکی بسوی پادشاه رومیان را داشت. ام کلثوم همسر او با مطلع شدن از این خبر، مقداری عطر به چند دینار خریداری کرده و آن را در دو شیشه ریخته و به همراه پیک برای همسر پادشاه روم هدیه فرستاد. به هنگام بازگشت پیک، وهمسر پادشاه آن دو شیشه را پر از جواهرات کرده و برای ام کلثوم فرستاد. هنگامیکه این جواهرات به دست ام کلثوم رسید او آن‌ها را از شیشه بدر آورده و جلو خود گذاشت و به آن‌ها خیره شد. در همین هنگام عمر وارد خانه شد و با دیدن جواهرات ماجرای آن‌ها را از همسر خود پرسید. ام کلثوم قصه را برای عمر تعریف کرد. عمر پس از شنیدن قصه به ام کلثوم گفت: این جواهرات متعلق به بیت المال مسلمین می‌باشند. ام کلثوم در جواب گفت: اما این جواهرات را در مقابل هدیه‌ای که فرستادم به من بخشیده‌اند. عمر به او گفت: پدرت را بین خود حکم قرار می‌دهیم. آن‌ها داستان را برای امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) تعریف کردند. ایشان پس از شنیدن آنچه رخ داده خطاب به دختر خود فرمودند: سهم تو از این جواهرات به اندازه قیمت عطری است که فرستاده‌ای و بقیه این جواهرات متعلق به بیت المال مسلمین می‌باشد. چون هدیه تو را پیک مسلمانان با خود حمل کرده است»[[263]](#footnote-263).

علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را نیز بسیار دوست داشته و برای ایشان احترام شایانی قائل بوده‌اند. این احترام و صمیمیت به حدی بوده که به هنگام آشوب فتنه گران بر علیه عثمان عفان -رضی الله عنه-،‌ علی بن ابی طالب دو فرزند خود حسن و حسین را مأمور حفاظت از خانه ایشان قرار داده بودند. مسعودی داستان بشهادت رسیدن عثمان بن عفان -رضی الله عنه- را اینگونه بیان می‌کند: «هنگامیکه امام علی (ع) از توطئه آشوبگران برای قتل رساندن عثمان آگاه شدند فرزندان خود حسن و حسین را مسلح به خانه عثمان فرستادند و آن‌ها را مأمور حفاظت از خانه گردانیدند. سایر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نیز فرزندان خویش را به خانه عثمان فرستادند. اما آشوبگران از جمله محمد بن ابی بکر توانستند از بالای دیوار به داخل خانه راه یابند. محمد بن ابی بکر هنگامیکه خود را به عثمان رساند ریش او را با دست خود گرفت. در این هنگام عثمان به او گفت: ای محمد به خداوند سوگند اگر پدرت زنده می‌بود و تو را در این حالت می‌دید سخت شرمنده می‌گشت. با این سخن عثمان، محمد بن ابی بکر ریش او را رها ساخت و از اتاق خارج گشت. سپس دو تن دیگر از آشوبگران وارد اتاق شده و عثمان را که مشغول تلاوت قرآن بود بقتل رساندند. در این هنگام همسر عثمان با صدای بلند فریاد بر آورد امیرالمومنین کشته شد. حسن و حسین و چندتن از بنی امیه سراسیمه خود را به اتاق رساندند. اما دیگر کاری از آن‌ها ساخته نبود. همگی سخت گریستند. خبر کشته شدن عثمان بسرعت به امام علی (ع) و طلحه و زبیر و سعد و سایر مهاجرین و انصار رسید. همگی سراسیمه خود را به خانه عثمان رساندند.

امام علی (ع) با غم و اندوه فراوان وارد خانه شد و حسن و حسین را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و به آن‌ها گفتند: چگونه آشوبگران توانستند در حالیکه شما از خانه محافظت می‌کردید امیرالمومنین را به قتل برسانند؟ سپس از فرط ناراحتی سیلی محکمی به حسن و ضربه‌ای به سینه حسین زدند و به محمد بن طلحه پر خاش کرده و عبدالله بن زبیر را لعنت کردند»[[264]](#footnote-264).

علی بن ابی طالب در گفتاری مهاجرین را مورد مدح و ستایش قرار داده و گفته‌اند: «مهاجرین فضائل بیشماری دارند. امیدوارم خداوند آن‌ها را بهترین پاداش عطا فرماید»[[265]](#footnote-265). و در سخن دیگری که تمام ادعاهای دجالان را باطل می‌سازد فرموده‌اند: «من شما را به احترام نهادن به یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و به حقی که آن‌ها بر گردن شما دارند متذکر می‌شوم. آن‌ها یاران و مددکاران پیامبر شما بودند. هیچ مسأله جدید و مستحدثی به دین اضافه نکرده و با هیچ مبتدعی سازش نکردند. آری رسول الله صلی علیه و آله مرا به احترام نهادن به آن‌ها متذکر شدند»[[266]](#footnote-266).

و حسن بن علی -رضی الله عنهما- در سخنی گفته‌اند: «روزی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ابوبکر مانند سمع و شنوایی من است»[[267]](#footnote-267).

مجلسی یک از بزرگ‌ترین دشمنان اهل سنت می‌گوید: «حسن بن علی در صلح خود با معاویه، از او تعهد گرفتند که به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سنت خلفای راشدین عمل کند»[[268]](#footnote-268).

امام محمد باقر -رحمت الله علیه- ابوبکر را صدیق دانسته و از سنت ایشان در در فتواهای خود بهره می‌جسته‌اند. در یکی از مراجع تشیع گفته شده: «شخصی نزد امام محمد باقر (ع) پاسخ دادند: این کار اشکالی ندارد. ابوبکر صدیق نیز شمشیر خود را زیور می‌داده‌اند. شخصی با شنیدن این سخن تعجب کرده و پرسید: چگونه شما او را صدیق لقب می‌دهید؟ امام فوراً از جای خود برخاسته و رو به قبله کردند و فرمودند: بله، صدیق. امیدوارم خداوند متعال در دنیا و آخرت هیچ سخنی از سخنان آنکس که به ایشان صدیق لقب ندهد را تصدیق و قبول نکنند»[[269]](#footnote-269).

امام محمد باقر -رحمت الله علیه- در سخنی دیگر گفته‌اند: «من منکر فضیلت عمر نیستم، اما ابوبکر را از ایشان افضل‌تر می‌دانم»[[270]](#footnote-270).

فرزند برومند امام محمد باقر یعنی امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- در پاسخ به شخصی که از ایشان در مورد ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- پرسید، گفته‌اند: «آن دو، امامانی عادل بودند که زندگی خود را بر حق سپری کرده و بر آن دنیا را بدرود گفتند. رحمت خداوند بر آنان باد»[[271]](#footnote-271).

و در پاسخ به زنی که همین سؤال را مطرح کرده است گفته‌اند:

«ای زن! بر تو واجب است که آن دو را دوست داشته و به آن‌ها احترام بگذاری. زن بار دیگر می‌پرسد: و در روز قیامت بگویم شما مرا به دوست داشتن و احترام گذاشتن به آن‌ها امر کردید؟ امام (ع) پاسخ دادند: بله»[[272]](#footnote-272).

امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- در سخن دیگری در مورد عثمان بن عفان -رضی الله عنه- گفته‌اند: «هر روز سپیده دم ندا دهنده‌ای از آسمان ندا بر می‌دهد: ای مردم! بدانید علی و پیروان او رستگار هستند. و به هنگام غروب ندا دهنده دیگری ندا بر می‌دهند: ای مردم! بدانید عثمان و پیروان او رستگار هستند»[[273]](#footnote-273).

امام حسن عسکری -رحمت الله علیه- در بیان مقام و منزلت یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) گفته‌اند: «روزی موسی -علیه السلام- از خالق هستی پرسید: آیا در میان یاران من باشند؟ خداوند متعال پاسخ دادند: ای موسی! مگر نمی‌دانی فضیلت و برتری یاران محمد بر یاران سایر پیامبران مانند فضیلت و برتری محمد بر سایر پیامبران می‌باشد؟»[[274]](#footnote-274).

امام حسن عسکری -رحمت الله علیه- در سخنی دیگر مسلمانان را از بغض و کینه داشتن نسبت به یاران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) بر حذر داشته و گفته‌اند: «اگر کسی بغض و کینه آل محمد و یاران گرامی ایشان و یا حتی احدی از آن‌ها را در دل بپروراند، خداوند متعال او را به عذابی دچار خواهد ساخت که اگر این عذاب بر تمام خلائق نازل شود همگی را هلاک خواهد کرد»[[275]](#footnote-275).

با شنیدن اینگونه روایات بایستی از کسانیکه خود را شیعه امام حسن عسکری می‌پندارند و در عین حال یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را لعنت کرده و آن‌ها را کافر و منافق می‌دانند پرسید آیا نمی‌خواهید از عاقبت و خیم خود بهراسید و به بارگاه الهی توبه کنید؟

آری، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان، یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را بسیار دوست داشته و برای آن‌ها احترام شایانی قائل بوده‌اند. آن‌ها برای بزرگداشت و قدردانی کردن از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) برخی از فرزندان خود را به نام‌های آن‌ها، نام نهاده‌اند. اما متاسفانه اکثریت شیعیان از این حقیقت بی‌اطلاع هستند. و سردمداران تشیع نیز با مکر و حیله سعی دارند با مخفی نگاه داشتن این حقیقت شیعیان را از برادری و محبتی که بین اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و یاران ایشان وجود داشته است بی‌اطلاع نگاه دارند. علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- برای بزرگداشت و قدردانی کردن از بهترین یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) سه تن از فرزندان خود را ابوبکر و عمر و عثمان نام نهادند[[276]](#footnote-276). حسن بن علی -رضی الله عنهما- نیز صاحب دو فرزند بنامهای ابوبکر و عمر بوده‌اند[[277]](#footnote-277). اصفهانی در کتاب خود می‌گوید: «ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی طالب از جمله کسانی بود که در کربلا به شهادت رسید. او را عقبه بن غنوی به قتل رساند»[[278]](#footnote-278).

و مجلسی گفته است: «عمر بن حسن در کربلا بشهادت رسید»[[279]](#footnote-279).

حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز دو فرزند بنام‌ها ابوبکر و عمر داشته‌اند[[280]](#footnote-280). مسعودی می‌گوید: «از فرزندان امام حسین (ع) سه تن در کربلا بشهادت رسیدند: علی اکبر و عبد الله صبی و ابوبکر[[281]](#footnote-281).

جای بسی تعجب و شگفتی است که شیعیان هر ساله در تاسوعا و عاشورا خود را به خاک و خون می‌کشانند اما حتی از اسم فرزند ابوبکر و عمر بن حسن کوچک‌ترین اطلاعی ندارد این مساله روشن کننده این نکته است که دجالان عمامه به سر سعی دارند برای حفظ منافع دنیوی خویش این شخصیت‌ها را از تاریخ بزدایند تا مبادا شیعیان به صمیمیت و محبتی که بین تمام یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) وجود داشته است پی ببرند. چون در این صورت بازار دجالان کساد خواهد شد و بسیاری از حقائق روشن خواهند گشت. امام زین العابدین -رحمت الله علیه- نیز دختری بنام عائشه داشته اند[[282]](#footnote-282). و همچنین گفته شده کنیه ایشان ابوبکر بوده است[[283]](#footnote-283). موسی بن جعفر ملقب به کاظم نیز یکی از فرزندان خود را ابوبکر نامیده اند[[284]](#footnote-284). ایشان همچنین صاحب دختری بنام عائشه بوده اند[[285]](#footnote-285). علی بن محمد هادی نیز دختری بنام عائشه داشته‌اند[[286]](#footnote-286).

پس از آشنایی با این حقایق می‌خواهیم بپرسیم چرا ما نمی‌توانیم در تمام دنیا، یک فرد شیعه مذهب را پیدا کنیم که حداقل به تأسی از کسانیکه خود را شیعه و پیرو آن‌ها می‌داند، یکی از فرزندان خود را ابوبکر و یا عمر و یا عائشه نام نهاده باشد؟

شیعه و اهل بیت،  
موضع اهل سنت و جماعت نسبت به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت بنا بر توصیه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) همواره با دیده احترام و تقدیر به اهل بیت ایشان نگریسته و آن‌ها را به نیکی یاد می‌کنند. و معتقد هستند بد گفتن و بی‌احترامی به آن‌ها علامتی بر گمراهی و ضلالت انسان می‌باشد.

اهل سنت و جماعت تمام کسانیکه با رسول الله (صلى الله علیه وسلم) ارتباط خویشاوندی دارند همچون همسران و فرزندان و عموها و فرزندان آن‌ها را از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌دانند.

آیا همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از اهل بیت ایشان هستند؟

ما اگر بر ای یافتن جواب این سؤال به زبان عربی مراجعه کنیم و به آن آیاتی از قرآن مجید که در آن‌ها کلمه «اهل» بکار برده شده نظری بیافکنیم، می‌توانیم پی ببریم همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نخستین کسانی هستند که از اهل بیت ایشان محسوب می‌گردند.

در فرهنگ‌های زبان عربی در مورد معنی کلمه «اهل» اینگونه گفته شده است:

«اهل امر یعنی مسئولین امر. اهل خانه یعنی ساکنین خانه. اهل مذهب یعنی پیروان آن. اهل مرد یعنی همسر او»[[287]](#footnote-287).

زمخشری در این رابطه می‌گوید: «تاهل یعنی (آن مرد) ازدواج کرد»[[288]](#footnote-288).

خلیل بن احمد نیز در مورد معنی کلمه «اهل» می‌گوید: «اهل مرد، همسر او است. و تاهل بمعنی ازدواج می‌باشد»[[289]](#footnote-289).

در فرهنگ‌های زبان فارسی همچون فرهنگ معین نیز در مورد معنی «تاهل» گفته شده: «زناشویی کردن، زن گرفتن، دارای عیال و اولاد شدن».

پس از دانستن این مطلب که در زبان عربی اساسی‌ترین معنی کلمه «اهل» همسر می‌باشد، بیایید نظری بر آیات قرآن مجید بیافکنیم و ببینیم این کلمه در قرآن مجید به چه معنایی بکار برده شده است.

خداوند متعال در سوره هود در مورد قصه ابراهیم -علیه السلام- می‌فرماید:

﴿وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٞ فَضَحِكَتۡ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ ٧١ قَالَتۡ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٞ وَهَٰذَا بَعۡلِي شَيۡخًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عَجِيبٞ ٧٢ قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ٧٣﴾ [هود: 71-73].

«(در آن حال) همسر ابراهیم ایستاده بود. او (از شنیدن خبر فرا رسیدن عذاب قوم لوط) لبخندی بر لب زد. ما او را به فرزندی بنام اسحق و از اسحق به نوه ای بنام یعقوب بشارت دادیم. همسر ابراهیم گفت: وای بر من، آیا ممکن است من که زنی سالخورده و دارای شوهری پیر هستم، فرزندی به دنیا آورم؟ براستی این مسأله بسیار شگفت انگیز است. فرشتگان به او گفتند: آیا از کار و اراده خداوند تعجب می‌کنی؟ رحمت و برکات خداوند بر شما باد ای اهل بیت».

در این آیه بوضوح می‌بینیم که چگونه همسر ابراهیم -علیه السلام- بعنوان اهل بیت ایشان معرفی شده و در مورد ایشان ضمیر جمع مذکر «علیکم» بکار برده شده است.

همچنین خداوند متعال در مورد قسمتی از داستان زندگی موسی -علیه السلام-فرموده است:

﴿۞فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارٗاۖ قَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا﴾ [القصص: 29].

«هنگامیکه موسی مدت مورد اتفاق را (در خدمت شعیب) به پایان رساند، با همسر خود (بسوی مصر) براه افتاد. او در راه، آتشی را از جهت کوه طور مشاهده کرد. او به اهل خود گفت: من آتشی مشاهده کرده‌ام. شما اینجا منتظر باشید (تا من خبری کسب کنم».

در این آیه نیز می‌بینیم خداوند متعال به هنگام سخن در مورد همسر موسی -علیه السلام- از او بعنوان اهل موسی یاد می‌کند. چون بنابر اقوال تمام مفسرین مراد از اهل موسی، همسر ایشان می‌باشد. زیرا هیچکس دیگری در این سفر به همراه ایشان نبوده است.

طبرسی یکی از مفسرین شیعه در مورد تفسیر قول خداوند در سوره نمل: ﴿إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ﴾ [النمل: 7]. می‌گوید: «موسی به همسر خود، یعنی دختر شعیب گفت...»[[290]](#footnote-290).

و در سوره احزاب نیز می‌بینیم خداوند متعال از همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بعنوان اهل بیت ایشان نام برده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤﴾ [الأحزاب: 28-34].

«ای پیامبر، به همسران خود بگو: اگر به دنبال زندگی دنیوی و خوشیهای آن هستید، بیایید تا شما را متاعی داده و به نیکی طلاقتان دهم. و اگر خداوند و پیامبر و آخرت را خواهانید، بدانید خداوند برای آن عده از شما که راه احسان و نیکو کاری پیش گیرند اجر و پاداش عظیمی مهیا ساخته است. ای همسران پیامبر، هر آنکس از شما مرتکب گناه و معصیتی گردد، عذاب و عقاب او، دو برابر عقاب دیگران خواهد بود و این کار برای خداوند بسیار سهل و میسور است.

ای همسران پیامبر، هر آنکس از شما فرمانبردار او امر خداوند و پیامبر گردد و عمل صالح و نیکو انجام دهد، پاداش او را دو برابر خواهیم داد و برای او (در بهشت) رزق و روزی نیکو یی مهیا ساخته‌ایم.

ای همسران پیامبر، اگر شما راه تقوی و پرهیزکاری پیش گیرید هرگز همانند سایر زنان صالحه نخواهید بود (بلکه مقام و منزلتی رفیع تر خواهید داشت). شما هرگز با لطافت و ناز سخن مرانید، تا مبادا آنکس که دلش بیمار (هوی و هوس) است به طمع افتد. بلکه بر شما است که با متانت و شایستگی سخن گویید. و در خانه هایتان بنشینید و هرگز بدن خود را همانند تبرجی که در زمان جاهلیت صورت می‌گرفت مکشوف مسازید. نماز بپا دارید و زکات دهید و از خداوند و پیامبر او فرمانبرداری کنید. ای اهل بیت پیامبر، همانا خداوند می‌خواهد گناه و معصیت را از شما دور سازد و پاک و منزه‌تان گرداند. بر شما است آنچه از آیات و احادیث که در خانه هایتان تلاوت می‌شود را خوانده و بیاد بسپارید. براستی که خداوند بر همه چیز آگاه بوده و به تمام امور دانا است».

در این آیات نیز می‌بینیم خداوند متعال پس از اینکه در چند آیه ارشاداتی را خطاب به همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بیان داشته است، در آیه شماره 33 آن‌ها را با عبارت «اهل بیت» مورد خطاب قرار می‌دهد که این خود مهر تأییدی است بر اینکه همسران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) در طلیعه اهل بیت ایشان قرار دارند.

البته بوده‌اند و هستند دجالانی که ظالمانه و مغرضانه سعی بر آن دارند که زیر پا گذاشتن مدلولات کلمات عربی و با نادیده گرفتن آیات بسیاری از قرآن مجید، همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را از دایره اهل بیت ایشان خارج سازند. بعنوان مثال آن‌ها در مورد آیه 33 سوره احزاب می‌گویند اگر مراد از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) همسران ایشان می‌بودند پس چرا آن‌ها با صیغه مؤنث «عنکن» و «یطهرکن» مورد خطاب قرار نگرفته‌اند؟

جواب اینگونه سؤال‌ها بسیار آسانتر از آن است که بتوان تصور کرد مطرح کنندگان آن پاسخ آن را ندانند. این ضمائر به این سبب بصورت مذکر بکار رفته‌اند چون در مورد کلمه «اهل» که مذکر مجازی است بکار برده شده‌اند. در آیات پیشین نیز دیدیم به هنگام سخن در مورد همسر ابراهیم و همسر موسی -علیها السلام- ضمیر مذکر بکار برده شد. و علاوه بر این همه ما می‌دانیم در قرآن مجید هنگامیکه مردان و زنان با هم مورد خطاب قرار می‌گیرند از صیغه جمع مذکر استفاده می‌شود. در این آیه نیز چون اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) هم مردان را شامل می‌گردد و هم زنان، از ضمیر جمع مذکر استفاده شده است.

البته هر انسان حقیقت جویی که تعصب را از خود دور سازد با نگاهی به آیات پیشین که در آن‌ها چندین بار صریحا عبارت «ای همسران پیامبر» تکرار شده، براحتی می‌تواند به این نکته پی ببرید که همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در طلیعه اهل بیت ایشان قرار دارند.

شیعه و اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم)

**در مذهب تشیع در رابطه با اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) تقسیم بندی بسیار عجیبی وجود دارد که معلوم نیست بر چه پایه و اساسی شکل گرفته است. در این تقسیم بندی ظالمانه بر روی نام هر کس از اهل بیت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) که از او خوش شان نیامده خط سرخی کشیده شده است. در مذهب تشیع از بین تمام اهل بیت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) تنها علی و فاطمه و حَسَنَین را برسمیت می‌شناسند. در این مذهب بجز حسنین سایر فرزندان علی همچون محمد بن حنیفیه، ابوبکر، عمر، عثمان، عباس، جعفر از اهل بیت شناخته نمی‌شوند. و به همین صورت بر نام تمام فرزندان حسن -رضی الله عنه- خط سرخ کشیده شده است. در این مذهب بسیاری از فرزندان عموهای رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مورد سب و شتم قرار گرفته‌اند.**

پس از این به بررسی تفصیلی موضع شیعه نسبت به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌پردازیم. در این سخن ثابت خواهد شد آنانیکه با پوشیدن لباس حب اهل بیت گروه بسیاری را شیفته و پیرو خود کرده‌اند، روبه صفتانی هستند که حتی به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نیز احترام نگذاشته و اهانت‌های بسیاری نسبت به آن‌ها روا داشته‌اند.

1- اهانت دجالان به پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم)

ما در سایر قسمتهای این کتاب به برخی از روایات شیعه که متضمن اهانت‌هایی به پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) است، اشاره کرده‌ایم. و در اینجا تنها به روایاتی اشاره می‌کنیم که در آن‌ها به ناموس و شرف پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) اهانت شده است.

روایاتی در مصادر معتبر شیعه وجود دارند که همسر محبوب پیامبر (صلى الله علیه وسلم) یعنی ام المؤمنین عائشه صدیقه را به عمل شنیع زنا متهم می‌سازند[[291]](#footnote-291). حتی در برخی از این روایات مکذوبه گفته شده مهدی به هنگام ظهور، حد شرعی را بر همسر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) پیاده کرده و او را به جزای عمل خویش خواهد رساند[[292]](#footnote-292).

اینگونه روایات جعلی و دروغین اهانت‌های زیادی را در بطن خود جای داده‌اند. این روایات شخصیت پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) را زیر سؤال می‌برند. اگر این ماجرا حقیقت می‌داشت چگونه بر پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) روا می‌بود عائشه صدیقه را به همسری خود نگاه دارند؟ آیا پست‌ترین و زبون‌ترین مردان در صورت بروز چنین واقعه ای همسر خود را طلاق نمی‌دهند؟

ممکن است دجالی برای فرار از این روسیاهی بگوید شاید پیامبر از حقیقت این ماجرا مطلع نشده‌اند؟

در جواب چنین سختی بایستی گفت اگر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) که همواره وحی الهی بر ایشان نازل می‌شده، از حقیقت این ماجرا در مورد همسر خویش آگاه نشدند، شما از کجا حقیقت این ماجرا را دانستید؟ آیا پذیرفتن چنین سخنى، اهانتی به خداوند متعال نیست؟ اگر این ماجرا حقیقت می‌داشت چرا خداوند متعال پیامبر خود را از آن آگاه نساخت تا این رسوایی را از خود پاک سازند؟ و چرا خداوند متعال آیاتی چند از سوره نور را به اثبات برائت ام المؤمنین عائشه صدیقه اختصاص داده و درآیه بیست و ششم این سوره فرموده است: زنان ناپاک و ناشایست در خور مردانی اینچنین‌اند و زنان صالحه و شایسته در خور مردانی به همین صفات هستند. آیا هیچ انسان مسلمانی می‌تواند والعیاذ بالله بگوید پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) ناپاک و ناشایست بوده‌اند؟ آری، آنانیکه به صحت اینگونه روایات جعلی ایمان دارند، بطور غیر مستقیم بر این سخن مهر تأیید گذاشته‌اند. خداوند متعال در اثبات برائت عایشه صدیقه می‌فرمایند:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٢٦﴾ [النور: 26].

«زنان ناپاک و پلید شایسته و در خور مردانی ناپاک و پلیدند. و مردان زشتکار و ناپاک شایسته و در خور زنانی بدکار و پلیدند. و زنان پاک و صالحه لایق مردانی اینچنین و مردان متقی و صالح لایق زنانی بدین صفت‌اند. این پاکیزگان و نیکوکاران از بهتانی که در مورد آن‌ها گفته می‌شود پاک و منزه‌اند. آنان را از جانب خالقشان آمرزش و رزقی نیکو مهیا گشته است».

آیا صحیح دانستن چنین روایاتی اهانتی به خداوند متعال که عائشه صدیقه و سایر همسران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) را در آیه ششم سوره احزاب، امهات (مادران) مؤمنین لقب داده‌اند نیست؟

علاوه بر آنچه ذکر شد، شخصیت و شرف پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) در روایات دیگری نیز مورد اهانت و بی‌احترامی قرار گرفته است. در یکی از این روایات گفته می‌شود: «رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و عائشه تنها یک لحاف داشتند که آن را به هنگام خوابیدن بر روی خود پهن می‌کردند. برخی از شب‌ها که امام علی (ع) نیز با آن‌ها می‌خوابیدند رسول الله (صلى الله علیه وسلم) خود را بین آندو قرار می‌دادند و اگر نیمه‌های شب می‌خواستند از جای خود برخیزند، لحاف را مقداری بر آمده کرده و با این بر آمدگی بین عائشه و امام علی (ع) فاصله ایجاد می‌کردند»[[293]](#footnote-293).

ببینید چگونه این دجالان بنام حب اهل بیت، اینچنین اهانت بزرگی به پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) روا داشته‌اند. آیا پست‌ترین و زبون‌ترین انسان‌ها این اجازه را به خود می‌دهد که مردی نا محرم را در زیر لحافی که او و همسرش قرار دارند، جای دهد؟ و پس از آن نیمه‌های شب خود بر خیزد و آن مرد را با همسر خویش در زیر لحاف تنها گذارند؟ آری این است حال و روز روایات مصادری که شیعه آن‌ها را معتبر و موثق می‌داند!

روایت دیگری از این روایات دروغین و اهانت‌آمیز را می‌خوانیم تا ثابت گردد حب اهل بیت بهانه‌ای است برای ضربه زدن به اسلام. در این روایت گفته شده:

«روزی علی بن ابی طالب (ع) به خانه پیامبر (صلى الله علیه وسلم) رفتند. ایشان ابوبکر و عمر را در آنجا یافتند. امام علی (ع) در مکانی که بین پیامبر و عائشه وجود داشت، نشستند. در این هنگام عائشه به ایشان گفت: مگر جایی جز ران من و ران رسول الله گیر نیاوردی؟ پیامبر با شنیدن این سخن خطاب به عائشه فرمودند: بس کن عائشه»[[294]](#footnote-294).

اهانتی که در این روایت به ناموس و شخصیت پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) روا شده است، روشنگر حقد و کینه آن کسانی است که اینگونه روایات را از خود ساخته و آن‌ها را در کتاب‌های خویش نگاشته‌اند.

2- اهانت دجالان به همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم)

ما در سخنان پیشین خود با استدلال به آنچه در زبان عربی مقرر گشته و با ذکر مثالهایی از قرآن مجید ثابت کردیم نخستین کسانیکه از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) محسوب می‌گردند، همسران ایشان می‌باشند. و همچنین گفتیم خداوند متعال در آیه ششم سوره احزاب همسران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را امهات (مادران) مؤمنین لقب داده‌اند. پس بر هر شخصیتی که خود را مؤمن می‌داند واجب است احترام شایانی را نسبت به امهات مؤمنین قائل گردد.

اما متأسفانه در مذهب تشیع نه تنها هیچ احترامی به امهات المومنین گذاشته نمی‌شود بلکه از هر گونه بدو ناسزا گفتن به آن‌ها کوتاهی نمی‌گردد. همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم در این مذهب، محبوبترین همسر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) یعنی عائشه صدیقه متهم به ارتکاب فعل حرام گردیده است[[295]](#footnote-295). و در روایات جعلی و دروغین دیگر، به ایشان تهمت‌های دیگر‌ی نیز زده شده است. در یکی از این روایات گفته شده: «روزی پیامبر (صلى الله علیه وسلم) به خانه عائشه اشاره کردند و فرمودند: سر چشمه کفر از اینجا است»[[296]](#footnote-296).

و همچنین این دجالان ادعا می‌کنند عائشه و حفصه -رضی الله عنهما- سعی داشتند پیامبر را مسموم کرده و ایشان را به قتل برسانند[[297]](#footnote-297).

آیا هیچ انسان عاقلی می‌تواند اینگونه روایات دروغین را بپذیرد؟

این روایات نه تنها به امهات المؤمنین توهین می‌کنند بلکه پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) را نیز مورد اهانت قرار می‌دهند. اگر اینگونه روایات حقیقت می‌داشتند و عائشه صدیقه همانگونه که روایات شیعه توصیف می‌کنند بودند، طلاق ندادن او را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

3- اهانت دجالان به فرزندان رسول الله (صلى الله علیه وسلم)

**بزرگ‌ترین اهانتی که دجالان به دختران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌کنند این است که آن‌ها را فرزندان ایشان نمی‌دانند. حسن الامین می‌گوید:**

«مؤرخین ذکر کرده‌اند پیامبر چهار دختر داشته‌اند. اما اگر ما روایات تاریخی را مورد بررسی قرار دهیم می‌بینیم هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند آن‌ها بجز فاطمه زهرا (ع) دختران رسول الله(صلى الله علیه وسلم) بوده‌اند. آن‌ها احتمالا دختران خدیجه از همسر قبلی او می‌باشند»[[298]](#footnote-298).

4- اهانت دجالان به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه-

در این قسمت خواهیم دید که حتی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نیز از توهین و بدگویی دجالان در امان نبوده‌اند. و این مسأله ثابت کننده این نکته است که ادعای دفاع از اهل بیت چیزی جز نیرنگ و حیله برای رسیدن به هدفی پلید که همانا ضربه زدن به اسلام می‌باشد، نیست. نخست با گستاخی تمام، ادعا کردند تمام کردند تمام یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان مرتد شدند. و گفتند ما عاشقان پر و پا قرص اهل بیت پیامبر هستیم. و پس از آن با مکر و حیله و بطور غیر مستقیم به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نیز اهانت کردند. و بدین ترتیب به تمام شخصیت‌های تاریخ اسلامی اهانت شده تا اعتبار و احترام آن‌ها را نزد مسلمانان از بین ببرند.

در اولین مثال خواهیم دید دجالان چگونه سعی کرده‌اند با یک تیر دو نشان بزنند. آن‌ها در این روایت از یک سو برخی از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) همچون ابوبکر را ظالم و مزدور معرفی می‌کنند و از سوی دیگر از علی بن ابی طالب مردی ترسو و زبون می‌سازند که حتی جرأت دفاع از خود را نیز ندارد. در این روایت که از قصه به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- سخن می‌گوید آمده است:

«هنگامیکه امام علی (ع) از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، ابوبکر قنفذ را به سراغ ایشان فرستادند. قنفذ و یارانش به خانه امام علی (ع) حمله کرده و وارد آن شدند. امام علی (ع) به محض دیدن آن‌ها به سراغ شمشیر خود رفتند. اما آن‌ها ایشان را گرفته و طنابی به گردن ایشان انداختند و امام (ع) را به طرف در کشیدند. فاطمه (ع) خواستند جلوی آن‌ها را بگیرند. اما قنفذ ملعون با شلاقی که در دست داشت ضربه محکمی به ایشان زد و امام علی (ع) را با کشیدن طنابی که به گردن ایشان انداخته بود نزد ابوبکر برد»[[299]](#footnote-299).

ببینید چگونه این روایت دروغین از علی بن ابی طالب یکی از بزرگ‌ترین سرداران تاریخ اسلام شخصیتی زبون و خوار می‌سازد. این در حالی است که در برخی از روایات دروغین دیگر چنان در قدرت و توانایی علی بن ابی طالب افراط و زیاده روی می‌کنند که از او شخصیتی خیالی می‌سازند.

و در روایتی دیگر اهانت به علی بن ابی طالب را به فاطمه -رضی الله عنها- نسبت می‌دهند.

آن‌ها می‌گویند: «هنگامیکه بین فاطمه و ابوبکر بر سر میراث رسول الله (صلى الله علیه وسلم) اختلاف حاصل شد و امام علی (ع) خود را از این اختلاف دور نگاه داشتند و هیچ کمکی به فاطمه نکردند، فاطمه با ناراحتی و عصانیت به ایشان گفتند: ای فرزند ابی طالب! مشیمه نوزاد به تن کرده و در معرض اتهام جا خوش کرده‌ای و‌...»[[300]](#footnote-300). در این روایت دروغین به هر سه تن از این شخصیت‌های بزرگ اسلامی توهین شده است. ابوبکر شخصی ظالم و غاصب، فاطمه زنی پرخاشگر و علی مردی ناتوان و ترسو معرفی شده‌اند.

و در رابطه با قصه ازدواج عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب -رضی الله عنهم اجمعین-، سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را متهم به پذیرفتن ذلتی کرده‌اند که حتی پست‌ترین و زبون‌ترین انسان‌ها نیز به آن تن در نخواهند داد. در کتاب حدیقه الشیعه گفته شده: «امام علی (ع) هرگز نمی‌خواستند دختر خود ام کلثوم را به عمر دهند، اما ترس از عمر سبب شد ایشان عموی خود عباس را وکیل کردند تا ام کلثوم را به عقد عمر در آورد»[[301]](#footnote-301). و می‌گویند: ابا عبدالله در این رابطه گفته‌اند: «ان ذلک فرج غصبناه = آن فرجی بود که آن را از ما غصب کردند»[[302]](#footnote-302).

آیا برای اثبات دروغین بودن اینگونه روایات هیچ احتیاجی به دلیل و برهان است؟ آیا زندگانی امیرالمومنین علی بن ابی طالب سردار رشید اسلام، ثابت کننده این مسأله نیست که طوسی وکلینی و مجلسی و طبرسی، دروغگویان و دجالانی بیش نیستند؟

مگر بنا بر روایات و اعتقادات باطل مذهب شیعه عمر -رضی الله عنه-، منافق و کافر نبوده است؟ پس چگونه ترس از انسانی کافر و منافق سبب شد علی بن ابی طالب دختر خود را به ازدواج او در آورند؟ آیا پست‌ترین انسان‌ها به چنین ذلت و خواری تن در خواهند داد؟

و در روایاتی دیگر امیرالمومنین را به انسانی دنیا دوست و در پی پست و مقام معرفی می‌کنند که در راه رسیدن به این هدف، شخصیت والای خویش و خانواده خود را پایمال می‌سازد. در یکی از این روایات گفته شده: «هنگامیکه پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مردم با ابوبکر بیعت کردند، امام علی (ع) شب هنگام فاطمه را بر الاغی نشاندند و دست دو فرزند خود را گرفتند و به در خانه تمام یاران پیامبر رفتند و از آن‌ها در راه رسیدن به خلافت کمک خواستند. اما هیچکدام از یاران به ایشان کمکی نکردند»[[303]](#footnote-303).

و در روایت دیگری علی بن ابی طالب را شخصیتی منزوی و گوشه نشین معرفی می‌کنند. در این روایت گفته می‌شود: «هنگامیکه علی -علیه السلام- دریافتند مردم از نصرت و یاری رساندن به ایشان خودداری می‌کنند و همگی به دور ابوبکر جمع شده‌اند و او را خلیفه خود می‌دانند، گوشه نشینی و انزوا را برگزیدند»[[304]](#footnote-304).

و در اهانتی دیگر به سردار رشید اسلام می‌گویند فاطمه -رضی الله عنها- هرگز ایشان را به عنوان همسر خویش نمی‌پسندیده و همواره از ازدواج با ایشان ناخشنود بوده است. در روایتی در این رابطه گفته شده:

«روزی پس از اینکه پیامبر (صلى الله علیه وسلم) دختر خویش فاطمه را به ازدواج امام علی بن ابی طالب در آوردند برای دیدن ایشان به خانه آن‌ها رفتند. ایشان فاطمه را در خانه گریان یافتند. پیامبر (صلى الله علیه وسلم) علت گریه را از فاطمه (ع) جویا شدند و سپس فرمودند: ای فاطمه، به خداوند سوگند اگر در میان خویشاوندان من کسی بهتر از وجود می‌داشت من هرگز تو را به او نمی‌دادم. بر تو است که بدانی من و تو را به او نداده ام بلکه خداوند تو را به عقد او در آورده است»[[305]](#footnote-305). پس از شنیدن این روایات دروغین و دانستن این مطلب که دجالان برای ضربه زدن به اسلام حتی از توهین نمی‌کنند، جا دارد به مطلبی که تا حدودی به مسأله ربط دارد اشاره کنیم. از آنجائیکه اهانت‌های موجود در این روایات به اندازه‌های شنیع و زشت هستند که هیچ انسان مسلمانی نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد لذا برخی از شیعیان که اطلاع چندانی از جایگاه و منزلت کتاب‌های آقایان کلینی و سلیم بن قیس و مجلسی و‌... در مذهب تشیع ندارند، می‌گویند ما اینگونه روایات را قبول نداریم و آن‌ها را صحیح نمی‌دانیم. این گفته و سخن آن‌ها بسیار نیکو و صحیح است. اما در این رابطه مسأله‌ای وجود دارد که آن‌ها بایستی به آن توجه کنند و آن را مد نظر خود داشته باشند. این مسأله این است که صحیح و یا غیر صحیح دانستن روایت و حدیث انتخابی نیست و به سلیقه و انتخاب اشخاص بستگی ندارد. بلکه محدثین وراویان حدیث برای قبول کردن صحیح دانستن روایت شروطی را مقرر داشته‌اند که اگر این شروط در روایتی وجود داشته باشد آن روایت صحیح می‌باشد و بر هر شخص واجب می‌گردد به صحت آن یقین حاصل کند و در صورت عدم وجود یکی از این شروطها، روایت غیر صحیح می‌باشد. بعنوان مثال محدثین اهل سنت و جماعت برای پذیرفتن و صحیح دانستن حدیث، وجود پنج شرط را در آن لازم دانسته‌اند و در غیر این صورت آن حدیث نزد آن‌ها صحیح نمی‌باشد. در اینجا می‌خواهیم به آن عده از اشخاص شیعی مذهب که روایات توهین آمیز موجود در مراجع خود نسبت به امیرالمومنین علی بن ابی طالب را قبول نداشته و آن‌ها را غیر صحیح می‌دانند بگوییم: این روایات همگی در مراجع و مصادر و توسط مؤلفینی ذکر گردیده اندکه همگی در مذهب شیعه موثق و معتمد هستند. بعنوان مثال برخی از این روایات در کتاب اصول کافی روایت شده‌اند. و در مورد این کتاب علمای شیعه معتقدند که به امام زمان نشان داده شده است و او در مورد آن گفته است: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»[[306]](#footnote-306).

از این سخنان، ما می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که آن اشخاص شیعی مذهب که این روایات توهین آمیز، آن‌ها را نسبت به صحت برخی از روایات موجود در مراجع و مصادر خود و همچنین نسبت به معتبر بودن شروط مقرر گشته توسط محدثین مذهب تشیع مشکوک ساخته، بایستی نسبت به سایر روایات موجود در این مراجع و مصادر نیز با تامل و تدبر بیشتری برخورد کنند. چون همان راویاتی که آن احادیث اهانت‌آمیز را روایت کرده‌اند و با همان شروط غیر صحیح، سایر احادیث مراجع شیعه را نیز نقل کرده‌اند.

5- اهانت دجالان به فاطمه -رضی الله عنها- بانوی زنان بهشتی

در برخی از روایات مصادر مذهب تشیع اهانت‌های بزرگی به دختر پیامبر (صلى الله علیه وسلم) شده است. در این روایات ایشان را به مرتکب شدن اعمالی متهم می‌سازند که حتی معمولی‌ترین زنان نیز از انجام دادن این اعمال خجالت می‌کشند. در یکی از این روایات گفته می‌شود: «رسول الله (صلى الله علیه وسلم) باغی را به امام علی بن ابی طالب بخشیدند. علی بن ابی طالب(ع) آن باغ را فروختند و مبلغ بدست آمده را بین فقراء و مساکین مدینه تقسیم کردند و چیزی از آن برای خود بجا نگذاشتند. هنگامیکه علی بن ابی طالب (ع) به خانه باز گشتند فاطمه -علیها السلام- به ایشان گفتند: ای پسر عمو! آیا باغ پدرم را فروختی؟

امام علی (ع) گفتند: بله.

فاطمه به ایشان گفتند: پس پولش را چه کردی؟

علی (ع) در جواب گفتند: پول را به کسانی بخشیدم که دوست ندارم دست دراز کردن مقابل دیگران آن‌ها را خوار و ذلیل گرداند.

فاطمه با ناراحتی به ایشان گفتند: من گرسنه هستم، بچه‌هایم گرسنه هستند و تو خودت نیز گرسنه هستی. آیا یک در هم از این اموال به من و بچه‌هایم نمی‌رسید؟ سپس فاطمه محکم لباس علی (ع) را چسبیدند. علی (ع) به ایشان گفتند:

ای فاطمه! مرا رها کن. اما فاطمه (ع) به ایشان گفتند: تا پدرم در مورد من و تو قضاوت نکرده تو را رها نخواهم ساخت. در این هنگام جبریل بر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نازل شد و به ایشان گفت: ای محمد! خداوند بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید: از جانب من به علی سلام برسان و به فاطمه بگو: هرگز اجازه نداری علی را از صدقه دادن و کمک به مستمندان بازداری»[[307]](#footnote-307).

آیا فاطمه -رضی الله عنها- که پیامبر (صلى الله علیه وسلم) ایشان را «سیده نساء اهل الجنه» معرفی کرده‌اند چنین زنی بوده که به شوی خود پرخاش کند و لباس او را دو دستی بچسبد؟ ما هرگز نمی‌توانیم به سبب روایات دروغین کلینی و مجلسی و نشاپوری بپذیریم که فاطمه -رضی الله عنها- چنین اخلاق ناپسندی داشته‌اند.

و در روایت دروغین دیگری در مورد بانوی زنان بهشتی می‌گویند: «فاطمه (ع) برای گرفتن فدک به سراغ ابوبکر و عمر رفتند و با آن‌ها مشاجره کرده و شیون و فغان براه انداختند و چنان سر و صدای بزرگی بپا کردند که تمام مردم دور آن‌ها جمع شدند»[[308]](#footnote-308).

آیا ذره‌ای حب اهل بیت و احترام به آن‌ها در قلب کسیکه اینچنین روایاتی را می‌پذیرد و راویان آن‌ها را دروغگو نمی‌پندارد، وجود دارد؟ هرگز. آیا فاطمه -رضی الله عنها- کسی بوده که برای امول دنیوی شخصیت خود و پدر بزرگوار خویش و شوهر دلاور خود را بر باد دهند؟ هرگز.

و در روایت دروغین دیگری دجالان می‌پندارند: «روزی فاطمه (ع) یقه عمر را گرفتند و او را محکم به طرف خود کشیدند»[[309]](#footnote-309). گفته‌اند: «اگر از آزار و اذیت علی دست نکشی موهایم را پریشان می‌کنم و گریبانم را می‌درم»[[310]](#footnote-310).

ببینید این دجالان چگونه به تمام یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان توهین کرده‌اند. آیا پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) پس از بیست و سه سال صبر و بردباری و تلاش اینچنین افرادی پرورش داده‌اند؟ افرادی که بنا بر معتقدات تشیع بیش از نود و نه در صد از آن‌ها به محض وفات ایشان از اسلام مرتد شدند و مبدل به انسان‌هایی ظالم و غاصب گشتند. و افراد اندک باقیمانده نیز انسان‌هایی خوار و زبون و دنیا پرست بوده‌اند آیا با این وجود هیچ شکی در قلب انسان باقی می‌ماند که هدف این دجالان چیزی جز ضربه زدن به اسلام و از بین بردن آن بوده است؟

6- اهانت دجالان به حسن بن علی -رضی الله عنهما-

حسن بن علی -رضی الله عنهما- نیز آزار و اذیت‌های فراوانی را از جانب آنانیکه ادعاى پیروی از ایشان و پدر بزرگوارشان می‌کردند، متحمل شدند.

مهمترین علت این آزار و اذیت‌ها صلح و مبایعت ایشان با معاویه -رضی الله عنهما- بود. این مساله که باعث یکپارچگی امت اسلامی گست به اندازه ای برای برخی از دجالان تلخ و ناگوار بوده که حتی برخی از آن‌ها سعی بر انکار این مساله داشته‌اند. اما این صلح مساله کوچک و کم اهمیتی نبود که کسی بتواند آن را انکار کند. به همین سبب این حادثه عظیم تاریخی حتی در مراجع و مصادر مذهب تشیع نیز به ثبت رسیده است. در یکی از روایات مربوط به این واقعه گفته شده:

«معاویه نامه‌ای برای حسن بن علی صلوات الله علیهما فرستاد و در آن از ایشان خواست به اتفاق حسین بن علی و پیروان پدرشان نزد او آیند. قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز به همراه آن‌ها بسوی شام حرکت کرد. هنگامیکه آن‌ها نزد معاویه رسیدند، او خطاب به امام حسن بن علی (ع) گفت: ای حسن! برخیز و با من بیعت کن. امام حسن بن علی (ع) برخاستند و با او بیعت کند. سپس معاویه از امام حسین بن علی (ع) خواست که با او بیعت کند. امام حسین (ع) نیز برخاستند و با او بیعت کردند. پس از آن معاویه قیس را مورد خطاب قرار داد. اما قیس نگاهی به امام حسین بن علی (ع) انداخت و منتظر فرمان ایشان ماند. در این هنگام امام حسن بن علی (ع) برخاستند و به او گفتند: ای قیس، با او بیعت کن. قیس با شنیدن این سخن برخاست و با معاویه بیعت کرد»[[311]](#footnote-311).

این عمل حکیمانه حسن بن علی -رضی الله عنهما- یعنی صلح و مبایعت ایشان با معاویه سبب گشت بسیاری از دجالان و پیروان دروغین از ایشان ناراحت شده و اهانت‌های فراوانی به ایشان روا دارند. این در حالی است که بنا بر معتقدات مذهب تشیع ائمه معصوم هستند و هرگز امکان ندارد مرتکب عمل خطا گردند و اشتباه کنند. پس می‌بینیم دجالان خود نیز به اعتقاداتی که به خورد مذهب تشیع داده‌اند، هیچ ایمانی ندارند.

کسی از ابو جعفر روایت می‌کند و می‌گوید: «شخصی از یاران امام حسن بن علی (ع) بنام سفیان بن ابی لیلی نزد ایشان آمده و خطاب به ایشان گفت: سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنین. امام حسن بن علی (ع) به او گفتند: مگر من چکار کرده ام که مرا ذلیل کننده مؤمنین می‌نامی؟

سفیان گفت: خود را از اداره امور أمت خلع کردی و آن را به دست این طاغی سپردی تا بر خلاف قوانین الهی حکم کند»[[312]](#footnote-312).

و شخص دیگری از شیعیان بنام جراح بن سنان با نیزه خود ضربه‌ای به ران ایشان زده و آن را تا استخوان پاره کرد. و این مساله سبب گشت ایشان را تا مدائن بر روی تخت حمل کنند[[313]](#footnote-313).

این رفتار ناپسند و نالایق آنانیکه شرارتهای خود را در پست پرده حب اهل بیت مخفی کرده بودند، حسن بن علی -رضی الله عنهما- را بسیار غمگین و افسرده ساخت. ایشان غم و غصه دل خود را به این صورت بیان می‌دارند: «به خداوند سوگند من معاویه را بر این‌هایی که می‌گویند ما شیعه و پیرو تو هستیم ترجیح می‌دهم. این‌ها قصد کشتن مرا داشتند و اموالم را ربودند. به خداوند سوگند اگر از معاویه پیمانی بگیرم و در بین زن و فرزندان خود با عزت و شرف و در امن و امان زندگی کنم بهتر از این است که او مرا بکشد و خانواده ام در بدر گردند. به خداوند سوگند اگر من با معاویه وارد جنگ شوم همین‌هایی که می‌گویند ما شیعه و پیرو تو هستیم گردنم را خواهند گرفت و مرا تحویل او خواهند داد»[[314]](#footnote-314). این روایت طبرسی بیانگر رفتار شنیع و ناپسند آنانی است که خود را پیرو و شیعه حسن بن علی -رضی الله عنهما- می‌دانستند. خشم و کینه آن‌ها نسبت به این نوه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به درجه‌ای رسیده است که هر کدام از فرزندان ایشان که ادعای امامت کند را کافر می‌دانند.

7- اهانت دجالان به حسین بن علی رضی الله عنهما

حسین بن علی نوه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و یکی از دو سروان جوانان اهل بهشت نیز از پیمان شکنی شیعیان در امان نبوده‌اند. همانگونه که تاریخ گواهی می‌دهد کسانیکه ادعای پیروی از ایشان را داشتند پیوسته با نامه‌های خود از ایشان می‌خواستند نزد آنان یعنی به شهر کوفه روند تا آن‌ها ایشان را امام و رهبر خود قرار داده و در صف او شمشیر زنند. اما همانگونه نوه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به وعده‌های بی‌ارزش آن‌ها دلخوش کردند و نزد آنان رفتند، آن‌ها عهد و پیمان خود را زیر پا گذاشتند و ایشان را بی‌یار و یاور رها ساختند.

جا دارد قبل از هر چیز نگاهی به مصادر شیعه بیافکنیم و ببینیم که چگونه در این مصادر کوفیان پیمان شکن به خاطر این پیمان شکنی و فریفتن نوه پیامبر (صلى الله علیه وسلم) بجای توبیخ و سرزنش مورد تحسین و تمجید قرار گرفته‌اند.

در روایتی منسوب به امام جعفر -رحمت الله علیه- در مورد شیعیان کوفه اینچنین گفته شده است: «ولایت ما را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و شهرها عرضه کردند، اما هیچکدام از آن‌ها مانند اهل کوفه به آن ایمان نیاوردند»[[315]](#footnote-315).

پس از اینکه دانستیم بنا بر روایات شیعه اهل کوفه بهترین و با وفاترین شیعیان محسوب می‌گردند، بیایید ببینیم آن‌ها چه بلایی بر سر اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آوردند.

آنها در حدود صدو پنجاه نامه برای حسین بن علی -رضی الله عنهما- فرستادند و خطاب به ایشان نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم. از شیعیان حسین بن علی خطاب به امیر المؤمنین حسین بن علی بن ابی طالب. سلام خدا بر شما باد. بدانید مردم منتظر قدوم شما هستند و بجز شما هیچکس را به خلافت قبول ندارند. پس بسوی ما بشتابید ای فرزند رسول الله. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»[[316]](#footnote-316). و در نامه‌ای دیگر چنین نوشته:

«باغبان سر گشته و میوه‌ها رسیده‌اند. اگر اراده کنید می‌توانید بسوی سربازانی دلاور و یکپارچه آیید. و السلام»[[317]](#footnote-317).

پس از اینکه اینگونه نامه‌های فریبنده یکی پس از دیگری بدست حسین بن علی -رضی الله عنهما- رسید، ایشان تصمیم گرفتند پسر عموی خویش مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع به کوفه بفرستند. هنگامیکه مسلم به کوفه رسید «مردم کوفه به دور او جمع گشته و در حالیکه اشک دید گانشان سرازیر بود، با او بیعت کردند»[[318]](#footnote-318).

مسلم پس از گذراندن چند روز در کوفه نامه‌ای به این مضمون برای حسین بن علی -رضی الله عنهما- فرستاد: «بدانید که صد هزار شمشیر آماده فرمانبرداری از شما است. تاخیر به هیچ وجه روا نیست»[[319]](#footnote-319).

این نامه‌های فریبنده، حسین بن علی را فریب داد و ایشان به اهل کوفه و نصرت آن‌ها دلخوش کردند و در حالیکه بسیاری از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) ایشان را نصیحت کردند که مانند برادر بزرگوار خود عمل کنند و فریب پیروان دروغین را نخورند، اما بالاخره ایشان از مکه خارج شده و بسوی کوفه حرکت کردند. کوفیان که مساله را جدی و خطرناک دیدند دیری نپایید که عهد و پیمان‌های خود را به باد فراموشی سپردند و امام حسین و یاران اندک ایشان را بدون کوچک‌ترین نصرتی رها ساختند. حسین بن علی هنگامیکه متوجه خیانت پیروان دروغین خود شدند خطاب به آن‌ها چنین گفتند:

«ای اهل کوفه! من به اینجا نیامدم مگر پس از آنکه شما برایم نامه‌ها فرستادید و از من خواستید بسویتان بشتابم که شما را امام و پیشوایی نیست. ای اهل کوفه! اگر شما همچنان بر عهد و پیمان خود پایدارید، من نزد شما هستم و اگر از عهد و پیمان خود پشیمانید و از آمدن من اندوهگین، من به همان جایی که آمدم باز خواهم گشت»[[320]](#footnote-320).

ای کاش شیعیان و پیروان دروغین به عهد و پیمان شکنی خود بسنده می‌کردند. اما آنگونه که تاریخ می‌گوید آن‌ها نقش بسیار بزرگی در قتل ایشان و یارانشان ایفا کردند. محسن امین می‌گوید: «بیست هزارتن از اهل عراق با امام حسین بیعت کردند. اما دیری نپایید که به او خیانت کرده و بر علیه ایشان شورش کردند و ایشان را به قتل رساندند»[[321]](#footnote-321).

خیانت پیروان دروغین به اینجا نیز ختم نگردید. یعقوبی می‌گوید: «آن‌ها خیمه‌ها را غارت کرده و به همسران ایشان اهانت‌ها روا داشتند و آن‌ها را به کوفه بردند. هنگامیکه آن‌ها به کوفه رسیدند زنان کوفه همگی از خانه‌هایشان بدر آمده و به گریه وزاری پرداختند. در این هنگام علی بن حسین فرمودند: «این‌ها بر ما می‌گریند، در حالیکه قاتلین ما خود آن‌ها هستند»[[322]](#footnote-322).

8- اهانت دجلان به علی بن حسین (زین العابدین ) -رحمت الله علیه-

علی بن حسین فرزند برومند حسین بن علی و ملقب به امام زین العابدین نزد این دجالان شخصی خوار و زبون می‌باشد که برای حفظ جان خود حاضر است به هر ذلت و خواری تن در دهد. در کتاب اصول کافی در مورد علی بن حسین -رحمت الله علیه- این روایت ذکر شده است: «هنگامیکه یزید بن معاویه برای ادای حج از مدینه می‌گذشت مدتی را در این شهر استراحت کرد. او به هنگام اقامت خود در مدینه یکی از قریشیان را به حضور خود طلبید و به او گفت: آیا به این مسأله اعتراف داری که تو بنده من هستی و اگر بخواهم می‌توانم تو را بفروشم و یا اینکه تو را همچنان بنده خود نگاه دارم؟ مرد قریشی به او گفت: به خداوند سوگند که اصل و نسبت تو از اصل و نسب من والاتر و ارجمندتر نیست. و پدر تو نیز از پدر من والاتر نبوده و تو نیز از من بهتر و برگزیده تر نیستی. پس چگونه خود را بنده تو بدانم؟ یزید به او گفت: به خداوند سوگند اگر دستور مرا نپذیری گردنت را خواهم زد. مرد به او گفت: کشتن من هرگز از کشتن حسین بن علی هولناک‌تر و دردناک‌تر نخواهد بود. یزید با شنیدن این سخن امر کرد سر مرد را از گردنش جدا کنند.

آنگاه یزید دستور داد علی بن حسین (امام زین العابدین) را احضار کردند و از ایشان همان چیزی را خواست که از مرد قریشی خواسته بود. علی بن حسین -علیهما السلام- خطاب به او فرمود: اگر به آنچه می‌گویی گردن ننهم مرا نیز مانند آن مرد خواهی کشت؟

یزید گفت: بله، علی بن حسین با شنیدن این سخن خطاب به یزید گفت: به آنچه از من خواستی گردن می‌نهم. من بنده‌ای ناگزیر هستم. تو می‌توانی مرا بنده خود نگاه داری و یا اینکه مرا بفروشی»[[323]](#footnote-323).

ببینید چگونه دلاوری و شجاعت امام زین العابدین -رحمت الله علیه- را از انسان‌های معمولی نیز کمتر می‌دانند و ایشان را متهم می‌کنند که به ذلت و خواری بنده بودن تن در داده‌اند.

علاوه بر این، به مادر امام زین العابدین نیز اهانت کرده‌اند. در یکی از روایات گفته شده: «تمام مردم پس از قتل حسین بن علی مرتد گشتند مگر پنج تن که عبارتند از ابو خالد کابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطیع و جابر بن عبدالله و شبکه همسر حسین بن علی»[[324]](#footnote-324). نمی‌دانیم چرا نام شبکه را ذکر کرده‌اند، اما نام مادر علی بن حسین یعنی شهربانو از لیست مؤمنین حذف شده است!

9- اهانت دجالان به امام محمد باقر و فرزند بزرگوارشان

امام محمد باقر و فرزند ایشان افتراءات و بهتان‌های زیادی را از جانب پیروان دروغین خود متحمل شده‌اند. چون دجالان و دروغپردازان تمام کذب‌ها و روایات جعلی خود را به آن‌ها نسبت داده و مذهب خود را جعفری نام نهاده‌اند و تمام کاسه کوزه‌ها را بر سر آن‌ها شکسته‌اند. علاوه بر این امام محمد باقر را شخص ترسویی می‌دانند که برای حفظ مصلحت خویش فتواهای دروغین می‌داده و محرمات را حلال می‌گردانیده است. می‌گویند: ایشان فتوی می‌داده: «گوشت آنچه که باز و چرغ بکشند حلال است. در حالیکه در حقیقت گوشت آنچه که این دو بکشند حرام می‌باشد»[[325]](#footnote-325).

زراره بن اعین که یکی از بزرگ‌ترین راویان احادیث شیعه می‌باشد به ایشان توهین کرده و در مورد ایشان می‌گوید: «او پیرمردی است که نمی‌داند چگونه باید با خصم خود مجادله کند»[[326]](#footnote-326).

و در مورد امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- می‌گویند: هفتاد زبان داشته و با هر کس بنا بر مصلحت خویش سخن می‌گفته است. در روایتی دروغین از زبان ایشان می‌گویند: «من به هفتاد زبان سخن می‌گویم، و می‌توانم هر سخن را به گونه‌ای توجیه کنم»[[327]](#footnote-327).

ببینید چگونه این دجالان با این روایت‌های دروغین خود می‌خواهند لقب این امام جلیل را از ایشان بگیرند و بجای صادق، ایشان را بوقلمون صفت لقب دهند.

زراره دروغگو که یکی از بزرگ‌ترین راویان مذهب شیعه می‌باشد، ایشان را به گفتن سخنانی متهم می‌کند که هر انسان شریف و محترم از بر زبان آوردن آن شرمسار می‌گردد. کسی از زراره نقل می‌کند که: «به خداوند سوگند اگر تمام سخنانی را که از ابا عبدالله شنیده‌ام بر زبان آورم، آلت‌های تناسلی مردان از شنیدن آن‌ها منتصب خواهند شد»[[328]](#footnote-328).

10- اهانت دجالان به موسی بن جعفر -رحمت الله علیه-

موسی بن جعفر -رحمت الله علیه- و مادر ایشان نیز مورد اهانت پیروان دروغین خود قرار گرفته‌اند. در روایتی از روایات دجالان چنین گفته شده است:

«روزی این عکاشه به خدمت ابوجعفر و ابوعبدالله رفت. و در اثنای سخن خود از ابوجعفر پرسید: چرا ابا عبدالله تا به امروز ازدواج نکرده است؟ در این هنگام ابو جعفر در حالیکه کیسه ای در دست داشتند گفتند: دیری نخواهد پایید که برده فروشی از اهل بربر به اینجا خواهد آمد و ما با پولی که در این کیسه وجود دارد از آن برده فروش کنیزی برای ابا عبدالله خواهیم خرید.

پس از سپری شدن چند روز بار دیگر این عکاشه نزد ابوجعفر می‌رود. ابوجعفر با دیدن ابن عکاشه به او می‌گویند: برده فروشی که چند روز پیش در مورد او صحبت کردم به این شهر رسیده، شما کیسه پول را بردارید و با آن، کنیزی از آن برده فروش بخرید.

ابن عکاشه کیسه را برداشته و نزد برده فروش می‌رود. اما برده فروش به او می‌گوید که تمام کنیزها را فروخته و بجز دو کنیز بیمار، کنیز دیگری برای او باقی نمانده است. ابن عکاشه آن دو کنیز را می‌بیند و یکی از آن دو را به هفتاد دینار می‌خرد و نزد ابوجعفر می‌برد. ابوجعفر هنگامیکه کنیز را می‌بینند از او نامش را می‌پرسند. کنیز می‌گوید: نام من حمیده است. ابوجعفر به او می‌گویند: حمیده در دنیا و محموده در آخرت. ای کنیز به من بگو آیا بکر هستی؟ کنیز می‌گوید: بله. ابوجعفر به او می‌گویند: چطور چنین چیزی امکان دارد در حالیکه این برده فروشان به هیچ کنیزی رحم نمی‌کنند؟ کنیز می‌گوید: این برده فروش نیز چندین بار قصد داشت به من دست درازی کند. اما هر بار هنگامیکه میان دو پای من می‌نشست و تا عملی کردن هدف خود فاصله ای نداشت خداوند مردی را با ریش و مویی سفید را در آنجا حاضر می‌کرد و آن مرد چنان برده فروش را کتک زد که راهی جز گریز برای او باقی نمی‌ماند. پس از شنیدن سخنان کنیز ابوجعفر رو به فرزند خود می‌کنند و می‌گویند: ای جعفر، این زن را برای خود برگیر. و چیزی نگذشت که این زن بهترین انسان روی زمین یعنی موسی بن جعفر را بدنیا آورد»[[329]](#footnote-329).

ببینید چگونه در این روایت، مادر موسی بن جعفر را کنیزی قرار می‌دهند که در دست برده فروشان پاس کاری می‌شده و چندین بار نیز چیزی نمانده بوده که برای فروش هوی و هوس خود را با او تا آخرین مرحله پیش ببرد. آیا هیچ انسان عاقل و شرافتمندی پیدا نشده که از این راویان دروغگو بپرسد مگر امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- نتوانستند با زنی آزاده و شریف از بنی هاشم و یا از خاندانی دیگر ازدواج کنند تا مجبور نگردند مادر فرزند خود را کنیزی قرار دهند که برده فروش هر بلایی خواسته بر سر او در آورده است؟

و در روایتی دیگر ابو بصیر (او یکی از بزرگ‌ترین مشایخ شیعه می‌باشد)، در روایتی جعلی می‌گوید: امام جعفر صادق در مورد او گفته‌اند: اگر امثال این‌ها نمی‌بودند آثار نبوت از بین می‌رفت. «رجال الکشی ص 152») موسی بن جعفر را متهم به دنیا پرستی و حریص بودن بر اموال دنیوی می‌کند. در این روایت حماد بن عثمان می‌گوید: «روزی من و ابن ابی یعفور و شخص دیگری به حیره رفته بودیم. در آنجا موضوع سخن ما به دنیا و ملذات آن کشیده شد. در این هنگام ناگهان ابوبصیر مرادی گفت: اگر امامتان آن را به چنگ آورد، همه آن را نصیب خود خواهد ساخت»[[330]](#footnote-330).

11- اهانت دجالان به علی بن موسی رحمت الله علیه

به علی بن موسی -رحمت الله علیه- نیز اهانتی شده همانند اهانتی که به پدر ایشان شده است. چون در مورد علی بن موسی نیز می‌گویند مادر ایشان کنیزی در دست برده فروشان بوده است[[331]](#footnote-331).

و همچنین می‌گویند: «ایشان فتوا می‌داده‌اند که مرد می‌تواند آلت تناسلی خود را در دبر همسر خویش فرو برد»[[332]](#footnote-332). در حالیکه این عمل شنیع حتی در روایات کتب شیعه نیز حرام دانسته شده است[[333]](#footnote-333).

همچنین می‌گویند: علی بن موسی عاشق پروپا قرص دختر عموی مأمون بوده است[[334]](#footnote-334).

و بدین ترتیب می‌بینیم که هیچیک از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از اهانت‌ها و زخم زبان‌های کسانی که خود را پیرو بر حق آن‌ها می‌دانند، در امان نبوده‌اند.

موضع اهل بیت نسبت به پیروان دروغین خود

اولین کسیکه به این پیروان دروغین مبتلی گردید، امیرالمومنین علی بن ابی طالب چهارمین خلیفه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بود. ایشان همواره از پیمان شکنی و حیله گریهای آن‌ها دلتنگ و افسرده بودند و از آن‌ها گله‌های فراوان داشتند. در خطبه‌ای از نهج البلاغه از زبان ایشان در مورد پیروان دروغین خود اینچنین نقل شده است: «آه از دست شما! که از سرزنشتان به ستوه آمدم. آیا به زندگانی این جهان به جای زندگانی جاودان دل خوش کردید و ذلت را به جای عزت پسندیدید؟ هر گاه شما را به جهاد دشمنتان می‌خوانم، چشمانتان در کاسه می‌گردد که گویی به گرداب مرگ اندرید. و یا در فراموشی و مستی بسر می‌برید. در پاسخ سخنانم در می‌مانید، حیران و سرگردانید. گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه اید. نمی‌دانید و از خرد بیگانه اید. من دیگر هیچگاه به شما اطمینان نکرده و شما را پشتوانه خود نینگارم و در شمار یار و مددکار نپندارم.

شترانی را مانید مهار گشاده. چراننده خود را از دست داده، که چون از سویی شان فراهم کنند، از دیگر سو بپرا کنند»[[335]](#footnote-335).

و در سخنی دیگر درماندگی و خذلان پیروان خود را چنین بیان می‌سازند:

«تا چند با شما راه مدارا بسپارم! آنسان که با شتر بچه مدارا کنند. یا جامه فرسوده ای که چون شکاف آن را از سویی به هم آرند از سوی دیگر گشاید. هر گاه دسته ای از سپاهیان شام بر سرتان آید به خانه می‌روید و در به روی خود می‌بندید و چون سوسمار در سوراخ می‌خزید و یا چون کفتار در لانه می‌آرمید. به خداوند سوگند آنکس را که شما یاری دهید خوار است و آن را که شما بر او حمله آرید نشانه تیر شکسته سوفار. به خداوند سوگند که در مجلس بزم بسپارید و فراهم، و زیر پرچم رزم نا چیز و کم»[[336]](#footnote-336).

و در خطبه‌ای دیگر، افسردگی و دل شکستگی خود را چنین بیان می‌سازند:

«جز کوفه که کار بست و گشاد (فرمانروایی) آن با من است برای من نمانده. ای کوفه، اگر جز تو که گرد بادهای آشوبت بر خاسته است در فرمان من نباشد، پس خداوند تو را زشت کند... شنیده ام بسر به یمن در آمده است. به خداوند سوگند، می‌بینم که این مردم به زودی بر شما چیره می‌شوند، که آنان بر باطل خود فراهمند و شما در حق خود پراکنده. شما امام خود را در حق نافرمانی می‌کنید و آنان در باطل پیرو امام خویش‌اند. آنان با حاکم خود کار به امانت می‌کنند، و شما کار به خیانت. آنان در شهرهای خود درستکارند و شما فاسد و بدکار. اگر کاسه چوبینی را به شما بسپارم می‌ترسم آویزه آن را ببرید. الهی! اینان از من خسته‌اند و من از آنان خسته. آنان از من به ستوه‌اند و من از آنان دل شکسته. پس بهتر از آنان را مونس من دار، و بدتر از من را بر آنان بگمار. الهی! دلهای آنان را بگذار، چنانکه نمک در آب گدازد»[[337]](#footnote-337).

و در خطبه‌ای دیگر اینچنین از مدعیان محبت خود گله کرده و خشم خویش را بر آنان آشکار می‌سازند:

«ای کسانیکه به مردان شباهت دارید ولی مرد نیستید. ای کم خردان ناز پرورده، کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم که به خداوند سوگند پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خداوند مرگتان دهد! که دلم از دست شما پر خون است و سینه ام مالامال خشم شما مردم دون، که پیاپی جرعه اندوه به کامم می‌ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری، کار را بهم در می‌آمیزید، تا آنجا که قریش می‌گوید: پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی‌داند. خداوند پدرانشان را مزد دهد. کدامیک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم، و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است. اما، آن را که فرمان نبرند سر رشته کار از دستش برون است»[[338]](#footnote-338).

پس از این بیایید ببینیم، حسن بن علی -رضی الله عنهما- در مورد پیروان خود چه گفته‌اند. ایشان نیز از آنانیکه خود را شیعه اهل بیت دانسته و ادعای محبت آن‌ها را سرپوشی برای اعمال باطل خود قرار داده‌اند، بسیار گله کرده و از آن‌ها برائت جسته‌اند. در یکی از معتبرترین کتاب‌های شیعه نقل شده که ایشان گفته‌اند: «به خداوند سوگند من معاویه را بر این‌هایی که می‌پندارند شیعه من هستند ترجیح می‌دهم. این‌ها قصد به قتل رساندن مرا داشتند و اموالم را به تاراج بردند»[[339]](#footnote-339).

و در روایتی دیگر شیعیان خود را اینچنین توصیف می‌کنند: «این‌ها با وجود اینکه می‌گویند قلبهای ما با شماست، شمشیرهایشان را بر علیه ما کشیده‌اند»[[340]](#footnote-340).

حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز از دغل‌کاری‌های شیعیان خود بی‌بهره نبوده‌اند. ایشان به وعده‌های آن‌ها دلخوش کرده و گمان بردند باطن آن‌ها نیز مانند گفته‌هایشان می‌باشد. اما دیری نپایید که آن‌ها حقیقت خود را اظهار کرده و ایشان را تنها و بی‌یار و یاور رها ساختند. ایشان در یکی از روایات اینچنین از آن‌ها گله می‌کنند:

«ای شیث بن ربعی و ای حجار بن ابحر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث (اینها گروهی از شیعیان حسین بن علی بوده‌اند)! مگر برایم نامه نفرستادید که میوه‌ها رسیده و باغ‌ها سرسبز گشته‌اند و خود را سربازانی دلاور و متحد معرفی کردید؟»[[341]](#footnote-341).

و در سخنی دیگر ایشان از شدت دغل‌کاری‌های شیعیان خود به اظهار گله اکتفا نکرده، بلکه دست خود را بسوی آسمان بلند کرده و بر علیه آن‌ها ادعا می‌کنند و می‌گویند: «الهی آن‌ها را فرقه فرقه گردان و در بینشان اختلاف بیافکن و ولات امور را از آن‌ها خشنود مساز. ما را فرا خواندند تا یاریمان دهند اما هنگامیکه نزدشان آمدیم به ما حمله کردند و به قتلمان رساندند»[[342]](#footnote-342).

و فرزند بزرگوار حسین بن علی، یعنی امام زین العابدین شیعیان خود را به یهود و نصاری تشبیه می‌کنند و از آن‌ها و اعمال ناپسندشان برائت می‌جویند. در کتاب رجال الکشی از زبان ایشان چنین نقل شده است: «یهودیان چنان در محبت به عزیر افراط ورزیدند که در نهایت آن گفته و اعتقاد باطل را نسبت به او پیدا کردند. پس نه آن‌ها از عزیر هستند و نه عزیر از آن‌ها. و نصاری چنان در محبت به عیسی افراط ورزیدند که در نهایت آن گفته و اعتقاد باطل را نسبت به او پیدا کردند. پس نه آن‌ها از عیسی هستند و نه عیسی از آن‌ها. و ما نیز به همین مسئله مبتلی گشته‌ایم. گروهی از شیعیان ما چنان در محبت به ما افراط خواهند کرد که در نهایت آن اعتقادی را که یهودیان در مورد عزیر و نصاری در مورد عیسی پیدا کردند، آن‌ها در مورد ما پیدا خواهند کرد. پس نه آن‌ها از ما هستند و نه ما از آن‌ها»[[343]](#footnote-343).

و امام محمد باقر -رحمت الله علیه- چنان از شیعیان خود دلتنگ و مأیوس بوده‌اند که در مورد آن‌ها گفته‌اند: «اگر تمام مردم شیعه ما می‌بودند، سه چهارم آن‌ها در مورد ما شک داشتند و یک چهارم دیگر را انسان‌هایی احمق تشکیل می‌دادند»[[344]](#footnote-344).

و موسی بن جعفر -رحمت الله علیه- در مورد شیعیان خود می‌گویند: «اگر شیعیان خود را تحت آزمایش و امتحان قرار دهم در بین آن‌ها بجز انسان‌های مرتد چیز دیگری نخواهم یافت. و اگر بخواهم آن‌ها را برای خود پاک و خالص بگردانم از هزار نفر یکی نیز باقی نخواهد ماند. آن‌ها فقط بلد هستند بر کرسی خود تکیه زنند و بگویند ما شیعه علی هستیم»[[345]](#footnote-345).

این بود سخنان و گفته‌های اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در مورد آنانیکه حب اهل بیت را دستاویزی برای خود قرار داده‌اند تا تحت این سرپوش هر بلایی که بخواهند بر سر دین بیاورند.

شیعه و امامت،  
اهل سنت و امامت

آنچه بطور خلاصه می‌توان در رابطه با اعتقاد اهل سنت و جماعت در مورد مسأله امامت و خلافت گفت این است که اهل سنت و جماعت تعیین خلیفه و امام و اطاعت از او را واجب توسط آیات و یا احادیث از قبل مشخص و معین شده‌اند را باطل و مردود می‌دانند[[346]](#footnote-346).

شیعه و امامت

امامت و خلافت در مذهب تشیع رکنی از ارکان اسلام بشمار می‌رود.

در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» در اینمورد اینگونه گفته شده:

«ابوجعفر (ع) فرمودند: اسلام بر پنج رکن استوار گشته است: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و بر هیچ رکنی مانند رکن ولایت تأکید نشده است. اما مردم چهار رکن را پذیرفته‌اند و از قبول رکن ولایت سرباز زده‌اند»[[347]](#footnote-347).

می بینیم در این روایت چگونه دجالان مهم‌ترین رکن اسلام یعنی شهادتین را حذف کرده و بجای آن مساله امامت و ولایت را قرار داده‌اند.

و در روایت دروغین دیگری گفته شده: «مهمترین اصل از اصول دین که خداوند پیامبر خود را برای تبلیغ آن مبعوث داشته، اصل امامت می‌باشد»[[348]](#footnote-348).

محمد حسین آل کاشف الغطا یکی از بزرگ‌ترین مراجع معاصر شیعه در مورد مفهوم امامت می‌گوید: «امامت مانند نبوت منصبی است الهی. یعنی همانگونه که خداوند از میان بندگان خود کسانی را به نبوت بر می‌گزیند و معجزاتی را به آن‌ها عطا می‌فرماید. به همین صورت کسانی را برای منصب امامت انتخاب کرده و پیامبر خود را امر می‌کند که او را پس از خود به امامت مردم منصوب دارد»[[349]](#footnote-349).

کلینی در همین رابطه در کتاب خود می‌گوید: «امامت عهد و پیمانی است الهی»[[350]](#footnote-350).

این سخنان بیانگر این مطلب هستند که در مذهب تشیع امامت و نبوت هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. و امام همان ویژگی‌ها و خصوصیاتی را دارا است که پیامبر از آن برخوردار است.

موجوده نتیجه گرفته می‌شود یافتن تفاوت بین نبوت و امامت عمل بسیار دشواری است که در هر صورت خالی از اشکال و نقد نخواهد بود»[[351]](#footnote-351). مجلسی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «ما هیچ مانعی در توصیف آن‌ها (ائمه) به مقام نبوت نمی‌یابیم مگر مراعات مسأله خاتمه یافتن نبوت. در حالیکه عقل ما هیچ تفاوتی بین نبوت و امامت و امامت نمی‌یابد»[[352]](#footnote-352).

بررسی بیشتر در مورد این موضوع ما را به این نتیجه می‌رساند که دجالان پس از همانند و مساوی دانستن نبوت و امامت، پا را از این نیز فراتر نهاده و مقام و منزلت امامت را از نبوت عظیم‌تر و بزرگ‌تر دانسته‌اند. روایات بسیاری در کتاب اصول کافی بر این اعتقاد صحه گذاشته اند[[353]](#footnote-353). نعمت الله جزائری در این رابطه می‌گوید:

«مقام و منزلت امامت عامه عظیم‌تر و بزرگ‌تر از منزلت نبوت و رسالت می‌باشد»[[354]](#footnote-354).

پس از این جا دارد به برخی از روایات که دجالان در مورد جایگاه و منزلت امامت و ولایت از خود تراشیده و در کتاب‌های خویش نگاشته‌اند، اشاره داشته باشیم. در یکی از این روایات گفته شده است: «پیامبر (صلى الله علیه وسلم) صد و بیست بار به معراج رفته‌اند، و در هر بار خداوند متعال ولایت امام علی (ع) و سایر ائمه را بیش از دیگر فرائض و واجبات دین بر ایشان تأکید کرده‌اند»[[355]](#footnote-355).

و در روایت دروغین دیگری گفته شده است: «روزی جبرئیل نزد رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آمده و به ایشان گفت: ای محمد! خداوند بر شما درود می‌فرستد و می‌فرماید: من هفت آسمان و موجودات آن را خلق کرده ام و هفت زمین و مخلوقات آن را آفریده‌ام. در میان تمام هستی هیچ جایی با شکوه‌تر و مقدس‌تر از ما بین رکن و مقام وجود ندارد. اما بدانکه اگر بنده‌ای از بندگان من از آغاز آفرینش در این مکان به عبادت و پرستش من مشغول بوده باشد ولی ولایت و امامت علی را نپذیرد، من او را در آتش جهنم خواهم افکند»[[356]](#footnote-356).

و در روایت دیگری گفته شده: «هر کس به ولایت ما ایمان داشته باشد، نماز و روزه و زکات و حج او مقبول خواهند بود. و هر کس ولایت ما را نپذیرد، خداوند متعال هیچیک از اعمال او را قبول نخواهد کرد»[[357]](#footnote-357).

و در روایت دیگری که دجالان آن را به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند گفته شده: «اگر احدی از شما در روز قیامت با حسناتی به اندازه کوه‌های عظیم در بارگاه الهی حاضر گردد، اما ولایت علی بن ابی طالب را قبول نکرده باشد خداوند او را درون آتش جهنم خواهد افکند»[[358]](#footnote-358).

و در روایت دیگری که باز دجالان آن را به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند ادعا شده که حتی توحید و یکتا پرستی نیز بدون ایمان به ولایت ائمه اثنی عشر مقبول واقع نخواهد شد. در این روایت گفته شده: «رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرمودند: هر کس لا اله الا الله بگوید از اهل بهشت خواهد بود. در این هنگام دو تن از یاران ایشان گفتند: ای رسول الله، همه ما همواره قول لا اله الا الله بر زبان داریم. رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در جواب فرمودند: اما شهادت لا اله الا الله فقط از این شخص و پیروانش پذیرفته خواهد شد. آنگاه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) دستشان را بر سر علی بن ابی طالب گذاشتند»[[359]](#footnote-359).

بنا بر آنچه از اینگونه روایات نتیجه گرفته می‌شود،‌ می‌توانیم پی بریم که در مذهب تشیع شهادت لا اله الا الله بدون ایمان به ولایت ائمه، ‌بیهوده و بدون فائده خواهد بود. حویزی در تفسیر خود روایت مضحکی را ذکر کرده که شنیدن آن ما را به این نتیجه خواهد رساند که دجالان برای رسیدن به اهداف خود به هر نیرنگ و دجلی متوسل می‌شوند. حتی اگر این دجل و دروغ متضمن توهین به پیامبران خدا باشد.

اکنون این روایت مضحک را با یکدیگر می‌خوانیم: «روزی عبدالله بن عمر نزد امام زین العابدین (ع) رفته و خطاب به ایشان گفت: ای فرزند حسین. آیا تو هستی که می‌گویی یونس بن متی بسبب قبول نکردن ولایت جدت دچار آن بلا گشت و نهنگ او را بلعید؟ امام (ع) فرمودند: بله. امیدوارم مادرت به داغت بنشیند.

ابن عمر به ایشان گفت: اگر راست می‌گویی این مسأله را به من ثابت کن.

در این هنگام امام زین العابدین(ع) دستور دادند چشمان من (راوی قصه) و ابن عمر را با پارچه ای بستند. پس از مدتی پارچه را باز کردند. ما ناگهان خود را در کنار ساحل عظیمی یافتیم. ابن عمر با ترس و لرز خطاب به امام گفت: ای آقای من. خون من در گردن شما خواهد بود. شما را سوگند می‌دهم به من آسیبی نرسانید.

در این هنگام امام زین العابدین (ع) با صدایی بلند نهنگی را نزد خود فرا خواندند پس از چند لحظه ناگهان نهنگی همانند کوهی بزرگ سر از آب بدر آورده و گفت: لبیک، لبیک، ای ولی خدا. امام زین العابدین (ع) خطاب به نهنگ فرمودند: تو کیستی؟ نهنگ پاسخ داد: من همان نهنگی هستم که یونس بن متی را بلعید. امام (ع) خطاب به او فرمودند: ما را از قصه او آگاه ساز. نهنگ در مورد قصه یونس بن متی چنین گفت: ای آقای من. هرگز خداوند پیامبری را به نبوت مبعوث نداشته مگر اینکه ولایت شما اهل بیت را بر او عرضه کرده است. هر کدام از آن‌ها که ولایت شما را پذیرفته، نجات یافته است و هر کدام از قبول آن سرباز زده و یا در آن درنگ کرده است به بلاهایی همچون اشتباه آدم، و در شرف غرق قرار گرفتن نوح و آتش گرفتن ابراهیم، و در چاه افکنده شدن یوسف و بیماری ایوب و خطای داود دچار شده است. یونس نیز هنگامیکه به پیامبری مبعوث گشت خداوند به او وحی کرد که: ای یونس! امیرالمومنین را ولی و امام خود قرار ده»[[360]](#footnote-360).

پس از آشنایی با مقام و منزلت و ولایت ائمه اثنی عشر در مذهب تشیع، جا دارد از کسانیکه این اعتقاد را به خورد این مذهب داده‌اند بپرسیم: اگر اعتقاد شما در مورد ولایت و امامت صحیح می‌بود و ایمان به امامت ائمه اثنی عشر از نماز و روزه و سایر ارکان دین مهم‌تر بوده و حتی توحید و یکتاپرستی نیز بدون ایمان به ولایت بی‌ارزش می‌بود، پس چرا در قرآن مجید سخنی از آن به میان نیامده است؟ در حالیکه آیات بسیاری از قرآن مجید در مورد نماز و روزه و حج و‌... سخن گفته‌اند. اما امامت ائمه اثنی عشر حتی در یک آیه نیز ذکر نشده است. آیا این خود دلیلی بر بطلان این اعتقاد دروغین نیست؟

کسانیکه بطلان این اعتقاد را نمی‌پذیرند گویا به صورت غیر مستقیم می‌گویند خداوند این مسأله را از اکثریت مسلمانان پوشیده نگاه داشته تا در فردای قیامت آن‌ها را به درون آتش جهنم بیافکند.

ممکن است کسی ادعا کند ایمان به امامت ائمه اثنی عشر در قرآن مجید ذکر شده است اما سنی‌ها آیات مربوط به آن را از قرآن پاک کرده‌اند. این ادعا علاوه بر اینکه مخالفتی صریح با آیه شماره 9 سوره الحجر دارد که در آن خداوند متعال محفوظ ماندن قرآن کریم را از هر گونه تحریف و دستخوردگی بعهده گرفته‌اند، همچنین این سؤال را به دنبال خواهد داشت که چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان خلافت خویش این آیات را بار دیگر در قرآن مجید به ثبت نرساندند؟ و یا اینکه چرا سایر ائمه من جمله مهدی موهوم یک نسخه از این قرآن کامل را به شیعیان ندادند تا حجتی دال بر حقانیت آن‌ها باشد و سبب گردد سنی‌ها نیز اعتقاد را بپذیرند و تمام مسلمانان در یک صف بر علیه دشمنان خود قرار گیرند؟

درماندگی دجالان در پاسخ دادن به اینگونه سؤال‌ها آن‌ها را بر آن داشت که پیروان فریب خورده خویش را از بحث و مناقشه کردن با مخالفان بر حذر دارند و آن‌ها را امر کنند ایمان به امامت ائمه اثنی عشر را بین خود مخفی نگاه دارند و در مورد آن با کسی سخن نگویند. و همچنین مانند عادت همیشگی خود برای مقدس جلوه دادن این مسأله، دست به جعل چندین روایت زده و آن‌ها را به ائمه نسبت دادند. در یکی از این روایات گفته می‌شود: «ایمان به ولایت را خداوند مخفیانه با جبریل در میان گذاشتند. و جبریل مخفیانه با محمد و محمد با علی و علی نیز مخفیانه این مسأله را با آنانیکه خداوند مقدر کرده بود، در میان گذاشتند. اما شماها امروز می‌خواهید آن را بین مردم افشاء کنید»[[361]](#footnote-361). و در روایتی دیگر گفته شده: «... راز ما را افشاء نسازید»[[362]](#footnote-362). شارح کافی در شرح این روایت می‌گوید: «مراد از راز، مسأله امامت و ولایت می‌باشد»[[363]](#footnote-363).

آیا بیم و هراس دجالان از رو شدن دستشان دلیلی بر دروغین و بی‌پایه و اساس بودن سخنان آن‌ها نیست؟ اگر ایمان به ولایت و امامت چنین جایگاه عظیمی در دین می‌داشت چرا می‌بایست سعی شود در جوی تاریک و سیاه و بطور مخفیانه بین مردم تبلیغ شود؟ و چرا خداوند آن را مخفیانه با جبریل -علیه السلام- در میان گذاشته است؟ مگر والعیاذ بالله خداوند نیز از ابوبکر و عمر می‌ترسیده است؟

براستی که اینگونه اعتقادات چنان بی‌پایه و اساس و واهی هستند که هر انسان عاقل غیر متعصب می‌تواند به دروغین بودن آن‌ها پی ببرد.

نکته بسیار مهمی که در رابطه با این مسأله بایستی به آن اشاره کرد این است که بنابر اعترافات مراجع و مصادر مذهب تشیع اولین کسی که پرچمدار چنین مفهومی از امامت بوده است، عبدالله بن سبأ یهودی الأصل می‌باشد. در بسیاری از مراجع شیعه گفته شده: «ابن سبأ اولین کسی بود که فرضیت امامت علی بن ابی طالب (ع) را بین مردم تبلیغ می‌کرد و از دشمنان ایشان برائت می‌جست و آن‌ها را کافر می‌دانست. این بدان سبب بود که ابن سبأ، یهودی الأصل بوده و در زمان یهودیت خویش یوشع بن نون را وصی موسی می‌دانست و پس از اسلام همین اعتقاد را در مورد علی بن ابی طالب (ع) پیدا کرد»[[364]](#footnote-364). بزرگان مذهب تشیع این اعتقاد ابن سبأ یهودی الأصل را پسندیده و آن را اصلی عظیم از اصول مذهب خود قرار دادند. ابن بابویه قمی می‌گوید: «شیعه امامیه معتقد است هر پیامبری، وصی ای دارد که او را به امر خداوند پس از خود جانشین خویش می‌سازد»[[365]](#footnote-365). جا دارد به این نکته نیز اشاره کنیم که سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- هنگامیکه از توطئه و دسیسه‌های ابن سبأ آگاه گشتند نخست تصمیم گرفتند فرمان قتل او را صادر کنند، اما ترس از بوجود آمدن فتنه و آشوب سبب شد تنها به تبعید ابن سبأ به مدائن اکتفا کنند. البته در برخی از مراجع شیعه گفته شده علی بن ابی طالب -رضی الله عنه-، ابن سبأ را به قتل رساندند[[366]](#footnote-366).

رد بر تشیع در مورد منصوص دانستن امامت ائمه اثنی عشر

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم شیعه معتقد است منصب امامت و خلافت منصبی است الهی. یعنی اینکه امامان نیز مانند پیامبران از جانب خداوند انتخاب شده و به این منصب گماشته می‌شوند. در این رابطه علاوه بر سخنان پیشین گفته شده: «امت اسلامی به هیچ وجه حق ندارد کسی را برای امامت انتخاب کند. بلکه بایستی برای تعیین امام نص شرعی وجود داشته باشد»[[367]](#footnote-367).

و در مورد اینکه چه کسانی پس از وفات پیامبر (صلى الله علیه وسلم) به امامت برگزیده شدند شیعه معتقد است «رسول الله (صلى الله علیه وسلم) علی و فرزندان ایشانرا برای امامت تعیین کرده‌اند»[[368]](#footnote-368).

از آنجائیکه این اعتقاد باطل مانند اکثر دروغپردازی‌های دجالان، اهل بیت خود دانستند در برابر کسانیکه سعی داشتند از آن‌ها سوء استفاده کنند، قد علم کرده و آن‌ها را در برابر مسلمانان افشاء سازند. بعنوان مثال اینگونه که مصادر و مراجع شیعه به این مسأله اعتراف کرده‌اند، هنگامیکه خبر دروغپردازی‌ها و گزافه‌گویی‌ها شیطان طاق[[369]](#footnote-369) در مورد الهی دانستن منصب امامت علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان، به گوش زید بن علی فرزند امام زین العابدین -رحمت الله علیهم اجمعین- رسید، ایشان شیطان طاق را نزد خود فراخوانده و خطاب به او گفتند: «به من خبر رسیده که تو به مردم می‌گویی در آل محمد، امامانی واجب الطاعه وجود دارند.

مؤمن طاق گفت: بله. و پدر شما نیز یکی از این امامان بوده است.

زید بن علی به مؤمن طاق گفتند: پدرم هر گاه می‌خواستند لقمه ای به دهانم گذارند نخست آن را سرد می‌کردند تا مبادا لقمه دهانم را بسوزاند. آیا امکان دارد ایشان از گرمی لقمه بر من اشفاق کنند اما از افکنده شدن من در آتش جهنم نهراسند و این مسأله اعتقادی را با من در میان نگذارند؟ مؤمن طاق در جواب گفت: ایشان نمی‌خواستند شما را از این مسأله آگاه سازند چون می‌ترسیدند شما آن را نپذیرید و در نتیجه ایشان نتوانند در روز قیامت شفیع شما گردند»[[370]](#footnote-370).

در این روایت دیدیم چگونه یکی از بزرگان اهل بیت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) یعنی زید بن علی بن حسین -رحمت الله علیهم اجمعین-، الهی دانستن منصب امامت علی بن ابی طالب و فرزندان و نوادگان ایشان را، سر چشمه گرفته از دروغپردازی‌ها و اکاذیب شیطان طاق دانسته‌اند. مسأله دیگری که در این روایت بایستی به آن توجه شود اهانت‌هایی است که به صورت غیر مستقیم به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) روا شده است. در این روایت نخست امام زین العابدین -رحمت الله علیه- متهم به کتمان آنچه که شیعه آن را یکی از بزرگ‌ترین اصول دین می‌داند شده‌اند.

و همچنین در این روایت ایمان فرزند ایشان ضعیف تر از ایمان انسان‌های معمولی دانسته شده است. معلوم نیست اگر این اعتقاد، صحیح و بر حق می‌بود چه چیز می‌توانست زید بن علی را از ایمان آوردن به امامت پدر بزرگوارشان باز دارد؟

امام جعفر الصادق -رحمت الله علیه- نیز در مقابل گزافه‌گویی‌های شیطان طاق و سایر حیله گران ساکت ننشسته و مردم را از آن‌ها و افکار گمراه کننده شان بر حذر داشته‌اند. در کتاب «رجال الکشی» گفته شده: «هنگامیکه خبر دروغپردازی‌ها و گزافه‌گویی‌های مؤمن الطاق در مورد مساله امامت به امام جعفر الصادق (ع) رسید، ایشان فرمودند: اگر کسی بخواهد با او بحث و مناقشه کند براحتی از پس او بر می‌آید. [راوی حدیث می‌گوید:] از امام (ع) پرسیدم: چگونه؟ ایشان فرمودند: از او می‌پرسد آیا این مسأله (یعنی اعتقاد به الهی بودن منصب ائمه) را از احدی از امامان خود شنیده‌ای؟ اگر او پاسخ مثبت دهد مرتکب بهتان و افتراء شده است. و اگر پاسخ منفی دهد بایستی به او گفته شود: چگونه مردم را به ایمان آوردن به مسأله‌ای فرا می‌خوانی که آن را از هیچیک از امامان نشنیده‌ای؟[[371]](#footnote-371)». در ادامه این روایت گفته شده راوی از امام اجازه می‌خواهد این سخن را به گوش شیطان الطاق برساند. امام در جواب او می‌گویند: آن‌ها چنان خود را به این مسأله آلوده ساخته‌اند که توانایی پذیرفتن حق را ندارند. (راوی حدیث می‌گوید:) سخن امام را به ابو جعفر أحول (مؤمن الطاق) رساندم. او پس از شنیدن سخنان امام گفت: به خداوند سوگند ایشان راست فرموده‌اند. هیچ چیز جز تعصب مانع از بازگشت من به حق نگشته است»[[372]](#footnote-372).

لازم به تذکر است در این دجل و فریبکاری هشام بن حکم نیز همکار و هم پیمان شیطان طاق بوده است.

اگر چه حجت و پاسخ اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) یعنی کسانیکه دجالان سنگ آن‌ها را به سینه می‌زنند، آنهم در روایاتی که خود مصادر و مراجع مذهب تشیع آن‌ها را روایت کرده‌اند، ما را از اثبات بطلان این اعتقاد بی‌نیاز می‌سازد اما تفصیل و توضیح بیشتر در اینمورد می‌تواند حقیقت را بیشتر و بهتر روشن سازد. بنابر این ما اکنون با استدلال به قرآن مجید و برخی از روایات موجود در مراجع شیعه، بی‌پایه و اساس بودن این مسأله را بیشتر روشن می‌سازیم. خداوند متعال در سوره النساء آیه 59 می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ﴾ [النساء: 59].

«ای مؤمنین، خدا و پیامبر را اطاعت کرده و از اولیاء امور خود فرمانبرداری کنید».

می بینیم در این آیه خداوند متعال هیچ اشاره‌ای به تعداد و اسامی اولیاء امور مسلمانان یعنی همان ائمه و خلفا نکرده‌اند. این مسأله این سؤال را مطرح میکند که چگونه امکان دارد مسأله‌ای که شیعه آن را از نبوت نیز مهم‌تر می‌داند، اینگونه در قرآن مجید که هدایتگر مسلمانان می‌باشد، مورد اهمال قرار گیرد و کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نشود؟ این خود دلیلی است بر اینکه اعتقاد به وجود نص و فرمایشی از جانب خداوند که دال بر تعداد و اسامی ائمه مسلمین باشد، اعتقادی است که دجالان از خود تراشیده و آن را به خورد مذهب تشیع داده‌اند.

خداوند متعال همچنین در سوره النساء آیه 165 می‌فرماید:

﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ [النساء: 165].

«تا مردم پس از ارسال پیامبران هیچ حجت و بهانه‌ای نداشته باشند».

از این فرمایش الهی نتیجه گرفته می‌شود که با مبعوث گشتن پیامبران و خاتمه یافتن نبوت، هیچ حجت دیگری بر مردم باقی نمانده است. و همانگونه که می‌بینیم در این آیه هیچ نامی از ائمه به میان نیامده است. پس این ادعا که ائمه اثنی عشر حجتی الهی هستند، ادعایی پوچ و بی‌پایه و بی‌اساس می‌باشد.

در کتاب نهج البلاغه نیز که یکی از مهم‌تر ین و اساسی‌ترین کتاب‌های مذهب تشیع می‌باشد، هیچ اشاره‌ای به عدد و اسامی ائمه نشده است. نباید این مسأله را نادیده گرفت که اعتقاد داشتن به وجود نص در مورد امامت ائمه اثنی عشر و معین دانستن تعداد و اسامی آن‌ها یکی از علت‌های اساسی از خود تراشیدن اعتقاد به مهدی افسانه‌ای می‌باشد. چون از آنجائیکه عمر این عده از ائمه در شرف انتها بود، شیعه ناچار گشت آخرین امام خود را شخصیتی افسانه‌ای با عمری خیالی قرار دهد تا مذهب تشیع هرگز فاقد امام معصوم (!) نگردد.

از دیگر براهینی که دلالت بر عدم وجود نص در مورد تعداد و اسامی ائمه دارند، اختلاف شدید موجود در بین مذاهب مختلف شیعه در رابطه با تعداد ائمه می‌باشد. اگر واقعا فرمایشی الهی و یا حدیثی از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) وجود داشت که امامت مسلمانان را پس از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به دوازده امام مذهب تشیع واگذار می‌گردد، پس چرا خود شیعیان در اینمورد یعنی در مورد مسأله‌ای که آن را یکی از بزرگ‌ترین اصول دین اسلام می‌دانند به چندین فرقه تقسیم شده‌اند؟ فرقه اسماعیلیه فقط هفت امام دارند. آن‌ها برای اثبات بر حق بودن خود به روایتی که در برخی از مراجع شیعه ذکر گردیده است استدلال می‌کنند. در این روایت گفته شده: «هفتمین ما، قائم ما است»[[373]](#footnote-373).

روایات دیگری در مراجع و مصادر شیعه وجود دارند که بر اساس آن‌ها تعداد ائمه شیعه سیزده تن می‌باشد. در یکی از این روایات ابو جعفر از جابر روایت می‌کند که: «روزی هنگامیکه نزد فاطمه -علیها السلام- رفته بودم لوحی را نزد ایشان مشاهده کردم که اسامی اوصیاء از نوادگان ایشان در آن نگاشته شده بود. من تعداد آن‌ها را دوازده تن یافتم که آخرین آن‌ها قائم و سه تن از آن‌ها نامشان محمد و سه تن دیگر نامشان علی بود»[[374]](#footnote-374).

آشکار است دجالانی که این روایت را از خود ساخته‌اند بیشتر از عدد ده یعنی تعداد انگشتان دستشان شمردن بلد نبوده‌اند. و چون عددی که در این روایت ذکر شده از ده بیشتر است آن‌ها اینگونه گیج شده و در حل مسأله اشتباه کرده‌اند. اگر امامانی که از فرزندان فاطمه هستند، دوازده تن باشند پس با علی بن ابی طالب که همسر فاطمه -رضی الله عنها- می‌باشد چه خواهند کرد؟ آیا این دجالان نمی‌دانند دوازده به اضافه یک می‌شود سیزده؟ پس آن‌ها یا سیزده امامی هستند و یا اینکه علی ابن ابی طالب سردار رشید اسلام را بعنوان امام خود قبول ندارند.

اما ابن بابویه که گویا کمی بهتر از دیگر همکارانش شمردن بلد بوده است، متوجه این روسیاهی شده و برای فرار از آن در تاریکی‌های شب و در پس پرده عبارت «نوادگان ایشان» را از روایت جعلی پاک کرده است[[375]](#footnote-375). غافل از اینکه اشتباه و روسیاهی دیگری در این روایت وجود دارد که دست آن‌ها را رو می‌کند. این روسیاهی این است که در روایت گفته شده تنها نام سه تن از دوازده امام علی می‌باشد. در حالیکه ما می‌دانیم بجز علی ابن ابی طالب تعداد امامانی که نامشان علی است، سه تن می‌باشد. یعنی علی بن حسین، علی بن موسی و علی بن محمد. پس بنابراین، مذهب شیعه اثنی عشری یا بایستی یکی از چهار امامان علی نام خود را از امامت خلع کند و یا اینکه خود را مذهب شیعه ثلاث عشری بنامد.

کلینی نیز در کتاب خود روایتی ذکر کرده که از آن نتیجه گرفته می‌شود تعداد امامان مذهب تشیع سیزده تن می‌باشد. در این روایت گفته شده «رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به امام از نوادگانم و تو ستون‌های زمین هستیم. خداوند بوسیله ما زمین را از زلزله و ویرانی محفوظ نگاه داشته است. اگر این دوازده تن از نوادگانم از بین روند زمین بی‌درنگ زلزله ای هولناک فرا خواهد گرفت تمام موجودات به قعر آن فرو خواهند رفت»[[376]](#footnote-376). می‌بینیم بنا بر این روایت نیز تعداد امامان مذهب تشیع بایستی سیزده تن باشد. طوسی و نجاشی نیز در کتاب‌های خود به این مسأله اشاره کرده‌اند که گروهی از شیعیان سیزده امامی هستند[[377]](#footnote-377).

آنچه باعث شگفتی است، این است که هر کدام از این مذاهب و فرقه‌ها ادعا می‌کنند مذهب خود را بر پایه احادیث متواتر بنا کرده‌اند و بنابراین ادعا سایر مذاهب شیعه را باطل و گمراه می‌دانند. و بدین ترتیب ﴿وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلۡقِتَالَۚ﴾ [الأحزاب: 25]. «خداوند مومنین را از جنگیدن بی‌نیاز و آسوده ساخت»[[378]](#footnote-378).

اگر واقعاً یکی از این مذاهب تنها یک حدیث صحیح در تأیید مذهب خود می‌داشت، آیا به این اندازه تفرقه و جدایی در بین آن‌ها بروز می‌کرد؟ جای هیچ شک و تردیدی نیست که بوجود آمدن فرقه‌ها و مذاهب متعدد و مختلف در مسأله‌ای اعتقادی (و نه اجتهادی مانند بسیاری از احکام فقهی) خود دال بر اینکه است که هیچکدام از آن‌ها از قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم) سر چشمه نگرفته‌اند.

یکی دیگر از مسائلی که ادعای منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر را درهم می‌ریزد، عدم ذکر آن در قرآن مجید می‌باشد. شیعه امامت را همانند نبوت دانسته و منکر امامت را از منکر نبوت نیز بدتر می‌پندارد. این در حالی است که در قرآن مجید نام و و صف پیامبر (صلى الله علیه وسلم) ذکر شده اما هیچ سخنی در مورد هیچکدام از ائمه به میان نیامده است.

و همچنین در قرآن مجید نه تنها در مورد ارکان اسلام و ایمان بلکه حتی در مورد بسیاری از مسائل اخلاقی همچون تشویق به راستگویی و امانت داری و بر حذر داشتن از کذب و خیانت و‌... صحبت شده است. اما می‌بینیم که در آن کوچک‌ترین صحبتی در مورد مسأله امامت که شیعه معتقد است بدون ایمان به آن حد، توحید و یکتا پرستی نیز هیچ ارزشی ندارد، نشده است.

آیا این مسأله خود بیانگر آن نیست که ایمان به امامت ائمه اثنی عشر را بزرگان شیعه از خود بافته و با تکلف فراوان سعی دارند آن را به خورد دیگران دهند؟

بزرگان شیعه که برای این سؤال ساده، جوابی نیافتند بار دیگر به ادعاهای پوچ و بی‌اساس روی آوردند. آن‌ها می‌گویند: ایمان به امامت ائمه اثنی عشر در قرآن مجید ذکر شده بود اما یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آیات مربوط به آن را از قرآن حذف کردند.

این ادعای پوچ و بی‌اساس از یکسو با وعده الهی در مورد محفوظ ماندن قرآن مجید از هر گونه تحریف و دستخوردگی تضاد و منافات دارد و از سوی دیگر این فرصت را به دشمنان اسلام می‌دهد که مسلمانان را نسبت به تمام مسائل دین مشکوک سازند. آن‌ها با تمسک جستن به چنین اعتقادی می‌توانند بگویند ممکن است واجب بودن روزه ماه رمضان و زکات و حج و‌... منسوخ شده باشد اما یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آن آیات ناسخه را از قرآن حذف کرده‌اند. و ممکن است‌...

آری با پذیرفتن چنین اعتقادی هرگز نمی‌توان به هیچیک از ارکان و اصول دین اطمینان داشت.

حاشا که خداوند متعال دین جاوید و پابرجای اسلام را چنین متزلزل و انحراف پذیر قرار دهد.

برخی از بزرگان و سردمدارن شیعه برای به کرسی نشاندن ادعاهای خود در مورد منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر، به روایت صحیحی که در مراجع اهل سنت ذکر شده است، استدلال کرده‌اند.

در این روایت جابر رضی الله عنه می‌گوید:

«رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرمودند: اسلام تا دوازده خلیفه همچنان عزیز و پرتوان خواهد ماند». سپس ایشان سخنی فرمودند که من متوجه آن نشدم. آن را از پدرم پرسیدم، او گفت که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرمودند: «همگی آن‌ها از قریش خواهند بود»[[379]](#footnote-379).

اشکار است این روایت هیچ ارتباطی با آنچه بزرگان شیعه در صدد آن هستند، ندارد. چون:

اولاً: در روایت از این داوزده تن بعنوان خلیفه نام برده شده است در حالیکه هیچکدام از ائمه شیعه بجز علی ابن ابی طالب و فرزند برومند ایشان حسن بن علی آنهم برای مدت کوتاهی به خلافت نرسیدند. پس مراد از این دوازده تن نمی‌تواند ائمه شیعه باشد.

ثانیاً: در روایت ابی داود ذکر شده پیامبر (صلى الله علیه وسلم) در همین رابطه فرمودند: «امت اسلامی همگی فرمانبردار و مطیع اوامر آن‌ها خواهند بود».

این در حالی است که ما می‌دانیم حتی در دوران خلافت علی بن ابی طالب و فرزند ایشان حسن بن علی، هیچگاه همگی امت اسلامی مطیع و فرمانبردار آن‌ها نبودند.

علاوه بر این حتی خود فرقه‌های مختلف شیعه نیز در مورد امامت برخی از ائمه با یکدیگر اختلافات شدیدی دارند.

ثالثاً: در روایت ذکر شده رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرمودند: «اسلام در زمان خلافت آن‌ها همچنان عزیز و پرتوان باقی خواهد ماند».

این در حالی است که بزرگان شیعه ادعا دارند اسلام در زمان ائمه ناتوان و ذلیل بوده و گروهی ظالم و کافر بر مسلمانان حکم می‌راندند.

بنا بر این می‌بینیم این حدیث هرگز نمی‌تواند مستمسکی برای بزرگان شیعه در اثبات ادعاهای خود باشد.

با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که ادعای منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر، ادعایی پوچ و بی‌اساس می‌باشد که حتی فرقه‌های مختلف شیعه نیز در مورد آن با یکدیگر اختلافات شدیدی دارند.

اکنون پس از آشنایی با اعتقاد شیعه در مورد منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر و پی بردن به واهی بودن این اعتقاد، جا دارد با تفصیلی بیشتر در مورد اعتقاد شیعه در رابطه با امامت و خلافت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سخن بگوییم.

همانگونه که می‌دانیم شیعه اعتقاد دارد خلافت و امامت مسلمانان پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بنابر نصوصی شرعی به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- واگذار شده و هر کس از پذیرفتن این مسأله سر باز زند کفر ورزیده و از دایره اسلام خارج شده است.

اکنون بیایید ببینیم شیعه برای اثبات این ادعای خود به چه نصوصی استدلال کرده و سپس خواهیم دید آیا این دلیل‌ها می‌توانند مستمسکی برای شیعه باشند یا خیر؟

طوسی که در مذهب شیعه به شیخ طائفه ملقب گشته در این رابطه می‌گوید:

«مهمترین و واضح‌ترین دلیل از قرآن مجید برای اثبات امامت علی بن ابی طالب (ع) پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، این فرمایش الهی است.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾[[380]](#footnote-380) [المائدة: 55].

«هر آینه ولی شما خداوند و پیامبر و مؤمنانی‌اند که نماز بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و همواره خاشع و فروتن می‌باشند».

البته مفسرین شیعه قسمت آخر آیه را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند. آن‌ها در تفسیر این قسمت می‌گویند: «... مؤمنانی که نماز بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند».

# **طبرسی در مورد این آیه می‌گوید: «این آیه بدون هیچ شک و تردیدی واضح‌ترین دلیل بر امامت علی بن ابی طالب (ع) پس از رحلت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد»[[381]](#footnote-381).**

علمای شیعه در رابطه با استدلال به آیه می‌گویند: «تمام مفسرین و محدثین عامه و خاصه بر این مسأله متفق القول هستند که این آیه در مورد امام علی بن ابی طالب (ع) نازل شده و در مورد قصه ایشان که در اثنای نماز انگشتر خود را به فقیری دادند سخن می‌گوید. قصه این ماجرا در کتب صحاح سته اهل سنت نیز روایت شده است. و همانگونه که می‌دانیم کلمه «إنما» بنا بر اقوال تمام علمای زبان عربی برای حصر بکار برده می‌شود و همچنین می‌دانیم کلمه «ولی» به معنای امام و خلیفه می‌باشد»[[382]](#footnote-382).

پس از آشنا شدن با آنچه که بزرگان شیعه آن را مهم‌ترین وواضح‌ترین دلیل خود در این مسأله می‌دانند، به نقد و بررسی استدلال به این آیه می‌پردازیم تا آشکار گردد این آیه بزرگان شیعه را به هدف و غایت خود نمی‌رساند.

قبل از هر چیز بایستی دانست این ادعای بزرگان شیعه که دلیل خود را آیه ای از قران مجید دانسته‌اند، ادعایی است پوچ و بی‌اساس. چون همانگونه که می‌بینیم در این آیه هیچ نام و نشانی از أحدی برده نشده، و آنچه که شیعه بعنوان دلیل خود ارئه داده است، روایتی است که ادعا می‌کند سبب نزول این آیه را روشن می‌سازد‌. پس استدلال آن‌ها به روایت می‌باشد و نه به آیه ای از قرآن مجید.

پس از روشن شدن این مطلب، اکنون خواهیم دید که حتی این روایت نیز نمی‌تواند دلیلی برای بزرگان شیعه باشد. ما در این رابطه می‌گوییم:

1. قبل از هر چیز بایستی دانست این ادعای بزرگان شیعه که تمام علمای اهل سنت این روایت را صحیح دانسته‌اند، چیزی جز کذب و افتراء نیست. بلکه عکس این ادعا صحیح می‌باشد. یعنی اینکه تمام محدثین اهل سنت بر جعلی بودن این روایت اتفاق نظر دارند[[383]](#footnote-383). و بایستی دانست ذکر این روایت توسط برخی از مفسرین همچون ثعلبی و واحدی هرگز دال بر صحت آن نمی‌باشد. و همچنین بایستی توجه داشت این ادعا که این روایت در کتب سته حدیث اهل سنت روایت شده است، چیزی جز دروغ محض و عوام فریبی نیست. چون این روایت در هیچیک از این کتابها یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و سنن ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه روایت نشده است. شکی نیست که این مسأله بر دجالان پوشیده نبوده، اما هدف آن‌ها از این کذب و افتراء این بوده که از یکسو عوام اهل سنت را فریب دهند و از سوی دیگر به پیروان خود بگویند سنی‌ها خود به بر حق بودن ما اعتراف دارند اما تعصب، آن‌ها را از پذیرفتن حق باز داشته است.
2. استدلال به این آیه، مخالف با یکی از اساسی‌ترین معتقدات مذهب اثنی عشری می‌باشد. چون همانگونه که علمای شیعه در استدلالات خود به این نکته اشاره کرده‌اند، کلمه «إنما» در زبان عربی برای حصر بکار برده می‌شود. و بدین ترتیب اگر بخواهیم این آیه را آنگونه که بزرگان شیعه می‌پندارند تفسیر کنیم بایستی از آن‌ها بخواهیم امامت را تنها منحصر به علی بن ابی طالب بدانند و از اعتقاد با امامت سایر ائمه دست بکشند. و مسلم است بزرگان شیعه هرگز به قبول آنچه که خود مقرر داشته‌اند تن در نخواهند داد‌.
3. بایستی توجه داشت خداوند متعال هرگز کسی را مورد مدح و ستایش قرار نمی‌دهند مگر اینکه شخص عملی واجب و یا مستحب انجام داده باشد. و همه ما میدانیم صدقه دادن و کمک به فقراء و مستمندان در اثنای نماز نه تنها مستحب نیست بلکه باعث انشغال شخص نماز گزار خواهد شد و او را از خشوع و حضور قلب باز خواهد داشت. حتی برخی از اهل علم انشغال به اینگونه اعمال را سبب بطلان نماز می‌دانند. پس چگونه ممکن است علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در اثنای نماز چنین کاری انجام دهند و آنگاه مورد مدح و ستایش الهی نیز قرار گیرند؟!
4. این قصه دروغین با آنچه در سیرت و زندگینامه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- ذکر شده تضاد و اختلافی آشکار دارد. چون ایشان در زمان حیات رسول الله (ع) زندگی ساده‌ای داشته و هرگز اموال ایشان به حد نصاب زکات نمی‌رسیده است.
5. اگر این آیه می‌خواست علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را پس از وفات پیامبر (صلى الله علیه وسلم) به امامت و ولایت مسلمانان منصوب سازد آشکارا نام ایشان و یا حداقل یکی از صفات و ویژگی‌های مخصوص ایشان را ذکر می‌کرد تا هیچگونه شک و تردیدی در مورد این مساله برای مسلمانان باقی نماند و حجت الهی بر تمام مردم اقامه شده باشد.
6. مساله بسیار مهم دیگری که باطل بودن استدلال سرمداران شیعه در این آیه را ثابت می‌کند این است که کلمه «ولی» بر خلاف ادعاهای آن‌ها به معنی خلیفه و یا امام نیست.

کلمه «ولی» که از مصدر «وَلایت» (به فتح واو) مشتق می‌شود به معنی یار و نصرت رسان می‌باشد. و آنچه به معنی امام و خلیفه است کلمه «والی» و «متوالی» است که از مصدر «وِلایت» (به کسر واو) مشتق شده است.

مطمئناً این نکته بر بزرگان شیعه پوشیده نبوده است، اما آن‌ها خواسته‌اند از تشابهی که بین کلمه «ولی» و کلمه «والی» وجود دارد، و همچنین از جهل بسیاری از مردم نسبت به زبان عربی سوء استفاده کرده و کلمه «ولی» که به معنی یار و نصرت رسان را به خلیفه و امام معنی کنند.

خداوند متعال از چند آیه قبل از آیه 55 این سوره، مومنان را از موالات و محبت ورزیدن نسبت به کفار و دشمنان بر دین حذر داشته و در این آیه فرموده است، آنانیکه مومنین بایستی به آن‌ها محبت بورزند و به نصرت آن‌ها بشتابند خداوند متعال (او را دوست بدارند و دینش را نصرت دهند) و پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و تمام مومنین می‌باشند. به همین سبب در آیه گفته شده است ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ تا محبت ورزیدن و نصرت رسانی تمام مومنین را شامل گردد.

در نهایت می‌بینیم این آیه نه تنها هیچ ربطی به امامت علی بن ابی طالب -ضی الله عنه-و فرزندان ایشان ندارد، بلکه اصلا در مورد مسأله امامت و خلاف سخن نمی‌گوید. و بدین ترتیب به این نتیجه می‌رسیم که آنچه مذهب تشیع بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دلیل خود در اثبات ولایت و خلافت علی بن ابی طالب -ضی الله عنه- پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌داند، کوچک‌ترین ربطی به این مسأله ندارد و استدلال به آن دلالت بر این نکته دارد که بزرگان شیعه برای اثبات این ادعای خود بضاعتی در چنته خویش ندارند.

پس از بررسی این دلیل جا دارد به ذکر سایر ادله بزرگان شیعه بپردازیم و آن‌ها را نیز مورد بررسی قرار دهیم تا آشکار گردد این دلیل‌ها هیچ ربطی به احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت مسلمانان پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) ندارند.

قبل از هر چیز بایستی احادیثی که بزرگان مذهب تشیع در این رابطه به آن‌ها استدلال کرده‌اند را به دو دسته تقسیم کرد.

دسته اول احادیثی هستند جعلی و دروغین که در اصطلاح حدیث آن‌ها را موضوع می‌نامند. ابن أبی الحدید شارح نهج البلاغة می‌گوید: «دروغپردازی در احادیث فضائل را شیعه پایه گذاشته است»[[384]](#footnote-384)‌. ما در بررسی خود به این دسته از احادیث هیچ اشاره‌ای نخواهیم داشت.

دسته دوم احادیثی هستند صحیح که در مورد مقام و شخصیت والای علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سخن می‌گویند اما هیچ اشاره‌ای به خلافت و امامت ایشان ندارند. بزرگان مذهب تشیع با تکلیف فراوان سعی دارند این دسته از احادیث در مورد بسیاری از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) همچون ابوبکر و عمر و عثمان و‌... رضی الله عنهم أجمعین نیز روایت شده‌اند. در مورد این از احادیث بایستی گفت اهل سنت و جماعت هرگز منکر مقام و شخصیت والای داماد رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و خلیفه چهارم مسلملنان نیستند. و به همین سبب این احادیث را در مراجع و مصادر خود روایت کرده‌اند. اما اهل سنت هرگز اینگونه احادیث را دال بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت نمی‌دانند. چون احادیث بسیاری نیز در بیان فضیلت سایر صحابه -رضی الله عنهم أجمعین- روایت شده‌اند. و ذکر فضیلت شخص هرگز نمی‌تواند به تنهایی دال بر خلیفه و امام بودن او باشد.

اکنون ما به ذکر و بررسی برخی از این احادیث می‌پردازیم:

1. در کتاب صحیح بخاری -رحمت الله علیه- حدیثی به این مضمون روایت شده است: «رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به هنگام غزوه تبوک علی را در مدینه به جانشینی خود منصوب داشتند. اما علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- خطاب به رسول الله (صلى الله علیه وسلم) گفتند: ای رسول الله! آیا می‌خواهید مرا در بین زنان و کودکان باقی بگذارید؟ رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در جواب فرمودند: ای علی! آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری مبعوث نخواهد شد»[[385]](#footnote-385). ابن حزم -رحمت الله علیه- در مورد استدلال علمای مذهب تشیع به این حدیث می‌گوید: «این حدیث هرگز نمی‌تواند دال بر ولایت و امامت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) باشد. و تشبیه علی به هارون هرگز بیانگر این نیست که ایشان خلیفه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشند. چون همانگونه که می‌دانیم هارون خلیفه و جانشین موسی -علیه السلام- نبوده، بلکه یوشع بن نون یعنی همسفر ایشان بود که پیشوا و رهبر بنی اسرائیل گشت. و به همین صورت پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، همسفر ایشان در هجرت از مکه به مدینه یعنی ابوبکر صدیق خلیفه مسلمانان شدند. و همچنین این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که هارون -علیه السلام- پیامبر بوده، در حالیکه علی بن ابی طالب پیامبر نبوده است.

تمام این امور بیانگر این مسأله هستند که مراد از تشبیه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هارون -علیه السلام-، خویشاوندی و قرابتی است که ایشان با پیامبر (صلى الله علیه وسلم) داشته‌اند همانگونه که بین موسی و هارون -علیهما السلام- نیز قرابت و خویشاوندی وجود داشت و آن دو برادریکدیگر بودند. و در مورد آنچه سبب گشت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) این سخن را خطاب به علی بن ابی طالب بفرمایند، بایستی گفت: هنگامیکه ایشان و یارانشان -رضی الله عنهم اجمعین- عازم غزوه تبوک بودند، علی بن ابی طالب را به جانشینی خود در مدینه برگزیدند. این مساله سبب گشت علی بن ابی طالب مورد زخم زبان منافقین قرار بگیرند و در مورد ایشان گفته شود که خود را بین زنان و کودکان جای داده و در غزوه شرکت نکرده است. هنگامیکه این زخم زبان‌ها به گوش پیامبر (صلى الله علیه وسلم) رسید ایشان با این فرمایش خود علی بن ابی طالب را دلداری دادند. البته انتخاب شدن علی بن ابی طالب به جانشینی پیامبر (صلى الله علیه وسلم) به هنگام غزوه تبوک هرگز دال بر این مساله نیست که ایشان جانشین و خلیفه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان خواهد بود. چون همانگونه که می‌دانیم پیامبر (صلى الله علیه وسلم) قبل و پس از این غزوه اشخاص دیگری را نیز در مدینه به جانشینی خود گماشته‌اند»[[386]](#footnote-386). به عنوان مثال رسول الله (صلى الله علیه وسلم) عبدالله بن ام مکتوم را حداقل چهار بار و سباع بن عرفطه غفاری را دو بار و عثمان بن عفان را حداقل یک بار و عبدالله بن رواحه را یکبار و همچنین اشخاص دیگری را در سایر غزوات، جانشین خود در شهر مدینه قرار داده بودند. اما هیچیک از این استخلافها و جانشینی‌ها نه تنها بیانگر أحقیت این اشخاص به امامت و خلافت نیستند بلکه حتی افضلیت و برتری آن‌ها بر دیگران را نیز ثابت نمی‌کنند. همچنین این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که مصادر اهل سنت و جماعت همانگونه که این حدیث که در آن علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هارون -علیه السلام- تشبیه شده را روایت کرده‌اند، احادیث صحیح دیگری را نیز روایت کرده‌اند که در آن‌ها رسول الله (صلى الله علیه وسلم) ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- را به ابراهیم و عیسی -علیهما السلام-، و عمربن الخطاب -رضی الله عنه- را به نوح و موسی -علیهما السلام- تشبیه کرده اند[[387]](#footnote-387)‌. و جای هیچگونه شکی نیست که هر یک از این چهار پیامبر -علیهم السلام- دارای مقام و منزلتی والاتر از هارون -علیه السلام- هستند. و در این احادیث هر کدام از ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- به دو پیامبر تشبیه شده‌اند، در حالیکه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- تنها به یک پیامبر تشبیه شده است.

1. روایت دیگری که بزرگان شیعه آن را یکی از مهم‌ترین حجت‌های خود می‌شمارند، روایت غدیر خم می‌باشد. مجلسی در مورد این روایت می‌گوید: «ما و مخالفانمان [[388]](#footnote-388) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌ایم که ایشان در غدیر خم در جمع مسلمانان فرمودند: ای مردم! آیا من نزد مؤمنین، از خود آن‌ها نیز مقام و محبوبیت افزونتری ندارم؟ پاسخ داده شد: بله، ای رسول الله، آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. الهی، هر آنکس او را دوست بدارد، دوست بدار. و با آنکس که با او دشمنی ورزد، دشمنی ورز. و هر آنکس که او را نصرت دهد، یاری رسان. وهرآنکس ازنصرت او امتناع ورزد را خذلان ده»[[389]](#footnote-389). می‌توان گفت: تقریبا تمام مفسرین شیعه در تفسیر آیه ﴿ ۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ...﴾ [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه از جانب خالق تو بر تو نازل شده را به مردم ابلاغ کن‌...». این روایت را ذکر کرده و می‌گویند پس از نزول این آیه بود که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) این سخن را در بین مسلمانان ایراد داشتند.

اکنون ما به بررسی این روایت پرداخته و با نظر علمای اهل سنت و جماعت در مورد صحت و یا غیر صحیح بودن این روایت آشنا می‌گردیم.

نخست بایستی به این نکته اشاره شود این ادعا که علمای اهل سنت و جماعت همگی بر صحیح بودن این روایت متفق القول هستند، چیزی جز دروغ و افتراء نیست. بعنوان مثال ابن حزم -رحمت الله علیه- در اینمورد می‌گوید: «.... حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، بواسطه راویان معتبر روایت نشده است»[[390]](#footnote-390). و همچنین از امام بخاری و ابراهیم حربی نقل شده که آن‌ها این حدیث را ضعیف می‌دانسته اند[[391]](#footnote-391). و بایستی به این نکته نیز توجه شود که آن عده از اهل علم که این حدیث را صحیح دانسته‌اند به این مسأله اشاره کرده‌اند که گروهی از راویان مغرض و غیر موثق عبارت و جملات غیر صحیح به متن صحیح این حدیث اضافه کرده‌اند. امام ترمذی -رحمت الله علیه- از متن سابق الذکر این حدیث تنها عبارت «هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است» را صحیح دانسته است. و شیخ الاسلام ابن تیمیه -رحمت الله علیه- در این رابطه می‌گوید: «این قول منصوب به پیامبر (صلى الله علیه وسلم): هر آنکس من مولای اوهستم، علی نیز مولای اوست. اهل علم آن را روایت کرده‌اند اما در مورد صحت آن بین آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد»[[392]](#footnote-392).

شیخ الاسلام همچنین می‌گوید: «اما این گفته: [الهی، هر آنکس او را دوست بدارد، دوست بدار و با آنکس که با او دشمنی ورزد، دشمنی ورز و هرآنکس که او را نصرت دهد، یاری رسان و هر آنکس از نصرت او امتناع ورزد را خذلان ده]. تمام محدثین آن را چیزی جز دروغ و افتراء نمی‌دانند»[[393]](#footnote-393). شیخ الاسلام در سخنان خود این نکته را روشن می‌سازد که روایات متضمن عبارات اخیر نه تنها از لحاظ سند فاقد اعتبار و بی‌ارزش هستند، بلکه حتی تاریخ نیز بر دروغ بودن آن‌ها مهر صحه گذاشته است. ایشان در بیان این سخن می‌گویند: «همه ما می‌دانیم آنانیکه در جنگ صفین در صف علی بن ابی طالب شمشیر می‌زدند به نصرت و پیروزی نرسیدند. و همچنین اشخاص همچون سعد بن ابی وقاص در جنگ شرکت نکردند و علی بن ابی طالب را یاری نرساندند، اما خداوند آن‌ها را خذلان نداد. و گروهی دیگر همچون معاویه و بنی امیه بر علیه او جنگیدند اما تحت نصرت الهی قرار گرفتند و توانستند سرزمینهای زیادی از بلاد کفار را فتح کنند»[[394]](#footnote-394). «و اما این عبارت: [و با آنکس که با او دشمنی ورزد دشمنی ورز]. با تعالیم دین مبین اسلام تضاد است. چون خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید اخوت و برادری ایمانی بین مومنین حتی در صورت بروز اختلاف و کینه و درگیری همچنان پابرجا و استوار باقی خواهد ماند»[[395]](#footnote-395). شیخ الاسلام ابن تیمیه در ادامه سخنان خود می‌گوید: «در صورت صحیح ندانستن این روایت دیگر جای هیچ بحث و مناقشه ای باقی نخواهد ماند. و در صورت صحیح و معتبر دانستن عبارت [من کنت مولاه فعلي مولاه] نیز نمی‌توان آن را بر أحقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت و امامت دانست. چون کلمه «مولی» از «موالات» یعنی یاری رساندن و دوست داشتن که در نقطه مقابل معادات و دشمنی قرار دارد، مشتق شده است. و این مساله یعنی دوست داشتن برادر مسلمان و یاری رساندن به او، در مورد تمام مسلمانها صدق می‌کند. و این حدیث ثابت کننده ایمان حقیقی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بوده و از هر مومن و مسلمان می‌خواهد علی بن ابی طالب را دوست داشته و ایشان را یاری رساند. و این فرمایش رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بر گمراهی و ضلالت خوارج و نواصب که نسبت به علی بن ابی طالب کینه و دشمنی می‌ورزند دلالت دارد»[[396]](#footnote-396).

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح گردد که چرا پیامبر (صلى الله علیه وسلم) در این فرمایش تنها نام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را ذکر کرده‌اند در حالیکه همانگونه که گفته شد موالات و دوست داشتن و یاری رساندن به مسلمانان در مورد تمام انسان‌های مسلمان صدق می‌کند؟

جواب این سؤال در حادثه ای نهفته است که سبب گشت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) این سخن را ایراد فرمایند. این حادثه از این قرار بود که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) قبل از حجة الوداع، گروهی از مسلمانان را به یمن اعزام داشتند و علی بن ابی طالب را بعنوان امیر سپاهیان برگزیدند. در طی این سفر بین علی بن ابی طالب و برخی از سپاهیان کدورتی رخ داد که باعث شد آن‌ها پس از بازگشت، نزد رسول الله (صلى الله علیه وسلم) رفته و از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- شکایت کنند. این مسأله باعث ناراحتی و افسردگی رسول الله (صلى الله علیه وسلم) گشت و ایشانرا بر آن داشت که به این عده از سپاهیان مقام و منزلت عالی علی بن ابی طالب را متذکر شده و به آن‌ها بگویند: هر کس مرا دوست دارد بایستی علی را نیز دوست بدارد و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است.

فیروزآبادی مؤلف کتاب «القاموس الحیط» استدلال به این حدیث برای اثبات خلافت علی بن ابی طالب را دال بر جاهلت و نادانی شخص مستدل دانسته و می‌گوید: کلمه «مولی» و «ولی» از مصدر «وَلایت» بفتح و او که به معنای دوستی و نصرت می‌باشد، گرفته شده است. و آنچه به معنای امارت و خلافت است «وِلایت» به کسر و او می‌باشد و اسم مأخوذ از آن «والی» و «متولی» است[[397]](#footnote-397).

فیروزآبادی -رحمت الله علیه- با این سخن خود می‌خواهد به این نکته اشاره کند که اگر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌خواستند به مسأله خلافت و امارت اشاره کنند، بجای کلمه «مولی» که در زبان عربی به معنای دوست و یار می‌باشد، کلمه «والی» و یا «متولی» که به معنی خلیفه و امیر است را بکار می‌بردند.

در روایتی نزد اهل سنت و جماعت ذکر شده شخصی به حسن بن حسن بن علی ابی طالب گفت: مگر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) خطاب به علی بن ابی طالب نفرمودند: «من کنت مولاه فعلي مولاه؟» ایشان پاسخ دادند: به خداوند سوگند اگر مراد رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مسأله خلافت و امارت می‌بود، آن را به وضوح برای مردم روشن می‌ساختند. همانگونه که در مسائلی همچون نماز و زکات و روزه و حج چنین کردند. و به مردم می‌گفتند: این شخص، امیر و خلیفه شما پس از وفات من خواهد بود و بر شما است که از او اطاعت کنید. چون پیامبر (صلى الله علیه وسلم) دلسوزترین شخص بر مسلمانان بودند»[[398]](#footnote-398).

و در مورد این ادعا بزرگان شیعه که این فرمایش را رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پس از نازل شدن آیه 67 سوره المائده ﴿ ۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ...﴾ [المائدة: 67]. فرموده‌اند، بایستی گفت: این ادعا دلالت بر جهل و نادانی و یا مغرض بودن آن‌ها دارد. چون هر شخصی که آشنایی مختصری با تفسیر قرآن مجید و سایر علوم متعلق به آن داشته باشد به خوبی می‌داند ابن آیه بسیار پیش از حجه الوداع نازل شده است.

نکته دیگری که باطل بودن استدلال به این روایت ثابت می‌کند، این است که پیامبر (صلى الله علیه وسلم) این فرمایش را در غدیر خم یعنی پس از اینکه در حدود 250 کیلومتر از مکه دور شدند ایراد داشتند. اگر مراد رسول الله (صلى الله علیه وسلم) اعلان جانشینی و خلافت علی بن ابی طالب می‌بود در همان ایام حج و در منی و عرفات بیان می‌داشتند تا مسلمانان سایر مناطق همچون یمن و‌...نیز این فرموده را بشنوند و پس از وفات پیامبر (صلى الله علیه وسلم) علی بن ابی طالب را به عنوان خلیفه و امام خود به رسمیت بشناسند.

1. حدیث دیگری که بزرگان شیعه سعی کرده‌اند آن را به عنوان حجت و دلیلی بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت، قلمداد کنند حدیثی است که در آن پیامبر (صلى الله علیه وسلم) فرمودند: «فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خداوند و پیامبر را دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند»[[399]](#footnote-399).

این حدیث نیز همانگونه که می‌بینیم هیچ اشاره‌ای به احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت ندارد. و تنها متضمن گواهی و شهادت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) است بر این مساله که علی -رضی الله عنه-، خداوند و رسول او را از صمیم قلب خود دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند. همانگونه که همه ما می‌دانیم این صفت نیک و پسندیده نه تنها در علی بن ابی طالب و سایر یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، بلکه در هر مسلمان مومن و مسلمانی و جود دارد. آری، هر انسان مومن، خداوند متعال و رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را دوست دارد خداوند نیز او را دوست می‌دارد. و در مورد اعطاء پرچم به دست ایشان، بایستی بگوییم: این مسأله نیز هرگز دال بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت نمی‌باشد. چون اگر ما بخواهیم اسامی سایر یارانی که در دیگر غزوات پرچمدار بوده‌اند را ذکر کنیم بایستی چندین صفحه از این کتاب را به ذکر اسامی آن‌ها اختصاص دهیم. و این مسأله را هر مسلمانی که آشنایی مختصری با سیرت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و غزوات ایشان داشته باشد، به خوبی می‌داند.

در اینجا جا دارد این سؤال را نیز مطرح کنیم که چگونه ممکن است هنگامیکه ابوبکر صدیق، عمر بن الخطاب را به جانشینی خود انتخاب می‌کند، انصار و مهاجرین همگی خلافت عمر بن الخطاب را می‌پذیرند و حتی یک نفر نیز از پذیرفتن آن سرباز نمی‌زند، أما هنگامیکه به گمان شیعه پیامبر (صلى الله علیه وسلم)، علی بن ابی طالب را به عنوان امام و خلیفه تعیین می‌کنند تمام مسلمانان که در صحنه‌های جهاد و پیکار با کافران و مشرکین، از فدا کردن جان خود دریغ نداشتند، از دستور ایشان سر پیچی کرده و آنگونه که دجالان می‌پندارند دین و ایمان خود را بر باد دادند. آیا فرمانبرداری مسلمانان از ابوبکر صدیق بیشتر از فرمانبرداری آن‌ها از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) بوده است؟ بایستی پرسید برای آن‌ها چه تفاوتی داشته است که ابوبکر صدیق خلیفه باشد یا علی بن ابی طالب؟ و یا اینکه به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق چه مصلحت دنیوی را عاید آن‌ها می‌کرده است که در صورت به خلافت رسیدن علی بن ابی طالب آن را از دست می‌دادند؟

پس از آشکار گشتن این مطلب که هیچ نص شرعی در تعیین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت وجود ندارد، می‌توان نتیجه گرفت ادعای منصوص بودن امامت سایر ائمه نیز باطل و بی‌پایه و اساس می‌باشد. به جان هم افتادن گروه‌ها و فرقه‌های مختلف شیعه در تعیین ائمه و تعداد آن‌ها و گمراه دانستن یکدیگر، خود دلیل و برهانی است بر بطلان ادعاهای آن‌ها.

براستی اگر امامت ائمه اثنی عشر منصوص و واجب می‌بود، پس به چه حقی حسن بن علی -رضی الله عنه- ما پس از آنکه شش ماه امامت و خلافت مسلمانان را بر عهده داشتند و در حدود صد هزار سپاهی به فرمان ایشان بودند، خلافت را به معاویه -رضی الله عنه- واگذار کردند؟ آیا بنابر معتقدات شیعه حسن بن علی با این عمل خویش دین مسلمانان را بر باد ندادند و پیمان و فرمایش رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را زیر پا نگذاشتند؟

اکنون بیایید ببینیم نظر سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در مورد مسأله امامت چه بوده است؟ یعنی در مورد همان مسأله‌ای که ابن بابویه قمی در مورد آن گفته است: «ما معتقد هستیم هر کس امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه پس از ایشان را انکار کند، مانند کسی است که نبوت تمام پیامبران را انکار کرده است. و هر کس به امامت امیر المؤمنین ایمان داشته باشد اما امامت یکی از ائمه را رد کند، مانند کسی است که به تمام پیامبران ایمان آورده، اما نبوت پیامبر ما محمد (صلى الله علیه وسلم)، را انکار کرده است»[[400]](#footnote-400). و در مورد همان مسأله‌ای که محدّث بزرگ شیعه یعنی کلینی را بر آن داشته که قرآن مجید را تحریف شده بداند و سوگند بخورد که اولین آیه سوره المعارج بدین صورت نازل شده است:

«سأل سا ئل بعذاب واقع \* للکافرين [بولاية علي] ليس له دافع»[[401]](#footnote-401).

«شخصی عذاب قیامت که وقوع آن حتمی است را خواهان گشت. همان عذابی که هیچ چیز نمی‌تواند آن را از منکران و کافران [به ولایت علی] دور سازد».

ما نظر سردار رشید اسلام در مورد مسأله ولایت را یکی از معتبر‌ترین کتابها نزد بزرگان شیعه یعنی کتاب نهج البلاغه روایت می‌کنیم. در این کتاب گفته شده: «هنگامیکه مسلمانان پس از قتل عثمان می‌خواستند با علی بن ابی طالب (ع) بیعت کنند، ایشان خطاب به آن‌ها گفتند: مرا رها سازید و به دنبال شخص دیگری بگردید. من فردی مانند شما هستم. ولی شاید اطاعت و فرمانبرداری من از کسی که او را خلیفه خود می‌کنید بیشتر از فرمانبرداری شما باشد. دستیار و مشتیار بودن من، برای شما بهتر از آن است که امیرتان باشم»[[402]](#footnote-402).

همچنین در این کتاب ذکر شده است علی بن ابی طالب خطاب به طلحه و زبیر چنین گفته‌اند:

«به خداوند سوگند که من کوچک‌ترین رغبتی در خلافت و ولایت نداشتم. ولی شما مرا به آن وا داشتید و آن را بر من تحمیل کردید»[[403]](#footnote-403). و در یکی از کتب شیعه ذکر شده است علی بن أبی طالب پس از به قتل رسیدن عثمان خطاب به معاویة بن أبی سفیان چنین نوشتند:

«... سپس مردم به سراغ من آمدند، در حالیکه من خود را به کنار کشیده بودم. مردم از من خواستند به عنوان خلیفه با آن‌ها بیعت کنم. ولی من از درخواست آن‌ها سرباز زدم. آن‌ها گفتند: مردم فقط تو را می‌خواهند. و اگر با آن‌ها بیعت نکنی، امت اسلامی متفرق و پراکنده خواهد گشت. به همین سبب بود که من درخواست آن‌ها را قبول کردم»[[404]](#footnote-404).

و در کتاب دیگری از کتب شیعه از قول علی بن ابی طالب چنین گفته شده است: «... به نزدم آمدید، و گفتید با تو بیعت کردیم. من گفتم: هرگز چنین نخواهم کرد. گفتید: بله. گفتم: خیر. هرگز، من دستم را مشت کردم و شما آن را گشودید. من آن را عاقبت کشیدم و شما آن را بسوی خود کشیدید. و بر من هجوم آوردید همانگونه که شتران تشنه به آبشخور خود هجوم می‌کنند. تا بدانجا که گمان کردم شما مرا خواهید کشت. و کار بدانجا رسید که با یکدیگر به جنگ پرداختید. در آن موقع من دستم را گشودم و شما با من بیعت کردید»[[405]](#footnote-405).

پس از شنیدن این روایات که همگی از مراجع و مصادر شیعه نقل شده‌اند آیا کسی می‌تواند ادعا کند امانت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را خداوند و رسول او بر مسلمانان فرض گردانیده‌اند؟ و هر کس این مسأله را انکار کند کافر می‌باشد؟ اگر آنچه دجالان در مورد ولایت ائمه می‌گویند حقیقت می‌داشت، چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از به شهادت رسیدن عثمان بن عفان -رضی الله عنه-، نخست از پذیرفتن خلافت امتناع ورزیدند؟ این در حالی است که یکی از بزرگان شیعه یعنی ابن مطهر حلی می‌گوید: «هر کس در خواست فسخ کند نمی‌تواند امام باشد. چون اگر امام می‌بود هرگز در خواست فسخ نمی‌کرد»[[406]](#footnote-406).

آیا جمع بستن بین سخنان علی بن ابی طالب و گفته‌های دجالان این نتیجه را در بر نخواهد داشت که علی بن ابی طالب نیز از جمله کسانی بوده که فرمایشات الهی و فرمایشات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را در مورد مسأله ولایت و امامت زیر پا گذاشته است؟! و آیا این نتیجه بدست نخواهد آمد که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- مصرانه از مسلمانان می‌خواسته است که کافر گردند و به درکات جهنم فرو روند؟!

آری اینگونه اعتقادات، این نتیجه‌گیری‌ها را نیز به دنبال خواهد داشت. و همین نتیجه‌گیری‌های ناشی از اعتقادات باطله بوده که سبب گشته فرقه‌ای از شیعه بنام کاملیة، علی بن ابی طالب سردار رشید اسلام را تکفیر کنند.

آیا این روایات که همگی از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و همگی از مراجع و مصادر معتبر شیعه نقل شده‌اند، مشت محکمی بر دهان یاوه گویانی که می‌گویند علی بن ابی طالب پس از وفات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) برای بیعت گرفتن از مردم دست فاطمه -رضی الله عنها- را گرفته و ایشان را در کوچه‌های مدینه خانه به خانه می‌گردانده است، نخواهد بود؟

ممکن است برخی از دجالان برای فرار از روسیاهی اینگونه وانمود سازند که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- از ترس جان خود و روی کار آوردن تقیه، با سه خلیفه پیش از خود بیعت کرده‌اند. این قول نه تنها با شجاعت و دلاوری فراوان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سازگار نیست، بلکه با این گفتار ایشان نیز مخالف است که: «فرمانبرداری و اطاعت از خلیفه مسلمانان بیشتر از فرمانبرداری شما است». چون اگر ایشان ناچار با خلفا بیعت کرده بودند می‌بایست سعی کنند از فرمانبرداری کردن از آن‌ها شانه خالی کنند و یا اینکه فرمانبرداری ایشان همانند سایر مسلمانان باشد، نه اینکه گوی سبقت را از همگی ببرند.

علاوه بر روایاتی که پیش از این ذکر کردیم، در کتاب نهج البلاغه روایات و سخنان دیگری نیز از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- وجود دارند که با تدبر به دور از تعصب می‌توان از آن‌ها نتیجه گرفت که سردار رشید اسلام خود بر عدم وجود نص شرعی در تعیین ایشان به عنوان امام و خلیفه صحه گذاشته‌اند. در این کتاب نقل شده ایشان در نامه‌ای خطاب به معاویه بن أبی سفیان -رضی الله عنه- چنین گفته‌اند: «همان مردم و به همان صورت که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت کرده‌اند. پس کسی که حاضر است نتواند خلیفه دیگری انتخاب کند و آنکس غائب است نتواند این انتخاب را رد کند. شورا از آن مهاجران است و انصار. پس اگر آن‌ها شخصی را به خلافت برگزینند، خداوند از این انتخاب خشنود خواهد بود. آنگاه اگر کسی انتخاب آنان را زیر پا گذارد و یا بدعتی پدید آورد، او را به جمع خود باز می‌گردانند و اگر سرباز زند با او به پیکار بر می‌خیزند چون راهی جز راه مؤمنین در پیش گرفته و خداوند در گردن او در آرد آنچه را که بر خود لازم دارد»[[407]](#footnote-407).

از این سخنان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نتیجه گرفته می‌شود هیچ نص شرعی در تعیین ایشان بعنوان امام و خلیفه وجود نداشته است. و این مهاجرین و انصار بوده‌اند که ایشان را پس از عثمان بن عفان -رضی الله عنه- به امامت و خلافت بر گزیدند.

واضح است اینگونه سخنان، یکی از اساسی‌ترین اعتقادات شیعه که همانا منصوص دانستن ولایت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان ایشان است را درهم می‌ریزند و واهی بودن آن را ثابت می‌کنند.

شیعه و رجعت

شیعه و رجعت (بازگشت)

رجعت که یکی از اصول اعتقادی مذ هب شیعه بشمار می‌رود، به معنی ایمان داشتن به این مسأله است که انسان پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز می‌گردد[[408]](#footnote-408). ابن أثیر می‌گوید: «برخی از عربهای جاهلیت به رجعت ایمان داشته‌اند»[[409]](#footnote-409). در روایات شیعه در مورد اهمیت و منزلت ایمان داشتن به رجعت گفته شده است: «هر کس به رجعت و بازگشت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست»[[410]](#footnote-410).

طبرسی و حرعاملی و دیگر مشایخ و بزرگان تشیع در اینمورد گفته‌اند: «ایمان به رجعت مورد اجماع و اتفاق نظر جمیع شیعیان إمامیه می‌باشد»[[411]](#footnote-411).

بایستی به این نکته توجه داشت که اعتقاد به رجعت را ابن سبأ یهودی مسلمان نما در مذهب تشیع پایه گذاری کرد و پس از او جابر جعفی علمدار این ضلالت و گمراهی بوده است.

صادقی یکی از زرگان معاصر شیعه بر این نکته که ایمان به رجعت از یهودیت و نصرانیت به مذهب تشیع راه پیدا کرده، صحه گذاشته و این مسأله را نوید و بشارتی برای شیعیان بشمار می‌آورد[[412]](#footnote-412).

بر اساس این اعتقاد باطل، سه گروه از مردگان قبل از قیامت بار دیگر زنده شده و به دنیا باز خواهند گشت. این سه گروه عبارت‌اند از:

1. ائمه شیعه.
2. خلفا و حکام امت اسلامی. همانگونه که می‌دانیم بر اساس اعتقادات مذهب تشیع خلافت و فرمانروایی اسلامی از خصوصیات و ویژگی‌های امامان این مذهب می‌باشد. پس تمام کسانیکه در طول تاریخ اسلامی خلافت مسلمانان را عهده دار بوده‌اند بنا بر معتقدات این مذهب همگی به علت غصب این حق از امامان، غاصب محسوب شده و بایستی مجازات گردند شکی نیست که در مقدمه این گروه سه خلیفه راشد یعنی ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم- قرار دارند که بنا بر اعتقاد رجعت بار دیگر زنده شده و تحت تعذیب و شکنجه قرار گرفته و در نهایت به صلیب کشیده خواهند شد.
3. آنانیکه در زندگی خویش به درجات والای ایمان نائل آمده‌اند (مراد از این گروه شیعیان می‌باشند). و همچنین آنانیکه در کفر و سر کشی غوطه ور گشتند.

بسیار شگفت انگیز است که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دلیلی که بزرگان شیعه برای اثبات این اعتقاد باطل ارائه داده‌اند، این است که هیچ مذهب و فرقه‌ای بجز شیعه امامیه به آن ایمان ندارد. حر عاملی در اینمورد می‌گوید: «هیچ گروه و یا فردی از عوام[[413]](#footnote-413) به مسأله رجعت ایمان ندارد. و ما بایستی بدانیم هر مسأله‌ای که بدین صورت باشد ایمان داشتن به آن صحیح است»[[414]](#footnote-414).

بنا بر استنباط عظیم آقای حر عاملی اگر شیعه امامیه بگوید: دو دو تا می‌شود پنج تا و تمام دنیا این مسأله را نپذیرند و با آن مخالفت کنند، این مخالفت دلیلی خواهد بود بر صحت گفتار شیعه امامیه!

بایستی به این نکته اشاره کرد که گروه بسیاری از شیعیان از جمله شیعه زیدیه، به مسأله رجعت ایمانی ندارند و آن را باطل می‌دانند[[415]](#footnote-415). حتی برخی از شیعیان امامیه نیز رجعت را دجل و دروغ دانسته‌اند[[416]](#footnote-416).

اگر ما از شیعه بپرسیم هدف و فایده رجعت چیست، پاسخ خواهیم شنید: گرفتن انتقام از سنی‌ها و قتل عام کردن آن‌ها. در روایتی منسوب به ابوعبدالله گفته شده: «گویا من هم اکنون حمران بن أعین و مسیر بن عبدالعزیز را می‌بینم که در بین صفا و مروة شمشیرهای خود را بی‌هدف بر مردم فرود می‌آوردند و آن‌ها را قتل عام می‌کنند»[[417]](#footnote-417).

می توان از اینگونه روایات دروغین به این نتیجه رسید که سرتاسر وجود دجالان را حقد و کینه نفرت به اهل سنت فرا گرفته است. و آن‌ها برای فرو نشاندن شعله‌های کینه، رو به سوی افسانه و خیال نهاده و چنین اعتقاد باطلی را از خود تراشیده‌اند. ما بدون هیچ شک و تردیدی می‌دانیم مراد آن‌ها در اینگونه روایات از کلمه «مردم» تنها اهل سنت و جماعت می‌باشد. چون مطمئناً آن‌ها شیعیان هم کیش خود را نخواهند کشت و از سوی دیگر صهیونیست‌ها و کمونیست‌ها و امپریالیست‌ها نیز که کاری با صفا و مروه ندارند. پس کسی باقی نمی‌ماند مگر آن عده از اهل سنت و جماعت که برای ادای حج و یا عمره در صفا و مروه بسر می‌برند. دجالان می‌گویند به هنگام رجعت بهترین مخلوقات یعنی پیامبران همگی سربازان دست به سینه علی بن ابی طالب خواهند بود[[418]](#footnote-418). و همچنین می‌گویند: در این هنگام حسین بن علی به حساب و کتاب تمام خلائق رسیدگی می‌کند.

در روایتی منسوب به ابو عبدالله گفته شده: «حسین بن علی مسئول رسیدگی به حساب و کتاب مردم قبل از روز قیامت می‌باشد. آنگاه در روز قیامت شایستگان بهشت به بهشت و مستحقین عذاب به جهنم وارد می‌شوند»[[419]](#footnote-419).

بایستی از دجالی که چنین روایتی جعل کرده پرسیده شود اگر حسین بن علی به حساب مردم رسیدگی خواهد کرد، پس خالق آسمان‌ها و زمین چکاره است؟ براستی که حتی مشرکین نیز چنین ادعایی نداشته‌اند که معبودات آن‌ها در فردای قیامت به حساب و کتاب مردم رسیدگی خواهند کرد.

رد بر این اعتقاد

برهیچ مسلمانی پوشیده نیست که ایمان داشتن به رجعت مخالفت ورزیدن با نصوص شرعی است. آیات بسیاری در قرآن مجید بر باطل بودن این اعتقاد دلالت دارند.

در اینجا ما به ذکر برخی از آیات می‌پردازیم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: 99-100].

«هنگامیکه مرگ أحدی از آنان (کافران) فرا رسد، او چنین خواهد گفت: ای رب، مرا به دنیا باز گردان تا در آن عمری که تباه ساختم عملی نیکو انجام دهم. به او پاسخ داده شود: هرگز. این درخواست، سخن بیهوده‌ای است که ثمری نخواهد بخشید و پیش روی آن‌ها برزخی است که تا برپایی قیامت، ادامه خواهد داشت».

خداوند متعال همچنین می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ أَنَّهُمۡ إِلَيۡهِمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ٣١﴾ [یس: 31].

«آیا ندیده‌اند و از این مسأله پند و اندرز نگرفته‌اند که چه بسیار امت‌هایی را ما به هلاکت رساندیم. امت‌هایی که دیگر هرگز بسوی آن‌ها باز نخواهند گشت».

و در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوۡمَ يَأۡتِيهِمُ ٱلۡعَذَابُ فَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ رَبَّنَآ أَخِّرۡنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ نُّجِبۡ دَعۡوَتَكَ وَنَتَّبِعِ ٱلرُّسُلَۗ أَوَ لَمۡ تَكُونُوٓاْ أَقۡسَمۡتُم مِّن قَبۡلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٖ ٤٤﴾ [إبراهیم: 44].

«و مردم را از آن روزی که عذاب فرا رسد بر حذر دار. همان روزی که ظالمین خواهند گفت: پروردگار! اجل ما را مقداری به تأخیر بیافکن تا دعوت ترا اجابت کرده و از پیامبران اطاعت کنیم.

(در آن هنگام به آن‌ها پاسخ داده می‌شود) مگر شما نبودید که قسم می‌خوردید نیستی و نابودی شما را در بر نخواهد گرفت».

این آیات همگی دال بر این هستند که هیچ مرده‌ای تا فرا رسیدن روز قیامت زنده نخواهد شد[[420]](#footnote-420).

همه ای ما ایمان داریم که انسان پس از مرگ از این دنیا رخت بر بسته و پا به درون عالم برزخ می‌نهد. و سپس در روز قیامت خداوند متعال او را بار دیگر زنده کرده و او را به پاداش و یا جزای اعمال خود می‌رساند.

در پایان سخن جا دارد اشاره‌ای داشته باشیم به روایتی که در یکی از مراجع اهل سنت یعنی مسند امام احمد بن حنبل -رحمت الله علیه- از زبان حسن بن علی -رضی الله عنهما- در رابطه با مردود دانستن اعتقاد به رجعت ذکر شده است.

در این روایت گفته شده عاصم ابن ضمرة یکی از یاران علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از به شهادت رسیدن ایشان خطاب به حسن بن علی -رضی الله عنهما- گفت: شیعیان می‌گویند علی بن ابی طالب باز خواهند گشت.

حسن بن علی -رضی الله عنهما- در پاسخ گفتند: آن‌ها دروغ می‌گویند. اگر قرار می‌بود ایشان باز گردند همسرانشان ازدواج نمی‌کردند و ما میراث ایشان را تقسیم نمی‌کردیم[[421]](#footnote-421).

شیعه و ظهور

شیعه و ظهور:

بنابر این اعتقاد باطل، شیعه می‌پندارد ائمه و أشخاص دیگر پس از مرگ برای مدتی ظهور کرده و در برابر برخی از أشخاص نمایان می‌شده‌اند.

تفاوت بین ظهور و رجعت در این است که دجالان برای ظهور وقت محدود و معینی تعیین نکرده بلکه آن را به اراده و خواست امام واگذار کرده‌اند. مجلسی یکی از ابواب کتاب خود را به این مسأله اختصاص داده و آن را «باب ظهور ائمه پس از مرگ و اعمال خارق العاده آن‌ها»[[422]](#footnote-422) نامیده است. در اکذوبه ای در اینمورد گفته شده: «ابا الحسن رضا (ع) پس از رحلت پدرشان با ایشان ملاقات می‌کرده و از ارشادات و وصایای ایشان بهره می‌جسته‌اند»[[423]](#footnote-423). ودجال دیگری می‌گوید: «روزی خدمت ابا عبدالله (ع) رفتم. ایشان به من گفتند: آیا می‌خواهی ابا جعفر (ع) را ببینی؟ من گفتم: بله. آنگاه ایشان مرا به داخل اتاق فرستادند. هنگامیکه من داخل اتاق رفتم ابا جعفر (ع) را آنجا دیدم»[[424]](#footnote-424).

در روایتی جعلی دیگری از قول عبایة أسدی گفته شده: «روزی خدمت امیر المؤمنین (ع) رفته بودم که مردی با لباس‌های پاره پاره و خاک آلوده را نزد ایشان یافتم. امیر المؤمنین (ع) رو به اوکرده و با او سخن می‌گفتند. هنگامیکه مرد از مجلس خارج شد من از امیر المؤمنین (ع) پرسیدم این مرد که بود که شما را اینچنین به خود مشغول کرده بود؟ امیر المؤمنین (ع) فرمودند: آن مرد وصی -علیه السلام- است»[[425]](#footnote-425).

در اکذوبه دیگری دجالان می‌گویند: أبا عبدالله گفته‌اند: «گروهی از شیعیان پس از شهادت امیر المومنین (ع) نزد حسن بن علی رفتند. ایشان خطاب به آن‌ها فرمودند: اگر شما امیر المومنین (ع) را ببینید ایشان را خواهید شناخت؟ آن‌ها در جواب گفتند: بله. حسن بن علی (ع) خطاب به آن‌ها فرمودند: پس پرده را کنار زنید. آن‌ها پرده را کنار زده و امیر المومنین (ع) را در آنجا دیدند»[[426]](#footnote-426).

دروغگویان می‌گویند: رسول الله (صلى الله علیه وسلم) پس از رحلت ظهور کرده‌اند تا ابوبکر را به اطاعت و فرمانبرداری از علی امر کنند[[427]](#footnote-427).

دجالان همچنین می‌گویند: خداوند هر ساله ابوبکر و عمر را در ایام حج در محل رمی جمرات ظاهر می‌ساخته‌اند تا ائمه آن‌ها را سنگسار کنند[[428]](#footnote-428). در روایتی گفته شده: «روزی امام محمد باقر (ع) در محلی غیر از محل رمی جمرات پنج سنگ پرتاب کردند. از ایشان در مورد اینکار پرسیده شد. ایشان در جواب فرمودند: هر ساله در موسم حج آن دو فاسق و غاصب را از قبرهایشان بیرون می‌آورند. اما هیچکس جز امامی عادل آن‌ها را نمی‌بیند. من دو سنگ به سوی اولی[[429]](#footnote-429) و سه سنگ بسوی دومی[[430]](#footnote-430) پرتاب کردم. چون دومی خبیث تر از اولی بوده است»[[431]](#footnote-431).

از آنجائیکه هیچ مسلمان عاقلی چنین اعتقاد باطلی را نخواهد پذیرفت، ما لزومی به بحث و مناقشه کردن و رد بر این اعتقاد نمی‌بینیم. تنها هدف ما از ذکر این مسأله، آن بوده که تلاعب دجالان و به بازی گرفتن معتقدات اسلامی را افشاء ساخته و آن‌ها را رسوا سازیم‌.

شیعه و طینت،  
اهل سنت و طینت (سرشت، فطرت)

اهل سنت و جماعت بر این اعتقاد و باور هستند که خالق هستی همه انسان‌ها را بر این فطرت و سرشت آفریده است که پیرو و فرمانبردار اوامر الهی باشند. خداوند متعال در سوره روم آیه شماره 30 می‌فرماید:

﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ﴾ [الروم: 30].

«رو بسوی آئین اسلام آور و از ادیان باطله روی برگردان. (رو بسوی آئین اسلام نهادن و از ادیان باطله روی برگردندان) همان فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است».

بایستی توجه داشت که اسلام بمعنای سر تسلیم فرود آوردن در برابر فرمایشات الهی می‌باشد. و بدین ترتیب تمام امت‌هایی که در دوران خود پیرو ارشادات پیامبران خویش بوده‌اند، مسلمان بوده و از فطرت الهی پیروی کرده‌اند.

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح گردد که اگر خداوند تمام انسان‌ها را بر فطرت اسلام یعنی فرمانبرداری از اوامر ایشان خلق می‌کنند پس چرا بسیاری از مردمان در برابر فرمایشات ایشان سرکش و طغیانگر می‌گردند؟ پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) در فرمایشی در رابطه با این مسأله فرموده‌اند:

«هر نوازادی بر فطرت سلیم متولد می‌شود. سپس این پدر و مادر او هستند که او را یهودی و یا نصرانی و یا آتش پرست می‌سازند»[[432]](#footnote-432).

همانگونه که در این حدیث شنیدیم هنگامیکه نوزاد چشم به دنیا می‌گشاید فطرت و سرشتی با خود به همراه دارد که او را به یکتاپرستی و اطاعت از او امر الهی امر می‌کند. اما اگر پدر و مادر و اطرافیان و همچنین جامعه ای که او در آن بزرگ می‌شود راه کفر و عناد در پیش گرفته باشند، رفته رفته بر این نوزاد اثر می‌گذارند و بر فطرت سلیم او سرپوش کفر و معصیت گذاشته و او را به بیراهه می‌کشانند.

شیعه و طینت (سرشت، فطرت)

مذهب تشیع در رابطه با سرشت و فطرت انسان‌ها نیز اعتقاد عجیب و غریبی برای خود تراشیده است. بنا بر معتقدات این مذهب، خداوند شیعیان را از گلی نیکو و با سرشتی پاک آفریده و در مقابل اهل سنت و جماعت را از گلی بد بو و با سرشتی ناپاک و خبیث خلق کرده است. اما ایشان قبل از آفرینش، این دو گل را درهم آمیخته‌اند. و در نتیجه همین مخلوط گشتن این دو نوع گل می‌باشد که یک فرد شیعی ممکن است در زندگی خود با تأثیر پذیرفتن از گل و سرشت سنی‌ها مرتکب گناه و معصیت گردد و یا یک فرد سنی مذهب با تأثیر پذیرفتن از گل و سرشت شیعیان اعمال صالحه و نیکو انجام دهد. و در همین رابطه شیعه معتقد است در فردای قیامت خداوند افراد را بر اساس سرشت و فطرت آن‌ها پاداش و یا عقاب خواهند داد و کاری به اعمالی که آن‌ها در زندگی خود انجام داده‌اند ندارند. یعنی اینکه در روز قیامت گناهانی را که یک فرد شیعی مرتکب گشته چون سبب و علت آن، گل و سرشت بدو ناپاک سنی مذهبان بوده است به گردن سنی‌ها خواهند انداخت. و عبادات و اعمال نیک و پسندیده ای که یک فرد سنی مذهب انجام داده چون سبب و علت آن، گل و سرشت پاک شیعیان بوده است، در میزان حسنات شیعیان قرار خواهند داد.

پس از آشنایی با این ضلالت و گمراهی مضحک بیایید ببینیم سبب بوجود آمدن و جای گرفتن آن به عنوان یکی از معتقدات مذهب تشیع چه بوده است.

#### **ما بایستی بدانیم إفساد و به بیراهه کشاندن و غرق در گناه کردن آن افراد ساده‌ای که تحت سرپوش حب آل بیت فریب دجالان را خورده‌اند، سهم بسزایی در پدید آمدن چنین اعتقادی داشته است. دجالان با خود تراشیدن این اعتقاد باطل، راه ارتکاب معاصی و ترک و واجبات دین را بر شیعیان هموار ساخته و آن‌ها را به سوی اتباع از هوی و هوس نفسانی سوق داده و این خوش خیالی را در دل آن‌ها می‌پرورانند که در فردای قیامت گناهان آن‌ها به گردن سنی‌ها انداخته شده و حسنات سنی‌ها را به آن‌ها می‌بخشند و بدین ترتیب آن‌ها نابرده رنج صاحب گنج می‌شوند!**

#### **علت دیگر سرسبز کردن چنین اعتقادی را می‌توان از روایات موجود در مراجع و مصادر شیعه دریافت. این روایات شامل سؤال‌ها و جوابهایی است که بین ائمه و برخی از شیعیان صورت گرفته و همگی به این مسأله اعتراف دارند که یک فرد شیعی مذهب همواره در وجود خویش نسبت به بر حق بودن معتقدات خود مشکوک و متردد است. ابن بابویه از ابواسحاق لیثی روایت می‌کند که: «به امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر -علیه السلام- گفتم: ای فرزند رسول الله! آیا امکان دارد مؤمن مستبصر[[433]](#footnote-433) هنگامیکه در تدین و معرفت به کمال رسید، مرتکب زنا گردد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: آیا امکان دارد شراب بنوشد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: آیا امکان دارد مرتکب گناهی از گناهان کبیره و یا فاحشهای از فواحش گردد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: ای فرزند رسول الله. اما من افرادی از شیعیان شما را می‌بینم که شراب می‌نوشند و راهزنی می‌کنند و مرتکب زنا و لواط می‌گردند و ربا خوار هستند و از ارتکاب سایر گناهان و فواحش هیچ إبائی ندارند. آن‌ها همچنین در ادای نماز و زکات و روزه سهل انگار بوده و قاطع رَحِم نیز هستند. ای فرزند رسول الله! از شما تقاضا دارم علت این مسأله را برایم روشن سازید.**

امام (ع ) فرمودند: ای ابراهیم! آیا مسأله دیگری ترا آزرده خاطر ساخته است؟ گفتم: بله. ای فرزند رسول الله. آن دیگری بزرگ‌تر و دردناکتر از این‌ها است. امام (ع) فرمودند: آن دیگری چیست؟ گفتم: ای فرزند رسول الله. من دشمنان و اعدای شما [[434]](#footnote-434)را می‌بینم که نماز بسیار می‌خوانند و بسیاری از روزها را روزه دار هستند و زکات اموال خود را می‌پردازند و بر ادای حج و عمره و جهاد حریص هستند و اعمال نیکو انجام داده و به صله ارحام و اداء کردن حقوق برادران مسلمان خود پایبند هستند. و از اموال خود صدقه داده و از شرب خمر و زنا و لواط و سایر فواحش و گناهان پرهیز دارند. ای فرزند رسول الله. از شما تقاضا دارم این مسائل را برایم روشن سازید که والله این افکار خواب را از چشمانم ربوده و فکر مرا همواره به خود مشغول ساخته و قلبم را آزار می‌دهند»[[435]](#footnote-435).

و شخص دیگری بنام اسحق قمی نزد ابو جعفر باقر رفته و به ایشان می‌گوید:

«فدای شما گردم. من مؤمن موحد[[436]](#footnote-436) را می‌بینم که هم عقیده من است و ولایت شما را تاج سر خود قرار داده و بین من و او کوچک‌ترین اختلافی وجود ندارد. اما او شراب می‌نوشد و زناکار و هم جنس باز است. و اگر حاجتی از او بخواهم خشم و نفرت چهره‌اش را فرا می‌گیرد. در حالیکه من حاجت خود را نزد ناصبی[[437]](#footnote-437) که مخالف عقیده من بوده و از مذهب من مطلع است ببرم، با طلاقت وجه و بشاشت و لبخند از من استقبال می‌کند و حاجتم را در اسرع وقت بر آورده می‌سازد. همچنین او را بسیار نماز کار، روزه دار و خیر می‌یابم که زکات اموال خود را می‌پردازد و امنت را اداء می‌کند»[[438]](#footnote-438).

و شخص دیگری بنام أبو بصیر نزد أبو عبدالله آمده و به ایشان می‌گوید: «ای فرزند رسول الله. فدای شما گردم. من نمی‌دانم چرا همواره غم و اندوه بدون اینکه سبب آن را بدانم وجود مرا فرا می‌گیرد».

آری، هنگامیکه بسیاری از صفات الهی نثار ائمه گردند و قرآن که کتاب جاودانی هدایت بشریت است، محرف دانسته شود و سنت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) که راه و روش مسلمان زیستن را به مسلمانان می‌آموزد زیر پا گذاشته شود و دروغگویی را تقیه نام نهاد و آن را نه دهم دین دانست و زناکاری را صیغه نامید و اجری عظیم‌تر از بزرگ‌ترین عبادات برای آن قایل شد و چشم طمع به أجر و ثواب دیگران دوخت و از مرتکب شدن هیچ گناهی به خیال خام اینکه عقاب آن را دیگری متحمل گردد، کوچک‌ترین خوف و بیمی نداشت و‌..... بایستی که وجدان انسان او را بیازارد و همواره با او در جدال و ستیز باشد. مگر می‌شود عقل و وجدان انسان در مقابل تمام این دجلها و گمراهی‌ها ساکت بنشیند و دم بر نیاورد؟

اکنون بیایید ببینیم چگونه کلاهبرداران دجال خواسته‌اند با جعل روایات و نسبت دادن آن‌ها به اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از یکسو فساد و تباهی را بین شیعیان رواج دهند و از سوی دیگر به خیال خام خود جدال و ستیزی را که در وجود یک فرد شیعی مذهب با وجدان او وجود دارد از بین ببرند.

در تتمه روایت مکذوبه ای که قبلا آن را ذکر کردیم گفته شده:

«امام (ع) در جواب فرمودند: ای اسحق! مگر شما نمی‌دانید از کجا پدید آمده اید؟ گفتم: خیر. ای فرزند رسول الله. شما را به خداوند سوگند می‌دهم مرا از این موضوع با خبر سازید. امام (ع) فرمودند: ای اسحق! هنگامیکه خداوند مخلوقات را آفرید، آبی زلال و گوارا را بر زمینی پاک به مدت هفت شبانه روز جاری ساخت. سپس آب را خشک ساخته و مقداری از بهترین قسمت آن گل را برداشت. این گل ما اهل بیت می‌باشد. پس از آن خداوند قسمت دیگری از پایین آن گل را برداشت که همان گل شیعیان و پیروان ما است. سپس خداوند ما را برای خود برگزید. و اگر گل شیعیان ما با حال باقی می‌ماند هرگز أحدی از آن‌ها مرتکب زنا و دزدی و لواط و شراب خواری نمی‌شد. اما خداوند آبی شور را بر زمینی ملعون به مدت هفت شبانه روز جاری ساخت. سپس آب را خشک ساخته و قسمتی از آن گل که گلی لعنت شده و سیاه و بدبو بود را برداشت و این گل همان گلی است که دشمنان ما[[439]](#footnote-439) از آن خلق شده‌اند. و اگر خداوند این گل را به حال خود باقی می‌گذاشت شما هرگز آن‌ها را به شکل آدمیزاد نمی‌دیدید و هیچکدام از آن‌ها به شهادتین ایمان نمی‌آورد و أحدی از آن‌ها نماز روزه و حج را اداء نمی‌کرد. اما خالق هستی این دو گل یعنی گل شما و گل آن‌ها را درهم آمیخت و با آن دو آب، آن‌ها را مخلوط ساخت. پس ای اسحق! بر تو است که بدانی آن اعمال بد همچون زنا و شراب خواری و سخنان ناپسند که از برادر هم مذهب خود می‌بینی و می‌شنوی از طینت و سرشت او نیست. و به همین صورت آن اعمال صالحه همچون خوش اخلاقی و کثرت نماز و روزه و حج و صدقه که از شخص ناصبی می‌بینی از طینت و سرشت او نیست. من گفتم: ای فرزند رسول الله! پس در روز قیامت چه خواهد شد؟ امام (ع) فرمودند: ای اسحق! مگر می‌شود خداوند متعال نیکی و بدی را در یکجا جمع کند؟ در روز قیامت خداوند آثار و نشانه ایمان را از وجود آن‌ها پاک کرده و آن را به شیعیان و پیروان ما باز می‌گرداند و اثر و نشانه ناصبی را با تمام گناهان مرتکب شده از شیعیان ما برداشته و به دشمنان ما باز خواهد گرداند. و هر چیزی به جای خود باز خواهد گشت. من گفتم: ای فرزند رسول الله! فدای شما گردم آیا حسنات و نیکی‌های آن‌ها در روز قیامت به ما داده شده و گناهان و بدی‌های ما به پای آن‌ها انداخته می‌شود؟ امام (ع) فرمودند: بله. سوگند به خداوند که همینگونه است»[[440]](#footnote-440).

رد براین اعتقاد

می توان قبح و شناعت این اعتقاد را بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان آن به حساب آورد. این قبح و شناعت به گونه‌ای است که بزرگان و سردمداران تشیع را مجبور ساخت در ایام نخستین سرسبز کردن این اعتقاد آن را بصورت بسیار مخفیانه در بین شیعیان مطرح و تبلیغ کنند. آن‌ها مخفیانه عمل کردن خود را بدین صورت توجیه می‌کردند که: «اگر عوام شیعیان از این اعتقاد آگاه گردند خود را در گناهان و معاصی غوطه ور خواهند ساخت. چون خواهند دانست در روز قیامت گناهان آن‌ها به گردن دیگران خواهد افتاد»[[441]](#footnote-441). قبح و شناعت گروه اندکی از علمای تشیع همچون المرتضی و ابن ادریس را بر آن داشت که به انکار چنین اعتقادی بپردازند[[442]](#footnote-442). اما انکار آن‌ها نتوانست در مقابل روایات مکذوبه بسیار، خود را مطرح سازد و طولی نکشید که در زیر خروارها روایات دروغین ناپدید گشت.

بایستی دانست کلینی یکی از کسانی است که بزرگ‌ترین نقش را در انتشار یافتن این اعتقاد ایفا کرده است. او یکی از ابواب کتاب خود را «باب سرشت مؤمن و سرشت کافر» نامیده و هفت روایت دروغین را در آن جای داده است[[443]](#footnote-443). مجلسی نیز یکی دیگر از پرچمداران ترویج این گمراهی و ضلالت بوده است. او یکی از ابواب کتاب خود را «باب سرشت و میثاق[[444]](#footnote-444)» نامیده و در آن شصت و هفت روایت مکذوبه جای داده است.

ما اگر بخواهیم مختصری در رد بر این اعتقاد صحبت کنیم بایستی بگوییم:

1- این اعتقاد مخالف فرمایش الهی است که در آن بیان شده تمام مردم بر سرشت و فطرتی آفریده شده‌اند که آن‌ها را به فرمانبردار بودن از او امر الهی امر می‌کند. معبود بر حق در سوره الروم آیه شماره 30 می‌فرماید:

﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ﴾ [الروم: 30].

«رو بسوی آئین اسلام آور و از ادیان باطله روی برگردان. (رو بسوی آئین اسلام نهادن و از ادیان باطله روی بر گرداندن) همان فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است».

در این آیه معبود بر حق فرموده است تمام انسان‌ها را بر یک فطرت و سرشت که همان فطرت فرمانبردار بودن از اوامر الهی است، آفریده است. این آیه کریمه به ما می‌گوید سخنان سردمداران شیعه که معتقد هستند خداوند فطرت انسان‌ها را به هنگام آفریدن آن‌ها متفاوت قرار داده‌اند، چیزی جز یاوه سرایی و دروغگویی نیست.

1. براساس این اعتقاد باطل که ساخته و پرداخته سردمداران تشیع می‌باشد، در روز قیامت خداوند اجر و پاداش و نتیجه زحمات گروهی را به گروه دیگری می‌دهند و گناهان و معاصی افرادی را به گردن افراد دیگری خواهند انداخت. آیا این اعتقاد باطل عدل الهی را زیر سؤال نمی‌برد؟ آیات بسیاری در قرآن مجید بر این ادعای دجالان مهر بطلان می‌زنند. خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ [الأنعام: 164].

«بار گناه کسی را دیگری به دوش نخواهد گرفت».

و در آیه دیگری خالق هستی فرموده است:

﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨﴾ [المدثر: 38].

«هر شخصی در گرو عملی است که انجام داده است».

و در سوره الزلزلة خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾

[الزلزلة: 7-8].

«هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید. و هر کس به اندازه ذره‌ای مرتکب عمل حرام گردد، به کیفر خود خواهد رسید».

و همچنین خداوند متعال در آیه دیگری مى‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ﴾ [المؤمن: 17].

«امروز هر کس در مقابل آنچه (از نیک و بد) انجام داده پاداش و یا عقاب خواهد دید. امروز هیچ ظلم و ستمی در کار نخواهد بود».

شیعه و مهدی،  
اهل سنت و مهدی

اهل سنت و جماعت با استدلال به احادیثی که از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) روایت شده، یکی از علامات کبیره نزدیک بودن بر پاشدن قیامت را قیام مهدی می‌دانند.

مهدی از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد و پس از قیام، رهبر امت اسلامی را بر عهده گرفتن و به نشر اسلام و بسط عدالت در سرتاسر دنیا می‌پردازد.

اما بایستی دانست بین مهدی اهل سنت و مهدی تشیع اختلافات فراوانی وجود دارد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین این اختلافات عبارتند از:

1. مهدی اهل سنت در زمانی نزدیک به بر پا شدن قیامت متولد خواهد شد. در حالیکه مهدی شیعیان در سال 256 هـ به دنیا آمده است.
2. نام مهدی اهل سنت محمد بن عبدالله می‌باشد. رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در این رابطه فرموده‌اند: «اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی خواهد ساخت و مردی از اهل بیت من که نام او و نام پدرش با نام من و نام پدرم یکی است را بر می‌انگیزد. این مرد دنیا را از عدالت سیراب خواهد ساخت‌....» [[445]](#footnote-445).
3. مهدی اهل سنت و جماعت برای بسط عدل و عدالت قیام می‌کند. در حالیکه وظیفه اساسی مهدی شیعیان قتل عام کردن و گرفتن انتقام از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و سایر اهل سنت و جماعت می‌باشد[[446]](#footnote-446).

شیعه و مهدی

**تمام فرقه‌ها و گروه‌های مختلف تشیع به وجود امامی غائب ایمان دارند. هر گروه در انتظار ظهور دوباره امام خود بسر می‌برد.**

تنها مسأله‌ای که در این موضوع میان این فرقه‌ها و گروه‌ها اختلاف افکنده است شخصیت این امام نامرئی می‌باشد. زیرا هر کدام از این گروه‌ها، امام برگزیده خود را مهدی منتظر می‌داند.

سبئیه اولین فرقه‌ای از شیعه بشمار می‌رود که امامت را تنها منحصر به علی بن طالب دانسته و ایشان را زنده و غائب از انظار می‌داند. سبئیه می‌گوید: «علی هرگز کشته نشده و تا آن زمان که عرب را تحت فرماندهی خود قرار نداده و عدل و عدالت را در دنیا برقرار نساخته، نخواهد مرد»[[447]](#footnote-447).

اعتقاد به زنده بودن امام پس از فرقه سبئیه به برخی از فرقه‌های کیسانیه مانند کربیه[[448]](#footnote-448) نیز منتقل گشت. هنگامیکه امام این فرقه یعنی محمد بن حنفیه فوت کرد، آن‌ها وفات ایشان را انکار کرده و گفتند: «محمد بن حنفیه زنده و در کوهی بنام رضوی که بین مکه و مدینه قرار دارد بسر می‌برد. شیری در سمت راست و پلنگی در سمت چپ ایشان قرار دارند که تا فرا رسیدن زمان ظهور از ایشان محافظت خواهند کرد»[[449]](#footnote-449). این فرقه مدت غیبت امام خویش را هفتاد سال اعلام کرد. اما هفتاد سال سپری گشت و خبر از ظهور امام نشد.

سپس رفته رفته هر فرقه به هنگام در گذشت امام خویش، وفات او را انکار کرده و او را مهدی موعود خود دانسته و در انتظار ظهور و قیام او لحظه شماری می‌کرد. اما آنچه در این مسأله بین تمام فرقه‌ها و فرقه اثنی عشری اختلاف افکنده این است که تمام این فرقه‌ها، مهدی خویش را اشخاصی قرار می‌دادند که در بین مردم زندگی کرده و همگان او را دیده بودند. اما فرقه اثنی عشری مهدی خویش را نوزادی قرار داد که نه تنها هیچکس او را ندیده بلکه مقرب‌ترین افراد خانواده او، وجود چنین نوزادی را انکار می‌کردند. پس از این مقدمه، اکنون در مورد اینکه چگونه ایمان به مهدی غائب به اعتقادات مذهب اثنی عشری رخنه پیدا کرد و به یکی از اساسی‌ترین معتقدات این مذهب مبدل گشت، صحبت می‌کنیم.

برای پاسخ دادن به این سؤال نخست بایستی اوضاع تشیع را پس از وفات حسن عسکری مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

حسن عسکری که شیعه اثنی عشری او را امام یازدهم خود می‌داند در سال 260هـ فوت کرد و همانگونه که قمی و نوبختی در کتابهای خود گفته‌اند: «هیچ اثر و نشانه ظاهر و آشکار که دال بر صاحب فرزند بودن ایشان باشد دیده نشد. در نتیجه میراث ایشان بین مادر و برادرشان جعفر تقسیم گردید»[[450]](#footnote-450). این در حالی است که شیعه امامان خویش را حجت خداوند بر مردم می‌داند[[451]](#footnote-451). و معتقد است وجود نظم و ثبات در نظام کون و هستی بسبب وجود امام می‌باشد. و اگر بر روی زمین امامی وجود نداشته باشد کون و هستی زیر و زبر خواهد شد[[452]](#footnote-452).

این اعتقاد پس از وفات امام حسن عسکری بدون اینکه فرزندی از خود بجا گذاشته باشد شیعیان را دچار فاجعه ای هولناک ساخت. چون کره زمین بدون وجود امام کما فی السابق حالت طبیعی خود را ادامه داد. و هیچ اثری از نازل شدن بلا و معصیبت دیده نشد. و زمین به اندازه یک درجه ریشتر نیز تکان نخورد. این مسأله شیعیان را مات و متحیر ساخت. چون آن‌ها باطل بودن یکی از اساسی‌ترین ارکان اعتقادات خود را با چشمان خویش مشاهده کردند. این مسأله همانگونه که قمی و نوبختی گفته‌اند شیعیان را به چهارده و یا پانزده فرقه و مذهب تقسیم کرد[[453]](#footnote-453). هر کدام از این فرقه‌ها در مورد مسأله امامت و مهدی از خود سخنی سراییدند. گروهی گفتند: «هرگز امکان ندارد امام حسن بن علی بدون بجا گذاشتن فرزند فوت کنند. چون زمین بدون وجود امام دوامی نخواهد آورد. پس ایشان فوت نکرده بلکه غیب شده‌اند و ایشان همان مهدی شیعیان هستند»[[454]](#footnote-454).

گروه دیگری امامت را پس از حسن عسکری به برادر ایشان جعفر منتقل نمودند[[455]](#footnote-455).

برخی دیگر که این حادثه آن‌ها را مأیوس و ناامید ساخته بود حتی امامت حسن عسکری را نیز به سبب عقیم بودن ایشان باطل دانسته و آن را رد کردند[[456]](#footnote-456).

فرقه دیگری گفتند: «بدون هیچ شک و تردیدی امام حسن بن علی مانند پدران خویش فوت کرده‌اند. و این مسأله که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند را هیچکس نمی‌تواند انکار کند. و همچنین بدون هیچ تردیدی ثابت شده ایشان فرزندی از خود بجا نگذاشته‌اند. در نتیجه پس از ایشان امامی وجود نخواهد داشت و سلسله امامت با وفات ایشان به نهایت رسیده است»[[457]](#footnote-457).

اما فرقه اثنی عشری که از همه این فرقه‌ها زرنگتر بود دست همه را از پشت بسته و این اعتقاد را برای خود تراشید که: «امام حسن عسکری صاحب فرزندی بوده است. اما به سبب ظلم و جور دستگاه حاکمه ایشان مجبور گشتند ولایت این نوزاد را مخفی نگاه دارند»[[458]](#footnote-458).

و بدین ترتیب شیعیان در مورد مسأله امامت و مهدی به ده‌ها گروه و فرقه تقسیم شدند و هر گروه گفته‌های خود را بر حق دانسته و دیگران را گمراه پنداشتند. و برخی دیگر که در برابر این مسأله مات و مبهوت ماندند و نتوانستند سخنان هیچیک از این فرقه‌ها را بپذیرند گفتند: «این مسأله بر ما پوشیده مانده و ما نمی‌دانیم در مورد آن چه بگوییم؟[[459]](#footnote-459)».

سردمداران شیعه اثنی عشری بزودی در یافتند که ایمان به مهدی غائب نه تنها راه حلی برای فاجعه ای که گریبانگیر آن‌ها شده خواهد بود بلکه فوائد عظیم دیگری نیز برای آن‌ها به همراه خواهد داشت. به همین سبب آن‌ها با شور و شوق فراوان به تبلیغ و دفاع از این اعتقاد پرداختند. ما قبل از سخن در مورد آنچه سبب گشت سردمداران شیعه اثنی عشری با شور و شوق فراوان از ایمان به مهدی غائب دفاع کرده و به تبلیغ آن بپردازند، نخست این نکته را متذکر می‌گردیم که همواره در طول تاریخ به هنگام بروز انشقاق وجدایی بین گروه‌ها و فرقه‌های منحرف، هر یک از آن‌ها برای محق جلوه دادن خود دیگری را إفشاء و رسوا می‌سازد. در مورد مسأله‌ای ایمان به غیبت مهدی نیز چون شیعیان به گروه‌ها و فرقه‌های متعددی تقسیم شدند هر یک از آن‌ها حقیقت و ماهیت گروه دیگر را بر ملا ساخت. ما از این افشاگریها می‌توانیم به علت حقیقی دفاع سردمداران فرقه اثنی عشری از ایمان به مهدی غائب پی ببریم. مهم‌ترین این علت‌ها عبارتند از:

1. پر کردن جیبهای خود از اموال مردمان ساده که به عنوان زکات و خمس و حق امام زمان به نواب و وکلاء روباه صفت امام غائب می‌پرداختند. روایات افشاگرانه فراوانی در بطن مراجع و مصادر تشیع حکایت از این حقیقت دارند. به عنوان مثال فرقه اثنی عشریه در رد بر فرقه‌ای که موسی کاظم را مهدی می‌داند اینچنین گفته است: «به هنگام وفات ابو ابراهیم (امام موسی کاظم) هر یک از نواب و نمایندگان ایشان اموال بی‌کرانی در اختیار داشت. این مسأله سبب شد آن‌ها برای محفوظ نگاه داشتن این اموال نزد خود، مرگ ایشان را انکار کرده و ایشان را مهدی غائب بدانند. زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار و علی بن أبی حمزة سی هزار دینار در اختیار داشت»[[460]](#footnote-460).

در برخی از اوقات نیز سردمداران و دجالان یک فرقه برای رسیدن به منصب نمایندگی امام غائب به جان یکدیگر افتاده و همدیگر را افشاء ورسوا می‌ساختند. از میان این اشخاص می‌توان محمد بن علی شلمغانی را نام برد. او برای دست یافتن به منصب بابیت[[461]](#footnote-461) با اباالقاسم حسین بن روح به رقابت شدیدی پرداخت. اما در نهایت از او شکست خورد. و پس از شکست خوردن ماهیت خود و ابا القاسم را اینگونه افشاء کرد: «من و ابو القاسم به خوبی می‌دانستیم بر سر چه با یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کنیم. ما مانند لا شخورانی بودیم که بر سر مردار به جان یکدیگر افتاده باشند»[[462]](#footnote-462).

1. بر پا ساختن دولت و حکمتی جدا از خلافت اسلامی.

دجالان برای تجزیه و تضعیف خلافت اسلامی نقشه‌های بسیار کشیده و دسیسه‌های فراوانی بکار گماشتند. اما به فضل الهی به آرزوی پلید خود نرسیدند. در نتیجه از حقیقت فرار کرده و خود را به افسانه و خیال دلخوش ساختند تا بتوانند پیروان خویش را از یأس و ناامیدی نجات داده و آن‌ها را به قیام مهدی و بر پا ساختن حکومتی شیعی امیدوار سازند.

1. دخول بسیاری از دشمنان اسلام در صف شیعه.

بسیاری از کسانیکه به علت‌های گوناگون ظاهرا مسلمان شده اما در باطن همچنان بر ادیان گذشته خود باقی مانده بودند، انضمام به تشیع را فرصتی مناسب برای رویارویی با اسلام یافتند. بسیاری از این اشخاص در ادیان حقیقی خود، معتقد به وجود شخصیتی با مواصفاتی شبیه به مواصفات مهدی شیعه بوده‌اند.

مؤسس و پایه گذار اعتقاد به مهدی غائب در مذهب اثنی عشری

**کسیکه نقش اساسی را در پایه گذاری این اعتقاد بعهده داشت شخصی است به نام عثمان بن سعید عمری. او که با کمال تستر و در پس پرده گام بر می‌داشت و در ظاهر فروشنده روغن بود به ترویج این اعتقاد در بین شیعیان می‌پرداخت که حسن عسکری فرزند چهار ساله ای داشته که از انظار و دید مردم غیبت شده است[[463]](#footnote-463). وی که ادعا می‌کرد تنها کسی است که با این امام غائب رابطه داشته و مشکلات و سؤال‌های مردم را با او در میان می‌گذارد، از کسانیکه به سخنان او ایمان می‌آوردند اموالی بعنوان زکات و حق امام می‌گرفت[[464]](#footnote-464).**

**جای بسى تعجب است که سردمداران شیعه ادعا می‌کنند در مسائل اصولی دین فقط ائمه معصومین[[465]](#footnote-465) را می‌پذیرند اما در این مسأله بسیار مهم عقیدتی قول شخصی را پذیرفته‌اند که شک و بدبینی عظیمی نسبت به او وجود دارد. بایستی دانست همزمان با عثمان بن سعید أشخاص دیگری نیز مدعی منصب بابیت شده و عثمان بن سعید را پس از دروغگو دانستن لعنت کردند. و هر کدام از این مدعیان بابیت نامه‌ای از جیب خود به در آورده و با نسبت دادن آن به امام زمان، خود را نماینده بر حق او معرفی کرده و رقبای خویش را تکذیب می‌کرد. طوسی مبحثی از کتاب** «الغيبة» **را به ذکر اسامی این مدعیان اختصاص داده است[[466]](#footnote-466).**

**عثمان بن سعید برای خود نمایندگان و وکلایی تعیین کرده بود که برای امامت امام غائب و بابیت او تبلیغات کرده و از کسانیکه فریب آن‌ها را خوردند اموالی جمع آوری می‌کردند. او قبل از وفات خویش، بابیت را که در آمد هنگفتی به همراه داشت به نور چشم و فرزند عزیز خود محمد بن عثمان واگذار کرد. اما سایر همکاران کلاهبردار که دندانهای خود را از قبل برای چنین لقمه چرب و نرمی تیز کرده بودند، از پذیرفتن این مسأله سر باز زده و به مخاصمه و ملاعنه با یکدیگر پرداختند. به عنوان مثال هنگامیکه از أحمد بن هلال کرخی پرسیده شد: «چرا بابیت محمد بن عثمان را نمی‌پذیری؟ او در پاسخ گفت: من هرگز نشنیدم که امام زمان او را به بابیت انتخاب کنند. به او گفته شد: اما دیگران این مطلب را از ایشان شنیده‌اند. او در پاسخ گفت: شما به دنبال آنچه شنیده اید بروید. این افراد با شنیدن پاسخ أحمد بن هلال او را لعنت کرده و از او برائت جستند»[[467]](#footnote-467).**

**روایات بسیاری در مراجع و مصادر شیعه سبب حقیقتی این درگیری‌ها و لعنت کردن‌ها را روشن ساخته‌اند. طوسی در کتاب خود می‌گوید: «محمد بن علی بن بلال بابیت محمد بن عثمان عمری را نپذیرفت. در نتیجه بین آن دو مشاجرات شدیدی در گرفت. علت این مشاجرات و درگیری‌ها این بود که محمد بن علی حاضر نشد اموالی را که بنام حق امام زمان از شیعیان جمع آوری کرده بود به محمد بن عثمان تحویل دهد. این مسأله سبب گشت گروهی او را لعنت کرده و از او برائت بجویند»[[468]](#footnote-468).**

**براستی اگر امام زمانی وجود می‌داشت چرا شیعیان را از محمد بن علی و سایر کلاهبرداران بر حذر نساخت؟ مگر نه این است که بر اساس اعتقادات شیعه امام بر تمام غیبیات احاطه دارد؟ پس چرا او شیعیان را از اینکه محمد بن علی و سایر باب‌ها و وکلاء اموال آن‌ها را بالا کشیده و صرف عیش و نوش خود خواهند ساخت مطلع نکرد؟ جواب این سؤال این است که این گروه‌ها و باندهای کلاهبردار با از خود تراشیدن اعتقاد به مهدی غائب سعی کرده‌اند از یکسو بطلان اصل امامت که با نبودن فرزند و خلفی از حسن عسکری آشکار و نمایان گشت را سرپوش نهاده و از سوی دیگر جیب‌های گشاد خود را از اموال مردمان ساده پر سازند.**

**در سال 304 و یا 305 هـ محمد بن عثمان نیز پس از در حدود نیم قرن تکیه زدن بر اریکه بابیت فوت کرد و منصب پر در آمد بابیت را به ابوالقاسم حسین بن روح سپرد[[469]](#footnote-469). اما این بار نیز لاشخوران برای بدست یافتن به این منصب به سرو کول یکدیگر پریده و در نهایت همدیگر را رسوا ساختند. همانگونه که قبلاً نیز گفتیم محمد بن علی شلمغانی که از رقیبان سر سخت ابوالقاسم حسین بن روح به شمار می‌رفت پس از شکست خوردن از او، ماهیت و حقیقت خود و ابوالقاسم را اینگونه افشاء ساخت: «من و ابوالقاسم به خوبی می‌دانستیم بر سر چه با یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کنیم. ما مانند لاشخورانی بودیم که بر سر مردار به جان یکدیگر افتاده باشند»[[470]](#footnote-470). آری، این دجالان کلاهبردار به اسم حق امام زمان از مردم ساده‌اندیش پول جمع آوری کرده و در نهایت برای اینکه این اموال را صرف عیش و نوش خود ساخته و به باب تحویل ندهند، ادعای بابیت می‌کردند.**

**در سال 326 هـ ابن روح نیز فوت کرد و در وصیت خود منصب بابیت را به ابوالحسن علی بن محمد سمری واگذار کرد. در این تاریخ از غیبت امام غائب در حدود هفتاد سال گذشته و و بنا بر آنچه دجالان پیش از این به شیعیان وعده داده بودند، وقت ظهور او فرا رسیده بود. اما هیچ خبری از ظهور و قیام کسی که شیعیان او را منجی بشریت می‌دانند نشد. این مسأله و همچنین مشاجرات و افشاگریهای مدعیان منصب بابیت، سبب فزونی یافتن شک و تردید شیعیان نسبت به حقیقت داشتن شخصیتی بنام امام غائب شد. سمری که از این موضوع بیمناک گشته بود راه احتیاط را در پیش گرفت. به همین سبب همانگونه که مصادر و مراجع شیعه اعتراف کرده‌اند در زمان او نسبت به سه باب قبلی نامه‌ها و رساله‌های کمتری به امام غائب نسبت داده شدند[[471]](#footnote-471). سمری به مدت سه سال به عنوان باب و نماینده بر حق منجی عالم بشریت! در بین شیعیان فرمانروایی کرد. اما همانگونه که گفتیم در ایام بابیت او شیعیان نه تنها نسبت به این منصب بلکه حتی در مورد حقیقت داشتن شخصیتی بنام امام زمان نیز بدبین شده بودند. به همین سبب علی بن محمد سمری صلاح ندید پس از خویش شخص معینی را به بابیت برگزیند. و در جواب این سؤال اطرافیان خود که پس از شما چه کسی به بابیت خواهد رسید گفت: «آنچه که تقدیر الهی است اتفاق خواهد افتاد»[[472]](#footnote-472).**

**سمری برای کاهش دادن شدت در‌گیری‌های موجود بین مدعیان منصب بابیت نقشه جدیدی ریخت. او تمام دجالان را در این سفره هفت رنگی شریک ساخت. بر اساس رساله ای که سمری آن را به امام زمان نسبت داد پس از وفات او تمام سردمداران و عمامه به سران شیعه نمایندگان امام غائب گفته شده: «برای حل مشکلات و سؤال‌های خود به راویان حدیث (محدثین و علما) مراجعه کنید. آن‌ها حجت من بر شما و من حجت خداوند بر آن‌ها هستم»[[473]](#footnote-473).**

**و بدین ترتیب رونده ادعای بابیت و ارتباط مستقیم با امام غائب قبل از آشکار شدن کامل حقیقت و رسوا شدن دجالان بسته شد. و آنچه که دجالان آن را غیبت صغری نامیده‌اند به پایان رسید.**

زندگی نامه مهدی

**بر اساس روایات مصادر و مراجع تشیع مهدی چنان زندگی نامه عجیب و غریبی دارد که هیچ انسان عاقل و دارای فطرت سلیم نمی‌تواند آن را باور کند. ما در اینجا به قصه ازدواج پدر و مادر مهدی، تولد، غیبت، ظهور و آنچه او پس از ظهور انجام می‌دهد اشاره خواهیم کرد.**

ازدواج حسن عسکری و ملیکه مادر مهدی

قصه آشنایی این دو مانند قصه‌های عاشقانه قدیمی است. حسن عسکری که بنا بر معتقدات شیعه مانند سایر ائمه مطلع بر غیب می‌باشد، هر روز خادم خود که او را از اوصاف ملیکه با خبر ساخته و نامه‌ای به زبان رومی به دست او داده به بازار برده فروشان می‌فرستد تا در صورت رسیدن این کنیز او را صاحبش خریداری کند. بالاخره کاروان برده فروشان به شهر رسیده و خادم، ملیکه را دیده و نامه را به او می‌دهد. ملیکه با دیدن نامه شروع به گریه کرده و داستان زندگی خود را برای خادم بازگو می‌کند و به او می‌گوید: وی ملیکه دختر یوشع فرزند قیصر روم می‌باشد. او همچنین می‌گوید: شبی خواب دیده است رسول الله صلی الله علیه و آله نزد مسیح -علیه السلام- رفته و او را برای فرزند خود ابومحمد (حسن عسکری) خواستگاری کرده‌اند. و همچنین شب دیگری خواب دیده مادر حسن عسکری به همراه مریم بنت عمران -علیها السلام- با هزار خادم از خادمان بهشت به دیدن او آمدند. و مریم -علیها السلام- به او گفته: این زن سیدة النساء و مادر شوهر تو است. با شنیدن این سخن ملیکه گریه کرده و از ابو محمد -علیه السلام- گله می‌کند که چرا به دیدن او نمی‌آید. و مادر حسن عسکری در جواب به او می‌گوید: فرزند من تا آن زمان که تو بر شرک و کفر خود باقی مانده باشی به دیدنت نخواهد آمد. و بالاخره در پایان این قصه خیالی حسن عسکری و ملیکه که برای مخفی نگاه داشتن هویت خود، نام خویش را نرگس نهاده است به همدیگر می‌رسند[[474]](#footnote-474).

مهدی در بطن مادر

مهدی در بطن مادر خود نیز قصه عجیب و غریبی دارد. در تمام طول نه ماه باردار بودن ملیکه هیچ اثر و نشانه‌ای از حامله بودن بر او دیده نشده است. حکیمه بنت محمد عمه حسن عسکری می‌گوید: «روزی برای دانستن اینکه آیا ملیکه حامله است یا خیر، او را غافلگیر کرده و بر روی او پریده و او را بر شکم و کمر غلتانیدم. اما هیچ نشانه‌ای از حامله بودن در او ندیدم. من نزد امام حسن عسکری رفته و ماجرا را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان در جواب به من گفتند: فردا به هنگام سپیده دم حامله بودن او بر تو آشکار خواهد گشت»[[475]](#footnote-475).

عجیب تر از این سخن، این است که حتی ملیکه مادر مهدی نیز تا قبل از شب زایمان، از حامله بودن خود بی‌خبر بوده است. در روایتی او به حکیمه چنین می‌گوید: «ای بانوی من، من هیچ نشانه‌ای از حامله بودن بر خود احساس نمی‌کنم»[[476]](#footnote-476).

ممکن است این سؤال مطرح گردد که چرا سردمداران تشیع دست به جعل چنین روایاتی زده‌اند؟

در جواب این سؤال بایستی گفت: جعل اینگونه روایات برای فرار و خلاصی یافتن از سخنان اهل بیت حسن عسکری از جمله برادر او جعفر می‌باشد که با تمام وجود، صاحب فرزند بودن برادر خود را تکذیب می‌کرده است. اما از آنجائیکه تمام این روایات ساخته و پرداخته دجالان می‌باشند، تضاد و اختلاف در تمام آن‌ها به چشم می‌خورد. به عنوان مثال حکیمه که در روایت سابق الذکر روایت دیگری گفته شده که با جنین در شکم مادر سخن گفته: «من نزد امام حسن عسکری (ع) رفته و از ایشان پرسیدم: جانشین شما از کدامیک از همسرانتان خواهد بود؟ ایشان در جواب فرمودند: از سوسن. من نظری بر تمام کنیزان انداختم. هیچکدام جز سوسن اثری از حامله بودن بر او دیده نمی‌شد»[[477]](#footnote-477). در روایت جعلی طوسی، حکیمه به مجرد نظر افکندن به ملیکه متوجه وجود جنین می‌گردد. اما در روایت جعلی ابن بابویه حکیمه بر روی ملیکه پریده و او را بر زمین می‌غلتاند ولی هیچ اثری از حامله بودن بر او نمی‌بیند. طوسی در روایت خود ملیکه را سوسن می‌نامد. اما ابن بابویه نام نرگس بر او می‌نهد. و در روایات دیگری او را ریحانه و صقیل نیز نامیده‌اند. بله، هر دجال کذابی هر چه دلش خواست از خود می‌سراید و آن را به اهل بیت نسبت می‌دهد و مراجع و مصادر اساسی شیعه با آغوش باز و صدر رحب تمام این اکاذیب و اراجیف را در خود جای می‌دهند.

رشد و نمو مهدی

قصه رشد و نمو و بزرگ شدن مهدی نیز بسیار عجیب و به دور از واقعیت می‌باشد. در روایتی از قول حکیمه گفته شده: «پس از چهل روز که از تولد امام گذشته بود به خانه امام حسن عسکری (ع) رفتم. در آنجا امام مهدی را در حال قدم زدن دیدم. من که در تمام زندگانیم چهره ای زیباتر از چهره ایشان و زبانی فصیح تر از زبان ایشان ندیده بودم با تعجب به ابو محمد گفتم: آقای من! من هرگز ندیده‌ام نوزادی چهل روزه به این درجه از کمال و رشد رسیده باشد. ایشان در جواب به من گفتند: ای عمه! مگر نمی‌دانی که ما أئمه، در یک روز به اندازه یک سال رشد می‌کنیم»[[478]](#footnote-478).

معلوم نیست شخصی که در یک روز اندازه یک سال رشد می‌کند اکنون که بنا بر معتقدات شیعه در حدود هزار و دویست سال از عمر او گذشته به چه درجه‌ای از رشد و کمال رسیده است ما نمی‌دانیم چرا کسی در آنزمان از آقای طوسی و ابن بابویه و سایر دروغپردازان نپرسیده آیا چنین معجزه‌ای برای أحدی از پیامبران رخ داده تا شما آن را برای أحدی از أئمه مدعی شوید؟ و یا اگر چنین تخیلاتی حقیقت می‌داشت خبر آن در سرتاسر دنیا مانند توپ صدا نمی‌کرد و عرب و عجم و یهود و نصاری و‌... به آن ایمان نمی‌آوردند؟ حال آنکه حقیقت داشتن چنین شخصیتی حتی برای خود شیعیان نیز مشکوک بوده و نزدیکترین وابستگان او، وجودش را تکذیب می‌کنند.

بنا بر معتقدات تشیع این مهدی خارق العاده طولی نمی‌کشد در حالیکه هیچکس او را ندیده از دید همه مردم غیب می‌شود.

پدر مهدی از حکیمه می‌خواهد تا آن زمان که او زنده است در مورد مهدی با کسی سخن نگوید. و پس از وفات او نیز تنها برخی از خواص و نزدیکان را از این موضوع آگاه سازد[[479]](#footnote-479).

پس از شنیدن این روایت دروغین بایستی به آقایان طوسی و ابن بابویه و سایر دجلکاران در مورد دو مسأله مهم تذکر دهیم. این دو مسأله عبارتند از:

1. شما در مورد این موضوع که یکی از اساسی‌ترین معتقدات شیعه می‌باشد، ادعای زنی غیر معصوم را پذیرفته اید، در حالیکه شما اجماع امت اسلامی را اگر فاقد قول امامی معصوم باشد، بی‌اعتبار دانسته و به آن پشیزی اهمیت نمی‌دهید. آیا این دو موضع گیری مختلف حکایت از تناقضی آشکار در اصول معتقدات شیعه ندارد؟
2. بر اساس این روایت دروغین حسن عسکری از عمه خود حکیمه می‌خواهد مسأله تولد مهدی و غیبت او را مخفی نگاه داشته و هیچکس جز برخی از خواص و نزدیکان را از آن با خبر نسازد. این در حالی است که بنا بر معتقدات شیعه کسیکه امام خود را نشناسد، عبادت خداوند را بجا نیاورده و اگر بر این حالت بمیرد، بر کفر و نفاق مرده است[[480]](#footnote-480). پس نتیجه این روایت دروغین این است که حسن عسکری از عمه خود خواسته است موضوع مهدی را از شیعیان مخفی نگاه دارد تا همگی آن‌ها خداوند را عبادت نکده باشند و بر کفر و نفاق بمیرند. و بدین ترتیب آقایان طوسی و ابن بابویه و سایر همکاران دجلکار با نسنجیده دروغ گفتن، دست خود را رو ساخته و ماهیت خویش را برای همگان روشن ساخته‌اند.

زمان غیب شدن مهدی

**در مورد زمان غیب شدن مهدی نیز روایات متضاد و متناقضی در مصادر و مراجع شیعه وجود دارند.**

در روایت طوسی حکیمه می‌گوید: «پس از اینکه سه روز از ولادت مهدی (ع) گذشته بود مشتاق دیدار ایشان شده و به خانه آن‌ها رفتم. نخست به اتاق سوسن سرزدم ولی هیچ اثری از مهدی (ع) ندیدم. آنگاه نزد ابو محمد -علیه السلام- رفتم اما خجالت کشیدم چیزی از ایشان بپرسم. ایشان خود بدون هیچ مقدمه ای به من گفتند: ای عمه! او تا زمان فرا رسیدن وقت ظهور، در حفظ و رعایت الهی بسر می‌برد»[[481]](#footnote-481). اما در روایت دیگری گفته شده: «حکیمه پس از هفت روز، دیگر مهدی را ندید»[[482]](#footnote-482). و در روایت دیگری ادعا شده: «حکیمه هر چهل روز یک بار به دیدن مهدی می‌رفته و حتی چند روز قبل از وفات حسن عسکری نیز ایشان را دیده است[[483]](#footnote-483). حکیمه می‌گوید: امام مهدی (ع) را دیدم اما ایشان را نشناختم. من به برادر زاده ام (امام حسن عسکری (ع) گفتم: این شخص که از من خواهی کنار او بنشینم کیست؟ ایشان گفتند: این شخص فرزند نرگس و جانشین من می‌باشد. شما تا چند روز دیگر مرا از دست خواهید داد. بر شما است که از او فرمانبرداری کرده و مطیع امر او باشید»[[484]](#footnote-484).

و بدین ترتیب هر کس هر چه دل تنگش می‌خواسته گفته و برای مشروعیت بخشیدن به آن، روایتی جعل کرده و شیعیان را مات و مبهوت رها ساخته است. چون بالاخره روشن نشد مهدی پس از سه روز از ولادت خود غیب شده و یا پس از یک هفته و یا پس از چهل روز و یا پس از پنج سال؟ این تناقض آشکار بهترین دلیل برای باطل بودن تمام این اکاذیب می‌باشد‌.

مکان غیبت مهدی

در مورد مکان غیبت مهدی نیز روایات مراجع شیعه، متضارب و متضاد هستند. در روایتی گفته شده مکان غیبت مهدی مدینه است[[485]](#footnote-485). در روایت دیگری او را در کوه رضوی جای داده اند[[486]](#footnote-486)‌. و در اکذوبه ای دیگر دره‌های مکه را انتخاب کرده اند[[487]](#footnote-487)‌. و در روایاتی که دعاهای زیارت مقامات ائمه را متضمن هستند، مهدی را در سرداب سامراء غیب کرده اند[[488]](#footnote-488). و برخی از دجالان معاصر چشمان خویش را بسته و این روایات را نادیده گرفته و گفته‌اند: «در هیچ روایت و یا مرجعی از مراجع شیعه گفته نشده مکان غیبت مهدی سرداب سامراء می‌باشد»[[489]](#footnote-489). و در برخی از روایات، مهدی را خانه بدوش معرفی کرده و در آن‌ها گفته شده: «امام مهدی مکان ثابت و معینی ندارند. ایشان در بین مردم زندگی کرده و آن‌ها را می‌بینند در حالیکه مردم از دیدن ایشان محروم هستند»[[490]](#footnote-490).

نام امام غائب

امام غائب تشیع همانگونه که هیچکس از حقیقت تولد، زندگی و مکان وجود او چیزی نمی‌داند نام او نیز جزء اسراری است که نباید فاش گردد. در روایتی گفته شده: «بر شما روا نیست نام ایشان را ذکر کنید»[[491]](#footnote-491). و در روایتی دیگر پا را از این نیز فراتر نهاده و گفته‌اند: «امام غائب را کسی جز شخصی کافر، به اسم ذکر نمی‌کند»[[492]](#footnote-492). به همین سبب نیز در برخی از روایات شیعه نام مهدی را بدین صورت ذکر کرده‌اند: م ح م د[[493]](#footnote-493).

اینچنین روایاتی همگی مخالف این ادعای باطل سردمداران تشیع می‌باشند که ائمه شیعه همگی با ذکر نام و مشخصات از قبل معین شده‌اند[[494]](#footnote-494). البته از آنجائیکه تمام این روایات جعلی بوده و دجالان خود بر این مسأله واقف هستند در بسیاری از مصادر و مراجع تشیع نام مهدی ذکر شده و به این روایات دروغین اهمیتی داده نشده است.

مدت غیبت مهدی

در مورد مدت غیبت مهدی نیز اقوال و گفته‌های متعدد و مختلفی وجود دارند. در روایتی دروغین منسوب به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- ادعا شده که ایشان در مورد مدت غیبت مهدی فرموده‌اند: «شش روز و یا شش ماه و یا شش سال»[[495]](#footnote-495).

جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که سبب جعل اینگونه روایات، آرامش بخشیدن به قلبهای حیران و سرگردان شیعیان بوده که وفات حسن عسکری بدون بجا گذاشتن خلفی از خود، آن‌ها را مات و مبهوت ساخته. دجالان روایاتی اینچنین از خود سراییده‌اند تا به شیعیان بگویند: مدت غیبت امام زمان بیشتر از شش سال نخواهد بود. شما این مدت اندک را صبر کنید تا امامتان ظهور کرده و دنیا را تحت فرمان خود در آورد.

اما شش سال گذشته و امام غائب همچنان غائب ماند. دجالان ناچارا شش سال را به هفتاد سال تمدید کردند. و این هفتاد سال نیز سپری شد و آب از آب تکان نخورد. اینبار دجالان وعده صدو چهل ساله ای به شیعیان دادند. اما صدو چهل سال نیز گذشته و امام قیام نکرد. این وعده‌های سر خرمنی که دروغ بودن آن‌ها یکی پس از دیگری آشکار می‌شد شیعیان را نسبت به وجود شخصی بنام امام زمان بیشتر مشکوک ساخت. این مسأله سبب گشت دجالان پس از این، وقتی را برای ظهور امام غائب معین نکنند و ظهور او را به وقت مناسب موکول سازند[[496]](#footnote-496). در برخی از روایات صریحا ذکر شده این وعده‌های سر خرمنی برای داگرم نگاه داشتن شیعیان و به بازی گرفتن آن‌ها بوده است. در یکی از این روایات گفته شده: «اگر به مردم گفته می‌شد امام پس از دویست و یا سیصد سال ظهور خواهند کرد، بسیاری از آن‌ها از اسلام مرتد می‌شدند. به همین سبب به آن‌ها گفته شد غیبت امام زیاد طول نخواهد کشید و ایشان بزودی ظهور خواهند کرد. و بدین ترتیب با دادن وعده‌های فرج و پیروزی قریب، مردم را استوار نگاه داشتند»[[497]](#footnote-497).

علت غیبت مهدی

## **در مورد علت و سبب غیبت امام غائب گفته شده: «زراره می‌گوید: از ابا عبدالله -علیه السلام- شنیدم که فرمودند: قائم -علیه السلام- قبل از قیام خود، مدتی را غیبت بسر خواهند برد. من از ایشان علت این غیبت را پرسیدم. ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: او می‌ترسد. سپس با دست به نشانه کشته شدن به شکم خود اشاره کردند»[[498]](#footnote-498).**

اما آیا ترس از کشته شدن می‌تواند دلیل قانع کننده ای برای غیبت مهدی باشد؟ همگی ما می‌دانیم بنا بر معتقدات تشیع، أئمه زمان وفات خود را می‌دانند و مرگ آن‌ها پس از موافقت و رضایت شان صورت می‌پذیرد[[499]](#footnote-499). و همچنین تشیع ادعا می‌کند ائمه از تمام غیبیات گذشته و آینده باخبر بوده و هیچ مسأله‌ای بر آن‌ها پوشیده نیست[[500]](#footnote-500). با در نظر گرفتن این مطالب چگونه شیعه می‌تواند ادعا کند امامی که مطلع بر هر صغیره و کبیره ای است و می‌داند چه هنگام أجلش به پایان می‌رسد و مردن او پس از موافقت و رضایت او صورت می‌پذیرد از مردن و یا کشته شدن واهمه داشته است؟ مگر آقایان عثمان بن سعید و نور چشم او محمد بن عثمان و ابوالقاسم حسین بن روح و ابوالحسین علی بن محمد سمری همگی ادعا نمی‌کردند که با امام غائب رابطه مستقیم دارند؟ آیا یک تار مو از سر أحدی از آن‌ها کم شد؟

و مگر از زمانی که ادعا می‌شود مهدی در آن غایب شده تا به امروز حکومتها و دولت‌های شیعه مذهب بسیاری زمام قدرت را دردست نگرفته‌اند که همگی مدافعان پرو پا قرص امام زمان بوده‌اند؟

چرا هنگامی که آل بویه بر بغداد تسلط پیدا کردند امام زمان ظهور نکرد؟

و یا چرا هنگامی که شاه اسماعیل صفوی آب رودخانه‌ها را از خون اهل سنت سرخ کرد، خبری از امام زمان نشد؟

و یا چرا هنگامی که کریم خان زند بر روی سکه‌ها نام صاحب زمان را ضرب می‌کرد و خود را نماینده‌ای او می‌دانست، امام غائب از غیبت خود به در نیامد؟

و یا چرا امروز که رهبران ایران خود را نایب امام زمان میدانند و مشتاقانه در انتظار ظهور او هستند، امام زمان ظهور نمی‌کند؟

پس می‌بینیم هیچ دلیل وو عذر موجهی برا‌ی غیبت مهدی وجود ندارد. و ما می‌توانیم حقیقت این مسأله را از خانواده حسن عسکری از جمله برادر ایشان جعفر بشنویم که با تمام وجود، این مسأله را تکذیب کرده و آن را دروغ محض می‌دانستند.

مهدی پس از ظهور

آ- قوانین و شریعت مهدی:

روایاتی که دجالان در مورد شریعت مهدی از خود جعل کرده‌اند، هدف آن‌ها که همانا دشمنی با اسلام راستین است روشن می‌سازند. ابن بابویه در کتاب اعتقادات می‌گوید: مهدی هنگام ظهور، قوانین اسلامی وراثت را باطل می‌سازد. او ادعا می‌کند امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته است: «خداوند دو هزار سال قبل از خلق اجسام بشر، ارواح آن‌ها را با یکدیگر برادر قرار داد. و هنگامیکه قائم ما قیام می‌کند میراث را براساس همان قرابت و برادری تقسیم خواهد کرد و به برادری نسبی توجهی نخواهد داشت»[[501]](#footnote-501).

این اکذاوبه نه تنها خروجی از دایره شریعت اسلامی بشمار می‌رود، بلکه مخالف منطق عقل نیز می‌باشد. چون چگونه مؤاخاتی که بر اساس این اکذوبه دو هزار سال پیش از خلق بشر صورت گرفته و هیچکس از آن کوچک‌ترین اطلاعی ندارد می‌تواند اساس تقسیم میراث به شمار رود؟

این دجالان همچنین می‌گویند: مهدی احکام شریعت اسلامی در مورد گرفتن جزیه از اهل کتاب را زیر پا خواهد گذاشت. آن‌ها در روایتی می‌گویند: «صاحب زمان بر خلاف رسول الله (ص) از اهل کتاب جزیه قبول نخواهند کرد»[[502]](#footnote-502). و در روایتی کفر آلود و ملحدانه گفته شده مهدی تمام احکام شریعت اسلامی را باطل کرده و قرآن را کنار می‌گذارد. آقای کلینی کذاب در کتاب کافی می‌گوید: «ابو عبدالله (ع) فرمودند: هنگامی که قائم آل محمد قیام کند، بر اساس شریعت داود و سلیمان حکم خواهد راند»[[503]](#footnote-503).

می توان در این گونه روایات، دست مخفی مسلمان نمایان یهودی الاصل را به وضوح مشاهده کرد که برای کاستن مقام و منزلت قرآن مجید و شریعت محمدی، ماکرانه به سعی و تلاش مشغولند. ما نمی‌دانیم چرا کسی پیدا نشده یقه آقای کلینی دجال را بگیرد و به او بگوید مگر مهدی یهودی است که بر اساس شریعت داود و سلیمان حکم براند؟

و در روایتی منسوب به ابو جعفر گفته شده: «قائم، کتاب و قضاوتی جدید با خود به ارمغان خواهند آورد»[[504]](#footnote-504).

این اراجیف و اکاذیب ملحدانه تضادی آشکار با آیات قرآن مجید دارند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل‌عمران: 85].

«و هر کس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز دین او از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود».

و همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: 9].

«همانا این قرآن مردم را به بهترین و استوار‌ترین راه هدایت می‌کند».

این روایات دروغین آشکار می‌سازند که هدف دجالان چیزی جز دشمنی با اسلام نیست. و آن‌ها برای دست یافتن به این هدف وسیله‌ای بهتر از سپر قرار دادن حب اهل بیت نیافته‌اند.

ب- وظیفه مهدی:

### **روایاتی که در مراجع و مصادر تشیع در مورد قیام مهدی ذکر شده‌اند همگی دلالت بر این نکته دارند که ظهور مهدی برای زدودن ظلم و ستم و بر پا نمودن عدل و عدالت نیست. بلکه تنها وظیفه او قتل کردن سنی‌ها می‌باشد.**

در روایتی گفته شده: «اولین کاری که امام مهدی (ع) انجام می‌دهند این است که آن دو نفر[[505]](#footnote-505) را از قبرهای خود بدر آورده و آن‌ها را می‌سوزانند. سپس خاکسترشان را در هوا پخش کرده و مسجد را منهدم می‌سازند»[[506]](#footnote-506). و در روایت دیگری گفته شده: «امام مهدی (ع) بسوی قبر رسول الله (ص) براه می‌افتند. هنگامیکه ایشان به مسجد می‌رسند دیوار قبر را شکسته و آندو[[507]](#footnote-507) را از قبرهایشان بدر آورده و آن‌ها را لعنت کرده و از آن‌ها برائت می‌جویند. سپس آن‌ها را به صلیب کشیده و پس از آتش زدن اجسادشان خاکستر آن‌ها را در هوا پخش می‌کنند»[[508]](#footnote-508).

اینگونه روایات از آتش حقد و کینه‌ای که در سینه دجالان نسبت به این دو ابر مرد تاریخ اسلام فروزان است، خبر می‌دهند.

نه تنها این حقد و کینه بلکه نژاد پرستی نیز در جعل روایات مربوط به مهدی نقش داشته است. در بسیاری از روایات، عربها (بایستی توجه داشت پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان همگی عرب بوده‌اند) مورد دشنام قرار گرفته و به آن‌ها وعده قتل عامی که در طول تاریخ بشریت بی‌نظیر باشد داده شده است. نعمانی در روایتی می‌گوید: «حارث بن مغیره و ذریح محاربی می‌گویند: ابوعبدالله -علیه السلام- فرمودند: بین ما و عربها چیزی جر قتل و کستار باقی نمانده است»[[509]](#footnote-509). اما روایاتی با این مضمون این اشکال را پیش آوردند که با عربهای شیعه مذهب چکار کنند؟ به همین سبب نیز دروغپردازان مجبور شدند روایات دیگری جعل کنند و در آن‌ها به نشر این مطلب بپردازند که عربهای شیعه مذهب همگی مگر افراد انگشت شماری از مذهب تشیع روی بر خواهند گرداند[[510]](#footnote-510).

مهدی شیعه نه تنها ابوبکر و عمر بلکه ام المؤمنین عائشة صدیقه همسر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را نیز از عدل و انصاف خود بی‌نصیب نمی‌گذارد بنا بر روایتی پوچ و تو خالی «مهدی عائشه را از قبر بدر آورده و آن حدی (عقوبت شرعی) را که پیامبر (صلى الله علیه وسلم) بنا بر رحمت و شفقت خود بر او اجرا نکردند، بر وی پیاده کرده و او را شلاق می‌زند»[[511]](#footnote-511).

آن دجالی که این اکاذیب را سر هم کرده با یک تیر دو نشانه زده است. او علاوه بر اینکه همسر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را متهم به مرتکب شدن گناهی کرده که سزاوار شلاق خوردن می‌باشد، پیامبر (صلى الله علیه وسلم) را نیز متهم کرده که حدود الهی را زیر پا می‌گذاشته و آن را بر خویشاوندان و آشنایان خود اجرا نمی‌کرده‌اند. این در حالی است که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در حدیثی که در یکی از مراجع اهل سنت یعنی صحیح امام بخاری روایت شده فرموده‌اند: «به خداوند سوگند، حتی اگر دخترم فاطمه نیز مرتکب سرقت گردد دست او را قطع خواهم کرد»[[512]](#footnote-512).

پس از خواص، نوبت به عوام اهل سنت و جماعت می‌رسد. مهدی همگی آن‌ها را از لب شمشیر خود می‌گذراند. در روایتی گفته شده: «وای به حال مرجئه[[513]](#footnote-513). آن‌ها هنگام ظهور قائم ما به چه کسی پناه خواهند برد؟»[[514]](#footnote-514). و در روایت دیگری گفته شده: «هنگام قیام صاحب زمان، أشخاص ناصبی[[515]](#footnote-515) را نزد ایشان حاضر خواهند کرد. اگر شخص ناصبی اسلام یعنی ولایت را بپذیرد، صاحب زمان او را رها خواهد ساخت. و اگر از پذیرش ولایت سرباز زند صاحب زمان گردنش را از تن جدا خواهد کرد. مگر درصورتی که ناصبی قبول کند مانند اهل ذمه جزیه بپردازد»[[516]](#footnote-516). دروغپردازان با جعل اینگونه روایات، تشنگی خود به خون اهل سنت و جماعت را به اثبات رسانده‌اند. آیا با وجود چنین روایات و اعتقاداتی، دعوت بسوی وحدت و یکپارچگی بین اهل سنت و تشیع می‌تواند چیزی جز عوام فریبی و به بازی گرفتن مردم باشد؟ این نکته نیز در این روایت قابل تأمل است که در آن تضادی با روایتی که در آن گفته شد مهدی جزیه نمی‌پذیرد وجود دارد. و این تضادهای بی‌حد و حصر بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان تمام این اکاذیب واراجیف هستند.

مهدی موهوم چنان تشنه خون است که در روایتی گفته شده: «کاری جز کشتن ندارد. هیچکس را باقی نمی‌گذارد»[[517]](#footnote-517). و در روایت دیگری گفته شده: «توبه هیچکس را نمی‌پذیرد»[[518]](#footnote-518)‌. و در اکذوبه دیگری گفته شده: «صاحب زمان پس از قیام، تمام نوادگان قاتلین حسین -علیه السلام- را به سبب آنچه اجدادشان انجام دادند خواهند کشت»[[519]](#footnote-519). دجالی که این روایت را جعل کرده گویا نمی‌دانسته است در قرآن آیه ای وجود دارد که معبود بر حق در آن فرموده است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۚ﴾ [فاطر: 18]. «و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد».

آری، این مهدی موهوم کاری به بسط دادن عدل و عدالت ندارد. او تنها تشنه خون اهل سنت می‌باشد. در روایتی گفته شده: «اگر مردم می‌دانستند قائم آل محمد چه کشتار و قتل عامی براه خواهند انداخت، بسیاری از آن‌ها آرزو می‌کردند ایشان را نبینند. بسیاری از کسانیکه ایشان را می‌بینند خواهند گفت: او از آل محمد نیست. اگر او از آل محمد می‌بود مقداری رحم و شفقت در دل او وجود می‌داشت»[[520]](#footnote-520).

رد بر افسانه‌های مهدی غائب

از آنچه دانستیم اهل سنت و جماعت به مقتضای نصوص شرعی و دلائل عقلی و حقایق تاریخی، معتقد هستند قصه مهدی غائب چیزی جز افسانه و خیال پردازی نیست. و همچنین دانستیم اهل بیت حسن عسکری و بسیاری از فرقه‌های تشیع نیز وجود مهدی را تکذیب کرده‌اند.

در اینجا ما به جمع آوری آنچه در لابلای مطالب در رد بر این افسانه ذکر شد، می‌پردازیم:

ما دانستیم شیعه اعتقاد دارد مهدی از زمان طفولیت در سردابی مخفی گشته و از همان هنگام او امام واجب الطاعة مسلمانان می‌باشد. اما اگر به نصوص شرعی مراجعه کنیم خواهیم دانست بنا بر احکام الهی، اگر این طفل وجود خارجی می‌داشت می‌بایست سرپرستی او را به ولی امر او می‌سپردند و تا رسیدن این طفل به سنی که خوب و بد خود را تشخیص دهد از هرگونه حق تصرف در اموال خود محروم می‌ماند. بنا بر این مسأله این سؤال مطرح می‌گردد که چگونه امکان دارد طفلی که احتیاج به تر و خشک کردن دارد و از هرگونه تصرف در اموال خود محروم است، امام معصوم و واجب الطاعة تمام مسلمانان باشد و اعتقاد به امامت او یکی از مهم‌ترین مسائل اعتقادی محسوب گردد؟

نکته قابل توجه دیگر این است که بر اساس قوانین شرعی اگر ولی ِدختری مفقود گردد، برای حفظ حقوق و مصالح این دختر، صلاحیت ترویج او به حاکم و یا ولی دیگر منتقل می‌گردد. اما اکنون در حدود هزار و دویست سال از مفقود شدن امام غائب ِ شیعیان یعنی کسی که که آنه نجات و رستگاری بشریت را در اتباع و پیروزی از او می‌دانند می‌گذرد و بنا بر اعتقاد آن‌ها مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مصلحت است بر باد رفته است. اما با این وجود امام و ولی مسلمین همچنان در غیبت بسر برده و بزرگ‌ترین مصلحت امت را ضایع ساخته است!

همانگونه که قبلا ً نیز اشاره شد نه تنها اهل سنت و جماعت بلکه گروه عظیمی از شیعیانی که معاصر با این واقعه بوده و می‌دانستند حسن عسکری هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته‌اند، و جود مهدی را تکذیب کرده و آن را دروغ محض می‌دانستند. قمی و نوبختی در اعتراف به این مسأله گفته‌اند: «تشیع بعد از امام حسن عسکری به گروه‌ها و فرقه‌های زیادی تقسیم گردید که اکثر آن‌ها وجود فرزند را به کلی رد می‌کردند»[[521]](#footnote-521).

شیعیانی که برای دست یافتن به حقیقت، به اکاذیب دجالان اعتماد نکرده و خود در این مورد به تحقیق و پژوهش پرداختند، در رابطه با مهدی غائب گفته‌اند: «ما از هر طریق ممکن سعی کردیم اثر و نشانه‌هایی دال بر وجود این فرزند به دست آوریم. اما سعی و تلاش ما بی‌نتیجه ماند. و بایستی توجه داشت اگر روا باشد ما مدعی و جود فرزندی مستور و غائب برای حسن عسکری کردیم، این ادعا در مورد هر مرده بی‌خلفی روا خواهد بود. به عنوان مثال می‌توان در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ادعا کرد که ایشان فرزندی پیامبر از بجا گذاشته‌اند که از دید و انظار مردم مخفی و مستور است»[[522]](#footnote-522).

علاوه بر آنچه گفته شد علمای انساب و مورخین نیز همگی اتفاق نظر دارند که حسن عسکری هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته است.

پس از این، باز نظری بر موضع صریح و محکم اهل بیت حسن عسکری در اینمورد می‌اندازیم. طوسی می‌گوید: «پس از وفات حسن عسکری برادر ایشان جعفر برای مدتی از تقسیم شدن میراث جلوگیری کرد تا معلوم شود آیا أحدی از همسران و یا کنیزان امام باردار می‌باشد یا خیر؟ و پس از اثبات عدم باردار بودن آن‌ها بود که جعفر به تقسیم میراث پرداخت»[[523]](#footnote-523). این گفتار طوسی از یکسو دلالت بر تقوی و پرهیز کاری جعفر دارد و از سوی دیگر ثابت کننده این مسأله است که او بر خلاف ادعاهای دجالان آرزو داشته برادر او خلف و فرزندی از خود بجا گذاشته باشد.

جعفر پس از اینکه یقین حاصل کرد برادرش هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته است، موضع بسیار محکم و شدیدی نسبت به دجالانی که از طریق ادعای وجود مهدی سعی در رسیدن به اهداف دنیوی و إضلال مردم داشتند گرفت. و حاکم وقت را از نقشه‌های شوم و پلید آن‌ها آگاه ساخت[[524]](#footnote-524). این دلسوزیها و سینه سپر کردن‌های جعفر در برابر دجالان سبب گردید آن‌ها او را جعفر کذاب لقب داده[[525]](#footnote-525) و روایات بسیاری در سرزنش و نکوهش او بسرایند. در یکی از این روایات دروغین از قول امام سجاد گفته شده: «گویا من هم اکنون جعفر کذاب را مقابل خود می‌بینم که طاغوت زمان خویش را وادار می‌کند به جستجوی امام غائب که در حفظ و امان الهی سر می‌برد، بپردازد. آنچه جعفر را به این کار واداشته بی‌اطلاعی او از ولادت مهدی و حریص بودن او در به قتل رساندن ایشان برای تصاحب میراث می‌باشد»[[526]](#footnote-526). او دروغپردازی که این روایات را از خود سراییده چنان در کذب و افتراء غوطه ور بوده که خود نیز ندانسته چه گفته است؟ ما نمی‌دانیم چرا کسی پیدا نشده از این دروغپرداز بپرسد: اگر شما ادعا می‌کنید مهدی وجود داشته اما جعفر از این مسأله بی‌خبر بوده پس چگونه می‌گویید او برای تصاحب میراث در پی قتل مهدی بوده است؟ مگر میشود شخصی در پی قتل انسانی باشد که از وجود و زنده بودن او اطلاعی نداشته باشد؟! به راستی وجود چنین روایتی در مراجع و مصادری که شیعه آن‌ها را از معتبر‌ترین مراجع خود می‌دانند، انسان را به شگفتی و حیرت وا می‌دارد. البته همان گونه که تا به حال دیده‌ایم سایر روایت‌های موجود در این روایت و مصادر دسته کمی از این روایت ندارند!

در این روایت ادعا شد جعفر برای تصاحب کردن میراث برادر خود وجود مهدی را انکار کرده است. اما حقیقت این است که این دجالان بوده‌اند که برای خوردن اموال مردم تحت نام حق و سهم امام، چنین امام موهومی را از خود تراشیده‌اند.

طوسی برای رویارویی و مقابله با جعفر که خار چشم او و سایر همکاران دجل کارش بوده است و می‌گوید: «سخنان جعفر هیچ ارزش و اعتباری ندارد. چون همگی ما میدانیم او معصوم نبوده است. به همین سبب نیز در ادعاها و گفته‌های خود اشتباه کرده است»[[527]](#footnote-527).

ما در رایطه با این سخن آقای طوسی از ایشان می‌پرسیم: مگر عثمان بن سعید که افسانه مهدی غایب را از خود سرایید و خود را تنها نمانده او معرفی کرد و از این راه اموال بی‌کرانى را از مردمان ساده جمع آوری کرده و در جیب خود ریخت، معصوم بود که این ادعای افسانه‌ای او را به جان و دل شنیدید و آن را یکی از اساسیات اعتقادات تشیع قرار دادید؟ بله، ما هم می‌دانیم جعفر معصوم نبوده است. چون اهل سنت و جماعت کسی جز پیامبران را معصوم نمی‌دانند. اما اگر بخواهیم بین سخنان جعفر و عثمان بن سعید موازنه کنیم، مطمئنا بایستی سخنان جعفر را ارزش و اعتبار بیشتری دهیم. چون او از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد و علاوه بر این تمام وقائع و شواهد او را تصدیق می‌کنند. در حالی که عثمان بن سعید از اهل بیت نمی‌باشد و در عین حال ابهامات و شب‌هات فراوانی او را از هر سو احاطه کرده و همچنین او با این ادعا توانست اموال بی‌کرانی را صاحب شده و جاه و منزلت عظیمی در بین شیعیان برای خود کسب کند با توجه به این مسأله آیا می‌توان ادعاهای افسانه‌ای او را پذیرفت و سخنان یکی از چهره‌های بر جسته اهل بیت را زیر پا گذاشت؟ آقای طوسی، شما که همیشه سنگ اهل بیت را به سینه می‌زنید چرا در این مورد سخنان آن‌ها را نپذیرفتید؟ آری، شما تا آن زمان خود را پیرو اهل بیت می‌دانید و برای آن‌ها اشک تمساح می‌ریزید که بتوانید از آن‌ها سوء استفاده کنید. اما اگر سخن أحدی از آن‌ها سد راه شما گردد او را کذاب لقب داده و برای گفته‌های او کمترین ارزش و اعتباری قائل نخواهید شد.

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم نه تنها جعفر بلکه تمام خویشاوندان و نزدیکان حسن عسکری وجود مهدی را تکذیب کرده و آن را دروغ محض می‌دانستند. در روایتی گفته شده: «اسحق بن یعقوب می‌گوید: از محمد بن عثمان عمری خواستم نامه‌ای را که در آن چند سؤال مطرح کرده بودم به خدمت مولانا صاحب زمان برساند. او پس از مدتی نامه‌ای به خط امام زمان (ص) بدست من داد که در آن نوشته شده بود: بایستی در مورد اهل بیت من که وجود مرا تکذیب کرده‌اند بگویم هیچ خویشاوندی و قرابتی بین خداوند و أحدی از مردم وجود ندارد. هر کس وجود مرا انکار کند از من نیست و سرنوشت او مانند سرنوشت پسر نوح خواهد بود. و عمویم جعفر و فرزند او مانند برادران یوسف هستند‌....» [[528]](#footnote-528).

ما از این روایت می‌توانیم نتیجه بگیریم که اهل بیت حسن عسکری همگی با جعفر هم صدا بوده و وجود مهدی را تکذیب می‌کرده‌اند.

این روایت دروغین دو سؤال را در ذهن بوجود می‌آورد که جعل کننده این روایت یعنی آقای اسحق بن یعقوب بایستی به آن‌ها پاسخ دهد:

أولا: اگر می‌شود این آقا لطف کند و نام مدرسه‌ای که امام زمان در آن درس خوانده و خواندن و نوشتن فرا گرفته را به ما بگوید. ممکن است ادعا شود فرا گرفتن خواندن و نوشتن از معجزات امام بوده است. بایستی در جواب این ادعا بگوییم: اگر قرار بود کسی با کرامات و معجزات خواندن و نوشتن یاد بگیرد پیامبر گرامی (صلى الله علیه وسلم) از همه اولی‌تر و شایسته‌تر به این معجزه بوده‌اند. اما همگی ما می‌دانیم ایشان تا آخر عمر خود خواندن و نوشتن بلد نبوده‌اند.

ثانیا: مگر آقای اسحق بن یعقوب قبلا امام غائب را ملاقات کرده و با چشمان خویش خط او را دیده است که اینگونه سفت و محکم می‌گوید نامه‌ای که به دست او داده شده به خط امام زمان بوده است؟

علاوه بر روایاتی که پیش از این به آن‌ها استدلال کردیم روایات دیگری نیز در مراجع و مصادر تشیع به چشم می‌خورند که بطور غیر مستقیم دلالت بر آن دارند که حتی خود حسن عسکری نیز بر این مسأله که صاحب فرزندی نبوده صحه گذاشته‌اند. به عنوان مثال در روایتی گفته شده حسن عسکری در وصیت نامه خویش، اداره و سرپرستی تمام امور خود از جمله رسیدگی به صدقات و اوقاف را به مادر خویش واگذار کرده وعده ای از رجال برجسته و با تقوی را بر این وصیت شاهد قرار داده اند[[529]](#footnote-529).

این روایت این سؤال را مطرح می‌سازد که اگر واقعا حسن عسکری صاحب چنین فرزند خارق العاده ای بودند، چرا او را وصی خود قرار ندادند؟ چون کسیکه بنا بر اعتقادات شیعه امام مسلمین است و ملجأ و پناهگاه آن‌ها می‌باشد و کون و هستی را تحت اختیار خود دارد، براحتی می‌تواند سرپرستی واداره امور پدر خود را نیز بر عهده گیرد. و غیبت او هرگز نمی‌تواند سد راه این سرپرستی گردد. پس هنگامیکه حسن عسکری مادر خود را برا‌ی اداره این امور تعیین می‌کنند گویا با زبان حال می‌گویند: من هیچ فرزندی ندارم.

در پایان این مبحث به این نتیجه می‌رسیم که نه تنها اهل سنت و جماعت ادعای وجود داشتن فرزند خیالی حسن عسکری را رد می‌کنند بلکه کسانیکه شیعیان آن‌ها را رهبران خود می‌پندارند و همچنین بسیاری از فرقه‌های تشیع نیز با آن‌ها اتفاق نظر دارند.

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم غیبت طولانی و غیر موجه این امام که بنا بر معتقدات تشیع حجت خداوند بر مردم و بزرگ‌ترین پیشوا و رهبر امت اسلامی محسوب می‌گردد، خود دلیلی دیگر بر افسانه‌ای بودن داستان مهدی منتظر است.

شیعه و تقیه،  
تقیه از دیدگاه اهل سنت و جماعت

ابن حجر عسقلانی یکی از علمای برجسته اهل سنت و جماعت در تعریف تقیه چنین می‌گوید: «دوری جستن و اجتناب ورزیدن از آشکار ساختن معتقدات خویش را تقیه گویند»[[530]](#footnote-530). تقیه همچنین می‌تواند بر زبان راندن سخنی باشد که شخص در باطن هیچ اعتقادی به آن ندارد. و به همین سبب ابن أثیر تقیه را بدین صورت تعریف کرده است: «وانمود ساختن واظهار خلاف آنچه شخص در باطن به آن معتقد است را تقیه گویند»[[531]](#footnote-531).

اکنون پس از آشنا شدن با تعریف شرعی تقیه، به ذکر نکاتی بسیار مهم پیرامون این مسأله می‌پردازیم:

1. انسان مسلمان تقیه و توریه را با مشرکین و کافرانی بکار می‌برد که در صورت برآورده نساختن خواست آن‌ها، او را تحت آزار و اذیت و شکنجه قرار داده و یا حتی ممکن است او را به قتل برسانند.

ابن جریر طبری -رحمت الله علیه- در تفسیر این آیه:

﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ﴾ [آل عمران: 28].

«مگر در صورتیکه از آن‌ها (کافران) بهراسید و با آن‌ها راه تقیه و توریه پیش گیرید». گفته است: «تقیه که خداوند متعال آن را در این آیه ذکر کرده است فقط با کفار بکار برده می‌شود و نه با مسلمانان»[[532]](#footnote-532).

1. با وجود اینکه تقیه کردن با کافران به هنگام تهدید و آزار و اذیت آن‌ها، مسأله‌ای جائز و روا می‌باشد اما آنچه شایسته تر و برازنده تر است که انسان مسلمان در مقابل خواسته‌های نا به حق آن‌ها ایستادگی کرده و تسلیم اوامر کافران نگردد. ابن بطال در این رابطه می‌گوید: «تمام علما بر این مسأله اتفاق نظر دارند که آن مسلمانی که در مقابل تهدیدات و شکنجه‌های کافران ایستادگی کند و سخنان کفر آلودی را که آن‌ها خواسته‌اند بر زبان خویش جاری نسازد و در این راه جان خود را از دست بدهد، اجر و ثواب افزون تری را صاحب می‌شود»[[533]](#footnote-533).

زندگانی و سیرت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و یاران ایشان همچون ابوبکر صدیق و بلال حبشی و شهادت سمیه مادر عمار و خبیب -رضی الله عنهم أجمعین- و مقاومت آن‌ها در برابر شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌های مشرکین، بهترین شاهد برای این مسأله می‌باشد.

1. تقیه هرگز نباید از چهار چوب زبان فراتر رفته و به اعتقادی قلبی و یا به عمل مبدل گردد.

ابن عباس -رضی الله عنهما- می‌گوید: «کاربرد تقیه فقط در چهار چوب زبان منحصر می‌گردد و قلب بایستی مالامال ایمان باشد». و ابو العالية در این رابطه گفته است: «تقیه کردن فقط با زبان می‌باشد، نه با عمل»[[534]](#footnote-534).

1. تقیه کردن فقط در حالت ضرورت و تنگنایی بکار برده می‌شود. همانگونه که اگر شخصی از شدت گرسنگی در معرض هلاک شدن باشد، می‌تواند از گوشت مردار و یا خوک استفاده کرده و خود را نجات دهد.

پس از آشنایی مسأله تقیه از دیدگاه اهل سنت و جماعت اکنون به بررسی آن از دیدگاه مذهب تشیع می‌پردازیم.

تقیه از دیدگاه مذهب تشیع

بر خلاف آنچه در مورد دیدگاه اهل سنت و جماعت نسبت به مسأله تقیه گفته شد، در مذهب تشیع تقیه که در حقیقت نوعی دورویی و اظهار خلاف حقیقت می‌باشد، اصلی از اصول این مذهب قرار گرفته است. در روایتی از زبان جعفر صادق گفته شده: «اگر بگویم کسی که تقیه کردن را کنار بگذارد مانند کسی است که نماز خواندن را کنار گذاشته، راست گفته‌ام»[[535]](#footnote-535).

و در روایت دیگری از ایشان نقل قول شده که:

«تقیه کردن نه دهم دین است. و هر کس تقیه نکند دین ندارد»[[536]](#footnote-536).

و در روایتی منسوب به علی بم موسی الرضا گفته شده:

«کسیکه تقیه نکند ایمان ندارد. و بدانید عزیزترین و محبوبترین شما نزد خداوند متعال آن کسی است که بیشتر از دیگران راه تقیه و توریه را در پیش گیرد.

از ایشان پرسیده شد که ای فرزند رسول الله! این مسأله تا کی به همین صورت باقی خواهد ماند؟

ایشان پاسخ دادند: تا آن روزی که قائم ما ظهور کند. و هر کس قبل از قیام امام زمان تقیه کردن را کنار بگذارد، از ما نخواهد بود»[[537]](#footnote-537).

ما بایستی بدانیم تقیه در دین مبین اسلام که جهاد و دعوت بسوی حق از اساسیات آن بشمار می‌روند، هرگز یک عادت و سلوک دائم و همگانی نیست. بلکه راه چاره ای است موقت برای فرد که با ناچاری و تنگنایی و عاجز بودن از هجرت کردن مقرون است و با از بین رفتن اکراه و فشار کافران، ‌جائز بودن عمل کردن به آن خاتمه می‌یابد. اما تقیه کردن بر اساس معتقدات مذهب تشیع مسأله‌ای است دائمی و همگانی که هر فرد شیعی موظف به عمل کردن به آن می‌باشد. و در غیر این صورت از این مذهب طرد خواهد شد. ابن بابویه در کتاب اعتقادات می‌گوید: «تقیه کردن یکی از واجباتی است که تا زمان قیام امام عصر ترک کردن آن روا نمی‌باشد. و هر کس این واجب را قبل از ظهور ایشان ترک کند از مذهب امامیه مرتد گشته و خداوند متعال و پیامبر و ائمه را سر پیچی کرده است»[[538]](#footnote-538).

و در اکذوبه‌ای منسوب به حسین بن علی -رضی الله عنهما- گفته شده: «اگر تقیه نمی‌بود، دوست و دشمن ما از همدیگر مشخص نمی‌شدند»[[539]](#footnote-539).

روایاتی که در مراجع و مصادر مذهب تشیع در مورد تقیه روایت شده‌اند بیانگر این مطلب هستند که یک فرد شیعی مذهب می‌تواند حتی در هنگامیکه هیچ خطر و تهدیدی متوجه او نباشد، با دیگران تقیه کرده و راه دورویی و دروغگویی را در پیش گیرد. در یکی از این روایات جعلی محمد بن مسلم می‌گوید:

«روزی نزد ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- رفتم. ابو حنیفه نیز در مجلس ایشان حضور داشت. من خطاب به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: فدای شما گردم. دیشب خواب عجیبی دیدم. ایشان فرمودند: چه خوابی دیده‌ای؟ مگر نمی‌بینی بهترین تعبیر کننده خواب در این مجلس حضور دارد. آنگاه با دست خویش به ابو حنیفه تعریف کردم. و او این خواب را برای من تعبیر کرد. ابو عبدالله با شنیدن تعبیر ابو حنیفه فرمودند: والله هدف را نشانه رفتی. پس از مدتی ابو حنیفه بر خاست و از مجلس خارج شد. در این هنگام من خطاب به ابو عبدالله -علیه السلام- گفتم: من از تعبیر این ناصبی هیچ خوشم نیامد. ایشان در جواب فرمودند: خدا تو را بد ندهد. تعبیر ما و آن‌ها هرگز مانند هم نخواهد بود. او خواب ترا اشتباه تعبیر کرد. من به ایشان گفتم: اما شما در حضور او قسم خوردید که هدف را نشانه رفت. ابو عبدالله -علیه السلام- فرمودند: بله من قسم خوردم که او هدف را نشانه رفت اما مراد من هدفی غیر صحیح بود»[[540]](#footnote-540).

براستی که جا داشت آقای کلینی دجال از لقب امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- که دلالت بر صادق بودن و راستگویی ایشان دارد خجالت کشیده و اینگونه روایات دروغین که از ایشان انسانی دورو و منافق صفت می‌سازد را به این امام گرامی نسبت نمی‌داد.

همانگونه که از این روایت جعلی استنباط می‌شود در مذهب تشیع از پیروان خود خواسته شده حتی به هنگام عدم وجود تهدید از طرف دشمنان، راه تقیه و بوقلمون صفتی در پیش گرفته و با گفته‌های خود دیگران را فریب دهند. چون همانگونه که در این روایت دیدیم امام ابو حنیفه -رحمت الله علیه- هرگز خود را داوطلب تعبیر کردن خواب نساختند. بلکه امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- خود از ایشان خواستند که خواب را تعبیر کند. و همچنین همانگونه که همگی می‌دانیم امام ابوحنیفه -رحمت الله علیه- هرگز صاحب قدرت و نفوذ نبوده تا دیگران را تحت فشار خود قرار داده و آن‌ها را تهدید کند.

در روایت دیگری موسی بن اشیم می‌گوید: «روزی خدمت ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- بودم که شخصی وارد مجلس شده و از ایشان سؤالی در مورد آیه ای از قرآن مجید پرسید. ابو عبدالله -علیه السلام- پاسخ سؤال را به شخص گفتند.

چیزی نگذشت که شخص دیگری وارد شده و همان سؤال را از ایشان پرسید. اما اینبار امام جواب دیگری به شخص دادند. این مسأله مرا بسیار آزرده خاطر ساخت. به خود گفتم که چرا ابو قتاده که حتی در مورد یک واو نیز اشتباه نمی‌کرد را در شام ترک کردم و نزد این مرد که مرتکب چنین اشتباه بزرگی می‌شود آمده ام؟ در همین فکر بودم که ناگهان شخص ثالثی وارد شده و در مورد همان آیه از امام پرسید. اینبار نیز امام جوابی بر خلاف جوابهای پیشین به شخص دادند. در این هنگام بود که دانستم امام با آن‌ها راه تقیه و توریه را در پیش گرفته است»[[541]](#footnote-541).

آیا آن دجالی که این روایت را جعل کرده می‌تواند هدفی جز بی‌اعتبار ساختن فتواها و سخنان امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- داشته باشد؟ با وجود چنین روایاتی چگونه می‌توان به فتواهای ایشان اطمینان داشت؟ چگونه می‌توان تشخیص داد کدام فتوا بدون تقیه می‌باشد و کدامیک از باب تقیه گفته شده است؟

آری، دجالانی که چنین روایاتی را از خود ساخته‌اند در پشت پرده حب اهل بیت بزرگ‌ترین توهین‌ها را به آن‌ها روا داشته و از آن‌ها شخصیت‌هایی دورو و بوقلمون صفت ساخته‌اند. در یکی دیگر از این روایات أبان بن تغلب می‌گوید: «شنیدم ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: پدرم (محمد باقر) با بنی امیه تقیه می‌کرده و به همین سبب بوده که فتوا می‌داده است گوشت آنچه توسط باز و چرغ کشته شوند حلال می‌باشد. اما من تقیه نمی‌کنم و می‌گویم گوشت آنچه باز و چرغ بکشند حرام است»[[542]](#footnote-542).

این روایت کاذب و دروغین که اهل سنت و جماعت امام جعفر صادق را از آن بریء می‌دانند، از پدر بزرگوار ایشان شخصیتی می‌سازد که برای بدست آوردن رضایت و خشنودی خلفای بنی امیه فتواهای باطل میداده است. آیا آقای کلینی هنگامیکه این روایت دروغین را نقل کرده از این نکته غافل بوده که در کتاب خویش حدیثی را از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) روایت کرده که در آن چنین عملی نوعی ارتداد از دین قلمداد شده است. در این روایت ادعا شده که پیامبر (صلى الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «هر کس پادشاهی را به قیمت خشم و غضب الهی از خود راضی و خشنود سازد، از دایره دین خارج شده است»[[543]](#footnote-543). و هیچ شکی نیست که فتوا دادن به حلال بودن آنچه خداوند متعال حرام گردانیده است، باعث خشم و غضب شدید الهی خواهد شد.

در مذهب تشیع تقیه کردن با اهل سنت و جماعت یکی از واجبات مذهب بر شمرده شده و بلاد و سرزمین آن‌ها دار التقیه و دولت باطل نامگذاری شده است. در روایتی گفته شده: «... تقیه کردن در دار التقیه واجب است»[[544]](#footnote-544).

و در روایتی دیگر: «هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، نباید در دولت باطل سخنی بگوید مگر با بکار بردن تقیه»[[545]](#footnote-545).

دجالان همچنین ادعا می‌کنند امام محمد باقر -رحمت الله علیه- گفته است: «در ظاهر با آن‌ها (اهل سنت و جماعت ) بر خورد و رفتاری نیکو داشته باشید، اما در باطن به مخالفت با آن‌ها بپردازید»[[546]](#footnote-546).

و در روایتی منسوب به امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته شده: «هر کدام از شما که با آن‌ها (اهل سنت و جماعت) در صف اول نماز بخواند مانند کسی است که با رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در صف اول نماز خوانده باشد»[[547]](#footnote-547).

دجالان حتی به نوه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) یعنی حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز رحم نکرده و از ایشان شخصیتی دورو و منافق صفت ساخته‌اند. در روایتی که افتخار نقل و ثبت آن به آقای کلینی رسیده اینگونه به حسین بن علی -رضی الله عنهما- اهانت شده است: «روزی شخصی منافق[[548]](#footnote-548) به هلاکت رسید. حسین بن علی صلوات الله علیهما برای خواندن نماز بر جنازه این مرده به همراه تشیع کنندگان حرکت می‌کردند که ناگهان یکی از پیروان خود را دیدند. ایشان خطاب به این یار خویش فرمودند: کجا می‌روی؟

مرد پاسخ داد: می‌خواهم خودم را از دید مردم پنهان سازم تا مجبور نگردم بر جنازه این منافق نماز بخوانم. حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمودند: به دنبال من بیا و هر چه من گفتم تو آن را تکرار کن.

مرد به هنگام نماز شنید که حسین بن علی صلوات الله علیهما می‌فرمایند: الهی! این مرده را هزاران لعنت فرست و او را به درون آتش جهنم بیافکن و عذاب شدیدت را به او بچشان. او همیشه دشمنانت را دوست داشته و با اولیاء تو دشمنی می‌ورزید و نسبت به اهل بیت پیامبرت در دل خود کینه می‌پروراند»[[549]](#footnote-549).

ای کلینی دستت شکسته باد که روایاتی اینچنین در مورد اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) جعل کرده و به آن‌ها اهانت کرده‌ای. اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) همواره تقوی را شعار زندگی خویش قرار داده بودند نه تقیه و دو رویی.

بر اساس همین روایات دروغین آقای حر عاملی بخشی از کتاب خود را «باب وجوب تقیه کردن با عوام»[[550]](#footnote-550) نامیده است[[551]](#footnote-551).

اینگونه روایات همچنین سرشت و حقیقت کسانی که همواره شعار وحدت بین اهل سنت و تشیع را سر می‌دهند روشن ساخته و تقیه بودن این شعارها را به اثبات می‌رسانند.

بنا بر روایات مصادر شیعه یک فرد شیعه مذهب موظف است حتی با یاران و هم کیشان خود نیز راه تقیه و دورویی را پیش گیرد و از صدق و راستی بپرهیزد! در یکی از این روایات گفته شده: «به تقیه چنگ زنید و آن را خلق و خوی خود قرار دهید و با دوستان و یاران خویش بکارش برید تا بتوانید براحتی از آن در مقابل دشمنانتان استفاده کنید. و بدانید هر کس از این فرمایش ما سر باز زند از ما نخواهد بود»[[552]](#footnote-552).

شکی نیست تقیه با آن تفاصیل و جزئیاتی که تشیع به آن ایمان دارد اثری بسیار بد و منفی بر فرد بجا می‌گذارد و سبب می‌شود گفتار فرد با عمل او یکی نبوده و تضادی مستمر بین ظاهر و باطن او وجود داشته باشد.

و اثر منفی دیگری که تقیه بر جامعه تشیع می‌گذارد، انتشار کذب و دروغگویی و خیانت در این جامعه می‌باشد. روایاتی در مصادر شیعه بر این مطلب مهر صحه گذاشته‌اند. در یکی از این روایات گفته شده:

«عبدالله بن یعفور می‌گوید: من به أبا عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- گفتم: من از کسانی تعجب می‌کنم که شما را امام و پیشوای خود نمی‌دانند بلکه فلانی و فلانی را رهبر خود قرار داده اند[[553]](#footnote-553). اما با این وجود آن‌ها بسیار امانتدار و راستگو و با وفا هستند. و در نقطه مقابل کسانی را می‌بینم که شما را پیشوای خود می‌دانند. اما آن‌ها چندان راستگو و امانتدار نیستند. ابو عبدالله -علیه السلام- با شنیدن این سخن سخت بر آشفتند و فرمودند: هر کس جز ما کسان دیگری را امام و پیشوای خود قرار دهد، دین و مذهبی ندارد»[[554]](#footnote-554).

بایستی دانست وجود چنین اعتقادی در مذهب تشیع و مسطور بودن آن در مراجع و مصادر این مذهب، سبب گشته است سایر مسلمانان هیچیک از سخنان و گفته‌های شیعیان را باور نکرده و آن‌ها را دروغ محض بدانند. گفته می‌شود: روزی یکی از بزرگان شیعه در جمعی سوگند می‌خورد که شیعیان تقیه کردن را کنار گذاشته و دیگر به آن عمل نمی‌کنند. ناگهان یکی از حاضرین در جواب او گفت: ما از کجا می‌دانیم شاید سوگند خوردن تو نیز تقیه باشد.

اکنون که با تفاصیل و جزئیات مسأله تقیه بنا بر باورهای مذهب تشیع آشنا شدیم، در این رابطه سؤال بسیار مهمی را مطرح و به آن پاسخ می‌دهیم. این سؤال این است که چرا بزرگان و سردمداران مذهب تشیع، تقیه را که نوعی دورویی و فریبکاری است نه دهم مذهب خود قرار داده و منکر آن را مرتد از مذهب می‌دانند؟

پاسخ این سؤال در چند نکته بسیار مهم نهفته است. این نکات عبارتند از:

1. مذهب تشیع بر خلاف گفته‌های اهل بیت، ائمه خویش را معصوم دانسته و آن‌ها را از هر گونه خطا و اشتباه مبرا می‌دانند. این در حالی است که در بسیاری از روایات موجود در مصادر و مراجع معتبر شیعه ثابت شده است ائمه بنا بر طبیعت و ضعف بشری خویش مرتکب برخی از اشتباهات و تناقضات شده‌اند. و این مسأله ثابت کننده عدم معصومیت آن‌ها می‌باشد. ائمه در بسیاری از گفته‌های خود بر این مسأله مهر صحه گذاشته‌اند. به عنوان مثال: ابو عبدالله -رحمت الله علیه- در یکی از گفته‌های خود می‌گویند: «ما نیز اشتباه کرده و مرتکب گناه می‌شویم. سپس روبه بارگاه الهی آورده و از اشتباه خود توبه می‌کنیم»[[555]](#footnote-555). یکی از علما و بزرگان شیعه مذهب هندوستان در این رابطه می‌گوید: «روایاتی که از ائمه نقل شده‌اند چنان متضاد هستند که حتی نمی‌توان یک روایت را یافت که روایت دیگری بر خلاف آن وجود نداشته باشد. این مسأله سبب شده است برخی از شیعیان از اعتقادات بر حق خود روی بر گردانند. شیخ الطائفه طوسی نیز در ابتدای کتاب تهذیب و استبصار به این مسأله اشاره کرده است»[[556]](#footnote-556).

این مسأله سدی بزرگ در برابر یکی از بزرگ‌ترین ادعاهای پوچ و توخالی سردمداران شیعه یعنی ادعای عصمت ائمه بود. اما رهبران تشیع توانستند با زیرکی تمام سرپوشی برای اشتباهات و تناقضات پیدا کنند. این سرپوش نمی‌توانست چیزی مناسب تر از مسأله تقیه باشد. و بدین سبب نیز هست که ایمان داشتن به تقیه و فریب دادن دیگران نه دهم ایمان شیعیان را به خود اختصاص داد و منکر آن از مذهب تشیع طرد گشت!

در اینجا مناسب است به ذکر چند مثال از حوادثی که منجر به متزلزل شدن ایمان برخی از شیعیان به معصوم بودن ائمه شدند بپردازیم. نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» می‌گوید:

«هنگامیکه حسین بن علی -علیه السلام- به شهادت رسیدند برخی از یاران ایشان به خود گفتند: ما نمی‌دانیم موضع گیری حسن بن علی؟ اگر آنچه حسن بن علی انجام داد و در اوج قدرت و تحت فرمان داشتن آن سپاه عظیم خلافت را به معاویه واگذار کردند، صحیح و واجب الاتباع بوده پس قیام حسین بن علی با آن سپاه اندک در مقابل یزید خطا و اشتباه بوده است. و اگر قیام حسین بن علی صحیح و واجب الاتباع بوده پس قیام حسین بن علی با آن سپاه اندک در مقابل یزید خطا و اشتباه بوده است. و اگر قیام حسین بن علی صحیح و واجب الاتباع بوده پس کناره گیری و گوشه نشینی حسن بن علی خطا و اشتباه بوده است. این سردرگمی‌ها در نهایت سبب گشتند این گروه در امانت حسن و حسین مشکوک گشته و همفکر و هم عقیده عوام [[557]](#footnote-557) گردند»[[558]](#footnote-558).

و در روایت دیگری منصور بن حازم می‌گوید:

«از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: چرا جواب شما به سوال من با جوابتان به اشخاص دیگر که همان سؤال را از شما می‌پرسند تفاوت دارد؟ ایشان پاسخ دادند: ما سوالهای مردم را کم و زیاد پاسخ می‌دهیم»[[559]](#footnote-559).

شارح کافی در توضیح این سخن می‌گوید: «زیاد تر بودن پاسخ و فتوی هنگامی است که امام راه تقیه و توریه را در پیش گرفته باشند. و کم بودن آن به هنگام کنار گذاشتن تقیه می‌باشد. بایستی توجه داشت علت این مسأله فراموشی و یا جهل نیست. بلکه اینگونه فتوی دادن و پاسخ گفتن برای بقاء آن‌ها و دور بودن از آزار و اذیت دشمنان بهتر بوده است»[[560]](#footnote-560).

و در روایت دیگری گفته شده:

«شخصی بنام عمر بن رباح مسأله‌ای را از امام محمد باقر -علیه السلام- پرسید. و ایشان پاسخ مسأله را به او گفتند. سال آینده مرد بار دیگر همان سؤال را از ایشان پرسید. اما امام -علیه السلام- اینبار جواب دیگری به مرد دادند. مرد با شنیدن پاسخ، خطاب به امام -علیه السلام- گفت: این پاسخ با فتوای سال گذشته مغایرت دارد. امام محمد باقر -علیه السلام- خطاب به مرد فرمودند: شاید ما با تو راه تقیه و توریه را در پیش گرفته‌ایم. مرد که این جواب او را قانع نکرده بود از مجلس امام -علیه السلام- خارج شد. او در طی راه یکی از یاران امام به نام محمد بن قیس را دید و پس از ذکر ماجرا به او گفت: خدا خوب می‌داند قصد من از پرسیدن این سؤال، عمل کردن به جواب آن بود. پس چرا امام با من تقیه کرده است؟ ابن قیس در جواب به او گفت: شاید در مجلس امام کسی حضور داشته که به سبب وجود او امام با تو تقیه کرده است. اما مرد در جواب گفت: در هیچیک از دو مجلس امسال و پارسال کسی جز من و ایشان حضور نداشت. و حقیقت مسأله این است که فتواهای امام همگی شانسی هستند. و چون اکنون فتوای پارسال خود را فراموش کرده، فتوایی خلاف آن به من داد. این ماجرا سبب شد عمر بن رباح از ایمان به امامت امام محمد باقر -علیه السلام- دست کشید و گفت: کسیکه فتواهای شانسی و غیر صحیح می‌دهد نمی‌تواند امام و پیشوای مردم باشد»[[561]](#footnote-561).

آری، افراط و زیاده روی در بزرگداشت و ارج نهادن به ائمه، شیعه را بر آن داشت که پا را از دایره حق بیرون نهد و امامان خویش را معصوم بداند. اما از آنجائیکه این ائمه در حقیقت افرادی مانند سایر بشر بوده و در زندگانی خود مرتکب فراموشکاریها و اشتباهاتی شده‌اند، شیعه مجبور گشت برای دفاع از این اعتقاد باطل خود با سر پوش گذاشتن بر اشتباهات و فراموشکاریهای ائمه مرتکب اشتباه دیگری گردد و تقیه که در حقیقت نوعی فریبکاری و اظهار خلاف واقع می‌باشد را یکی از اساسیات مذهب خویش قرار داده و لباس قداست بر تن آن کند.

جالب است در اینجا به قسمتی از بحث و مناقشه ای که بین یکی از علمای اهل سنت عراق بنام شیخ سویدی و عالمی از علمای تشیع بنام ملا باشی که در سال 1156هـ یعنی در زمان نادر شاه و به فرمان او صورت گرفت، اشاره‌ای داشته باشیم.

شیخ سویدی می‌گوید:

«بار دیگر عصر روز جمعه با ملا باشی به بحث و مناظره پرداختم، من به او گفتم:

* مذهب شما چون از اجتهاد مجتهدین و علما سر چشمه نگرفته است باطل و بی‌پایه و اساس می‌باشد. ملا باشی به من پاسخ داد:
* مذهب ما متکی بر اجتهادات امام جعفر صادق (ع) است.

من در جواب به او گفتم: این سخن ادعایی بیش نیست. امام جعفر صادق کوچک‌ترین نقشی در مذهب شما ندارد. شما حتی نمی‌توانید ادعا کنید از مذهب او مطلع هستید و آن را می‌دانید.

چون شما یا بایستی معتقد به وجود تقیه و توریه در مذهب امام جعفر صادق باشید، که در این صورت نه شما و نه هیچکس دیگری می‌تواند به مذهب حقیقی ایشان پی ببرید. چون هر فتوا و سخن ایشان ممکن است از باب تقیه و توریه گفته شده باشد. در مذهب شما در مورد آب چاهی که نجاستی در آن ریخته شده باشد از امام جعفر صادق سه فتوی روایت شده است در یکی از این فتواها گفته شده چاه مانند دریا می‌باشد و هیچ چیز نمی‌تواند آب آن را نجس سازد. و فتوای دیگر این است که بایستی آب چاه کاملاً خالی شود. و در فتوای سوم گفته شده بایستی به اندازه شش و یا هفت سطل از آب چاه بیرون ریخته شود. من در مورد این مسأله با یکی از علمای شما بحث و مناقشه کرده و از او پرسیدم شما که امامان خود را معصوم از هر اشتباه و خطا می‌دانید با این فتواهای مختلف و متفاوت چکار می‌کنید؟ او به من پاسخ داد: در چنین حالاتی در مذهب ما هنگامیکه شخصی به مرحله اجتهاد رسید در مورد فتواهای امام جعفر صادق به بررسی و پژوهش می‌پردازد تا در نهایت به صحت و درستی یکی از آن‌ها پی ببرد.

من از او پرسیدم: و در مورد فتواهای دیگر چه می‌گوید؟ او پاسخ داد: آن‌ها را از باب تقیه و توریه می‌پندارد. من بار دیگر از او پرسیدم: فرض کنیم مجتهد دیگری پس از بررسی و اجتهاد به نتیجه‌ای خلاف نتیجه مجتهد اول رسید و فتوای دیگری را صحیح و درست یافت. این مجتهد در مورد فتوایی که مجتهد اول آن را صحیح و درست دانسته، چه می‌گوید؟ او به من پاسخ داد: آن را از باب تقیه و توریه می‌پندارد. من به او گفتم: با این فرمایشات شما مذهب امام جعفر صادق در میان اجتهادات مختلف و متفاوت مجتهدین ضایع شده و بر باد می‌رود.. چون هر فتوای منسوب به ایشان این احتمال را با خود به همراه دارد که از باب تقیه و توریه گفته شده باشد. و هیچ دلیلی برای ترجیح دادن یکی از آن‌ها وجود ندارد مگر اجتهادات مختلف و متفاوت مجتهدین. پس از این سخن من، آن عالم که از جواب دادن عاجز گشته بود ساکت و آرام بر جای خود نشست. آقای ملا باشی نیز سکوت را ترجیح داده و لب نگشود.

من در ادامه سخنان خود به ملا باشی گفتم:

ب: و یا اینکه شما وجود تقیه و توریه را در مذهب امام جعفر صادق رد کنید. و در این صورت مذهب امام جعفر صادق با مذهب شما اختلاف و تفاوت پیدا می‌کند. چون شما همگی مؤمن و معتقد به تقیه هستید.

در اینجا بود که ملا باشی دیگر سخنی بر زبان نراند و خود را از بحث و مناقشه کنار کشید»[[562]](#footnote-562).

همانگونه که در سخنان شیخ سویدی به آن اشاره شد اعتقاد داشتن به تقیه سبب می‌گردد شیعیان هرگز نسبت به احکام مذهب خود اطمینان خاطر نداشته و در کیفیت و چگونگی عبادات خویش متردد و مشکوک باشند. این حقیقت چنان غیر قابل انکار می‌باشد که حتی بسیاری از بزرگان و علمای مذهب تشیع در کتاب‌های خویش به آن اعتراف کرده‌اند. به عنوان مثال یوسف بحرانی در این رابطه گفته است: «آن دسته از احکام مذهب که می‌توانیم در مورد آن‌ها یقین و اطمینان کامل داشته باشیم، بسیار ناچیز و اندک می‌باشند. و علت این مسأله در هم آمیخته شدن روایات صحیح با روایاتی است که از باب تقیه و توریه گفته شده‌اند. ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز در کتاب کافی به این مسأله اشاره کرده‌اند»[[563]](#footnote-563).

یوسف بحرانی همچنین می‌گوید:

«امامان ما در مجالس مختلف، ‌حتی در صورت عدم حضور آن انسان‌های کذابی، فتواهای خود را تغییر می‌داده‌اند. و به همین سبب نیز دیده می‌شود آن‌ها در مورد یک مسأله واحد در مجالس مختلف فتواهای گوناگون داده‌اند»[[564]](#footnote-564).

1. و مسأله دیگری که سهم بسزایی در قداست پیدا کردن تقیه در مذهب تشیع داشته، این است که بزرگان و سردمداران این مذهب خلافت ابوبکرو عمرو عثمان رضی الله عنهم اجمعین را باطل و تمام یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) را کافر و مرتد می‌دانند. این در حالی است که روایات بسیاری در مراجع و مصادر معتبر تشیع وجود دارند که همگی دال بر این سه نکته هستند که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- با این سه خلیفه بیعت کرده و به امامت آن‌ها نماز می‌خواندند و همچنین دختر ایشان ام کلثوم همسر عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- بوده است. و سخنان و گفته‌های فراوانی از ایشان و فرزندان برومندشان نقل شده که در آن‌ها ابوبکر و عمر و عثمان و سایر یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) مورد مدح و ستایش فراوان قرار گرفته اند[[565]](#footnote-565). اینگونه روایات نقشه‌های بزرگان و سردمداران مذهب تشیع را بهم ریخته و وحدت و یکپارچگی حقیقی را همانگونه که بین یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) وجود داشته است، ‌برای امت اسلامی به ارمغان می‌آورند. این مسأله باعث کساد شدن بازار کسانی می‌گردد که با دگرگون جلوه دادن حقایق برای خود پیروانی کسب کرده و آن‌ها را تحت استعمار و سوءاستفاده خویش قرار داده‌اند. به همین سبب نیز می‌باشد که تقیه مقام و منزلت ویژه ای نزد بزرگان و سردمداران مذهب تشیع پیدا کرده است تا آن‌ها براحتی بتوانند به پیروان خویش بگویند: فرمایشات امام علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان در مورد این افراد همگی از باب تقیه و توریه گفته شده‌اند. و بین این دو گروه همیشه عداوت و دشمنی وجود داشته است.

البته آشکار است چنین ادعایی از دلاورانی همچون علی بن ابی طالب و فرزندان شجاع ایشان ترسویی می‌سازد که نه تنها جرأت ابراز عقیده خود را ندارند بلکه به تملق گویی از کسانی می‌پردازند که سردمداران تشیع آن‌ها را کافر و مرتد دانسته‌اند. ببینید دجالان چگونه برای حفظ منافع خویش حتی به مقام و منزلت اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نیز رحم نکرده‌اند.

1. اکنون با عاملی دیگر که باعث قداست پیدا کردن تقیه در مذهب تشیع شده است،‌ آشنا می‌گردیم. همه ما می‌دانیم امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان همواره کسانی که خود را پیرو و شیعه ایشان دانسته اما از اوامر آن‌ها سر پیچی می‌کردند را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و در بسیاری از اوقات آن‌ها را لعنت کرده‌اند. روایات بسیاری دال بر این مسأله از امیر المومنین علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان نقل شده است[[566]](#footnote-566). این فرمایشات باعثآبروریزی و افشا شدن آنانی شده که با سپر قرار دادن حب اهل بیت، از تعالیم اسلام روی برگردانده و آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. دجالان برای ریختن از این آبروریزی و سرپوش گذاشتن بر این روایات افشاء کننده، راه چاره ای بهتر از این نیافتند که بگویند: «ملامت کردن و لعنت فرستادن ائمه بر ما از باب تقیه بوده است و آن‌ها در حقیقت ما را بسیار دوست داشته و برای ما دعا می‌کرده‌اند!».

آری، انزجار اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از کسانیکه خود را پیرو و شیعه آنان معرفی می‌کردند، سبب متمسک گشتن هر چه بیشتر دجالان به تقیه و دادن جایگاه و منزلتی بس عظیم به این فریبکاری و دورویی شد.

1. دجالان همچنین تقیه را بهترین وسیله برای زیر پا گذاشتن روایاتی که با هوی و هوس و منافع شخصی آن‌ها سازگار نیست یافتند. آن‌ها برای بی‌اعتبار ساختن اینگونه روایات و به کرسی نشاندن آنچه خود می‌پسندند بیشتر از این خود را زحمت نداده‌اند که به پیروان خویش بگویند: «این سخن را امام از باب تقیه گفته است. شما به این روایت توجهی نکیند و تنها آنچه را ما می‌گوییم انجام دهید». در اینجا به ذکر چند مثال در اینمورد می‌پردازیم:

در روایتی از روایات مذهب تشیع از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نقل شده است که: «روزی مشغول وضوء گرفتن بودم که رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نزد من آمدند. (این روایت ادامه پیدا می‌کند تا آنجا که ایشان می‌گویند) آنگاه من پاهایم را شستم. در این هنگام رسول الله (صلى الله علیه وسلم) خطاب به من فرمودند: «ای علی! اگر می‌خواهی انگشتان پاهایت در آتش نسوزند، لابلای آن‌ها را نیز دستی بکش»[[567]](#footnote-567).

این روایت بیانگر این مطلب است که امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بر خلاف آنچه شیعیان انجام می‌دهند، به هنگام وضوء گرفتن پاهای خود را می‌شسته‌اند. این عمل امیرالمومنین علی بن ابی طالب دجالان را بسیار آزرده خاطر ساخته است. چون ایشان به هنگام وضوء گرفتن همان کاری را انجام می‌داده‌اند که سنی‌ها انجام می‌دهند. همانگونه که می‌دانیم یکی از مهم‌ترین اهداف سردمداران تشیع این است که اختلافات بین اهل سنت و شیعیان همواره وجود داشته باشند تا آن‌ها بتوانند به سوء استفاده کردن از پیروان خویش ادامه دهند. به همین سبب آن‌ها بر این روایت خط بطلان کشیده و آقای طوسی بیشتر از این خود را زحمت نداده که این عمل امیر المومنین را به تقیه نسبت دهد[[568]](#footnote-568).

او همچنین روایت دیگری از امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- در مورد شستن پاها به هنگام وضوء گرفتن را به راحتی تمام به تقیه نسبت داده و به آن پشیزی اهمیت نمی‌دهد[[569]](#footnote-569).

و در مورد میراث، شیعه معتقد است زن از عقار یعنی زمین و خانه و اثاثیه آن ارث نمی‌برد[[570]](#footnote-570). این در حالی است که در روایتی که آن را ابو یعفور نقل کرده گفته شده: «از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: آیا شوهر از منزل و زمین همسر خود ارث می‌برد؟ یا اینکه او نیز مانند زن از منزل و زمین ارثی نمی‌برد؟ امام جعفر صادق -علیه السلام- در جواب فرمودند: مرد و زن هر دو از تمام چیزهایی که هر یک از آن‌ها پس از مرگ خود بجا گذاشته است ارث می‌برند»[[571]](#footnote-571).

اما جناب آقای طوسی که این روایت را نپسندیده است فوراً آن را به تقیه نسبت می‌دهد[[572]](#footnote-572).

و همچنین روایاتی در برخی از کتب معتقد مذهب تشیع وجود دارند که همگی دال بر حرام بودن ازدواج موقت (صیغه) هستند. به عنوان مثال: «زید بن علی از پدران خود و آن‌ها از امام علی بن ابی طالب -علیه السلام- روایت کرده‌اند که: پیامبر (صلى الله علیه وسلم) از روزی که جنگ خیبر در گرفت گوشت الاغ و ازدواج موقت (صیغه) را حرام گردانیدند»[[573]](#footnote-573). اما از آنجائیکه صیغه یکی از هوسرانیهایی است که دجالان نمی‌توانند براحتی از آن دست بکشند آقای حر عاملی این روایت را بی‌اعتبار دانسته و گفته است: «این روایت از باب تقیه گفته شده است»[[574]](#footnote-574).

و بدین ترتیب ایمان به تقیه به عنوان وسیله‌ای در دست دجالان قرار گرفته که به کمک آن آنچه را خود پسندیده‌اند به خورد شیعیان داده و با روایاتی که سد راه آن‌ها قرار گرفته‌اند را بی‌اعتبار ساخته‌اند. و به همین سبب می‌باشد که در اعتقادات و همچنین عباداتی که شیعیان انجام می‌دهند امور زیادی به چشم می‌خورند که با روایاتی که از ائمه نقل شده‌اند تضاد و دوگانگی دارند.

1. همانگونه که قبلاً نیز به این مسأله اشاره کردیم یکی از اهداف سردمداران مذهب تشیع در طول تاریخ این بوده که اختلافات بین تشیع و اهل سنت را هر چه بیشتر دامن زده و پیروان خویش را از دیگران منعزل ساخته تا بتوانند آن‌ها را در انحصار هر چه بیشتر خود قرار دهند. بهترین وسیله برای رسیدن به این هدف و خط بطلان کشیدن بر تمام مسائل مشترک بین اهل سنت و تشیع این بوده که روایات متضمن این مسائل همگی از باب تقیه و توریه معرفی گردند. به همین سبب بزرگان تشیع روایتی را از خود جعل کرده و در آن از قول امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته‌اند:

«هر گاه سخنی از سخنان من را موافق با آنچه عوام مسلمین [[575]](#footnote-575) به آن اعتقاد دارند یافتید، بدانید آن سخن را من از باب تقیه و توریه گفته‌ام. و اگر سخن من مخالف اعتقادات آن‌ها بود بدانید که هیچ تقیه و توریه ای در آن وجود ندارد»[[576]](#footnote-576).

سردمداران مذهب تشیع با جعل اینگونه روایات دروغین، از شیعیان خواسته‌اند همواره در نقطه مقابل اهل سنت قرار گرفته و در هیچ گفتار و کرداری با آن‌ها متحد نگردند.

در پایان این مبحث مروری بر چند آیه از قرآن مجید خواهیم داشت تا ببینیم خداوند متعال چگونه صدق و راستگویی را مورد مدح و ستایش قرار داده و مسلمانان را از نفاق و دورویی بر حذر داشته است. معبود بر حق در سوره احزاب مؤمنانی که قول حق را به گوش مردم رسانده و در این راه هیچ ترس و واهمه ای به دل راه نمی‌دهند را مورد مدح و ستایش قرار داده و مى‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ﴾ [الأحزاب: 39].

«آنانیکه رسالت الهی را (به مردم) ابلاغ کرده و تنها از او می‌ترسند و از کسی جز او هیچ واهمه و هراسی ندارند).

همچنین خداوند متعال پیامبر (صلى الله علیه وسلم) را که گفتار و کردار ایشان الگو و سرمشقی است برای تمام مسلمانان امر کرده و فرموده است:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ [المائدة: 67].

«ای پیامبر، ‌آنچه را بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن. و اگر از این امر سر باز زنی رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و این را بدان که خداوند همواره تو را از گزند مردم در امان نگاه خواهد داشت».

و معبود بر حق در مورد یکی از صفات مؤمنین فرموده است:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ﴾ [المائدة: 54].

«و از سرزنش هیچ ملامت کننده‌ای واهمه ای ندارند».

و در فرمایشی دیگر مؤمنین را به صدق و راستگویی امر کرده و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119].

«ای مؤمنین، از عذاب الهی بپرهیزید و در زمره صادقین و راستگویان قرار گیرید».

و در حدیثی که در برخی از مراجع اهل سنت و جماعت روایت شده است پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «صدق و راستگویی انسان را بسوی نیکی‌ها، و نیکی انسان را بسوی بهشت رهنمود می‌سازد. و انسان راستگو نزد خداوند متعال صدیق شمرده می‌شود. و کذب و دروغگویی انسان را بسوی بدی‌ها، و بدی انسان را بسوی جهنم می‌کشاند. و انسان دروغگو نزد خداوند متعال کذاب محسوب می‌گردد»[[577]](#footnote-577).

و در حدیث دیگری رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرموده‌اند:

«بدترین انسان‌ها، انسان دورو می‌باشد. او با گروهی به گونه‌ای برخورد می‌کند و با دیگران به گونه‌ای دیگر»[[578]](#footnote-578).

محمد بن زید می‌گوید: «گروهی به عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- گفتند: سخن ما در حضور امراء و سلاطین خلاف آن چیزی است که در غیاب آن‌ها می‌گوییم. عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- به آن‌ها پاسخ دادند: ما در زمان رسول الله (صلى الله علیه وسلم) اینچنین عملی را نفاق می‌دانستیم»[[579]](#footnote-579).

در مراجع و مصادر مذهب تشیع نیز روایات فراوانی در بیان فضیلت صدق و راستگویی نقل شده‌اند.

در کتاب کافی از امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده است:

«هیچ بنده‌ای طعم و حلاوت ایمان را نخواهد چشید مگر اینکه به هنگام مزاح و جدیت و دروغگویی را کنار بگذارد»[[580]](#footnote-580).

و در یکی از معتبر‌ترین مراجع نزد شیعیان یعنی کتاب نهج البلاغه از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده است:

«ایمان یعنی گفتن سخن حق در آن هنگام که بر زبان راندن آن ترا گزندی رساند. و چشم پوشیدن از کذب در آن هنگام که بر زبان راندن آن منفعتی را عایدت سازد»[[581]](#footnote-581).

شیعه و صیغه،  
اهل سنت و ازدواج موقت (صیغه)

اهل سنت و جماعت با استدلال به آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلى الله علیه وسلم) صیغه را حرام می‌دانند. و معتقد هستند صیغه پس از آنکه به مدت ده سال پس از هجرت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) همچنان حلال باقی مانده بود، بالاخره در عام فتح یعنی در سال دهم هجری حرام گشت.

ما در شریعت اسلامی مسائل زیادی را می‌بینیم که در بدو ظهور اسلام مباح باقی گذاشته شدند. اما به تدریج این مسائل در شریعت اسلامی حرام گشتند. به عنوان مثال شرب خمر در زمان ظهور اسلام رواج شدیدی در بین مردم داشته است. و در تمام دوران سیزده سالی که پیامبر (صلى الله علیه وسلم) در مکه بودند حکم این مسأله همچنان به حال خود باقی بود. تا اینکه پس از هجرت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از مکه به مدینه شرب خمر با فرمایش الهی حرام گشت.

این مسأله در مورد صیغه نیز صدق می‌کند. در حدیثی پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) می‌فرمایند:

«من در گذشته به شما اجازه ازدواج موقت داده بودم اما اکنون بر شما است که بدانید خداوند متعال آن را از امروز تا روز قیامت حرام گردانیده است و هر کدام از شما که زنی صیغه‌ای در اختیار دارد و بایستی او را رها سازد و از آنچه به او داده چیزی پس نگیرد»[[582]](#footnote-582). با توجه به این فرمایش رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در می‌یابیم این ادعا که صیغه در زمان خلافت عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- حرام شده، ادعایی بی‌اساس و مغرضانه می‌باشد. رسول الله (صلى الله علیه وسلم) در فرمایشی دیگر مسلمانان را از صیغه بر حذر داشته و می‌فرمایند: «آگاه باشید و بدانید که صیغه از امروز تا روز قیامت حرام شده است. و هر کدام از شما در اینمورد چیزی پرداخته آن را پس نگیرد»[[583]](#footnote-583).

با توجه به این فرمایشات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) اهل سنت و جماعت ایمان دارند که ازدواج موقت (صیغه) پس از آنکه برای مدت طولانی در شریعت اسلامی مباح باقی مانده بود بالاخره با این فرمایشات پیامبر (صلى الله علیه وسلم) حرام گشت. و این فرمایشات اخیر رسول الله (صلى الله علیه وسلم) تمام روایاتی که بیانگر روا بودن صیغه در صدر اسلام می‌باشد را منسوخ کرده و آن‌ها را در مقام استدلال فاقد اعتبار می‌سازند‌.

شیعه و ازدواج موقت (صیغه)

در مذهب تشیع بر خلاف فرمایشات الهی و رهنمودهای رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و آنچه از امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نقل شده، صیغه نه تنها بر اباحت خود باقی مانده است، بلکه آن را یکی از عظیم‌ترین اعمال صالحه و نیکو که انسان را از اهل بهشت می‌سازد دانسته شده و منکر آن کافر و دشمن اسلام و اهل بیت شمرده می‌شود.

دجالان در روایتی جعلی از جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل کرده‌اند که: «هر کس به رجعت[[584]](#footnote-584) و صیغه ایمان نداشته باشد، از ما نیست»[[585]](#footnote-585).

و در ورایت دروغین دیگری ادعا شده که امام صادق -رحمت الله علیه- گفته‌اند:

«متعه (صیغه) جزئی از دین ما و دین اجداد ما است. هر کس به آن عمل کند، به دین ما عمل کرده و هر کس آن را نپذیرد دین ما را نپذیرفته و پیرو دینی دیگر شده است. متعه (صیغه ) تقربی است به نیاکان و امانی است از شرک. فرزندی که از نکاح متعه بدنیا آید از فرزندی که از نکاح دائم بدنیا می‌آید بهتر و افضل‌تر است. منکر متعه مرتد و کافر و قبول کننده آن مؤمن و موحد است. متعه دو اجر دارد. اجر صدقه ای که به زن داده می‌شود و اجر خود متعه»[[586]](#footnote-586).

دجالان همچنین ادعا می‌کنند پیامبر (صلى الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «هر کس در دوران زندگانیش صیغه نکرده باشد، روز قیامت بینی بریده خواهد بود»[[587]](#footnote-587).

در این میان برخی از علما و بزرگان شیعه برای ماست مالی کردن مسأله صیغه که بسبب وجود روایات فراوان، جرأت مردود دانستن آن را نداشته‌اند صیغه را در مذهب تشیع تنها یک امر مباح معرفی کرده‌اند. از میان این اشخاص می‌توان سید محسن امین می‌باشد، اما این نه بدان معنا است که بر هر فرد واجب است به آن عمل کند. چون چه بسیارند اعمال مباحی که انسان از انجام دادن آن‌ها اباء دارد»[[588]](#footnote-588).

بایستی از جناب آقای عاملی پرسیده شود آیا کافر دانستن و طرد از مذهب و بریدن بینی در فردای قیامت، تنها به سبب ترک عمل مباحی است که بسیاری از انسان‌ها از انجام دادن آن اباء دارند؟! آقای عاملی می‌بایست بجای ماست مالی کردن و سرپوش گذاشتن بر این رسوایی که گریبانگیر مذهب تشیع گشته است، با شجاعت تمام به این اشتباه شنیع اعتراف کرده و شیعیان را از این عمل زشت و قبیح بر حذر می‌داشت.

اکنون علاوه بر روایاتی که پیش از این ذکر شد، ‌چند روایت دیگر را نیز با یکدیگر می‌خوانیم تا به دروغگو بودن آقای محسن عاملی و سایر همکاران فریبکار او یقین بیشتری حاصل کنیم.

در روایتی دروغین از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نقل شده:

«کسیکه در طول زندگی خویش یکبار صیغه کرده باشد، به مقام و منزلت حسین -علیه السلام- و کسیکه سه بار صیغه کرده باشد به مقام و منزلت علی بن ابی طالب -علیه السلام- خواهد رسید. و کسیکه چهار بار متعه کند به مقام و منزلت من نائل خواهد آمد»[[589]](#footnote-589). ببینید چگونه با جعل کردن روایات و نسبت دادن آن‌ها به پیامبر (صلى الله علیه وسلم) و یا به اهل بیت ایشان شهوت رانان و زناکاران را در مقام و منزلت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و دو سرور جوانان اهل بهشت قرار داده‌اند. معلوم نیست اگر آن دجالی که این روایت را از خود ساخته می‌خواست برای کسیکه در زندگی خود بیش از چهار بار صیغه کرده است اجر و ثوابی تعیین کند، او را به چه مقام و منزلتی می‌رساند؟؟ در روایت دروغین دیگری از پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) نقل شده است که:

«هر کس در طول زندگی خود یکبار صیغه کند یک سوم بدنش از آتش جهنم نجات خواهد یافت. و هر کس دوبار صیغه کند دو سوم و هر کس سه بار صیغه کند تمام بدنش از آتش جهنم نجات می‌یابد»[[590]](#footnote-590).

آیا با وجود چنین روایاتی در مصادر و مراجع مذهب تشیع کسی می‌تواند ادعا کند صیغه در این مذهب تنها یک مسأله مباح محسوب می‌گردد؟

اکنون نظری می‌افکنیم به برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع تا با جزئیات مسأله صیغه بیشتر آشنا گردیم.

1. می‌گویند: صیغه کردن، خشم و غضب الهی را به آمرزش و مغفرت تبدیل می‌کند.

در روایتی دروغین از پیامبر (صلى الله علیه وسلم) نقل کرده‌اند که:

«هر کس در زندگی خود برای یکبار هم که شده زنی را صیغه کند، ‌از خشم و غضب خداوند در امان خواهد بود»[[591]](#footnote-591).

و در روایتی منسوب به امام محمد باقر -رحمت الله علیه- ادعا شده که ایشان گفته‌اند:

«جبریل -علیه السلام- در شب اسراء و معراج خود را به رسول الله (صلى الله علیه وسلم) رساند و خطاب به ایشان فرمود: ای محمد! خداوند متعال می‌فرمایند: من تمام زنان امت تو که خود صیغه می‌کنند تحت آمرزش و مغفرت خود قرار داده‌ام»[[592]](#footnote-592).

و در اکذوبه دیگری گفته شده:

«شخصی از امام محمد باقر -علیه السلام- پرسید: آیا کسیکه زنی را صیغه کند، اجر و ثوابی نیز خواهد داشت؟

امام -علیه السلام- در جواب فرمودند: اگر اینکار را برای دست یافتن به رضایت و خشنودی الهی و برای اظهار مخالفت با آنانیکه صیغه را قبول ندارند انجام دهد، به ازاء هر کلمه ای که با آن زن سخن گوید و به ازاء هر دستی که بسوی او دراز کند، ‌خداوند متعال حسنه‌ای را به او پاداش خواهد داد. و هنگامیکه با او همبستر گردد، خداوند متعال گناهی از گناهان او را می‌آمرزد. و به هنگام غسل کردن به اندازه آبی که بر موهای بدنش ریخته شود به بخشش و مغفرت دست خواهد یافت»[[593]](#footnote-593).

1. می گویند: کسیکه در طول زندگی خود زنی را صیغه نکند،‌ ایمان او کامل نخواهد بود.

در روایتی دروغین که آن را به رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نسبت داده‌اند گفته شده». «مؤمن تا آن زمان که صیغه نکرده است، کامل نخواهد شد»[[594]](#footnote-594).

1. می گویند: می‌توان دختران کوچک را نیز صیغه کرد.

در روایتی از روایات شیعه گفته شده: «شخصی از امام جعفر صادق -علیه السلام- پرسید: آیا می‌توان دختران کوچک و خردسال را صیغه کرد؟

امام -علیه السلام- فرمودند که بله. اما به این شرط که آنقدر کوچک نباشد که فریب بخورد.

شخص پرسید: او از چند سالگی دیگر فریب نخواهد خورد؟

امام -علیه السلام- فرمودند: از ده سالگی»[[595]](#footnote-595).

1. می گویند: برای صیغه کردن دختر بکر (باکره)، احتیاجی به رضایت ولی او نیست.

حلی در کتاب فقهی مشهور خود می‌گوید: «دختر بالغ چه باکره باشد و چه بیوه، می‌تواند خود را صیغه کند و ولی او حق هیچگونه مخالفت و اعتراضی ندارد»[[596]](#footnote-596). و طوسی می‌گوید: «مرد می‌تواند بدون اجازه پدر دختر و بدون شاهد و به صورت غیر علنی، او را صیغه کند[[597]](#footnote-597).

با در نظر گرفتن و ربط دادن مسأله سوم به مسأله چهارم می‌توان به این نتیجه رسید که در مذهب تشیع یک مرد فاسق و فاجر می‌تواند با دادن شیرینی و اسباب بازی به دختر بچه ده ساله ای او را فریب دهد و بدون اطلاع ولی امر دختر بچه، او را به صیغه خود در آورده و دامان او را لکه دار سازد. و پس از آن ولی امر دختر حق هیچگونه شکایتی ندارد. بلکه بایستی با افتخار تمام و به امید کسب اجر و ثواب! به این ذلت و رسوایی تن در دهد و دم بر نیاورد!

بسیار تلخ و رنج آور است که بزرگان و سردمداران مذهب تشیع تمام این ذلت و خواریها را به عنوان اسلام ناب محمدی و حب اهل بیت به خورد پیروان خود داده‌اند.

1. می‌گویند: می‌توان زن را فقط برای یکبار جماع کردن (همبستر شدن) صیغه کرد.

در یکی از روایات شیعه گفته شده: «شخصی از امام دهم علیه السلام پرسید: آیا می‌توان زنی را فقط برای یک بار جماع کردن (آمیزش)، صیغه کرد؟ امام -علیه السلام- در جواب فرمودند: بله».

همین سؤال از امام جعفر صادق پرسیده شد و ایشان در جواب گفتند: «اشکالی ندارد. اما بایستی به محض انتهای جماع، مرد روی خود را بر گرداند و به زن نگاه نکند»[[598]](#footnote-598).

1. می گویند: می‌توان زنان متأهل و شوهردار را نیز صیغه کرد. در روایتی گفته شده: «فضل به امام جعفر صادق -علیه السلام- گفت: من پس از اینکه زنی را صیغه کردم، مشکوک شدم شاید شوهر داشته باشد و پس از تحقیق دانستم که شک من بجا بوده و آن زن شوهر دارد.

امام جعفر صادق -علیه السلام- در جواب فرمودند: چرا در اینمورد تحقیق کردی؟»[[599]](#footnote-599).

و در روایت دیگری به همین مضمون گفته شده: «امام جعفر صادق -علیه السلام- فرمودند: این مسأله هیچ ربطی به تو ندارد. تو فقط بایستی مهر آن زن را تعیین کنی»[[600]](#footnote-600).

ببینید چگونه می‌خواهند با سپر قرار دادن اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) اخلاق اسلامی را در جامعه از بین برده و غیرت و مردانگی را از پیروان خود سلب کنند.

با وجود داشتن چنین اعتقادی در مذهب تشیع، کدام فرد شیعی مذهب می‌تواند به پاکدامن بودن همسر خود اطمینان داشته باشد و به او سوء ظن پیدا نکند؟ چون همواره این احتمال وجود دارد که همسر او با دلخوش کردن به این اکذوبه‌ها و اراجیف در هر فرصتی که چشم شوهر را دور ببیند، خود را صیغه این و آن کند تا به خیال خام خویش رضایت و خشنودی الهی را بدست آورده و بهشت برین را پاداش برد.

1. می‌گویند: در یک زمان می‌توان با تعداد نامحدودی از زنان را صیغه کرد. در اکذوبه‌ای گفته شده: «از امام جعفر صادق -علیه السلام- پرسیده شد: آیا زن صیغه‌ای جزء چهار زنی است که مرد می‌تواند با آن‌ها ازدواج کند؟ امام -علیه السلام- فرمودند: خیر، می‌توانی هزاران زن را هم صیغه کنی. چون آن‌ها را اجاره کرده‌ای»[[601]](#footnote-601).
2. می‌گویند: اگر زنی که صیغه شده است به آنچه با او شرط شده عمل نکند، ‌مرد می‌تواند از اجرت و دستمزد او بکاهد[[602]](#footnote-602).
3. می‌گویند: می‌توان زنان روسپی و فاجره را نیز صیغه کرد.

در روایتی ابان بن تغلب می‌گوید: «به ابا عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- گفتم: من برخی اوقات زنان زیبا و خوشرویی را در کوچه می‌بینم که شاید متأهل و خانه دار و یا از روسپیان و فاجرات باشند.

امام -علیه السلام- فرمودند: این مسائل هیچ ربطی به تو ندارند. تو فقط بایستی مهر آن زن را تعیین کنی»[[603]](#footnote-603).

صیغه در ترازوی قرآن

در مراجع و مصادر اهل سنت و جماعت روایاتی از رسول الله (صلى الله علیه وسلم) نقل شده‌اند که صریحاً دلالت بر تحریم صیغه دارند. اما از آنجائیکه این روایات در مذهب تشیع فاقد اعتبار هستند ما استدلالات خود را تنها به آیات قرآن مجید اختصاص می‌دهیم.

دلیل اول:

خداوند متعال در مورد مؤمنین می‌فرماید:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٦ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٧﴾ [المؤمنون: 1-7].

«براستی که اهل ایمان به پیروزی و رستگاری رسیدند. همان کسانیکه در نمازهای خود خاشع و فروتن هستند. و از امور بیهوده و باطل روی گردانند. و همان کسانیکه زکات اموال خود را می‌پردازند (این آیه می‌تواند به این صورت نیز تفسیر شود: و همان کسانیکه نفس خود را پاک و تزکیه می‌کنند). و همان کسانیکه فرجهای خود را بجز از همسران و کنیزان خویش محفوظ نگاه می‌دارند که در این صورت بر آنان هیچ ملامت و سرزنشی نیست. اما آنانیکه بجز این راه (آمیزش با همسر و کنیز) راه دیگری در پیش گیرند، متعدی و و متجاوز (به حدود الهی) هستند».

این آیات بیانگر تحریم جماع و آمیزش مرد با کسی بجز همسر و کنیز او می‌باشد. و ما بخوبی می‌دانیم زن صیغه‌ای نه همسر مرد محسوب می‌گردد و نه کنیز او. چون بین ازدواج و صیغه (متعه) تفاوت‌های زیادی وجود دارد. به عنوان مثال:

1. صحت عقد در صیغه احتیاجی به وجود شاهد ندارد[[604]](#footnote-604).
2. در صیغه زن و مرد از یکدیگر ارث نمی‌برند[[605]](#footnote-605).
3. در صیغه نفقه و مخارج زن بر مرد واجب نیست[[606]](#footnote-606).
4. در صیغه طلاق وجود ندارد[[607]](#footnote-607).
5. تعداد زنانی که مرد می‌تواند در یک زمان آن‌ها را صیغه کند، بی‌حد و حصر می‌باشد[[608]](#footnote-608).
6. در صیغه اهداف والا و گرانقدری که در ازدواج دائم وجود دارد، دیده نمی‌شود. بلکه هدف اساسی از صیغه کردن هوسبازی و پیروی از شهوت جنسی است.

و به همین صورت بین زن صیغه‌ای و کنیز تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. به عنوان مثال:

1- مرد نمی‌تواند زنی را که صیغه کرده است، بفروشد.

2- مرد نمی‌تواند زن صیغه‌ای خویش را به کسی ببخشد.

بنا بر آنچه گفته شد دانستیم زن صیغه‌ای را نمی‌توان همسر و یا کنیز قلمداد کرد. و با ربط دادن این مسأله به آیه کریمه می‌توان پی به تحریم صیغه برده و مرتکب آن را همانگونه که آیه کریمه بیان داشتند متعدی و متجاوز به احکام الهی دانست.

دلیل دوم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ﴾ [النساء: 3].

«و اگر بهراسید که چون بیش از یک همسر برگزینید) راه عدالت و انصاف نپیمایید، بایستی به یک همسر یا به کنیزان بسنده کنید.

در این آیه خداوند متعال کسانیکه در صورت داشتن چند همسر از رعایت و انصاف بین آن‌ها عاجز و ناتوان خواهند بود را ارشاد فرموده است که به یک همسر بسنده کنند و یا اینکه بجای زنان آزاده برای خود کنیز بر گزینند. این فرمایش الهی نیز دلالت بر تحریم صیغه دارد. چون اگر صیغه جائز و روا می‌بود خداوند متعال در این آیه آن را به عنوان راه حل سوم پیش روی مسلمانان قرار می‌دادند.

دلیل سوم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ﴾ [النساء: 25].

«و هر کدام از شما که توانایی و استطاعت ازدواج با زنان آزاده و پاکدامن را ندارد می‌تواند کنیزهای مؤمنه را برگزیند».

و در همین آیه کریمه خداوند متعال می‌فرمایند:

﴿ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ ٱلۡعَنَتَ مِنكُمۡۚ وَأَن تَصۡبِرُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٥﴾ [النساء: 25].

«این حکم (یعنی روا بودن انتخاب و برگزیدن کنیز بجای زن آزاده) ویژه آن عده از شما است که از وقوع در دام زنا بر خود هراسانند. و اگر شما (تا آن زمان که استطاعت و توانایی مادی ازدواج با زنان آزاده را پیدا کنید) صبر و شکیبایی پیشه سازید، برایتان بهتر (از برگزیدن کنیز) می‌باشد».

در این آیه خداوند متعال پیش روی آن عده از مردانی که احتیاج به ازدواج کردن دارند اما فاقد استطاعت مادی ازدواج با زنان آزاده هستند و این مسأله آن‌ها را از احتمال وقوع در حرام بیمناک ساخته، تنها یک راه حل قرار داده‌اند که همانا برگزیدن کنیز می‌باشد. البته همانگونه که در پایان آیه بیان شده، صبر و شکیبایی پیشه ساختن بهتر و شایسته تر از برگزیدن کنیز است. همانگونه که می‌بینیم در این آیه هیچ اشاره‌ای به صیغه نشده است. در حالیکه بنا بر روایات شیعه مهر صیغه می‌تواند فقط یک درهم و یا یک مشت گندم و یا آرد و یا خرما باشد[[609]](#footnote-609). و این مهر را هر انسان فقیر و تهیدستی می‌تواند تهیه کند. پس عدم ذکر صیغه در این آیه با وجود کم خرج تر بودن آن از خریدن کنیز، دلیلی است بر عدم مشروعیت و حرام بودن آن.

علاوه بر این آیات، در برخی از مصادر و مراجع تشیع روایاتی وجود دارند که به وضوح بر تحریم صیغه دلالت دارند. در یکی از این روایات گفته شده: «علی -علیه السلام- فرمودند: رسول الله این روایات گفته شده: «علی -علیه السلام- فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله از روزی که جنگ خیبر در گرفت، گوشت الاغ و ازدواج موقت را حرام گردانیدند»[[610]](#footnote-610).

آنچه انسان را به شگفتی و تعجب وا می‌دارد این است که چگونه کسانیکه خود را عاشقان پروپا قرص اهل بیت می‌دانند فرمایش رسول الله (صلى الله علیه وسلم) که توسط امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده را زیر پا گذاشته و به آن کوچک‌ترین اهمیتی نمی‌دهند.

اگر ما این روایت و آیاتی که پیش از این آن‌ها را ذکر کردیم، نادیده گرفته و به سراغ عقل و فطرت سلیم خود برویم، خواهیم دید که آن‌ها نیز صیغه را عملی شنیع و ناپسند دانسته و از آن گریزان خواهند بود.

با توجه به تفاصیلی که قبلاً در مورد صیغه با آن‌ها آشنا شدیم، می‌بینیم که هیچ تفاوت اساسی بین صیغه و زنا وجود ندارد. سردمداران تشیع بایستی بدانند اسلام برای پاک کردن جامعه از هرگونه فساد و کجروی و سوق دادن مردم بسوی فضیلت و اخلاق پسندیده نازل شده است، نه برای اینکه فساد و عادات ناشایسته جامعه را جامعه قداست بپوشاند و تحویل مردم دهد. برخی از بزرگان شیعه کمترین مدت ازدواج متعه را یک ماه می‌دانند. فطرت سلیم از این آقایان می‌پرسد کدام انسان با شرف و با غیرت می‌تواند ببیند دختر و یا خواهر و یا مادر او در طول سال در آغوش چندین مرد هوسباز پاسکاری شوند؟ البته نباید فراموش کرد برخی دیگر از بزرگان شیعه حداقل مدت صیغه را فقط چند لحظه می‌دانند. که در این صورت تعداد این مردان هوسباز سر به فلک خواهد کشید.

آیا این است شریعت اسلام؟

در حدیثی رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرموده‌اند: «من مبعوث گشته ام تا مکارم اخلاق را به حد تمام و کمال برسانم»[[611]](#footnote-611).

آیا می‌توان عمل شنیع صیغه را از مکارم اخلاق دانست؟

در حدیثی روایت شده روزی مرد جوانی خدمت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آمده و به ایشان گفت: ای رسول الله! من توانایی دست کشیدن از زنا را ندارم. از شما تقاضا می‌کنم این عمل را برای من حلال قرار دهید.

این تقاضای مرد جوان،‌ یاران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) را سخت بر آشفته ساخت. به گونه‌ای که خواستند او را تنبیه کنند. اما رسول الله (صلى الله علیه وسلم) آن‌ها را از اینکار باز داشتند. و سپس از مرد جوان پرسیدند که آیا می‌پذیرد کسی چنین عملی را با احدی از خویشاوندان او مرتکب شود؟ مرد جوان پاسخ منفی داد. آنگاه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) فرمودند: مردم نیز نمی‌پذیرند که کسی چنین عملی را با دختران و یا خواهران و یا مادران آن‌ها مرتکب شود. سپس رسول الله (صلى الله علیه وسلم) دست خویش را بر سینه جوان گذاشته و دعا کردند که خداوند علاقه او به چنین عملی را از قلبش دور سازد[[612]](#footnote-612).

این حدیث به ما می‌آموزد که خودخواهی و خودپسندی را کنار گذاشته و دیگران را فدای خوشگذرانی و هوسبازی خود نسازیم. تمام کسانیکه مرتکب صیغه می‌شوند این مسأله را در مورد مادران و یا دختران و یا خواهران خود نمی‌پسندند.

می گویند: روزی شخصی در مجلسی با شور و شوق فراوان از صیغه دفاع کرده و آن را می‌ستود. ناگهان یکی از حاضرین او را غافلگیر کرد و به او گفت: فلانی. اگر اجازه بدهی من می‌خواهم چند ساعتی خواهرت را صیغه کنم. آن شخص که این سخن مانند پتکی بر سرش کوبیده شد از کوره در رفت و به آن مرد پرخاش کرد.

ما بایستی از بزرگان و سردمداران شیعه بپرسیم آیا در این مذهب، زن هیچ عزت و کرامتی ندارد؟ کجاست آن مقام والایی که اسلام به زن عطا کرده است؟ صیغه شخصیت زن را از بین برده و او را به کالای بی‌ارزشی مبدل می‌سازد که هوسبازان و شهوت رانان آن را به یکدیگر پاسکاری می‌کنند. ما همچنین می‌خواهیم از بزرگان و سردمداران شیعه بپرسیم آیا آخر و عاقبت رایج بودن صیغه به اختلاط انساب کشیده نخواهد شد؟ اگر ما شیعه بازرگان و یا جهانگردی را در نظر بگیریم که به شهرها و کشورهای مختلف مسافرت می‌کند و در هر مکان که برای چند روزی اقامت می‌گزیند چند زن را به صیغه خود در می‌آورد. اگر این آقا که بنا بر روایات دجالان ایمان او به حد تمام و کمال رسیده و یا پسران او پس از گذشت چندین سال بار دیگر به همان شهرها باز گردد و بخواهد برای کاملتر کردن ایمان خود! بار دیگر چندین دختر و یا زن را صیغه کند، ‌چگونه می‌تواند تضمین کند که با دختران خود و یا پسران او با خواهران خود همبستر نگردند؟ آیا احتمال بوقوع پیوستن چنین مسأله‌ای هر انسان شرافتمندی را از صیغه و عواقب ناپسند آن مشمئز نمی‌سازد؟

دجالان و دغلکاران این شهوت رانی و هوسبازی را سپر قرار دادن اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) انجام می‌دهند. در حالیکه ما می‌دانیم این ادعاها همگی بی‌پایه و اساس و باطل هستند. در مؤلفاتی که در مورد سیرت و زندگانی اهل بیت نوشته شده تمام وقائع زندگانی آن‌ها مو به مو نگاشته شده است. اما حتی در یکی از این کتاب‌ها ذکر نشده که احدی از اهل بیت زنی را صیغه کرده باشد.

آری، این روایات و احادیث چیزی جز افتراء و بهتان نیستند. و فردای قیامت اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از این دجالان و گمراهی‌هایشان برائت خواهند جست.

لواط مرد با همسر خویش

در مخالفتی دیگر با شریعت اسلام و در مذلت و اهانتی دیگر به مقام و شخصیت زن، شیعه لواط مرد با همسر خود را جایز و روا می‌داند.

«عبدالله بن ابی یعفور می‌گوید: از ابا عبدالله -علیه السلام- در مورد حکم لواط کردن مرد با همسر خود پرسیدم. ایشان فرمودند: اگر زن راضی باشد، اشکالی ندارد»[[613]](#footnote-613).

این سخن را به ابو الحسن رضا نیز نسبت داده اند[[614]](#footnote-614).

خمینی در کتاب تحریر الوسیله می‌گوید: «آنچه که أصح و أرجح می‌باشد این است که مرد می‌تواند با همسر خود از راه دبر مجامعت کند»[[615]](#footnote-615).

این مسأله مانند صیغه شخصیت زن را از بین برده و او را به وسیله‌ای برای شهوترانی و هوسبازی مردان تبدیل می‌کند.

اسلام جماع (آمیزش) بین مرد و همسر را جائز و روا دانسته تا بدینوسیله از یک سو مرد و زن غریزه فطری خود را اشباع کنند و از سوی دیگری صاحب فرزندانی گردند که چراغ زندگی آن‌ها و نیرویی برای پیشبرد جامعه اسلامی می‌باشند. اما لواط مرد با همسر خویش هیچیک از این دو هدف را برآورده نمی‌سازد و بجز پایمال کردن مقام والای زن نتیجه دیگری نخواهد داشت.

اگر چه شناعت این مسأله خود دلیلی واضح بر غیر جائز بودن آن می‌باشد، اما با این وجود ما با استدلال به قرآن مجید و روایتی که در یکی از معتبرترین کتب شیعه ذکر شده است،‌ به اثبات تحریم آن می‌پردازیم.

خداوند متعال در سوره البقره آیه 222 می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ قُلۡ هُوَ أَذٗى فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ وَلَا تَقۡرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطۡهُرۡنَۖ﴾ [البقرة: 222].

«از تو حکم مجامعت (آمیزش با) همسر را در دوران حیض (عادت ماهانه) جویا شده‌اند. به آن‌ها بگو خون حیض پلید و نجس است و باعث رنج و آزار می‌گردد. پس در دوران حیض از (آمیزش با) همسران بپرهیزید و تا طاهر شدن به آن‌ها نزدیک نشوید (یعنی با آن‌ها آمیزش نکنید)».

در این آیه خداوند متعال مجامعت و آمیزش مردان با همسران خود به هنگام حیض (عادت ماهانه) که خونی نجس از فرج زن خارج می‌شود را حرام گردانیده است. پس به همین صورت دبر زن که همیشه چیزی جز نجاست از آن خارج نمی‌شود نیز حرام می‌باشد.

و علاوه بر این چون تنها راه آمیزش با همسر (یعنی فرج) در دوران حیض حرام گشته است، معبود بر حق فرموده ﴿فَٱعۡتَزِلُواْ ٱلنِّسَآءَ فِي ٱلۡمَحِيضِ﴾ «در دوران عادت ماهانه، از (آمیزش با) همسران کناره بگیرید». و این خود دال بر حرام بودن آمیزش با همسر از راه دبر می‌باشد. چون اگر این مسأله حلال می‌بود در آیه فقط خواسته می‌شد در دوران عادت ماهانه تنها از آمیزش از راه فرج کنار گرفته و گفته می‌شد: «فاعتزلوا الفروج فی المحیض» و حلال بودن آمیزش از راه دبر آنگونه که شیعه ادعا می‌کند به حالت حلال بودن خود باقی می‌ماند. اما از آنجا که تنها راه آمیزش حلال با همسر، قُبُل (فرج) او می‌باشد و این راه با فرا رسیدن عادت ماهانه حرام شده و دیگر راه حلالی برای آمیزش با همسر وجود ندارد خداوند متعال فرمودند: «در دوران عادت ماهانه از (آمیزش با ) همسران کناره بگیرید».

پس از استدلال به قرآن مجید، اکنون می‌پردازیم به ذکر روایتی که در یکی از معتبرترین کتب شیعه ذکر شده و بیانگر تحریم صریح لواط مرد با همسر خود می‌باشد. در این روایت گفته شده: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: دبر زنان امت من، بر مردان امت من حرام می‌باشد»[[616]](#footnote-616).

آیا تحریم این عمل شنیع به سخنی از این واضحتر احتیاج دارد؟ اما آنچه که دجالان هرگز نخواسته‌اند از آن درس عبرت بگیرند این است که انسان دروغگو بالاخره خود را رسوا خواهد کرد. همانگونه که ابن بابویه با ذکر این روایت خود و سایر دجالان را رسوا ساخته است.

شیعه و عاشوراء،  
عاشوراء در اسلام

قبل از آغاز سخن در مورد عاشوراء و آن چه در کربلا رخ داد جا دارد مقداری در مورد فضیلت و اهمیت این روز از دوران پیش از اسلام یعنی دوران پیامبری موسی -علیه السلام- صحبت کنیم.

«هنگامیکه رسول الله (صلى الله علیه وسلم) از مکه به مدینه هجرت کردند متوجه شدند یهودیان روز عاشوراء را روزه می‌گیرند. ایشان علت این مسأله را جویا شدند. یهودیان در پاسخ گفتند: در روز عاشوراء بود که خداوند متعال موسی -علیه السلام- را نجات داد و فرعون را در دریا غرق کرد. و ما به شکرانه این نصرت الهی روز عاشوراء را روزه می‌گیریم. پیامبر (صلى الله علیه وسلم) با شنیدن این سخن فرمودند: من از شماها به برادرم موسی نزدیکتر هستم. پس از این بود که ایشان عاشوراء را روزه گرفتند و فرمودند: اگر تا سال آینده زنده بمانم تاسوعا را نیز روزه دار خواهم بود»[[617]](#footnote-617).

این حدیث به ما می‌آموزد که روز عاشوراء روزی میمون و مبارک می‌باشد. و بر مسلمانان است که شکرانه این روز را بجا آورده و در صورت امکان این روز و تاسوعاء را روزه بگیرند. اما همانگونه که همگی ما می‌دانیم این روز نزد شیعیان روزی شوم و نکبت بار می‌باشد.

اهل سنت و آنچه در کربلا رخ داد

اهل سنت و جماعت از فاجعه دردناکی که در کربلا برای نوه پیامبر (صلى الله علیه وسلم) یعنی حسین بن علی -رضی الله عنهما- و همراهان ایشان رخ داد، بسیار ناراحت و افسرده‌اند. اما در عین حال آن اعمالی که شیعیان در روز عاشوراء انجام می‌دهند و با قمه و زنجیر خود را خون آلود می‌سازند، را روا نمی‌دانند. اینگونه اعمال را شرع حرام و عقل قبیح دانسته است. بسیاری از دشمنان اسلام با فیلمبرداری کردن و عکس گرفتن از اینگونه مراسم و پخش آن در بین غیر مسلمانان آن‌ها را از اسلام منزجر و متنفر ساخته‌اند. در حالیکه دین مبین اسلام از اینگونه امور بریء بوده و آن‌ها را حرام گردانیده است.

شیعه و عاشوراء

شیعیان در روز عاشوراء لباس‌های سیاه به تن کرده و با قمه و زنجیر خود را به خاک و خون می‌کشند. و می‌پندارند اینگونه اعمال برای آن‌ها خشنودی و رضایت الهی را به دنبال خواهد داشت. در روایتی که بزرگان و سردمداران شیعه برای فریفتن پیروان خویش جعل کرده‌اند گفته شده است: «هر کس در سوگ حسین بگرید و یا خود را بگریاند، حتی اگر از چشمانش تنها یک قطره اشک ریخته شود خداوند متعال تمام گناهان او را حتی اگر به اندازه کف دریا باشند، می‌آمرزد»[[618]](#footnote-618).

ما از تمام کسانیکه در مراسم روز عاشورا خود را به خاک و خون می‌کشانند می‌پرسیم آیا خداوند متعال مسلمانان را امر کرده که با زنجیر و قمه به سر و صورت خود زده و خود را خون آلود سازند؟ آیا مردن در اینگونه مراسم نوعی خودکشی نیست؟ آیا دست زدن به اینگونه اعمال مخالفت ورزیدن با این فرمایش الهی نیست که:

﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: 195].

«و خود را به مهلکه و خطر در نیافکنید».

ممکن است پاسخ داده شود ما در سوگ حسین بن علی که از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشند، خود را اینگونه به خاک و خون می‌کشانیم. ما بار دیگر از آن‌ها می‌پرسیم مگر شما به این مسأله اعتقاد ندارید که حسین بن علی -رضی الله عنهما- در کربلا بشهادت رسیدند؟ و مگر پاداش شهید چیزی جز بهشت برین می‌باشد؟ پس چرا گریه و زاری و خود را به خاک و خون کشاندن در سوگ کسی که به شهادت نائل آمده و بهشت را پاداش گرفته است؟

ما همچنین می‌پرسیم اگر واقعاً بر پایی چنین مراسم ناپسندی به سبب کشته شدن شخصی از اهل بیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد، پس چرا چنین مراسمی برای وفات خود رسول الله (صلى الله علیه وسلم) که رحلت ایشان از هر مصیبتی دردناکتر است، برگزار نمی‌شود؟ و یا چرا برای به شهادت رسیدن حمزه سید الشهداء که عموی رسول الله (صلى الله علیه وسلم) می‌باشد و به صورتی بس فظیع تر و دردناکتر بشهادت رسید، قطره ای اشک ریخته نمی‌شود؟ مگر مشرکین سینه ایشان را ندریدند و جگرشان را از سینه بدر نیاوردند؟ پس چرا هر ساله برای ایشان مراسم سینه زنی و نوحه خوانی بر پا نمی‌شود؟ و یا چرا دجالان عمامه به سر هنگام ذکر واقعه کربلا از ابوبکر بن حسین و ابوبکر بن علی و ابوبکر بن حسن که به ترتیب فرزند و برادر و برادر زاده حسین بن علی -رضی الله عنهما- بوده و با ایشان در حادثه کربلا کشته شدند، هیچ نامی نمی‌برند. بلکه با تمام وجود خود سعی می‌کنند نام آن‌ها را از صفحات تاریخ پاک کنند؟ این عده از اهل بیت اگر نامی جز ابوبکر و عمر و عثمان داشتند مطمئناً در سوگ آن‌ها نیز اشکها ریخته می‌شد و گریبان‌ها دریده می‌گشت. اما از آنجائیکه پدران بزرگوار آن‌ها یعنی علی بن ابی طالب و حسن و حسین بن علی آن‌ها را به پاس خدمات خلیفه رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، ابوبکر نام نهادند دجالان سعی کرده‌اند نام آن‌ها را از صفحات تاریخ شیعه محو کنند تا شیعیان به رابطه و علاقه صمیمی بین یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان پی نبرند و آن‌ها را همانگونه که سردمداران مذهب شیعه می‌خواهند دو قطب مخالف هم بپندارند.

و بدین ترتیب آشکار می‌گردد سبب بوجود آمدن مراسم عاشوراء هرگز حب اهل بیت نبوده است. بلکه سردمداران شیعه پس از تلقین این مسأله به پیروان خود که سنی‌ها حسین بن علی را به شهادت رساندند،‌ می‌خواهند با برگزاری هر ساله چنین مراسمی آتش اختلافات و بدبینی‌ها را بین شیعیان و سنی‌ها فروزان نگاه دارند تا بتوانند براحتی از این آب گل آلود ماهی بگیرند.

لازم به تذکر است اهل سنت و جماعت بر پا کردن چنین مراسمی حتی اگر به سبب رحلت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) باشد را نیز جایز ندانسته و آن را بدعتی در دین بشمار می‌آورند.

اکنون با چند روایت از مصادر معتبر شیعه آشنا می‌گردیم که همگی دال بر تحریم بر پا کردن مراسمی چون مراسم عاشوراء هستند.

شیعیان در روز عاشورا و مراسم عزاداری لباس سیاه می‌پوشند. در حالیکه این عمل مخالف ارشاد کسی است که آن‌ها او را اولین امام خود می‌دانند.

ابوجعفر قمی می‌گوید: امیرالمومنین علی بن ابی طالب -علیه السلام- فرموده‌اند: «لباس سیاه به تن نکنید. چون لباس سیه، لباس فرعون است»[[619]](#footnote-619).

در کتاب اصول کافی در روایتی که متضمن وصیت رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به دختر خود فاطمه -رضی الله عنها- می‌باشد، ‌از قول ایشان نقل شده: «به هنگام وفات من صورتت را چنگ مزن و شیون و زاری بر پا مکن و بر جنازه من نوحه سرا مگمار». و در کتاب نهج البلاغه روایت شده که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هنگام شستن و کفن پوشاندن رسول الله (صلى الله علیه وسلم) چنین گفته‌اند: «اگر شما ما را از گریه و زاری نهی نکرده و به صبر و شکیبایی ارشاد مان نفرموده بودید، اشک دیدگان را با گریستن بر شما تمام می‌کردیم»[[620]](#footnote-620).

بایستی پرسید با توجه به این روایت که در یکی از معتبر‌ترین کتب شیعه نقل شده است، عاقبت کسانیکه در روز عاشورا خود را به خاک و خون می‌کشند چه خواهد بود؟

و در یکی دیگر از روایات شیعه از حسین بن علی -رضی الله عنهما- نقل شده که خطاب به خواهر خود زینب چنین گفتند: «خواهرم! تو را به خداوند قسم می‌دهم اگر من کشته شدم گریبانت را پاره مکن و به صورتت چنگ مزن و برای من شیون و زاری راه مینداز»[[621]](#footnote-621).

پس از آنکه با استدلال به روایاتی که در کتب معتبر مذهب تشیع نقل شده‌اند، ثابت گشت بر پا کردن مراسم تاسوعا و عاشورا و سایر مراسم عزاداری و نوحه سرایی مخالف ارشادات و رهنمودهای رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان می‌باشد، اکنون سؤال بسیار مهمی را مطرح و حقیقت عظیمی را آشکار می‌سازیم:

قاتلین حقیقی حسین بن علی چه کسانی بودند؟

بر خلاف آنچه که بسیاری از ساده اندیشان می‌پندارند قاتل حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- کسی نبوده است مگر همان کسانی که خود را پیرو و هوادار ایشان می‌دانستند. سید محسن امین می‌گوید: «بیست هزار تن از اهل عراق با حسین بن علی بیعت کردند. اما در نهایت به ایشان خیانت کرده و بر علیه شان شورش کردند و ایشان را کشتند»[[622]](#footnote-622).

حر بن یزید خطاب به کسانیکه خود را شیعه و پیرو حسین و اهل بیت می‌دانستند اینچنین گفته است: «مگر شما نبودید که این بنده صالح را نزد خود خواندید. اما هنگامیکه ایشان نزد شما رسید او را مانند اسیری در دست خود قرارش دادید و قصد جان او را کردید. امیدوارم خداوند در روز تشنگی شما را سیراب نسازد»[[623]](#footnote-623).

و حسین بن علی -رضی الله عنهما- خطاب به آنانیکه خود را شیعه و پیرو ایشان می‌دانستند چنین گفته‌اند: «مگر برای من پیک نفرستادید که وقت چیدن میوه فرا رسیده و ما سربازانی دلاور و یکپارچه هستیم. خداوند هلاکتان کند. شما ما را به فریادرسی خود فرا خواندید و سپس شمشیری را که در دست ما بود بر علیه ما قرار دادید و آتشی را که ما بر علیه دشمنانتان بر افروخته بودیم، بر علیه ما فروزان کردید»[[624]](#footnote-624).

ایشان سپس بر علیه آن‌ها دعا کرده و چنین گفتند: «الهی! آن‌ها را فرقه فرقه و گروه گروهشان گردان. و ولات امور را از آنان خشنود مساز. ما را فرا خواندند تا یاریمان دهند. اما اکنون بر علیه ما قیام کرده و قصد جان ما را دارند»[[625]](#footnote-625).

یعقوبی مورخ شیعی مذهب می‌گوید: «علی بن حسین هنگامیکه وارد کوفه شدند و زنان این شهر را گریان یافتند فرمودند: این‌ها را ببینید که برای ما گریه می‌کنند. من نمی‌دانم چه کسی جز آن‌ها ما را به کشتن داد»[[626]](#footnote-626).

ما از این روایات به این نتیجه می‌رسیم که قاتلین حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- همان کسانی بودند که خود را پیرو و هوادار ایشان می‌دانستند. و آنچه که بزرگان و رهبران تشیع به پیروان خود تلقین کرده و اهل سنت را قاتلین حسین بن علی -رضی الله عنهما- معرفی کرده‌اند چیزی جز افترا و بهتانی که هدف از آن سوء استفاده کردن از شیعیان و به استعمار در آوردن آن‌ها می‌باشد نیست.

شیعه و خمس

بزرگان و سردمداران مذهب تشیع با استدلال به آیه 41 سوره الانفال بر هر فرد شیعی مذهب واجب دانسته‌اند که خمس (20%) اموال و دارایی خود را به ولی امر شیعیان بپردازد. و بدین ترتیب بدعت و نوآوری جدیدی به مذهب تشیع راه پیدا کرده است. این در حالی است که حتی با نگاهی گذرا به این آیه کریمه می‌توان پی برد که این آیه هیچ ربطی به اموال و دارایی مسلمانان ندارد. بلکه در مورد غنیمتهایی صحبت می‌کند که در جنگ با کفار و مشرکین به دست مسلمانان می‌افتند. خداوند متعال در این آیه کریمه می‌فرماید:

﴿۞وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ [الأنفال: 41].

«و بدانید خمس آنچه به غنیمت برده اید برای خداوند و پیامبر و خویشاوندان ایشان (بنی هاشم و بنی المطلب) و یتیمان و فقراء و مسافرین می‌باشد».

علاوه بر معنی آشکار و واضح این آیه، مختصر نگاهی به سیرت پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- که بیش از چهار سال عهده دار خلافت بودند و همچنین سایر ائمه بیانگر این مسأله خواهد بود که گرفتن خمس از در آمد و دارایی مسلمانان، نوآوری و بدعتی است که پس از زمان آن‌ها بوجود آمده است.

مؤرخین حتی نام کسانیکه در زمان رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و خلفا، مسئول جمع آوری زکات بوده‌اند را در مؤلفات خود ذکر کرده‌اند.اما در تمام این کتاب‌ها کوچک‌ترین اشاره‌ای به اخذ خمس از مسلمانان نشده است. این مسأله مهر تأییدی است بر نظر آن عده از محققینی که معتقد هستند این کلاه از اواخر قرن پنجم بر سر شیعیان گذاشته شد و اموال آن‌ها را به جیب دجالان فریبکار سرازیر کرد. آشکار و نمایان بودن این کلاهبرداری، ‌برخی از بزرگان شیعه همچون احمد اردبیلی که شیعه او را مقدس لقب داده را بر آن داشته که از خوف و بیم رسوایی و آبروریزی آن را رد کرده و اخذ خمس از در آمد و دارایی مردم را حرام دانسته است.

از آنجا که دجالان احتمال می‌داده‌اند گروهی از شیعیان در مقابل ترفند خمس ایستادگی کرده و از پرداخت آن سرباز زنند، به جعل روایاتی در این رابطه پرداختند تا این گونه شیعیان را از عاقبت این سرکشی و عصیان بهراسانند. در یکی از این روایات جعلی گفته شده: «هر کس از پرداخت یک درهم و یا کمتر از آن سرباز زند، از ظالمین به اهل بیت و غاصبین حق آن‌ها خواهد بود. و هر کس نپرداختن این حق را روا داند، کافر است. در خبر از ابی بصیر آمده: از ابو جعفر -علیه السلام- پرسیدم: کم ارزشترین چیزی که انسان را به درون جهنم خواهد افکند چیست؟ ایشان در جواب فرمودند: خوردن در همی از مال یتیم. و یتیم حقیقی ما هستیم...» [[627]](#footnote-627).

دجالان بر ای افزایش دادن سهم نا مشروع خویش، شیعیان را به دزدی و غارتگری تشویق کرده‌اند. در روایتی گفته شده: «هر کجا اموال و دارایی ناصبی به دستت افتاد آن را غارت کن و خمس آن را به ما بده»[[628]](#footnote-628). و در روایت جعلی دیگری گفته شده: «غصب اموال و دارایی ناصبی حلال است»[[629]](#footnote-629). جالب است بدانید مراد این دجالان از ناصبی، تمام کسانی هستند که ابوبکر و عمر را بر علی مقدم می‌دانند[[630]](#footnote-630).

ببینید دجالان چگونه برای پر کردن جیبهای خود پیروان خویش را علناً به دزدی و غارتگری تشویق می‌کنند! کاری که حتی پست‌ترین و تبهکارترین فرقه‌ها و گروه‌ها نیز پیروان خویش را از آن بر حذر می‌دارند.

اگر ما نظری بر در آمد‌هایی که علما و رهبران شیعه از راه جمع خمس و جمع اموالی که در زیارتگاهها و مراقد بدست می‌آورند بیاندازیم و هوسرانیهایی همچون صیغه را مد نظر داشته باشیم، به این نکته پی خواهیم برد که آن‌ها همیشه خوشگذران‌ترین و هوسبازترین افراد جامعه بوده‌اند. اما با این ویژگی که خوشگذرانی و هوسبازیهای خود را تحت نام دین و پیروی از اهل بیت انجام می‌دهند. با توجه به این موضوع هرگز نمی‌باید انتظار داشت آن‌ها در مورد مسأله خمس و منکراتی همچون صیغه قول حق را به پیروان خود بگویند. چون در این صورت در آمد هنگفتی را از دست داده و عیش و نوش خود را بر باد می‌دهند. دکتر علی سالوس در این رابطه می‌گوید: «به نظر من اگر به سبب این اموال هنگفت نمی‌بود، هیچگاه اختلافات بین جعفریه و سایر امت اسلامی به این حد باقی نمی‌ماند. زیرا بسیاری از علما و بزرگان آن‌ها برای محفوظ نگاه داشتن این در آمدها به اختلافات دامن زده و آن‌ها را عمیق تر می‌سازند»[[631]](#footnote-631).

شیعه و اذان

همانگونه که قبلاً نیز به این مسأله اشاره کرده‌ایم یکی از مسائلی که نزد بزرگان شیعه اهمیت فوق العاده ای داشته و همواره سعی بر جامه عمل پوشاندن به آن دارند، مخالفت ورزیدن هر چه بیشتر با معتقدات و عبادات اهل سنت و جماعت می‌باشد. آن‌ها برای تحقق بخشیدن به این هدف، ‌به عبارات اذان نیز رحم نکرده و آن را تحت تحریف و تبدیل خود قرار داده‌اند. آن‌ها در اثنای اذان پس از شهادت دادن به رسالت رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، به ولی و حجت بودن علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- شهادت می‌دهند. و همچنین عبارت «حی علی خیر العمل» را نیز به اذان اضافه کرده و در پایان به جای یکبار «لا اله الا الله» گفتن، این عبارت را دوبار تکرار می‌کنند.

قبل از هر سخنی بایستی گفته شود اهل سنت و جماعت نیز علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- را یکی از پرهیزکارترین و با تقوی‌ترین اولیاء خداوند می‌دانند. اما این اعتقاد هرگز نمی‌تواند دلیل و انگیزه ای برای افزدون عبارات اذان باشد. چون اذان مانند سایر عبادات توقیفی می‌باشد. یعنی اینکه کم و کیف آن‌ها تنها از جانب خداوند متعال تعیین و مشخص می‌گردد.

ما بایستی در اذان نیز مانند سایر عبادتها خود را مقید به فرمایشات و ارشادات خداوند متعال و پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) قرار دهیم. اگر روا می‌بود که هر فرقه و گروهی بنا بر تمایلات خویش و برای به کرسی نشاندن باورهای خود، ‌عبادات اسلامی را دستخوش تبدیل و تحریف قرار دهد و اموری را به آن‌ها اضافه و یا از آن‌ها بکاهد، خدا می‌داند تا به امروز بر سر عبادات اسلامی چه آمده بود؟

بایستی توجه داشت افزودن این عبارات به اذان، در را به روی افزودن عبارات دیگری نیز باز می‌کند. به عنوان مثال می‌توان به رسالت سایر پیامبران -علیهم السلام- نیز در اثنای اذان شهادت داد.

و یا اینکه شهادت به ولی بودن حسن و حسین -رضی الله عنهما- را نیز به اذان اضافه کرد. و یا در پایان اذان سه بار و یا بیشتر عبارت «لا اله الا الله» را تکرار کرد. و یا...

اذان شیعه از قرن دهم هجری و در دوران سلطنت شاه اسماعیل صفوی بود که این تبدیل و تحریف را بطور رسمی در خود پذیرفت و این بدعتها را در خود جای داد. این بدان معنا است که امیر المومنین علی ابن ابی طالب و فرزندان برومند ایشان -رضی الله عنهم اجمعین- از این بدعت گذاری و نوآوری بری هستند. و به همین سبب سید مرتضی که یکی از بزرگ‌ترین علمای مذهب شیعه در قرن پنجم هجری بشمار می‌رود در این رابطه گفته است: «هر کس در اذان بگوید: أشهد أن علياً ولي الله، فعل و عمل حرامی را مرتکب شده است». اما متاسفانه همانگونه که همگی ما مشاهده می‌کنیم تعصب کورکورانه و علاقه شدید به مخالفت ورزیدن با اهل سنت و جماعت سبب گشته ما نتوانیم در تمام دنیا حتی یک مسجد شیعه را بیابیم که در آن مانند زمان رسول الله (صلى الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب و فرزندان برومند ایشان اذان گفته شود.

در اینجا جالب است در رابطه با این مسأله به گوشه ای از سخنان دانشمند گرامی ابوالفضل برقعی که پس از دست یافتن به درجه اجتهاد در مذهب تشیع و ملقب شدن به آیت الله به اشتباهات موجود در این مذهب اعتراف کرده و به مذهب اهل سنت و جماعت گرویده است، اشاره‌ای داشته باشیم. ایشان می‌گویند: «... و چنانکه در وسائل الشیعه که از کتب معتبره شیعه است و همچنین کتاب مستدرک الوسائل در باب «كيفية الأذان والإقامة» اذان رسول خدا (صلى الله علیه وسلم) و جبرئیل و امام صادق و باقر همه نقل شده در هیچکدام «علی ولی الله» ندارد. آن وقت در مجمعی از روحانیون شیعه همین را من تذکر دادم، به من جواب دادند که آقای میلانی که یک نفر مجتهد نمای ایشان است گفته شهادت به ولایت مکمل شهادتین است. من گفتم: این مکمل را رسول خدا و امام صادق و جبرئیل و علی و ائمه دیگر نمی‌دانستند و فقط میلانی که یک نفر عالم نمای صوفی مسلک بی‌خبر از قرآن است درک کرده است؟!! باضافه اینان می‌گویند: «أشهد أن علياً حجة الله» و این صریحاً ضد قرآن و کلام خداست که در سوره نساء آیه 165 فرموده: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ [النساء: 165]. یعنی رسولان را فرستادیم برای بشارت و انذار تا پس از آنان، خلق را بر خدا حجتی نباشد. و خود علی (رضی الله عنه) در خطبه 91 نهج البلاغه فرموده است: «تمت بنبينا محمد حجته». یعنی حجت خدا به آمدن محمد تمام شد. و نیز در نهج البلاغه حضرت امیر فرمود: «ختم به الوحي» یعنی وحی به حضرت محمد ختم شد. و نیز آن حضرت درباره قرآن و حجت کافی بودن قرآن فرموده: «أرسله بحجة كافية». معلوم می‌شود اینان اعمالی دارند ضد قرآن و هم ضد امام علی ابن ابی طالب. و عالم نمایان ایشان یا نمی‌دانند و یا برای حفظ دکان‌های خود بدعت‌ها را می‌بینند ولی به روی خود نمی‌آورند...»[[632]](#footnote-632). برقعی همچنین می‌گوید: «... اشکال اول: شما آمدید حجت تراش شده‌اید و در اسلام هر کس را که خواسته اید حجت قرار داده اید. هر امامی از ائمه خود را حجت دینی و هر عالم نمایی را حجت الاسلام می‌خوانید. با اینکه حجت دینی را فقط خدای تعالی باید حجت بداند و حجیت او را تصویب کند. خدا در سوره نساء آیه 165 فرموده که پس از انبیاء و مرسلین کسی دیگر حجت نیست و فرموده: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾ [النساء: 165]. و شما به دروغ خود را پیرو علی می‌دانید و زیر نام علی هر چه خواسته اید اسلام را خراب کرده اید. علی (رضی الله عنه) در نهج البلاغه در خطبه 90 فرموده: «تمت بنبينا محمد (صلى الله عليه وسلم) حجته» یعنی حجت خدا به پیغمبر ما محمد (صلى الله علیه وسلم) تمام گردید. پس چرا شما در اذان و رادیوی خود بر ضد قرآن فریاد می‌زنید و می‌گویید: «أشهد أن علياً حجة الله» و در زیارت نامه‌های جعلی خود که برای پیشوایان خود جعل کرده اید به هر یک از آنان خطاب کرده و می‌گویید: «السلام عليكم يا حجة الله» و برای امام معدوم الوجود موهوم لقب حجت بن الحسن تراشیده‌اید. آیا از خدا نمى‌ترسید که در مقابل کتاب او فریاد می‌زنید و بر ضد آیات آن اعلام می‌نمایید»[[633]](#footnote-633)

خاتمه

اگر به یاد داشته باشید ما در مقدمه این کتاب این سؤال را مطرح کردیم که آیا شما مذهب تشیع را می‌شناسید؟ مطمئناً اکنون شما مسائلی را پیرامون این مذهب ومعتقدات آن دانسته اید که پیش از این آن‌ها را نمی‌دانستید. آنچه که به توفیق الهی در بخش‌های مختلف این کتاب ذکر شد، ‌ما را به این نتیجه می‌رساند که مذهب شیعه اثنی عشری در مسائل عقیدتی و عبادی از تعالیم دین مبین اسلام فاصله زیادی گرفته است.

* دین مبین مسلمانان را به توحید و یکتاپرستی امر می‌کند در حالیکه در مذهب تشیع بسیاری از خصوصیات و ویژگی‌های ربوبیت نثار ائمه شده است و همچنین قسمت عظیمی از عبادات برای ائمه و سایر رهبران دینی بجا آورده می‌شوند.
* قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی است و بهترین و کاملترین ارشادات الهی را شامل می‌باشد. معبود بر حق برای حجت بودن این کتاب بر تمام نسل‌های بشریت، محفوظ نگاه داشتن آن را به عهده گرفته و فرموده است: ﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9]. «ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

اما در مذهب تشیع این فرمایش الهی نادیده گرفته شده و ادعا می‌شود قرآن در زمان پیامبر اسلام (صلى الله علیه وسلم) شامل 17000 آیه بوده اما پس از وفات ایشان مورد تحریف و دستخوردگی قرار گرفته به گونه‌ای که امروز عدد آیات آن به 6236 آیه رسیده است. و بدین ترتیب شیعه بر اولین مصدر تشریع اسلامی خط بطلان کشیده است.

* در دین مبین اسلام یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم) که اولین حاملان لوای اسلام و نقل کنندگان ارشادات و تعالیم رسول الله (صلى الله علیه وسلم) به نسل‌های پس از خود می‌باشند، از جایگاه ویژه و احترام خاصی برخوردار هستند. در حالیکه در مذهب تشیع بجز تعداد انگشت شماری از یاران رسول الله (صلى الله علیه وسلم)، همگی آن‌ها را مرتد و دشمنان اسلام دانسته شده‌اند. و بدین ترتیب در این مذهب بر مصدری دیگر از مصادر تشریع اسلامی یعنی احادیثی که یاران پیامبر (صلى الله علیه وسلم) از ایشان روایت کرده‌اند، خط بطلان کشیده شده و این مذهب بجای پیروی از ارشادات رسول الله (صلى الله علیه وسلم) خود را پیرو اکاذیب و ادعاهای باطل جابر جعفی وزراه بن اعین ساخته است.
* و همچنین سایر اعتقادات مذهب تشیع همچون ایمان به طینت و رجعت و مهدی غائب و... همگی با آنچه اسلام راستین مقرر داشته تضادی آشکار و ظاهر دارند.

خواننده محترم! شما اکنون مذهب تشیع و معتقدات آن را شناخته اید و به پاسخ سؤالی که ما در مقدمه این کتاب مطرح ساختیم پی برده اید و دانسته اید که اختلافات بین این مذهب و مذهب اهل سنت و جماعت تنها در فروع دین و مسائل فقهی همچون چگونه نماز خواندن و یا اذان گفتن نمی‌باشد. بلکه بین این دو مذهب حتی در اصول و ارکان دین نیز اختلافات فراوانی وجود دارد.

در پایان امیدواریم توانسته باشیم به هدف خود از تألیف این کتاب که همانا بر حذر داشتن سنی مذهبان ناآگاه از تبلیغات وسیع سردمداران تشیع و همچنین آگاه ساختن شیعه مذهبان از حقیقت مذهب خود می‌باشد، دست یافته باشیم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين. سبحان ربك رب العزة عما يصفون. وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.

مؤلف:  
ابو عبدالرحمن

1. - براي كسب اطلاعات بيشتر در مورد مسائل مربوط به اين نوع از توحيد مي‌توان به اين كتابها مراجعه كرد: مجموع فتاوي شيخ الاسلام ابن تيميه 10 / 33، شرح العقيده الطحاويه لابن ابي العز الحنفي ص 17، تيسير العزيز الحميد لسليمان بن عبدالوهاب ص 33، وسؤال وجواب في أهم المهمات لعبدالرحمن بن سعدي ص 5. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مرآه الانوار لابي الحسن الشريف بن الموالي محمد طاهر البناطي الفتوني ص 59، (مطبعه الافتاب، طهران 1374 هـ). [↑](#footnote-ref-2)
3. - تفسير القمي لعلي بن ابراهيم القمي 2/253، (تصحيح و تعليق: طيب الموسوي الجزائري، ط. الثانية، بيروت 1387 هـ)، البرهان لهاشم بن سليمان الكتكاني 4/87 (ط: طهران، الثانيه)، تفسير الصافي للفيض الكاشاني 4/331 ، (تصحيح: حسين الاعلمي، موسسه الاعلمي، بيروت). [↑](#footnote-ref-3)
4. - تفسير العياشي لمحمد بن مسعود العياشي 2/353، (تصحيح وتعليق: هاشم الرسولي المحلاتي، المكتبه العلميه، طهران)، والبرهان 2/497 (چاپ سابق الذكر). وتفسير الصافي 3/270 (چاپ سابق الذكر) . [↑](#footnote-ref-4)
5. - كشف الغمه اللأربلي 1/106، (تعليق: هاشم الرسولي، المطبعه العلميه، قم 1381 هـ). [↑](#footnote-ref-5)
6. - اصول الكافي للكليني 1/407-410، (تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، دار الكتب الاسلاميه، طهران، الثالثة: 1388 هـ). [↑](#footnote-ref-6)
7. - اصول الكافي 1/409 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-7)
8. - اصول كافي 1/440 و441 و442 و445، (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-8)
9. - اصول كافي 1/440 و441 و442 و445، (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-9)
10. - مراد ابوبكر و عمر (رضي الله عنهما) مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - اصول الكافي للكليني 1/457، (چاپ سابق الذكر)، بحار الانوار للمجلسي 41/192 (احياءالتراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ)، بصائر الدرجات للصفار ص 76، (المطبوع بالنجف 1370 هـ). [↑](#footnote-ref-11)
12. - بحار الانوار للمجلسي 41/194 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-12)
13. - بحار الانوار للمجلسي 41/194 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-13)
14. - اصول الكافي للكليني 1/441 (چاپ سابق الذكر)، بحار الانوار للمجلسي 25/3404 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-14)
15. - اصول الكافي للكليني 1/53. لازم به تذكر است در مراجع اهل سنت و جماعت نيز حديثي به اين مضمون از رسول الله (صلى الله عليه وسلم) روايت شده است. اما اهل علم اين حديث را ضعيف دانسته اند. [↑](#footnote-ref-15)
16. - اصول الكافي للكليني 1/210-211 (چاپ سابق الذكر)، تفسير القمي 2/68 (چاپ سابق الذكر) ، بحار الانوار للمجلسي 23/174 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-16)
17. - اصول الكافي للكليني 2/20 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-17)
18. - الاختصاص للمفيد ص 327، (مؤسسه الاعلمي، بيروت 1402 هـ)، بحار الانوار للمجلسي 27/33 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-18)
19. - بحار الانوار للمجلسي 27/33/40 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-19)
20. - بحار الانوار للمجلسي 27/33/40 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-20)
21. - بحار الانوار للمجلسي 27/33/40 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-21)
22. - بحار الانوار للمجلسي 27/33/40 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-22)
23. - بحار الانوار للمجلسي 27/33/40 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-23)
24. - بحار الانوار للمجلسي 27/33/40 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-24)
25. - اصول الكافي للكليني 1/427 (چاپ سابق الذكر) ، تفسير القمي 2/251 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-25)
26. - البرهان للبحراني 4/83 (ط. طهران، الثانية). [↑](#footnote-ref-26)
27. - بحار الانوار للمجلسي 23 / 391 (چاپ سابق الذكر)، كنز جامع الفوائد ص 207. [↑](#footnote-ref-27)
28. - بحار الانوار للمجلسي 23 / 97 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-28)
29. - عقائد الاميه للمظفر ص 98-99 دار الغدير، بيروت 1393 هـ [↑](#footnote-ref-29)
30. - بحار الانوار للمجلسي 26/319-334 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-30)
31. [↑](#footnote-ref-31)
32. - بحار الانوار للمجلسي 26 / 325 (چاپ سابق الذكر)، وسايل الشيعه للحر العاملي 4 / 1143، (تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ط. الخامسه 1403 هـ). [↑](#footnote-ref-32)
33. - تفسير فرات ص 13 لفرات بن ابراهيم الكوفي، المطبعه الحيدريه ، النجف ، نشر: مكتبه الداوري، قم . بحار الانوار للمجلسي 26/333-334 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-33)
34. - بحار الانوار للمجلسي 94/33 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-34)
35. - فروع الكافي للكليني1/324 (تصحيح علي اكبر الغفاري، دار صعب، دار التعارف، بيروت، ط. الثالثه 1401 هـ)، ثواب الاعمال لابن بابويه ص 52 (ط. ايران 1375 هـ )، تهذيب الاحكام للطوسي 2/16 (تحقيق: حسن الخراساني، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط. الثالثه 390 هـ)، كامل الزيارات لابن قولويه ص 161، (صححه و علق عليه: عبدالحسين الاميني، المطبعه المرتضويه بالنجف 1356 هـ)، وسايل الشيعه للحر العاملي 10/348، (تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ط. الخامسه ، 1403 هـ). [↑](#footnote-ref-35)
36. - ثواب الاعمال لابن بابويه ص 52 (چاپ سابق الذكر)، وسايل الشيعه للحر العاملي 10/350 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-36)
37. - وسائل الشيعه للحر العاملي 10/379 (چاپ سابق الذكر)، كامل الزيارات لابن قولويه ص 185 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-37)
38. - تهذيب التهذيب للطوسي 2/14 ، كامل الزيارات لابن قولويه ص 132 (چاپ سابق الذكر)، ثواب الاعمال ص 51 (چاپ سابق الذكر)، وسايل الشيعه للحر العاملي 10/341،342 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-38)
39. - كامل الزيارات لابن قولويه ص 146 (چاپ سابق الذكر)، بحار الانوار للمجلسي 101/49 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-39)
40. - بحار الانوار للمجلسي 100/258 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-40)
41. - تهذيب الاحكام للطوسي 2/14 (چاپ سابق الذكر)، كامل الزيارات لابن قولويه ص 194 (چاپ سابق الذكر)، وسايل الشيعه للحر العاملي 10/333-337 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-41)
42. - وسايل الشيعه 10/336-337 (چاپ سابق الذكر)، كامل الزيارات لابن قولويه ص 193 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-42)
43. - مشاهده العتره لعبد الرزاق الحسيني ص 162 و ما بعدها. (مطبعه الاداب، النجف 1387 هـ). [↑](#footnote-ref-43)
44. - فروع الكافي للكليني 1/324 (چاپ سابق الذكر)، من لا يحضره الفقيه لابن بابويه 1/182، (دار صعب، دار التعاريف، بيروت 1401 هـ). التهذيب للطوسي 2/16 (چاپ سابق الذكر)، كامل الزيارات لابن قولويه ص 169 (چاپ سابق الذكر)، ثواب الاعمال لابن بابويه ص 50 (چاپ سابق الذكر)، وسايل الشيعه للحر العاملي 10/359 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-44)
45. - الوافي للفيض الكاشاني المجد الثاني 8/222 (المكتبه الاسلاميه، طهران). [↑](#footnote-ref-45)
46. - الروضه من الكافي للكليني ص 135 (ط. لكنو 1886م)، بحار الانوار للمجلسي 24/311 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-46)
47. - بحار الانوار للمجلسي 101/33 (چاپ سابق الذكر)، كامل الزيارت لابن قولويه ص 266 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-47)
48. - وسايل الشيعه للحر العاملي 10/321(چاپ سابق الذكر)، فوع الكافي للكليني 1/335 (چاپ سابق الذكر)، ثواب الاعمال لابن بابويه ص 35 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-48)
49. - الوافي للفيض الكاشاني المجد الثاني 8/234(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-49)
50. - أخرجه البخاري في الصلاة في باب 55:1 /532 (البخاري مع فتح الباري). وفي الجنائز باب ما يكره من اتخاذ المساجد على القبور 3/200. [↑](#footnote-ref-50)
51. - أخرجه البخاري في الصلاة في باب 55:1/532 (البخاري مع فتح الباري).في الصلاة و في البيعة 1/531. [↑](#footnote-ref-51)
52. - بحار الانوار للمجلسي 101/257-261 عن المزار الكبير لمحمد المشهدي ص 143-144-154. [↑](#footnote-ref-52)
53. - كامل الزيارات لابن قولويه ص 270 (چاپ سابق الذكر)، بحار الانوار للمجلسي 101/109(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-53)
54. - الامالي للطوسي 1/326، بحارالانوار للمجلسي 101/119(چاپ سابق الذكر)، همچنين مي‌توان به اين كتابها نيز مراجعه كرد: وسايل الشيعه للحر العاملي 10/415(چاپ سابق الذكر)، كامل الزيارات لابن قولويه ص 278و285 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-54)
55. - جويدن چيزي و آنرا به سقف دهان ماليدن تحنيك ناميده مي‌شود. [↑](#footnote-ref-55)
56. - كامل الزيارات لابن قولويه ص 278(چاپ سابق الذكر)، بحارالانوار للمجلسي101/124 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-56)
57. - وسايل الشيعه للحر العاملي 2/742 (چاپ سابق الذكر)، مستدرك الوسايل للنوري الطبرسي 1/106 (المكتبه الاسلاميه، طهران 1382 هـ). [↑](#footnote-ref-57)
58. - مكارم الاخلاق لابي نصر رضي الدين الحسن بن الفضل بن الحسن الطبرسي ص 189 (ط. ايران 1376هـ)، بحارالانوار للمجلسي 101/120(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-58)
59. - بحارالانوار للمجلسي 101/134(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-59)
60. - توضيح القرآن (بالارديه)1/105. [↑](#footnote-ref-60)
61. - التمهيد لابن عبدالبر 1/168. [↑](#footnote-ref-61)
62. - المجموع للامام النووي 8/257/258. [↑](#footnote-ref-62)
63. - المجموع للامام النووي 8/257/258. [↑](#footnote-ref-63)
64. - المقنع لابن قدامه 4/152- 153. كشاف القناع لمنصور البهوتي 6/168. [↑](#footnote-ref-64)
65. - المقنع لابن قدامه 4/152- 153. كشاف القناع لمنصور البهوتي 6/168. [↑](#footnote-ref-65)
66. - المقنع لابن قدامه 4/152- 153. كشاف القناع لمنصور البهوتي 6/168. [↑](#footnote-ref-66)
67. - المقنع لابن قدامه 4/201. الافصاح لابن هبيره الحنبلي 2/320-323. شرح الزركشي علي مختصر الخرقي 7/76. [↑](#footnote-ref-67)
68. - المغني لابن قدامه12/305، كشاف القناع لمنصور البهوتي 6/69. [↑](#footnote-ref-68)
69. - الصحاح للجوهري 6 / 2278، لسان العرب لابن منظور 14/66، مجمع البحرين للطريحي 1/45. [↑](#footnote-ref-69)
70. - فرهنگ فارسي تأليف دكتر محمد معين (فرهنگ شش جلدي معين) 1/479. [↑](#footnote-ref-70)
71. - اصول الكافي للكليني كتاب التوحيد باب البداء1/146 تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه : 1388هـ. التوحيد لابن بابويه باب البداء ص 332 تعليق هاشم الطهراني، دار المعرفه، بيروت. بحارالانوار للمجلسي كتاب التوحيد باب البداء 4/107 احياء التراث العربي، بيروت الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-71)
72. - اصول الكافي 1/148 (چاپ سابق الذكر)، التوحيد لابن بابويه ص 334 (چاپ سابق تاذكر )، بحار الانوار للمجلسي 4/108 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-72)
73. - اصول الكافي 1/148 (چاپ سابق الذكر)، التوحيد لابن بابويه ص 334 (چاپ سابق الذكر)، بحار الانوار للمجلسي 4/108 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-73)
74. - سفر التكوين، فصل ششم، فقره 5. [↑](#footnote-ref-74)
75. - الاعتقادات لابن بابويه ص 89 ط. ايران 1320 هـ. التوحيد لابن بابويه ص 331 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-75)
76. - بحار الانوار للمجلسي 4/92-129 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-76)
77. - بعنوان مثال مي‌توان كتابهايي چون عقائد الاماميه للمظفر ص 69، عقائد الاماميه الاثني عشريه للزنجاني 1/34 را نام برد. براي آشنايي بيشتر با اين كتابها به كتاب «الذريعه الي تصانيف الشيعه 3/53-57» مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-77)
78. - التبصير في الدين للاسفرائيني ص 20، الفرق بين الفرق للبغدادي ص 50-52. [↑](#footnote-ref-78)
79. - اصول الكافي، باب أن الائمه يعلمون ما كان و ما يكون وانه لا يخفي عليهم الشيء 1/260. [↑](#footnote-ref-79)
80. - در برخي از روايات موجود در مصادر تشيع كه دجالان ندانسته آنها را در كتابهاي خويش نقل كرده‌اند بر اين مسأله مهر صحه گذاشته شده است كه ائمه مانند ساير انسانها از علم غيب آگاه نبوده اند. در كتاب اصول كافي از ابا عبدالله-رحمت الله عليه- روايت شده كه: «من از كساني تعجب مي‌كنم كه مي‌پندارند ما بر غيب مطلع هستيم. هيچكس جز خداوند غيب را نمي‌داند. همين الان كنيزك من به خاطر اينكه مي‌خواستم او را تنبيه كنم از من گريخت. و من نمي‌دانم او اكنون در كداميك از اتاقهاي خانه خود پنهان ساخته است». اصول الكافي للكليني 1/257. [↑](#footnote-ref-80)
81. - تفسير الياشي 2/215 تصحيح و تعليق: هاشم الرسولي المحلاتي، المكتبه العلميه، طهران. بحار الانوار للمجلسي 4/118 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-81)
82. - تلخيص المحصل للطوسي ص 250 المطبوع بذيل محصل افكار المتقدمين و المتأخرين للزاري، مكتبه الكليات الازهريه. [↑](#footnote-ref-82)
83. - بحار الانوار للمجلسي 4/123(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-83)
84. - المقالات و الفرق للقمي ص 78 تصحيح و تعليق: محمد جواد مشكور، مطبعه حيدري ، طهران 1963 م. فرق الشيعه للنوبختي ص 64 دار الاضواء بيروت، ط: الثالثه 1404هـ. [↑](#footnote-ref-84)
85. - در مورد اين قسمت از سخنان سليمان بن جرير بايستي گفته شود پيامبران هرگز به خواست و اراده خود از علم غيب آگاه نمي‌شده‌اند و خود انها نيز هرگز چنين ادعايي نكرده اند. و اين تنها خواست و اراده الهي بوده است كه در برخي از اوقات براي اثبات صادق بودن احدي از پيامبران در ادعاي رسالت، او را از برخي از غيبيات آگاه مي‌ساخته است تا مردم به دعوت اين پيامبر ايمان بياورند. خداوند متعال در سوره جن مي‌فرمايد: ﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ﴾ [الجن: 26-27]. «او (خداوند متعال) است اگاه و مطلع بر غيبيات. او هيچكس را از غيبيات آگاه نمي‌سازد، مگر پيامبراني كه آنها را براي ابلاغ رسالت برگزيده است». سيرت و زندگينامه پيامبران بزرگترين برهان بر اين ادعا ميباشد. [↑](#footnote-ref-85)
86. - المقالات و الفرق للقمي ص 78 (چاپ سابق الذكر). فرق الشيعه للنوبختي ص 64-65 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-86)
87. - الدين والإسلام ص 173 مطبعه العرفان، صيدا، ط. الثانيه 1330 هـ. [↑](#footnote-ref-87)
88. - تفسير الياشي 2/215 (چاپ سابق الذكر)، بحار الانوار للمجلسي 4/118 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-88)
89. - تفسير آيه: «خداوند هر چه را اراده كند محو و منسوخ كرده و هر چه را بخواهد به حال خود باقي مي‌گذارد». [↑](#footnote-ref-89)
90. - اصول الكافي كتاب التوحيد باب البداء /2. [↑](#footnote-ref-90)
91. - فروع الكافي 5/546. در اين روايت دروغين مي‌بينيم كه آقاي كليني براي اثبات عقيده باطل بداء، حتي به پيامبران نيز احترام نگذاشته و به آنها افتراء بسته است. [↑](#footnote-ref-91)
92. - بحار الانوار للمجلسي 26/335 احياء التراث العربي،‌بيروت ، الطبيعه الثالثه 1403 هـ . اكمال الدين لابن بابويه ص 147 المطبعه الحيدريه ، النجف 1389 هـ. عيون اخبار الرضا لابن بابويه القمي 1/262 ط: ايران 1318 هـ . علل الشرائع لابن بابويه القمي ص 13 المكتبه الحيدريه و مطبعتها، ط: الثانيه 1385 هـ. [↑](#footnote-ref-92)
93. - بحار الانوار للمجلسي 26/344-345 (چاپ سابق الذكر)، ارشاد القلوب للحسن بن محمد الديلمي، ط: النجف 1353 هـ. كنز جامع الفوايد ص 483. [↑](#footnote-ref-93)
94. - المعالم الزلفي لهاشم البحراني ص 249 ط: ايران 1288 هـ. [↑](#footnote-ref-94)
95. - كنز جامع الفوايد ص 334 ، بحار الانوار 23/320 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-95)
96. - بحار الانوار 26/341 (چاپ سابق الذكر)، بصائر الدرجات ص 20 المطبوع بالنجف 1370هـ. [↑](#footnote-ref-96)
97. - بحار الانوار 26/341(چاپ سابق الذكر)، بصائر الدرجات ص 20 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-97)
98. - تفسير الحسن العسكري ص 153 ط: ايران 1315 هـ. الاحتجاج للطبرسي ص 31 تعليق: محمد باقر الخراساني، مؤسسه الاعمي، بيروت ، 1401 هـ. بحار الانوار للمجلسي 26/338 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-98)
99. - بحار الانوار 26/349 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-99)
100. - اصول الكافي للكليني 1/240 تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه: 1388. بحار الانوار للمجلسي 26/44 (چاپ سابق الذكر) بصائر الدرجات ص 43 (چاپ سابق الذكر).

     خمينى در وصيت نامه خود مى گويند: ما مفتخريم كه مصحف فاطميه كه كتاب الهام شده از جانب خداوند تعالى به زهراى مرضيه است از ماست. [↑](#footnote-ref-100)
101. - اصول الكافي 1/239 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-101)
102. - اصول الكافي 1/240 (چاپ سابق الذكر). بحار الانوار 26/44 (چاپ سابق الذكر)،بصائر الدرجات ص 43 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-102)
103. - بحار الانوار 26/42 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات ص 42 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-103)
104. - اصول الكافي 1/240 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-104)
105. - دلائل النبوه لمحمد بن جرير بن رستم الطبري ص 27-28. ( بايستي توجه كرد اين طبري، شيعي مذهب بوده است و نبايد او را با مؤلف كتاب تفسير و تاريخ كه سني بوده اشتباه گرفت). [↑](#footnote-ref-105)
106. - دلائل النبوه لمحمد بن جرير رستم الطبري ص 27-28. [↑](#footnote-ref-106)
107. - دلايل النبوه لمحمد بن جرير بن رستم الطبري ص 27-28. [↑](#footnote-ref-107)
108. - بحار الانوار 36-192-193 (چاپ سابق الذكر). اكمال الدين لابن بابويه ص 376 (چاپ سابق الذكر). امالي الصدوق ص 240. امالي الشيخ ص 282، اصول الكافي 1/280 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-108)
109. - الخلاصه للخزرجي ص 273. [↑](#footnote-ref-109)
110. - مراد او فقهاي اهل سنت و جماعت مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-110)
111. - الارشاد للمفيد ص 292-293 مؤسسه الاعلمي، بيروت ، ط: الثالثه 1399 هـ. الانوار البهيه لعباس القمي ص 112 تحقيق: كاظم الخراساني ، دار الاضواء ، بيروت، ط: الاولي 1404 هـ. [↑](#footnote-ref-111)
112. - الكافي للكليني 1/257، 528 (چاپ سابق الذكر). الوافي للفيض الكاشاني، ابواب العهود بالحجج و النصوص عليهم صلوات الله عليهم، المجلد الاول 2/72 المكتبه الاسلاميه، طهران. الاحتجاج للطبرسي 1/84-85 (چاپ سابق الذكر). اكمال الدين لابن بابويه القمي ص 301-304 (چاپ سابق الذكر). اعلام الوري للطبرسي ص 152 تصحيح و تعليق علي الغفاري، دارالمعرفه ، بيروت 1399 هـ. الاستبصار للكراجكي ص 18 المطبعه العلويه، النجف 1346 هـ. [↑](#footnote-ref-112)
113. - اكمال الدين لابن بابويه القمي ص 263 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-113)
114. - صحيح الكافي1/31 لمحمد الباقر البهبودي، الدار الاسلاميه، ‌ط: الاولي 1401 هـ. اصول الكافي للكليني 1/269 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-114)
115. - بحار الانوار للمجلسي 79/221، و 11/34-35 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-115)
116. - بحارالانوار26/282 (چاپ سابق الذكر)، بصائر الدرجات ص 22 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-116)
117. - الفصول المهمه في اصول الائمه (باب ان النبي والائمه الاثني عشر –عليهم السلام– أفضل من سائر المخلوقات من الانبياء والاوصياء السابقين والملائكه و غيرهم)، للحر العاملي ص 151 مكتبه بصيرتي، قم ، ط. الثالثه. [↑](#footnote-ref-117)
118. - بحار الانوار 26/267 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-118)
119. - بحار الانوار 26/297-298 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-119)
120. - بحار الانوار 17/155، 54/237 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-120)
121. - الاختصاص للمفيد ص 250 مؤسسه الاعلمي، بيروت 1402 هـ. بحار الانوار للمجلسي 26/294 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-121)
122. - بحار الانوار 39/89 (چاپ سابق الذكر). در اين مورد مي‌توانيد به اين كتابها نيز مراجعه كنيد: عيون اخبار الرضا ص 212، مناقب آل ابي طالب 2/47. [↑](#footnote-ref-122)
123. - البرهان في تفسير القرآن لهاشم بن سليمان البحراني الكتكاني 4/226 ط. طهران، ط. الثانيه. [↑](#footnote-ref-123)
124. - علبائيه يكي از فرقه هاي مذهب شيعه است. و مؤسس آن علباء بن ذراع دوسي و يا اسدي نام دارد. او رسول الله (صلى الله عليه وسلم) را دشنام مي‌داده است. رجال كشي ص 571 (در اين كتاب اين فرقه العليائيه ناميده شده است) بحار الانوار 25/305. [↑](#footnote-ref-124)
125. - بحار الانوار 39/200 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات ص 122 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-125)
126. - الفصول المهمه في اصول الائمه ص 171 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-126)
127. - تفسير العياشي 2/312، البرهان للبحراني 2/439، بحار الانوار للمجلسي 3/302. [↑](#footnote-ref-127)
128. - بحار الانوار 27/79 (چاپ سابق الذكر)، عيون اخبار الرضا لابن بابويه ص 222 ط. ايران 1318 هـ. [↑](#footnote-ref-128)
129. -اعتقادات للمجلسي ص 95 مطبوع في حاشيه الاعتقادات للصدوق. [↑](#footnote-ref-129)
130. -الاعتقادات للمجلسي ص 106-107 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-130)
131. - المعالم الزلفي ص 249 (چاپ سابق الذكر). نزهه الابرار و منار الانضار في خلق الجنه و النار لهاشم البحراني ص 395 ط: ايران 1288 هـ. [↑](#footnote-ref-131)
132. -المعالم الزلفي لهاشم البحراني ص 317-319-350 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-132)
133. -اصول الكافي 2/606 (چاپ سابق الذكر). المعالم الزلفي لهاشم البحراني ص 133 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-133)
134. - بحار الانوار 60/218 (چاپ سابق الذكر). الكني و الالقاب لعباس القمي 3/71 مطبعه العرفان، صيدا. [↑](#footnote-ref-134)
135. - بحار الانوار 60/215(چاپ سابق الذكر). سفينه البحار لعباس القمي 1/446 مؤسسه الوفاء ، بيروت [↑](#footnote-ref-135)
136. - الكني و الالقاب لعباس القمي 3/7 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-136)
137. - احسن الوديعه لمحمد مهدي الكاظمي ص 313-314. [↑](#footnote-ref-137)
138. - اصول الكافي للكليني 2/410 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-138)
139. - بحار الانوار للمجلسي 27/30 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-139)
140. - اين چهار كتاب عبارتند از: 1- الكافي 2- من لا يحضره الفقيه 3- الاستبصار 4- التهذيب. كه به ترتيب (تقريباً 16990 و5963 و5511 و13590 حديث را شامل مي‌گردند. به كتاب لولوه البحرين تأليف يوسف بن احمد البحراني تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم– دار النعمان بالنجف ص 395 و 396 مراجعه گردد. [↑](#footnote-ref-140)
141. - الذريعه الي تصانيف الشيعه تأليف آقا بزرگ الطهراني ج 17 ص 245. [↑](#footnote-ref-141)
142. - الكني و الالقاب تأليف العباس القمي ج 3 ص 98. [↑](#footnote-ref-142)
143. - مقدمه الكافي ص 25. [↑](#footnote-ref-143)
144. - الكني والالقاب للعباس القمي ج 3 ص 99 . و همچنين كتاب روضات الجنات للخوانساري ج 6 ص 111. [↑](#footnote-ref-144)
145. - الكافي للكليني ج2 ص 634 (بخش فضل القرآن). [↑](#footnote-ref-145)
146. - الاصول من الكافي ج 1 ص 239- 240. [↑](#footnote-ref-146)
147. - الكافي للكليني ج ص 414. [↑](#footnote-ref-147)
148. -الحجه من الكافي ج 1 ص 424. [↑](#footnote-ref-148)
149. - الحجه من الكافي ج 1 ص 417. [↑](#footnote-ref-149)
150. - الحجه من الكافي ج 1 ص 414. [↑](#footnote-ref-150)
151. - مراد از دشمنان اهل بيت، ياران رسول الله (صلى الله عليه وسلم) مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-151)
152. - مقدمه تفسير القمي تأليف السيد طيب موسوي الجزايري ص 15. [↑](#footnote-ref-152)
153. - تفسير القمي ج 1 ص 142 (ط. النجف سنه 1386 هـ). [↑](#footnote-ref-153)
154. - تفسير القمي ج 1 ص 211 (ط. النجف سنه 1386 هـ). [↑](#footnote-ref-154)
155. -تفسير القمي ج2 ص 125 (ط. النجف سنه 1386 هـ). [↑](#footnote-ref-155)
156. -تفسير القمي ج 1 ص 84 ( النجف سنه 1386 هـ). [↑](#footnote-ref-156)
157. - فصل الخطاب ص 30، وكتاب «اعلام الشيعه» لآقا بزرگ الطهراني. قسمت دوم ج 1 ص 543. [↑](#footnote-ref-157)
158. - فصل الخطاب للنوري الطبرسي ص 14. [↑](#footnote-ref-158)
159. - فصل الخطاب للنوري الطبرسي.

     ترجمه آيه خيالي: «اي مؤمنين، به پيامبر و ولي اي كه ما آنها را بسوي شما فرستاده ايم ايمان بياوريد. آنها شما را به راه راست هدايت مي‌كنند...». [↑](#footnote-ref-159)
160. - فصل الخطاب للنوري الطبرسي ص 207. [↑](#footnote-ref-160)
161. - فصل الخطاب للنوري الطبرسي ص 214. [↑](#footnote-ref-161)
162. - فصل الخطاب ص 231،‌تفسير القمي 1/10-1/171. [↑](#footnote-ref-162)
163. - فصل الخطاب ص 258. [↑](#footnote-ref-163)
164. - فصل الخطاب ص 290. [↑](#footnote-ref-164)
165. - فصل الخطاب ص 291. [↑](#footnote-ref-165)
166. - فصل الخطاب ص 30، و«أعلام الشيعه» لآقا بزرگ الطهراني. قسمت دوم ج 1 ص 543. [↑](#footnote-ref-166)
167. - فصل الخطاب ص 30، و«اعلام الشيعه» لآقا بزرگ الطهراني. قسمت دوم ج 1 ص 543. [↑](#footnote-ref-167)
168. - الخصال للقمي ص 83. ط: ايران 1302 هـ. [↑](#footnote-ref-168)
169. - سوره الحجر آيه 9. [↑](#footnote-ref-169)
170. - تفسير البيان للامام الخوئي ص 222. [↑](#footnote-ref-170)
171. - الكافي في الاصول ص 18 ج 2 ط طهران ، ص 368 ج 1 ط الهند. [↑](#footnote-ref-171)
172. - برخي از اين آيات را ما در مبحث « شيعه و ياران رسول الله (صلى)» ذكر كرده ايم. [↑](#footnote-ref-172)
173. -كتاب الروضه من الكافي في الفروع ج8. [↑](#footnote-ref-173)
174. - الاصول العامه للفقه المقارن لمحمد تقي الحكيم ص 122 دار الاندلس ، بيروت ، ط: الاولي. [↑](#footnote-ref-174)
175. - الاعتقادات لابن بابويه ص 106 ط: ايران 1320 هـ. [↑](#footnote-ref-175)
176. - شرح جامع (علي الكافي) للمازندراني 2/272 المكتبه الاسلاميه، طهران 1384هـ. [↑](#footnote-ref-176)
177. - سنة اهل البيت لمحمد تقي الحكيم ص 9 دار الزهراء، ‌بيروت، ط: الثانيه 1402 هـ. [↑](#footnote-ref-177)
178. - اصول الكافي للكليني 1/264 تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه: 1388 هـ. [↑](#footnote-ref-178)
179. - بحار الانوار للمجلسي 26/355 و ما بعدها، احيا التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. بصائر الدرجات للصفار ص 63 المطبوع بالنجف 1370 هـ. [↑](#footnote-ref-179)
180. - اصول الكافي للكليني 1/258 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-180)
181. - اصل الشيعه لمحمد حسين ال كاشف الغطا ص 77. [↑](#footnote-ref-181)
182. -اصول الكافي للكليني1/223-226 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-182)
183. - بحار الانوار للمجلسي 40/127(چاپ سابق الذكر). الخصال لابن بابويه 2/174 تصحيح: علي اكبر الغفاري، مكتبه الصدوق، طهران 1389 هـ. [↑](#footnote-ref-183)
184. - بحار الانوار للمجلسي 40/213-218 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-184)
185. - بحار الانوار للمجلسي40/213 (چاپ سابق الذكر)، بصائر الدرجات للصفار ص 80 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-185)
186. -بحار الانوار للمجلسي 26/121 (چاپ سابق الذكر)، بصائر الدرجات للصفار ص 46 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-186)
187. - اصول الكافي للكليني 1/304 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-187)
188. - بحار الانوار للمجلسي 26/37 (چاپ سابق الذكر) . بصائر الدرجات للصفار ص 41 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-188)
189. - اوائل المقالات لمحمد بن محمد الكبري الملقب بالمفيد ص 39 مكتبه الداوري، قم ، ايران. [↑](#footnote-ref-189)
190. - اصل الشيعه و اصولها لمحمد حسين ال كاشف الغطاء ص 79. [↑](#footnote-ref-190)
191. - ما برخي از اين فرمايشات الهي را در مبحث «شيعه و ياران رسول الله (صلى الله عليه وسلم)» ذكر كرده ايم. [↑](#footnote-ref-191)
192. - اصول الكافي للكليني 1/65 (چاپ سابق الذكر) . بحار الانوار للمجلسي 2/228 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-192)
193. - مفتاح الكتب الاربعه لمحمود بن مهدي الموسوي 1/5 الناشر: دار الكتب العلميه، قم، ايران، ‌مطبعه الاداب، النجف، 1398 هـ. [↑](#footnote-ref-193)
194. - الذريعه لاقا بزرگ الطهراني 17/245، دار الاضواء، بيروت، ط: الثالثه 1403 هـ. مستدرك الوسايل للنوري الطبرسي، المكتبه الاسلاميه، طهران 1382 هـ. وسايل الشيعه للحر العاملي 20/71 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ط: الخامسه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-194)
195. - روضات الجنات للخوانساري 6/230-237 تحقيق: اسدالله اسماعيليان، المطبعه الحيدريه 1950 م. اعيان الشيعه لسيد محسن الامين 1/280 مطبعه بن زيدون، دمشق. [↑](#footnote-ref-195)
196. - مستدرك الوسايل للنوري الطبرسي 3 / 719 (چاپ سابق الذكر). الذريعة لاقا بزرگ الطهراني 4/504 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-196)
197. - الذريعه لاقا بزرگ الطهراني 2/14 (چاپ سابق الذكر). أعيان الشيعه لسيد محسن الامين 1/280 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-197)
198. - الاستبصار للطوسي ½-3 تحقيق: الخراسان، دار صعب، دار التعارف، بيروت، الناشر: دار الكتب الاسلاميه، طهران ط: الثالثه 1390هـ. [↑](#footnote-ref-198)
199. - الذريعه لآقا بزرگ الطهراني 4/504 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-199)
200. - اعيان الشيعه لسيد محسن الامين 1/288 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-200)
201. - روضات الجنات للخوانساري 6/118-176 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-201)
202. - الفهرست للطوسي ص 161 مؤسسه الوفاء ، بيروت، ط: الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-202)
203. - روضات الجنات للخوانساري 6/114 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-203)
204. - تهذيب الاحكام للطوسي ½-3 تحقيق: حسن الخراسان، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه 1390 هـ. [↑](#footnote-ref-204)
205. - الفهرست للطوسي ص 24 – 25 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-205)
206. - الاستبصار للطوسي 1/65-66 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-206)
207. - رجال الحلي للحلي ص 137 مطبعه الحيدريه، النجف، ط: الثالثه 1381 هـ. [↑](#footnote-ref-207)
208. - اصل الشيعه و اصولها لمحمد حسين آل كاشف الغطاء ص 79. [↑](#footnote-ref-208)
209. - وسايل الشيعه للحر العاملي 20/151 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ط: الخامسه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-209)
210. - اعيان الشيعه لسيد محسن الامين 1/280 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-210)
211. - رجال كشي ص 191 تصحيح و تعليق: حسن المصطفوي، ط: طهران. [↑](#footnote-ref-211)
212. - معجم رجال الحديث للخوئي 5/25 منشورات: مدينه العلم، ايران، ط: بيروت، الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-212)
213. - الرجال للنجاشي ص 100ط: ايران. [↑](#footnote-ref-213)
214. - معجم رجال الحديث للخوئي 4/26 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-214)
215. - امام ابو حنيفه –رحمه الله- در باره جابر جعفى مى فرمايد: «من دروغگو تر از جابر جعفى كسى را نديده ام». و ايوب سختياني-رحمه الله- مى فرمايد: او كذاب است. وزائدة-رحمه الله- مى فرمايد: او كذاب و معتقد به رجعت است. و نيز مى فرمايد: «او رافضى است، و به اصحاب پيامبر صلى الله عليه وسلم دشنام ميدهد». (ميزان الاعتدال للذهبي 2 / 103- 107). [↑](#footnote-ref-215)
216. - الفهرست للطوسي ص 104 (چاپ سابق الذكر) . رجال الطوسي ص 201، 350 تحقيق : محمد صادق بحر العلوم المطبعه الحيدريه 1961م. [↑](#footnote-ref-216)
217. -رجال النجاشي ص 132-133 ط:ايران [↑](#footnote-ref-217)
218. - رجال الحلي ص 76 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-218)
219. - وسايل الشيعه للحر العاملي 20/196 (چاپ سابق الذكر). جامع الرواه لمحمد بن علي الاردبيلي، دار الاضواء ،بيروت 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-219)
220. - المراجعات للموسوي ص 313. [↑](#footnote-ref-220)
221. -رجال كشي ص 160 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-221)
222. - رجال كشي ص 149 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-222)
223. - رجال كشي ص 160 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-223)
224. - رجال كشي ص 158 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-224)
225. - رجال كشي ص 159 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-225)
226. - ما اين دو راوي را به عنوان مثال ذكر كرديم. و بايستي دانست ساير راويان احاديث شيعه همچون احمد بن محمد مروزي و اسماعيل بن جابر جعفي و بريد بن معاويه عجلي و حريز بن عبدالله سجستاني نيز ماهيتي بهتر از جابر وزراره نداشته اند. [↑](#footnote-ref-226)
227. - ما برخي از اين آيات را در مبحث – ياران رسول الله (صلى الله عليه وسلم) در قرآن مجيد – ذكر خواهيم كرد. [↑](#footnote-ref-227)
228. - رجال كشي ص 12و13. [↑](#footnote-ref-228)
229. - رجال كشي ص 17. [↑](#footnote-ref-229)
230. - مفتاح الجنان للشيخ عباس قمي ص 114 ط ايران. [↑](#footnote-ref-230)
231. - ضياء الصالحين لمحمد صالح الجواهري ص 513. [↑](#footnote-ref-231)
232. - الانوار النعمانيه للجزايري 2/111. [↑](#footnote-ref-232)
233. - الطرائف في معرفه الطوائف لابن طاوس ص 401، و كتاب سليم بن قيس العامري ص 89. [↑](#footnote-ref-233)
234. - الانوار النعمانيه للجزايري 1/81-82. [↑](#footnote-ref-234)
235. - كتاب الخرايج و الجرايح للراوندي ص 20. [↑](#footnote-ref-235)
236. - الكني و الاقاب لعباس القمي 2/55. [↑](#footnote-ref-236)
237. - الكافي للكليني 1/44. [↑](#footnote-ref-237)
238. - الكافي «كتاب الروضه» 12/323 (شرح جامع للمازندراني). [↑](#footnote-ref-238)
239. - الكافي للكليني 3/191. [↑](#footnote-ref-239)
240. - حديقه الشيعه للمقدس الاردبيلي ص 275. [↑](#footnote-ref-240)
241. - حق اليقين للمجلسي ص 270. [↑](#footnote-ref-241)
242. - كشف الاسرار للخميني ص 114. [↑](#footnote-ref-242)
243. - كشف الاسرار للخميني ص 135. [↑](#footnote-ref-243)
244. - ثم اهتديت للتيجاني ص 88-89. [↑](#footnote-ref-244)
245. - ثم اهتديت للتيجاني ص 92-93. [↑](#footnote-ref-245)
246. - ثم اهتديت للتيجاني ص 99. [↑](#footnote-ref-246)
247. - ثم اهتديت للتيجاني ص 100 و101 [↑](#footnote-ref-247)
248. - ثم اهتديت للتيجاني ص 107. [↑](#footnote-ref-248)
249. - ثم اهتديت للتيجاني ص 109. [↑](#footnote-ref-249)
250. - فرق الشيعه للنوبختي ص 19و20-44و45 . و كتاب المقالات و الفرق للقمي ص 20. [↑](#footnote-ref-250)
251. - فرق الشيعه للنوبختي ص 19و20-44و45. و كتاب المقالات والفرق للقمي ص 20. [↑](#footnote-ref-251)
252. - منهاج السنه النبويه لابن تيميه (تحقيق رشاد سالم)2 / 15-16. [↑](#footnote-ref-252)
253. - منهج الصادقين لفتح الله الكاشاني 4/420. كشف الغمه الاردبيلي 1/224. [↑](#footnote-ref-253)
254. - عيون اخبار الرضا لابن بابويه القمي 1/303 ط طهران. [↑](#footnote-ref-254)
255. - نهج البلاغه (بتحقيق صبحي سالم) ص 91، 92 ط بيروت. [↑](#footnote-ref-255)
256. - نهج البلاغه (بتحقيق صبحي صالح) ص 143 ط دار الكتب بيروت 1387، الارشاد للمفيد ص 126. [↑](#footnote-ref-256)
257. - نهج البلاغه (بتحقيق صبحي صالح) ص 177، 178. [↑](#footnote-ref-257)
258. - تلخيص الشافي للطوسي2/428. [↑](#footnote-ref-258)
259. - شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد 1/332. [↑](#footnote-ref-259)
260. - الشافي للشريف المرتضي ص 171 ط النجف. [↑](#footnote-ref-260)
261. - الانوار النعمانيه للجزايري 2/279. [↑](#footnote-ref-261)
262. - مي‌توان براي آشنايي با اين روايات، به اين كتابها مراجعه كرد: تاريخ اليعقوبي 2/149 و 50 . الفروع من الكافي 5 / 346. تهذيب الاحكام للطوسي 9/262. الشافي للسيد المرتضي ص 116 و تنزيه الانبياء ص 141. مناقب ال ابي طالب لابن شهر اشوب 3/162. كشف الغمه في معرفه الائمه للاربيلي. شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد 3/124. حديقه الشيعه للاردبيلي. مجالس المؤمنين للشوشتري ص 76 و 82 . الانوار النعمانيه للجزايري. بحار الانوار للمجلسي ص 621. منتهي الامال للقمي 1/186. [↑](#footnote-ref-262)
263. - شرح نهج البلاغه 4/575 ط بيروت 1375 هـ. [↑](#footnote-ref-263)
264. - مروج الذهب للمسعودي 2/344 ط بيروت. [↑](#footnote-ref-264)
265. - نهج البلاغه بتحقيق صبحي صالح 383. [↑](#footnote-ref-265)
266. - حياه القلوب للمجلسي 2/621. [↑](#footnote-ref-266)
267. - عيون الاخبار 1/313. و معاني الاخبار لابن بابويه القمي ص 110 ط ايران. [↑](#footnote-ref-267)
268. - جلاء العيون للمجلسي 1/393 ط طهران. الفصول المهمه في معرفه احوال الائمه لابن الصباغ ص 163. منتهي الامال للعباس القمي ص 314. [↑](#footnote-ref-268)
269. - كشف الغمه لعلي بن عيسي الاربلي 2/147. [↑](#footnote-ref-269)
270. - الاحتياج للطبرسي ص 230. [↑](#footnote-ref-270)
271. - احقاق الحق للشوشتري 1/16 ط مصر [↑](#footnote-ref-271)
272. - الكافي الروضه 8/101. [↑](#footnote-ref-272)
273. - الكافي في الفروع 8/209. [↑](#footnote-ref-273)
274. - تفسير الحسن العسكري ص 65 ط الهند. البرهان لهاشم البحراني 3/228(لفظ روايت از كتاب البرهان نقل شده است). [↑](#footnote-ref-274)
275. -تفسير الحسن العسكري ص 196. [↑](#footnote-ref-275)
276. -اعلام الوري للطبرسي ص 203، الارشاد للمفيد ص 186، تاريخ اليعقوبي 2/213، مقاتل الطالبين لابي الفرج الاصفهاني ص 142، كشف الغمه للاربلي 2/64، جلاء العيون للمجلسي ص 528. [↑](#footnote-ref-276)
277. - اعلام الوري للطبرسي ص 213، تاريخ اليعقوبي 2/228، مقاتل الطالبين للاصفهاني ص 87و119، منتهي الامال للقمي 1/240. [↑](#footnote-ref-277)
278. - مقاتل الطالبين للاصفهاني ص 87 و119، اعلام الوري للطبرسي ص 213، تاريخ اليعقوبي 2/228، منتهي الامال للقمي 1/240. [↑](#footnote-ref-278)
279. - جلاءالعيون للمجلسي ص 528. [↑](#footnote-ref-279)
280. - التنبيه و الاشراف للمسعودي ص 263، جلاء العيون للمجلسي ص 528. [↑](#footnote-ref-280)
281. - التنبيه و الاشراف للمسعودي ص 263، جلاء العيون للمجلسي ص 528 [↑](#footnote-ref-281)
282. - كشف الغمه للاربلي 2/90. [↑](#footnote-ref-282)
283. - كشف الغمه للاربلي 2/74. [↑](#footnote-ref-283)
284. - كشف الغمه للاربلي 2/217. [↑](#footnote-ref-284)
285. - الارشاد للمفيد ص 302و303، الفصول المهمه لابن الصباغ ص 242، كشف الغمه للاربلي 2/237. [↑](#footnote-ref-285)
286. - كشف الغمه للاربلي 2/334، الفصول المهمه لابن الصباغ ص 283. [↑](#footnote-ref-286)
287. - القاموس للفيروز آبادي ص 432 ج 3 فصل الهمزه و الباء باب اللام ط البابي الحلبي مصر 1952 م. [↑](#footnote-ref-287)
288. - اساس البلاغه للزمخشري ص 11 ط مصر 1935 م. [↑](#footnote-ref-288)
289. - مقاييس اللغه لابي الحسين احمد بن فارس زكريا ج 1 ص 150 ط بيروت. [↑](#footnote-ref-289)
290. - تفسير مجمع البيان ج 4 ص 211 سوره نمل. [↑](#footnote-ref-290)
291. - تفسير القمي لعلي بن ابراهيم القمي 2/377. [↑](#footnote-ref-291)
292. - تفسير القمي لعلي بن ابراهيم القمي 2/377. [↑](#footnote-ref-292)
293. - كتاب سليم بن قيس ص 221. [↑](#footnote-ref-293)
294. - البرهان في تفسير القرآن لهاشم البحراني ج4 ص 225. [↑](#footnote-ref-294)
295. - تفسير القمي لعلي بن ابراهيم القمي 2/377. [↑](#footnote-ref-295)
296. - وصول الاخيار الي اصول الاخبار للحسين العاملي ص 79. [↑](#footnote-ref-296)
297. - حياه القلوب للمجلسي2/700. [↑](#footnote-ref-297)
298. - دائره المعارف الاسلاميه الشيعه ج 1 ص 27 ط دار المعارف للمطبوعات بيروت. [↑](#footnote-ref-298)
299. - كتاب سليم بن قيس ص 84 و89. [↑](#footnote-ref-299)
300. - الامالي للطوسي ص 259، حق اليقين للمجلسي ص 203و204 الاحتجاج للطبرسي. [↑](#footnote-ref-300)
301. - حديقه الشيعه للمقدس الاردبيلي ص 277. [↑](#footnote-ref-301)
302. - الكافي في الفروع ج 2 ص 141 ط الهند. [↑](#footnote-ref-302)
303. - كتاب سليم بن قيس ص 82، 83. [↑](#footnote-ref-303)
304. - كتاب سليم بن قيس ص 83. [↑](#footnote-ref-304)
305. - الفروع من الكافي. [↑](#footnote-ref-305)
306. - مقدمه الكافي ص25. [↑](#footnote-ref-306)
307. - روضه الواعظين للفتال النيسابوري ج 1 ص 125. [↑](#footnote-ref-307)
308. - كتاب سليم بن قيس ص253 [↑](#footnote-ref-308)
309. - الكافي في الاصول. [↑](#footnote-ref-309)
310. - تفسير العياشي ج 2 ص 67. الروضه من الكافي ج8 ص238 [↑](#footnote-ref-310)
311. - رجال كشي ص102 [↑](#footnote-ref-311)
312. - رجال كشي ص 103. [↑](#footnote-ref-312)
313. - كشف الغمه للاربلي ص 540-541، الارشاد للمفيد ص 190، الفصول المهمه في معرفه احوال الائمه للحر العاملي ص 162 ط طهران. [↑](#footnote-ref-313)
314. - الاحتياج للطبرسي ص 148. [↑](#footnote-ref-314)
315. - بصائر الدرجات للصفار الجزء الثاني الباب العاشر. [↑](#footnote-ref-315)
316. - كشف الغمه للاربلي ج 2 ص 32. الارشاد للمفيد ص 203. [↑](#footnote-ref-316)
317. - الارشاد للمفيد ص 203، ايضاً اعلام الوري للطبرسي ص 223 و الفظ له. [↑](#footnote-ref-317)
318. - الارشاد للمفيد ص 205 ، ايضاً ص 220. [↑](#footnote-ref-318)
319. [↑](#footnote-ref-319)
320. 1- الارشاد للمفيد ص 224. [↑](#footnote-ref-320)
321. - اعيان الشيعه لمحسن الامين القسم الاول ص 34. [↑](#footnote-ref-321)
322. - تاريخ اليعقوبي ج 1 ص 235. [↑](#footnote-ref-322)
323. - الروضه من الكافي ج 8 ص 234- 235. [↑](#footnote-ref-323)
324. - مجالس المومنين للشوشتري، المجلس الخامس ص 144 ط طهران. [↑](#footnote-ref-324)
325. - الفروع من الكافي ج 6ص 208، باب صيد البزاه والصقور و غير ذلك. [↑](#footnote-ref-325)
326. - الاصول من الكافي. [↑](#footnote-ref-326)
327. - بصائر الدرجات للصفار الجزء السادس. [↑](#footnote-ref-327)
328. - رجال كشي ص 123، ترجمه زراره بن اعين. [↑](#footnote-ref-328)
329. - الاصول من الكافي كتاب الحجه، باب مولد موسي بن جعفر ج 1 ص 477. [↑](#footnote-ref-329)
330. - رجال كشي ص 154. [↑](#footnote-ref-330)
331. - عيون اخبار الرضا لابن بابويه ج 1 ص 17، 18. الاصول من الكافي للكليني ج 1 ص 486. [↑](#footnote-ref-331)
332. -الاستبصار للطوسي باب اتيان النساء ما دون الفرج ج 3 ص 343. [↑](#footnote-ref-332)
333. - به بخش «شيعه و ازدواج موقت» مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-333)
334. - عيون اخبار الرضا لابن بابويه ص 153 ، 154. [↑](#footnote-ref-334)
335. - نهج البلاغه خطبه 34 (في استنفار الناس الي اهل شام). [↑](#footnote-ref-335)
336. - نهج البلاغه خطبه 69. [↑](#footnote-ref-336)
337. - نهج البلاغه خطبه 25. [↑](#footnote-ref-337)
338. - نهج البلاغه خطبه 27. [↑](#footnote-ref-338)
339. - الاحتجاج للطبرسي ص 148. [↑](#footnote-ref-339)
340. - الاحتياج للطبرسي ص 149. [↑](#footnote-ref-340)
341. - الارشاد للمفيد ص 234. [↑](#footnote-ref-341)
342. - الارشاد للمفيد ص 241. [↑](#footnote-ref-342)
343. - رجال كشي ص 111. [↑](#footnote-ref-343)
344. - رجال كشي ص 179. [↑](#footnote-ref-344)
345. - الروضه من الكافي ج 8 ص 228. [↑](#footnote-ref-345)
346. - براي كسب اطلاعات بيشتر در رابطه با موضع اهل سنت و جماعت نسبت به مسأله خلافت و امامت مي‌توان به اين كتابها مراجعه كرد:

     1) الأحكام السلطانيه لابي يعلي محمد بن الحسين الفراء الحنبلي.

     2) الاحكام السلطانيه للماوردي.

     3) الموسوعه الفقهيه، وزاره الاوقاف والشئون الاسلاميه بدوله الكويت 6/215. [↑](#footnote-ref-346)
347. - اصول الكافي كتاب الايمان و الكفر باب دعائم الاسلام 2/18 رقم 3 [↑](#footnote-ref-347)
348. - ودائع النبوه لهادي الطهراني ص 115 مكتبه دار العلم 1391 هـ. [↑](#footnote-ref-348)
349. - اصل الشيعه و اصولها ص 58. [↑](#footnote-ref-349)
350. - اصول الكافي للكليني 1/227 تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه: 1388 هـ. [↑](#footnote-ref-350)
351. - بحار الانوار للمجلسي 26/82 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه، 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-351)
352. - بحار الانوار 26/82 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-352)
353. - اصول الكافي للكليني 1/175(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-353)
354. -زهر الفربيع ص 12. [↑](#footnote-ref-354)
355. - الخصال لابن بابويه ص 600-601 تصحيح: علي اكبر الغفاري، مكتبه الصدوق، طهران 1389 هـ . بحارلانوار للمجلسي 23/69 ( چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-355)
356. - امالي الصدوق لابن بابويه القمي ص 290ط: ايران 1300 هـ بحار الانوارللمجلسي 23/69 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-356)
357. - اصول الكافي 1/437 ( چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-357)
358. - امالي الشيخ الطوسي 1/314. [↑](#footnote-ref-358)
359. - بحار الانوار 27/201 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-359)
360. - تفسير نور الثقلين لعبد الله بن جمعه الحويزي 3/435 تصحيح و تعليق : هاشم المحلاتي، المطبعه العليمه ، قم ، ط: الثالثه 1385 هـ. [↑](#footnote-ref-360)
361. - شرح جامع للمازنداراني 9/123 المكتبه الاسلاميه ، طهران 1384 هـ. [↑](#footnote-ref-361)
362. - اصول الكافي 2/222 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-362)
363. - شرح جامع للمازنداراني 9/119 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-363)
364. - رجال كشي ص 108 – 109 تصحيح و تعليق : حسن المصطفوي، ط : طهران . المقالات و الفراق للقمي ص 20 تصحيح و تعليق : محمد جواد مشكور ، مطبعه حيدري، طهران 1963 م . فرق الشيعه للنوبختي ص 22 دار الاضواء ، بيروت ، ط: الثالثه 1404 هـ . الزينه للزاري ص 305 تحقيق: عبدالله السامرائي، ضمن كتاب الغلو الفرق الغاليه، مطبعه الحكومه، بغداد 1392 هـ. [↑](#footnote-ref-364)
365. - عقائد الصدوق لابن بابويه القمي ص 106. [↑](#footnote-ref-365)
366. - رجال كشي ص 107 ( چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-366)
367. - الفصول المهمه في اصول الائمه للحر العاملي ص 142 مكتبه بصيرتي، قم ، ط: الثالثه . نهج المستر شدين ص 63. [↑](#footnote-ref-367)
368. - اصول الكافي للكليني باب «ما نص الله و رسوله علي الائمه» 1/286 و ما بعدها. [↑](#footnote-ref-368)
369. - نام او محمد بن علي بن النعمان ابو جعفر الاحول مي‌باشد كه تقريباً در سال 160 هـ هلاك گرديد. دجالان او را مؤمن الطاق مي‌نامند. گفته شده از جمله ضلالات و گمراهيهاي او اعتقاد به اين بوده كه خداوند متعال قبل از رخ دادن هر حادثه ورويدادي هيچ اطلاعي از آن ندارد. رجال كشي ص 185،‌رجال النجاشي ص 249، لسان الميزان 5/300-301، فرق الشيعه للنوبختي ص 78 ، سفينه البحار 1/333. [↑](#footnote-ref-369)
370. - رجال كشي ص 187 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-370)
371. - رجال كشي ص 190-191 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-371)
372. - رجال كشي ص 190-191 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-372)
373. - رجال كشي ص 373 ( چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-373)
374. - اصول الكافي للكليني 1/532 ( چاپ سابق الذكر). اكمال الدين لابن بابويه ص 264 المطبعه الحيدريه، النجف 1389 هـ . الارشاد للمفيد ص 393 مؤسسه الاعلمي، بيروت ط: الثالثه 1399هـ . الغيبه للطوسي ص 92 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-374)
375. - به كتاب الخصال لابن بابويه ص 477-478 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-375)
376. - اصول الكافي للكليني 1/534 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-376)
377. - الغيبه للطوسي ص 137 (چاپ سابق الذكر). رجال النجاشي ص 343 ط: ايران. [↑](#footnote-ref-377)
378. - مراد از ذكر اين آيه در اين مقام اين است كه خداوند با به جان هم افكندن گروههاي مختلف شيعه و رسوا كردن همديگر، ما را از اثبات بطلان اعتقادات آنها بي نياز ساختند. [↑](#footnote-ref-378)
379. - صحيح مسلم، كتاب الاماره، باب الناس تبع لقريش و الخلافه في قريش 2/1453. و همچنين رواياتي به همين معنا در صحيح البخاري، كتاب الاحكام، باب الاستخلاف 8/127 و سنن ابي داود، اول كتاب المهدي 4/471 ذكر شده است. [↑](#footnote-ref-379)
380. - تلخيص الشافي للطوسي 2/10 تعليق: حسين بحر العلوم، دار الكتب الاسلاميه، قم ، ط:الثالثه 1394هـ. [↑](#footnote-ref-380)
381. - مجمع البيان في تفسير القرآن للطبرسي، دار مكتبه الحياه، بيروت 2/128. [↑](#footnote-ref-381)
382. - حق اليقين لعبد الله شبر 1/144 دار الاضواء ، بيروت ، ط: الاولي 1404 هـ. عقائد الاماميه الاثني عشريه للزنجاني 1/81-82. [↑](#footnote-ref-382)
383. - منهاج السنه النبويه لابن تيميه 7/11(تحقيق الدكتور محمد رشاد سالم). [↑](#footnote-ref-383)
384. - شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد 2/134. [↑](#footnote-ref-384)
385. - صحيح البخاري مع الفتح، كتاب المغازي، باب غزوه تبوك 8/12 (ح 4416). [↑](#footnote-ref-385)
386. - الفصل في الملل و الاهواء و النحل لابن حزم الظاهري4/159-160 تحقيق:محمد ابراهيم نصر، عبدالرحمن عميره، شركه مكتبات عكاظ، السعوديه، ط: الاولي 1402 هـ. [↑](#footnote-ref-386)
387. - مسند الامام احمد بن حنبل 1/383 (ح3632) دار الدعوه. المستدرك للحاكم 3/21-22، مكتبه و مطابع النصر، الرياض. [↑](#footnote-ref-387)
388. - مراد او اهل سنت و جماعت مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-388)
389. - بحار الانوار للمجلسي 37/225 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-389)
390. - الفصل في الملل و الاهواء و النحل لابن حزم 4/224(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-390)
391. - منهاج السنه النبويه لابن تيميه 4/86، نشر: مكتبه الرياض الحديثه [↑](#footnote-ref-391)
392. - منهاج السنه لابن تيميه 4/86 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-392)
393. - منهاج السنه لابن تيميه 4/16(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-393)
394. - مجموع فتاوي شيخ الاسلام 4/418 ط: الاولي 1398 هـ. [↑](#footnote-ref-394)
395. - منهاج السنه لابن تيميه 4/16(چاپ سابق الذكر). مراد شيخ الاسلام آيه شماره 9 سوره الحجرات مي‌باشد. در اين آيه خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ...﴾ [الحجرات: 9]. «چنانچه دو گروه از مومنين با يكديگر به جنگ و نبرد برخاستند، بر شما است كه بين آنها دوستي و مودت برقرار سازيد». از اين فرمايش الهي نتيجه گرفته مي‌شود كه دو گروه مؤمن نيز ممكن است با يكديگر وارد جنگ و نبرد گردند و با اين وجود خداوند متعال آنها را دو گروه مؤمن ناميده اند. و در آيه بعدي خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 10]. مومنين برادران يكديگرند و بايستي بين آنها صلح و مودت بر قرار گردد. [↑](#footnote-ref-395)
396. - منهاج السنه لابن تيميه 4/86 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-396)
397. - القضاب المشتهر علي رقاب ابن المطهر لمجد الدين الفيروزآبادي، الورقه (13). [↑](#footnote-ref-397)
398. - الاعتقاد للبيهقي ص 182-183 تصحيح : احمد محمد مرسي، المطبعه العربيه باكستان، وانظر: تهذيب تاريخ دمشق لابن عساكر، هذبه: عبدالقادر بدران ،4/169 دار المسيره، بيروت. [↑](#footnote-ref-398)
399. - البخاري كتاب فضائل الصحابه، باب مناقب علي بن ابي طالب 7/70 (البخاري مع الفتح). مسلم كتاب فضائل الصحابه باب من فضائل علي بن ابي طالب 2/1871-1873. [↑](#footnote-ref-399)
400. - الاعتقادات للقمي ص 111 ط: ايران 1320 هـ . اين اعتقاد نه تنها اهل سنت را كافر مي‌داند، بلكه حتي گروههاي زيادي از شيعيان كه با شيعه اثني عشري در مورد تعداد ائمه اختلاف نظر دارند را نيز شامل مي‌شود. به عبارت ديگر بنابر اين اعتقاد تمام مسلمانان كافر هستند مگر شيعه اثني عشري. [↑](#footnote-ref-400)
401. - كتاب الحجه من الاصول في الكافي ج 1 ص 422. [↑](#footnote-ref-401)
402. - نهج البلاغه خطبه 92 ص 136 ط بيروت. [↑](#footnote-ref-402)
403. - نهج البلاغه خطبه 205. [↑](#footnote-ref-403)
404. - كتاب صفين انصر بن مزاحم الملقب بالعطار ص 105 ط ايران. [↑](#footnote-ref-404)
405. - الارشاد للمفيد ص 130 – 131 ط: الاعلمي بيروت، و ص 143 – 144 ط: الحيدريه بالنجف. [↑](#footnote-ref-405)
406. - منهاج الكرامه لابن المطهر ص 195. [↑](#footnote-ref-406)
407. - نهج البلاغه نامه 6. [↑](#footnote-ref-407)
408. - القاموس للفيروزآبادي 3/28، مجمع البحرين افخر الدين الطريحي 4/334. [↑](#footnote-ref-408)
409. - النهايه في غريب الحديث والاثر 2/202. [↑](#footnote-ref-409)
410. - من لا يحضره الفقيه لابن بابويه 3/291 دار صعب، دار التعارف، بيروت 1401 هـ. وسائل الشيعه للحر العاملي 7/438 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت ، ط: الخامسه 1403 هـ. تفسير الصافي للفيض الكاشاني 1/347 (تصحيح حسين الاعلمي) موسسه الاعلمي، بيروت . بحار الانوار للمجلسي 53/92 احياء التراث العربي، بيروت ، الطبعه الثالثه 1403 هـ [↑](#footnote-ref-410)
411. - مجمع البيان للطبرسي 5/252دار مكتبه الحياه، بيروت. الايقاظ من الهجعه للحر العاملي ص 33 المطبعه العلميه، قم، ايران . نور الثقلين للحويزي 4/101. بحار الانوار للمجلسي 53/123 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-411)
412. - رسول الاسلام في الكتب السماويه ص 239-241. [↑](#footnote-ref-412)
413. - مراد از عوام تمام مردمان بجز شيعه اماميه مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-413)
414. - الايقاظ من الهجه للحر العاملي ص 69. [↑](#footnote-ref-414)
415. - به كتاب« الزيديه» نوشته احمد صبحي ص 77 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-415)
416. - به كتاب « مجمع البيان للطبرسي 5/252» و « بحار الانوار للمجلسي 53/127» مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-416)
417. - بحار الانوار للمجلسي 53/40 احياء التراث العربي ، بيروت،الطبعه الثالثه 1403هـ. [↑](#footnote-ref-417)
418. - بحار الانوار للمجلسي 53/41 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-418)
419. - بحار الانوار للمجلسي 53/43 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-419)
420. - البته بجز تعداد انگشت شماري از مردگان كه در گذشته بنا بر حكمت و اراده الهي زنده شده تا دال بر قدرت خداوند و يا معجزه اي دال بر صدق پيامبري پيامبران همچون عيسي-عليه السلام- باشند. [↑](#footnote-ref-420)
421. - مسند الامام احمد بن حنبل 2/312 رقم 1265. [↑](#footnote-ref-421)
422. - بحار الانوار للمجلسي 27/303-304 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. بصائر الدرجات للصفار ص 78 المطبوع بالنجف 1370 هـ. [↑](#footnote-ref-422)
423. - بحار الانوار للمجلسي 27/303 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات للصفار ص 78 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-423)
424. - بحار الانوار للمجلسي 27/303 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات للصفار ص 78 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-424)
425. - بحار الانوار للمجلسي 27/305 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات للصفار ص 81 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-425)
426. - بحار الانوار للمجلسي 27/303 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات للصفار ص 78 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-426)
427. - بحار الانوار للمجلسي 27/304 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات للصفار ص 78 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-427)
428. - بحار الانوار للمجلسي 27/305، 306 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات للصفار ص 82 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-428)
429. 4،5- مراد از اولي ابوبكر صديق و از دومي عمر فاروق رضي الله عنهما مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-429)
430. [↑](#footnote-ref-430)
431. - بحار الانوار للمجلسي27/305-306 (چاپ سابق الذكر). بصائر الدرجات للصفار ص 82(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-431)
432. - اخرجه البخاري (1/341و348و3/308) و مسلم (8/53) و الطيالسي (2359) و احمد (2/393). [↑](#footnote-ref-432)
433. - مراد، شخص شيعي مذهب است. [↑](#footnote-ref-433)
434. - مراد، شخص سني مذهب مي‌باشد. اهل سنت و جماعت را دشمن اهل بيت دانستن چيزي جز افتراء و بهتان نمي‌باشد. [↑](#footnote-ref-434)
435. - علل الشرائع لابن بابويه ص 606-607 المكتبه الحيدريه و مطبعتها، ط: الثالثه: 1385هـ. بحار الانوار للمجلسي5/228- 229 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-435)
436. - مراد ، فرد شيعي مذهب مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-436)
437. - مراد از ناصبي شخص سني مذهب مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-437)
438. - علل الشرائع لابن بابويه ص 489-490 (چاپ سابق الذكر). بحار الانوار للمجلسي 5/246-247(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-438)
439. - مراد از دشمنان ما و شخص ناصبي اهل سنت و جماعت مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-439)
440. - علل الشرائع لابن بابويه ص 490-491 (چاپ سابق الذكر). بحار الانوار 5/247-248 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-440)
441. - الانوار النعمانيه للجزايري 1/295 مؤسسه الاعلمي ، بيروت. [↑](#footnote-ref-441)
442. - الانوار النعمانيه للجزايري 1/293 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-442)
443. - اصول الكافي للكليني 2/2-6 تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري ، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه : 1388 هـ. [↑](#footnote-ref-443)
444. - بحار الانوار للمجلسي5/225-276 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-444)
445. - رواه ابو داود برقم 4282 في المهدي في اول الكتاب، و الترمذي برقم 2231 و 2232 في الفتن باب ما جاء في المهدي و قال الترمذي: هذا حديث حسن صحيح. و ذكر الحديث شيخ الاسلام ابن تيميه في منهاج السنه (4/211) و اشار الي صحته، و ذكره ايضاً الشيخ الالباني في سلسله الاحاديث الصحيحه 4/41 برقم 1529 [↑](#footnote-ref-445)
446. - اين موضوع را در همين مبحث باب «مهدي پس از ظهور» به اثبات خواهيم رساند. [↑](#footnote-ref-446)
447. - المقالات و الفرق للقمي ص 19 تصحيح و تعليق: محمد جواد مشكور، مطبعه حيدري، طهران 1963م. فرق الشيعه للنوبختي ص 22 دار الاضواء، بيروت، ط:الثالثه:1404 هـ. [↑](#footnote-ref-447)
448. - كربيه: فرقه اي از شيعه كه پيرو ابي كريب ضرير مي‌باشند. [↑](#footnote-ref-448)
449. - مسائل الامامه لعبد الله بن محمد الناشي الاكبر ص 26 تحقيق: يوسف فان، المعهد الالماني للأبحاث الشرقيه، بيروت 1971م. [↑](#footnote-ref-449)
450. - المقالات و الفرق للقمي ص 102 تصحيح و تعليق: محمد جواد مشكور، مطبعه حيدري، طهران 1963 م. فرق الشيعه للنوبختي ص 96 دار الاضواء، بيروت، ط:الثالثه 1404 هـ. [↑](#footnote-ref-450)
451. - اصول الكافي للكليني 1/188 تصحيح و تعليق: علي اكبر غفاري،دارالكتب الاسلاميه، طهران، ط:الثالثه:1388 هـ. [↑](#footnote-ref-451)
452. - مصدر سابق 1/179. [↑](#footnote-ref-452)
453. - فرق الشيعه للنوبختي ص 96 دار الاضواء ، بيروت، ط:الثالثه 1404. الفصول المختاره للمفيد ص 258 دار الاضواء بيروت ، ط: الرابعه 1405 هـ.المقالات و الفرق للقمي ص 102 تصحيح و تعليق: محمد جواد مشكور، مطبعه حيدري ، طهران 1963 م [↑](#footnote-ref-453)
454. - فرق الشيعه للنوبختي ص 96 (چاپ سابق الذكر). المقالات و الفرق للقمي ص 106 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-454)
455. - المقالات و الفرق للقمي ص 110(چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-455)
456. - المقالات و الفرق للقمي ص 109 (چاپ سابق الذكر) . فرق الشيعه للنوبختي ص 100، 101 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-456)
457. - المقالات و الفرق للقمي ص 107-108 (چاپ سابق الذكر). فرق الشيعه للنوبختي ص 105 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-457)
458. - الارشاد للمفيد ص 389 مؤسسه الاعلمي بيروت، ط: الثالثه 1399 هـ. [↑](#footnote-ref-458)
459. - المقالات و الفرق للقمي ص 115-116 (چاپ سابق الذكر). فرق الشيعه للنوبختي ص 108 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-459)
460. - الغيبه للطوسي ص 42-43 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-460)
461. - بنا بر معتقدات شيعه باب كسي است كه با امام غائب رابطه مستقيم داشته و مشكلات و سؤالهاي مردم را بر او عرضه مي‌كند. هر باب براي خود وكلايي دارد كه نمايندگان او در بين مردم هستند. [↑](#footnote-ref-461)
462. - الغيبه للطوسي ص 241 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-462)
463. - الغيبه للطوسي ص 258 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-463)
464. - الغيبه للطوسي ص 214-215 مكتبه الالفين، الكويت. تاريخ الغيبه الصغري لمحمد باقر الصدر ص 396-397 مكتبه الالفين، ط: الثالثه 1400هـ. [↑](#footnote-ref-464)
465. - لازم به تذكر است اهل سنت و جماعت تنها پيامبران را آنهم در مسائل مربوط به ابلاغ دين معصوم مي‌دانند. [↑](#footnote-ref-465)
466. - الغيبه للطوسي ص 244 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-466)
467. - الغيبه للطوسي ص 245 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-467)
468. - الغيبه للطوسي ص 245 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-468)
469. - الغيبه للطوسي ص 223 مكتبه الالفين، الكويت . رجال الحلي للحلي ص 149 مطبعه الحيدريه، النجف، ط: الثالثه 1381 هـ. [↑](#footnote-ref-469)
470. - الغيبه للطوسي ص 241 مكتبه الالفين، الكويت. [↑](#footnote-ref-470)
471. - تاريخ الغيبه الصغري لمحمد باقر الصدر ص 414 مكتبه الالفين، ط: الثالثه 1400هـ. [↑](#footnote-ref-471)
472. - الغيبه للطوسي ص 242 مكتبه الالفين ، الكويت. [↑](#footnote-ref-472)
473. - اكمال الدين لابن بابويه القمي ص 451 المطبعه الحيدريه، النجف 1389 هـ. الغيبه للطوسي ص 177 مكتبه الالفين، الكويت. الاحتجاج للطبرسي ص 163 تعليق محمد باقر الخراسان مؤسسه الاعلمي، بيروت 1401 هـ. وسايل الشيعه للحر العاملي 18/101 تحقيق : عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي ، بيروت، ط: الخامسه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-473)
474. - اكمال الدين لابن بابويه ص 404 المطبعه الحيدريه، النجف 1389 هـ. [↑](#footnote-ref-474)
475. -اكمال الدين لابن بابويه ص 395-400 (باب ما روي في نرجس ام القائم) (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-475)
476. - اكمال الدين لابن بابويه ص 404 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-476)
477. - الغيبه للطوسي ص141 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-477)
478. - الغيبه للطوسي ص 144 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-478)
479. - الغيبه للطوسي ص 142 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-479)
480. - به اصول الكافي 1/181 و 184 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-480)
481. - الغيبه للطوسي ص 142 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-481)
482. - الغيبه للطوسي ص 144 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-482)
483. - در آن هنگام عمر مهدي خيالي بايستي در حدود پنج سال بوده است. [↑](#footnote-ref-483)
484. - اكمال الدين لابن بابويه ص 405-406 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-484)
485. - اصول الكافي للكليني1/340 (چاپ سابق الذكر) الغيبه للنعماني ص 125 مؤسسه الاعلمي، بيروت، ط: الاولي 1403هـ. بحار الانوار للمجلسي 52/153 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-485)
486. - الغيبه للطوسي ص 103 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-486)
487. - تفسير العياشي 2/56 تصحيح و تعليق: هاشم الرسولي المحلاتي، المكتبه العلميه، طهران. البرهان 2/81-82. بحار الانوار للمجلسي 52/341 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-487)
488. - مصالح الزائر لعلي بن طاووس ص 229، المزار الكبير لمحمد المشهدي ص 216. بحار الانوار للمجلسي 102/102-103 (چاپ سابق الذكر). كلمه المهدي للشيرازي ص 471-472 مؤسسه الوفاء بيروت، ط: الثانيه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-488)
489. - البرهان علي وجود صاحب الزمان لمحسن الامين ص 102، دار اهل البيت، البحرين. [↑](#footnote-ref-489)
490. - اصول الكافي للكليني 1/337-338 (چاپ سابق الذكر). الغيبه للنعماني مؤسسه الاعلمي، بيروت، ط: الاولي 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-490)
491. - اصول الكافي للكليني 1/333 (چاپ سابق الذكر). الارشاد للمفيد ص 394 مؤسسه الاعلمي، بيروت، ط: الثالثه 1399 هـ. اكمال الدين لابن بابويه ص 608 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-491)
492. - اصول الكافي للكليني 1/333 (چاپ سابق الذكر). اكمال الدين لابن بابويه ص 607 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-492)
493. - اصول الكافي للكليني 1/329 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-493)
494. - مي‌توانيد در اين زمينه به كتاب اصول الكافي باب «ما نص الله عزوجل و رسوله علي الائمه واحداً واحداً». ص 1/286 و ما بعد آن مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-494)
495. - اصول الكافي للكليني 1/338 (جاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-495)
496. - اصول الكافي (مع شرحه للمازنداراني) 6/314. الغيبه للطوسي ص 263 (چاپ سابق الذكر). الغيبه للنعماني ص 197 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-496)
497. - اصول الكافي للكليني 1/369 (چاپ سابق الذكر). الغيبه للنعماني ص 198 (چاپ سابق الذكر). الغيبه للطوسي ص 207- 208 (چاپ سابق الذكر) بحار الانوار للمجلسي 52/102 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-497)
498. - اصول الكافي للكليني 1/338 (چاپ سابق الذكر). الغيبه للنعماني ص 118 (چاپ سابق الذكر) . اكمال الدين لابن بابويه ص 449 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-498)
499. - اصول الكافي للكليني 1/258 (چاپ سابق الذكر). بحار الانوار للمجلسي 27/285 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-499)
500. - اصول الكافي للكليني 1/260 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-500)
501. - الاعتقادات لابن بابويه ص 83 ط: ايران 1320 هـ. [↑](#footnote-ref-501)
502. - بحار الانوار للمجلسي 52/349 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-502)
503. - اصول الكافي للكليني 1/397 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-503)
504. - الغيبه للنعماني ص 154 (چاپ سابق الذكر) . بحار الانوار للمجلسي 52/354 (چاپ سابق الذكر). الزام الناصب لعلي اليزدي الحائري 2/283 مؤسسه الاعلمي، بيروت، ط: الرابعه ، 1397 هـ. [↑](#footnote-ref-504)
505. - مراد ابوبكر و عمر رضي الله عنهما مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-505)
506. - بحار الانوار للمجلسي 52/386 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-506)
507. - مراد ابوبكر و عمر رضي الله عنهما مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-507)
508. - بحار الانوار للمجلسي 52/386 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-508)
509. - الغيبه للنعماني ص 155 (چاپ سابق الذكر). بحار الانوار للمجلسي 52/349 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-509)
510. - الغيبه للنعماني ص 137 (چاپ سابق الذكر). بحار الانوار للمجلسي 52/114 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-510)
511. - علل الشرائع لابن بابويه ص 579-580 المكتبه الحيدريه و مطبعتها، ط: الثالثه 1385 هـ. بحار الانوار للمجلسي 52/314، 315 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-511)
512. - رواه البخاري كتاب الانبياء 4/151 و كتاب فضائل الاصحاب باب ذكر اسامه بن زيد 4/214. [↑](#footnote-ref-512)
513. - مراد از مرجئه و ناصبي اهل سنت و جماعت مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-513)
514. - الغيبه للنعماني ص 190 (چاپ سابق الذكر) . بحار الانوار للمجلسي 52/357 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-514)
515. - مراد از مرجئه و ناصبي اهل سنت و جماعت مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-515)
516. - تفسير فرات للكوفي ص 100 المطبعه الحيدريه، النجف، نشر: مكتبه الداوري، قم. بحار الانوار للمجلسي 52/373 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-516)
517. - بحار الانوار للمجلسي 52/231 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-517)
518. - بحار الانوار للمجلسي 52/349 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-518)
519. - علل الشرائع لابن بابويه ص 229 (چاپ سابق الذكر)، عيون اخبار الرضا لابن بابويه 1/273 ط: ايران 1318 هـ. بحار الانوار للمجلسي 52/313 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-519)
520. - الغيبه للنعماني ص 154 (چاپ سابق الذكر). بحار الانوار للمجلسي 52/354 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-520)
521. - المقالات و الفرق للقمي ص 102-116 (چاپ سابق الذكر). فرق الشيعه للنوبختي ص 96-112 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-521)
522. - المقالات و الفرق للقمي ص 114-115 (چاپ سابق الذكر)، فرق الشيعه للنوبختي ص 103-104 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-522)
523. - الغيبه للطوسي ص 75 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-523)
524. - سفينه البحار لعباس القمي ص 162 مؤسسه الوفاء، بيروت. [↑](#footnote-ref-524)
525. - اكمال الدين لابن بابويه ص 312 (چاپ سابق الذكر)، اصول الكافي للكليني 1/504 (هامش 2) (چاپ سابق الذكر)، مقتبس الاثر للحائري 14/314 مؤسسه الاعلمي، بيروت. [↑](#footnote-ref-525)
526. - اكمال الدين بابويه ص 312 (چاپ سابق الذكر) . سفينه البحار لعباس القمي 1/162 (چاپ سابق الذكر) [↑](#footnote-ref-526)
527. - الغيبه للطوسي ص 75 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-527)
528. - اكمال الدين لابن بابويه ص 451 (چاپ سابق الذكر) . الاحتجاج للطبرسي 2/283 ط: النجف 1386 هـ و ص 469-470 ط: بيروت 1401 هـ. سفينه البحار لعباس القمي 1/163 (چاپ سابق الذكر) . مقتبس الاثرللحائري 14/316 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-528)
529. - اصول الكافي للكليني 1/505 (چاپ سابق الذكر) . اكمال الدين لابن بابويه ص 42 (چاپ سابق الذكر) و همچنين مي‌توانيد به كتاب الغيبه للطوسي ص 75 (چاپ سابق الذكر) مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-529)
530. - فتح الباري بشرح صحيح البخاري لابن حجر العسقلاني 12/314 (كتاب الاكراه). [↑](#footnote-ref-530)
531. - النهايه في غريب الحديث و الاثر لابن الاثير 1/193. [↑](#footnote-ref-531)
532. - جامع البيان في تفسير القرآن للطبري 6/316 (تحقيق شاكر). [↑](#footnote-ref-532)
533. - فتح الباري بشرح صحيح البخاري لابن حجر العسقلاني 12/317 (كتاب الاكراه). [↑](#footnote-ref-533)
534. - جامع البيان في تفسير القرآن للطبري 6/314- 315 (تحقيق شاكر)، فتح الباري بشرح صحيح البخاري لابن حجر العسقلاني 12/314. [↑](#footnote-ref-534)
535. - السرائر لابن ادريس الحلي ص 479 المطبعه العلميه، قم، ط: الثانيه، 1390 هـ. من لا يحضره الفقيه لابن بابويه 2/80 دار صعب، دار التعارف، بيروت 1401 هـ. جامع الاخبار لابن بابويه ص 110، ط: ايران 1354 هـ. وسايل الشيعه للحر العاملي 7/94 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ط: الخامسه 1403 هـ. بحار الانوار للمجلسي 75/412- 414 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403هـ. [↑](#footnote-ref-535)
536. - اصول الكافي للكليني 2/217 تصحيح و تعليق : علي اكبر الغفاري ، دار الكتب الاسلاميه، طهران ، ط: الثالثه : 1388 هـ. المحاسن للبرقي ص 259، ط: ايران1331 هـ. وسايل الشيعه للحر العاملي 11/460 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي ، بيروت، ط: الخامسه 1403 هـ. بحار الانوار للمجلسي 75/423 احياء التراث العربي، بيروت ، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-536)
537. - اكمال الدين لابن بابويه ص 355 المطبعه الحيدريه، النجف 1389 هـ. اعلام الوري للطبرسي ص 408 تصحيح و تعليق علي الغفاري، دار المعرفه، بيروت 1399 هـ. كفايه الاثر لابي القاسم الرازي ص 323 ، وسايل الشيعه للحر العاملي 11/465، 466 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ط: الخامسه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-537)
538. - الاعتقادات لابن بابويه ص 114-115، ط: ايران 1320 هـ. [↑](#footnote-ref-538)
539. - تفسير العسكري ص 162 ط: مطبعه جعفري، الهند. [↑](#footnote-ref-539)
540. - روضه الكافي 8/292. ط: ايران. [↑](#footnote-ref-540)
541. - الكافي في الاصول 1/163 ط: الهند. [↑](#footnote-ref-541)
542. - الفروع من الكافي باب صيد البزاه و الصقور و غير ذلك 6/208 ط: ايران و 2/80 ط: الهند. [↑](#footnote-ref-542)
543. - الكافي في الاصول باب من اطاع المخلوق في معصيه الخالق 3/373 ط: ايران. [↑](#footnote-ref-543)
544. - جامع الاخبار لابن بابويه ص 110 ، ط: ايران 1354 هـ. بحار الانوار للمجلسي 75/411 احياء التراث العربي ، بيروت ، الطبعه الثالثه 1403 هـ [↑](#footnote-ref-544)
545. - جامع الاخبار لابن بابويه ص 110، ط: ايران 1354 هـ. بحار الانوار للمجلسي 75/412 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-545)
546. - الكافي للكليني 2/220 تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه 1388 هـ. [↑](#footnote-ref-546)
547. - بحار الانوار للمجلسي باب التقيه 75/421 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-547)
548. - مراد از منافق شخص سني مذهب مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-548)
549. - الكافي للكليني 1/99 ط: الهند. [↑](#footnote-ref-549)
550. - مراد از عوام ، اهل سنت و جماعت مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-550)
551. -وسائل الشيعه للحر العاملي 11/470 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي ، بيروت ، ط: الخامسه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-551)
552. - وسايل الشيعه للحر العاملي 11/466 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي ، دار احياء التراث العربي، بيروت ، ط: الخامسه 1403 هـ. بحار الانوار للمجلسي 75/395 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-552)
553. - مراد اهل سنت و جماعت مي‌باشد كه ابوبكر و عمر رضي الله عنهما را دو خليفه نخست خود مي‌دانند. [↑](#footnote-ref-553)
554. - الكافي في الاصول 1/237 ط: الهند. [↑](#footnote-ref-554)
555. - بحار الانوار للمجلسي 25/207 (چاپ سابق الذكر). [↑](#footnote-ref-555)
556. - اساس الاصول لدلدار علي ص 15 ط: الهند. [↑](#footnote-ref-556)
557. - دجالان خود را خواص و اهل سنت را عوام مي‌نامند. يهوديان نيز خود را فرزندان و دوستان خدا و ديگران را اميين نام نهاده اند. [↑](#footnote-ref-557)
558. - فرق الشيعه للنوبختي ص 46، 47 ط: النجف. [↑](#footnote-ref-558)
559. - اصول الكافي للكليني 1/65 تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري، دار الكتب الاسلاميه، طهران ، ط: الثالثه: 1388 هـ. [↑](#footnote-ref-559)
560. - شرح جامع للمازندراني 2/397المكتبه الاسلاميه ، طهران 1384 هـ. [↑](#footnote-ref-560)
561. - فرق الشيعه للنوبختي ص 52 ط: استانبول. [↑](#footnote-ref-561)
562. - مؤتمر النجف، مقتطف من مذكرات علامه العراق السيد عبدالله بن الحسين السويدي العباسي ص 55- 56. [↑](#footnote-ref-562)
563. - الحدائق الناضره ليوسف البحراني 1/5. [↑](#footnote-ref-563)
564. - الحدائق الناضره ليوسف البحراني 1/5. [↑](#footnote-ref-564)
565. - به برخي از اين روايات در مبحث «شيعه و ياران رسول الله (صلى الله عليه وسلم) » باب «اهل بيت و ياران رسول الله (صلى الله عليه وسلم)» اشاره شده است. [↑](#footnote-ref-565)
566. - به برخي از اين روايات در مبحث «شيعه و اهل بيت» باب «موضع اهل بيت نسبت به پيروان دروغين خود» اشاره شده است. [↑](#footnote-ref-566)
567. - الاستبصار للطوسي 1/65، 66 تحقيق: حسن الخراسان، دار صعب، دار التعارف، بيروت، الناشر: دار الكتب الاسلاميه، طهران ط: الثالثه 1390 هـ. [↑](#footnote-ref-567)
568. - مصدر سابق 1/65- 66. [↑](#footnote-ref-568)
569. - مصدر سابق 1/65. [↑](#footnote-ref-569)
570. - مصدر سابق. باب «في ان المراه لا ترث من العقار والدور شيئاً» 4/151-155. [↑](#footnote-ref-570)
571. - مصدر سابق 4/154، 155 [↑](#footnote-ref-571)
572. - مصدر سابق 4/154، 155 [↑](#footnote-ref-572)
573. - تهذيب الاحكام للطوسي 2/184 تحقيق: حسن الخراسان، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه 1390 هـ. الاستبصار للطوسي تحقيق: حسن الخراسان، دار صعب ، دار التعارف، بيروت، الناشر: دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط: الثالثه 1390 هـ . وسايل الشيعه للحر العاملي 7/441 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ط: الخامسه 1403 هـ . [↑](#footnote-ref-573)
574. - وسائل الشيعه للحر العاملي 7/441 تحقيق: عبدالرحيم الشيرازي ، دار احياء التراث العربي، بيروت ، ط: الخامسه 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-574)
575. - مراد از عوام مسلمين اهل سنت و جماعت مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-575)
576. - بحار الانوار للمجلسي 2/252 احياء التراث العربي، بيروت، الطبعه الثالثه 1403 هـ. و آنرا به تهذيب الاحكام نسبت داده است). [↑](#footnote-ref-576)
577. - متفق عليه. صحيح البخاري 10/423، صحيح مسلم (2607). [↑](#footnote-ref-577)
578. - متفق عليه. [↑](#footnote-ref-578)
579. - صحيح البخاري 13/149- 150. [↑](#footnote-ref-579)
580. - الكافي في الاصول باب الكذب. [↑](#footnote-ref-580)
581. - نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-581)
582. - صحيح مسلم للامام مسلم 11/451 الطبعه الهنديه. [↑](#footnote-ref-582)
583. - صحيح مسلم للامام مسلم 11/451 الطبعه الهنديه. [↑](#footnote-ref-583)
584. - براي آشنايي بيشتر با اعتقاد به رجعت و تفاصيل آن به مبحث شيعه و رجعت مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-584)
585. - الصافي للكاشاني 1/347 ، من لا يحضره الفقيه 3/458. [↑](#footnote-ref-585)
586. - تفسير منهج الصادقين للملا الكاشاني 2/495 [↑](#footnote-ref-586)
587. - تفسير منهج الصادقين للملا فتح الله الكاشاني (فارسي) 2/489. [↑](#footnote-ref-587)
588. - الشيعه بين الحقيقه و الاوهام لمحسن الامين العاملي ص 357. [↑](#footnote-ref-588)
589. - تفسير منهج الصادقين للملا الكاشاني 2/493. [↑](#footnote-ref-589)
590. - تفسير منهج الصادقين للملا الكاشاني 2/493. [↑](#footnote-ref-590)
591. - تفسير منهج الصادقين للملا الكاشاني 2/493. [↑](#footnote-ref-591)
592. - من لا يحضره الفقيه لابن بابويه القمي 3/463. [↑](#footnote-ref-592)
593. - من لا يحضره الفقيه لابن بابويه القمي 3/366. [↑](#footnote-ref-593)
594. - من لا يحضره الفقيه لابن بابويه القمي 3/366. [↑](#footnote-ref-594)
595. - الاستبصار للطوسي 3/145، تهذيب الاحكام للطوسي 7/255، الفروع من الكافي 5/463. [↑](#footnote-ref-595)
596. - شرائع الاسلام لنجم الدين الحلي 2/186 ط طهران 1377 هـ [↑](#footnote-ref-596)
597. - النهايه للطوسي ص 490. [↑](#footnote-ref-597)
598. - الفروع من الكافي 5/460. الاستبصار للطوسي 3/151. [↑](#footnote-ref-598)
599. - تهذيب الاحكام للطوسي 7/253. [↑](#footnote-ref-599)
600. - الفروع من الكافي 5/462. [↑](#footnote-ref-600)
601. - الاستبصار للطوسي 3/147، تهذيب الاحكام للطوسي 7/259 [↑](#footnote-ref-601)
602. - الفروع من الكافي 5/460، الاستبصار للطوسي 3/151. [↑](#footnote-ref-602)
603. - الفروع من الكافي 5/462، الاستبصار للطوسي 3/45، تهذيب الاحكام للطوسي 7/255. [↑](#footnote-ref-603)
604. - التهذيب للطوسي 2/188. [↑](#footnote-ref-604)
605. - تفسير منهج الصادقين للكاشاني ص 352. [↑](#footnote-ref-605)
606. - تفسير منهج الصادقين للكاشاني ص 352. [↑](#footnote-ref-606)
607. - التهذيب للطوسي 2/188. [↑](#footnote-ref-607)
608. - تفسير منهج الصادقين للكاشاني ص 352. التهذيب للطوسي 2/188. [↑](#footnote-ref-608)
609. - الفروع من الكافي 5/457. تهذيب الاحكام للطوسي 7/260. [↑](#footnote-ref-609)
610. - التهذيب للطوسي 2/186. الاستبصار للطوسي 3/142. [↑](#footnote-ref-610)
611. - اين حديث صحيح را امام بخاري در ادب مفرد شماره 273، و امام احمد 2/318، و حاكم 2/613 روايت كرده اند. به«سلسله الاحاديث الصحيحه للألباني 1/45» مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-611)
612. - اين حديث صحيح را امام احمد 5/256-257 روايت كرده است. به «سلسله الاحاديث الصحيحه للالباني 1/370» مراجعه كنيد. [↑](#footnote-ref-612)
613. - تهذيب الاحكام للطوسي 7/414 باب آداب الخلوه . الاستبصار للطوسي 3/243. [↑](#footnote-ref-613)
614. - الاستبصار للطوسي 3/243 . تهذيب الاحكام للطوسي 7/415. [↑](#footnote-ref-614)
615. - تحرير الوسيله للخميني 2/241. [↑](#footnote-ref-615)
616. - من لا يحضره الفقيه لابن بابويه القمي 3/468 كتاب النكاح باب النوادر. [↑](#footnote-ref-616)
617. - رواه مسلم (1134)(134). [↑](#footnote-ref-617)
618. -جلاء العيون للمجلسي 2/468. [↑](#footnote-ref-618)
619. - من لا يحضره الفقيه لابي جعفر محمد بن بابويه القمي ص 51. [↑](#footnote-ref-619)
620. - نهج البلاغه خطبه 235. [↑](#footnote-ref-620)
621. - منتهي الامال للعباس القمي الجزء الاول ص 248 [↑](#footnote-ref-621)
622. - اعيان الشيعه لسيد محسن الامين 1/34 [↑](#footnote-ref-622)
623. - الارشاد للمفيد ص 234. اعلام الوري باعلام الهدي للطبرسي 242. [↑](#footnote-ref-623)
624. - الاحتجاج للطبرسي ص 145. [↑](#footnote-ref-624)
625. - الارشاد للمفيد ص 241. اعلام الوري للطبرسي ص 949. [↑](#footnote-ref-625)
626. - تاريخ اليعقوبي 1/235. [↑](#footnote-ref-626)
627. - العروه الوثقي و بهامشها تعليقات مراجعهم في هذا العصر لليزدي 2/366. [↑](#footnote-ref-627)
628. - تهذيب الاحكام للطوسي 1/384. السرائر لابن ادريس ص 484، وسايل الشيعه للحر العاملي 6/340. [↑](#footnote-ref-628)
629. تهذيب الاحكام للطوسي 2/48. وسايل الشيعه للحر العاملي 11/60. [↑](#footnote-ref-629)
630. - السرائر لابن ادريس ص 471. وسايل الشيعه للحر العاملي 6/341،342. [↑](#footnote-ref-630)
631. - اثر الامامه في الفقه الجعفري لعلي السالوس ص 408. [↑](#footnote-ref-631)
632. - رهنمود سنت در رد اهل بدعت نوشته ابوالفضل برقعي. پاورقي ص 307. [↑](#footnote-ref-632)
633. - رهنمود سنت در رد اهل بدعت نوشته ابوالفضل برقعي. پاورقي ص 316. [↑](#footnote-ref-633)